درسنامه

آشنایی با تاریخ اسلام

۲-۱

سید علی میرشریفی

بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام(پیام‌آور رحمت)

نویسنده:

علی میرشریفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام(پیام‌آور رحمت)

مشخصات کتاب

سرشناسه : میرشریفی، علی، ۱۳۳۷-

عنوان و نام پدیدآور : درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام(پیام‌آور رحمت) / علی میرشریفی؛ تدوین و آماده‌سازی معاونت آموزش و پژوهش [بعثه مقام معظم رهبری]؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، معاونت آموزش و پژوهش.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲ ج.

شابک : ۲۲۰۰۰ ریال: ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۳۰-۱ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۳۱-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱(چاپ اول).

یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : کتاب حاضر قبلا تحت عنوان« پیام‌آور رحمت» توسط انتشارات سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی در سال ۱۳۸۵ به صورت مجزا منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : پیام‌آور رحمت.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : بعثه مقام معظم رهبری در امور حج و زیارت. معاونت آموزش و پژوهش

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. معاونت آموزش و پژوهش

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/م۹۱۷پ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۳۳۲۲۲

جلد اول

دیباچه ناشر

مراتب معنوی حج، که سرمایه جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می‌نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به طور صحیح و شایسته و مو به مو عمل شود. (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵)

حج نمایشی باشکوه از اوج رهایی انسان موحد از همه چیز جز او و عرصه پیکاری فرا راه توسن نفس و جلوه بی‌مانندی از عشق، ایثار، آگاهی و مسئولیت در گستره حیات فردی و اجتماعی است. پس حج تبلور تمام عیار حقایق و ارزش‌های مکتب اسلام است.

مؤمنان زنگار دل را با زمزم زلال توحید می‌زدایند و با حضرت دوست تجدید میثاق می‌کنند و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه‌های حیات‌بخش حج است، اما هنوز ابعاد بی‌شماری از این فریضه مهم، ناشناخته و مهجور مانده است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در پرتو اندیشه‌های تابناک امام خمینی (قدس سره) حج را نیز همچون دیگر معارف و احکام

اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشاند و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. اما هنوز راهی دراز در پیش است تا فلسفه، ابعاد، آثار و برکات آن شناخته و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۲

شناسانده شود.

در راستای تحقق این هدف بزرگ، با الهام از اندیشه‌های والاـ و ماندگار امام راحل- احیاگر حج ابراهیمی- و با بهره‌گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای- مدظله- معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری، تلاش می‌کند با کاربردی کردن متون آموزشی، فصل جدیدی فرا راه کارگزاران حج و زائران حرمین شریفین بگشاید.

از این رو، پس از کارشناسی‌های متعدد و بهره‌گیری از اساتید و متخصصان فن، تلاش گردیده تا برای تهیه درسنامه‌ها و محتوای مورد نیاز در سفر حج و عمره، عناوین، موضوعات، سرفصل‌ها و منابع هر درس را مشخص و جلسات آموزشی آنها زمان‌بندی گردد تا به نحو بهینه مورد استفاده قرار گیرد.

عناوین این درسنامه‌ها عبارتند از:

۱. مناسک حج

۲. آداب سفر حج

۳. اسرار و معارف حج

۴. آشنایی با تاریخ اسلام (۱ و ۲)

۵. آشنایی با تاریخ و اماکن مقدس مکه و مدینه

۶. اخلاق معاشرت

۷. احکام مبتلابه حج

۸. آشنایی با کشورهای اسلامی

۹. گزیده سیمای عقاید شیعه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۳

۱۰. شناخت عربستان

۱۱. محاوره عربی

بی‌تردید آغاز هر کاری با کاستی‌ها و نواقص احتمالی همراه است. لذا انتظار می‌رود با بهره‌گیری از نظرات خوانندگان ارجمند، نقاط قوت و ضعف این مجموعه شناسایی و به تقویت داشته‌ها و زدودن کاستی‌های آن اقدام شود.

در پایان ضمن تشکر از همه کسانی که ما را در تهیه و تنظیم این مجموعه یاری کرده‌اند، توفیق همگان را از خداوند منان خواهانیم.

معاونت آموزش و پژوهش بعثه

اداره کل آموزش

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۴

درآمد

ستایش بی‌پایان ویژه پروردگار بی‌همتاست که انسان را از گِل مانده آفرید و سپس از روح خود در کالبد بی‌جان او دمید و برای

هدایت وی به سوی سعادت دنیا و آخرت پیامبران را فرستاد که نخستین آنان حضرت آدم (ع) و آخرینشان حضرت محمد بن عبدالله خاتم انبیاء (ص) است.

کتاب پیام‌آور رحمت که به پیشنهاد و دستور سرور ارجمند جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین دکتر احمد احمدی سرپرست سازمان سمت و با پیگیری مستمر و خردمندانه دوست گرانمهر حجهٔ الاسلام دکتر سید طه مرقاتی قائم مقام سازمان سمت برای تدریس در دانشگاه‌های کشور سامان یافت، پس از چاپ و انتشار با استقبال بعضی از دانشمندان و برخی از مجامع علمی و فرهنگی روبه‌رو گردید.

در این‌جا لازم است از توجه و لطف همه عزیزان تشکر و قدردانی نمایم و از مرحمت و عنایت کریمانه دو دوست بزرگوار به خصوص یاد کنم. نخست اویس زمان و سقراط خراسان، متفکر عدالتخواه استاد محمدرضا حکیمی که خداوند رحمان بر درازای عمر مبارکش بیفزاید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۵

معظم له چندین بار در جلسات عمومی و خصوصی ذرّه‌پروری کرده و از کتاب تجلیل و به نیکی یاد نمودند. دیگری استاد عظیم الشأن، دانشمند فرهیخته و ادیب توانمند جناب دکتر احمد مهدوی دامغانی استاد برجسته دانشگاه هاروارد ایالات متحده آمریکا که پروردگار مهربان همواره وجود نازنیش را در دیار غربت به سلامت دارد. استاد نامه‌ای بس ارزشمند و پرمحتوا در تجلیل و نقد کتاب همراه با پیشنهادات و ملاحظات اصلاحی برای اینجانب ارسال کردند.

همچنین کتاب پیام آور رحمت به قلم مترجم شهیر و برجسته ایران سرکار خانم دکتر فریده مهدوی دامغانی به زبان فرانسه و به قلم دو نفر از نویسندگان فاضل پاکستان آقایان محمد کاظم سَلیم و سید عمار یاسر همدانی به زبان اردو ترجمه شد. قرار است به زبان‌های عربی، انگلیسی، روسی، ترکی آذری و اسپانیولی نیز ترجمه گردد.

اخیراً نیز از سوی معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری در سازمان حج و زیارت برای آموزش در بین روحانیون اعزامی به حج و عمره، کتاب به صورت زیبایی در قالب پانزده درس، به نام درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام در دو جلد تنظیم گشته است. ویژگی و ارزش کار مذکور در این است که هیچ‌گونه دخل و تصرفی در متن کتاب صورت نگرفته و اصالت آن صد در صد حفظ شده است. اینجانب متن آماده شده را به دقت ملاحظه و مطالعه کردم و طی آن مواردی را نیز اصلاح و اضافه نمودم.

امیدوارم کتاب پیام‌آور رحمت در شکل و لباس جدیدش نیز مورد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۶

عنایت حضرت حق جلّ و علا و آخرین سفیرش محمد مصطفی که بر او و خاندان پاکش هزاران درود و سلام خدا باد واقع شود و نیز مورد استفاده دوستداران و علاقه‌مندان سیره نبوی قرار گیرد.

قم- سید علی میرشریفی

۱۷ دی ۱۳۸۸

۲۱ محرم ۱۴۳۱

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۷

پیش‌گفتار

درود و رحمت بی‌پایان خداوند بر روان پاک و تابناک یگانه منجی عالم انسانیت، پیام‌آور رحمت، رسول خدا، محمد مصطفی (ص) که آفرینش نظام هستی ظل و طفیلی وجود مقدس آن بزرگوار بود و همان بزرگ قافله سالار قافله بشری و رسول مهر و

محبت بود که جهان تاریک و فرورفته در ظلمت و خشونت و فساد و تباهی را با نور و رحمت و مهر و عطوفت خود روشنایی بخشید و نجات داد.

مدت هفت سال بود سرور ارجمند و دوست دانشمند حجهٔالاسلام والمسلمین آقای دکتر احمد احمدی ملایری مسؤول محترم سازمان سمت و عضو برجسته شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌فرمود کتابی مختصر در باره سیره رسول خدا (ص) در حد دو واحد برای تدریس در دانشگاه‌های کشور بنویسم. اینجانب به لحاظ اشتغالات زیاد از جمله نگارش سیره جعفر طیار (ع) نمی‌توانستم بپذیرم. وانگهی نگارش و ترسیم زندگانی و بعثت خاتم پیامبران و برترین فرد انسان به دست کوچک‌ترین فرد بشر کاری است بس دشوار. تا آن‌که در تابستان هزارو سیصد و هشتاد جناب آقای دکتر احمدی به اتفاق معاون خود برادر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۸

گرانقدر حجهٔالاسلام دکتر سید طه مرقاتی به روستای ییلاقی ما واقع در ضلع غربی شهرستان قم تشریف آوردند و امر فرمودند باید این کار را شروع کنید و تشخیص اولویت کارها را بر عهده ما بگذارید.

اینجانب به ناچار پذیرفتم و از خداوند حکیم و رسول اکرم (ص) استمداد طلبیدم. آن‌گاه با اساتید و بزرگان این فن در داخل و خارج کشور مشورت و رایزنی نمودم و از تجربیات و راهنمایی‌های ارزشمند آنان بهره بردم. استاد مسلّم و متخصص سیره نبوی دوست گرانمهر و استاد بزرگوار ما مورخ محقق حجهٔالاسلام والمسلمین استاد سید جعفر مرتضی عاملی در حال حاضر در جنوب لبنان به سر می‌برد، در زمستانی سرد به روستای استاد واقع در نزدیکی مرز فلسطین اشغالی رفتم. ایشان با آغوش باز مرا پذیرفت و خونگرمی استاد از شدت سرما کاست. پاره‌ای از مشکلات و معضلات کار را با معظم‌له در میان گذاشتم و او راهنمایی‌های لازم را مبذول داشت و لوح فشرده مجلدات چاپ نشده کتاب ارزشمند الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم را در اختیار اینجانب قرار داد که در این‌جا فرصت را مغتنم شمرده و از ایشان تشکر می‌کنم.

برای تحقیق میدانی در باره جنگ موته به کشور اردن سفر نمودم و از شهرهای موته، مَزار، مَعان، منطقه بَلْقا و بندر عَقَبَه در نزدیکی مرز عربستان دیدن کردم. این سفر به دعوت مدیر مؤسسه آل‌البیت اردن، دوست ارجمند جناب استاد دکتر ابراهیم شَبُّوح انجام شد که واجب است از زحمات و همچنین رهنمودهای ایشان در باره نحوه نگارش کتاب تشکر کنم. بسیار مشتاق بودم و لازم می‌دانستم به عربستان نیز سفر کنم و تحقیقات میدانی خود را ادامه داده و تکمیل نمایم ولی برخلاف

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۹

تلاش زیاد موفق به اخذ ویزا نشدم.

در شیوه کار از اصل معمول و مورد قبول مورخان و محققان عرصه تاریخ که کشف حقیقت مبتنی بر نصوص تاریخی در پرتو قراین و شواهد است، پیروی شد و از استحسان و حدسیات بی‌پایه و اساس خودداری گردید. بیشتر عنایت اینجانب بر این بود که ناگفته‌ها و کم‌گفته‌ها و مشکلات و معضلات سیره را در حد وسع و توان خود بیان کنم. در نقل مطالب نیز متن مباحث و گفتگوها درج گردید تا اساتید و دانشجویان با ذوق و سلیقه خود از آن برداشت نموده و تفسیر و تحلیل نمایند. در روش ترجمه و انتخاب الفاظ و اصطلاحات هم اهتمام بر این بود که حال و هوای روزگار صدر اسلام ترسیم گردد.

در انتخاب مطالب و گزینش مصادر صرفاً به منابع سیره و تاریخ اسلام بسنده نشد بلکه از صدها کتاب گوناگون از جمله تفسیر، حدیث، رجال، فضایل، ادبیات و غیر آن استفاده گردید. تألیفات ارزشمند معاصران نیز از نظر دور نبود.

با توجه به آموزشی بودن کتاب اصل ایجاز و گزیده‌نویسی مد نظر بود، با این وصف کوشش شد تا از جامعیت آن کاسته نشود. برای رعایت اختصار و یکنواختی مطالب از نوشتن پابرگ و ارجاع به مصادر در پاورقی خودداری گردید و گزیده منابع در همان متن کتاب ذکر شد که توضیح آن در فهرست منابع آمده است. اگر توفیق یار گردید و کتابی به عنوان منبع و مرجع این درس

تدوین گشت، تفصیل مطالب همراه ارجاع به مصادر به طور گسترده در آن‌جا ذکر خواهد شد.

تعداد زیادی از دوستان فاضل و اساتید بزرگوار اوراق این متن را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰

پیش از چاپ مطالعه کردند و برخی در بعضی از دانشگاه‌ها تدریس نمودند و سپس توضیحات و پیشنهادهای سودمندی را متذکر شدند که از تمامی آن عزیزان سپاسگزارم. در صدر این بزرگواران دو فرزانه هستند که بر خود فرض می‌دانم از آنان با عظمت و نیکی یاد نمایم؛ یکی دانشمند نادرالمثال جناب حجةالاسلام والمسلمین شیخ محمدرضا حکیمی که خداوند عمر پربرکتش را بلند گرداند، استاد پاره‌ای از این اوراق را کریمانه و با دقت اعجاب‌انگیز از نظر گذراند و تذکرات بسیار ارزشمندی را ارائه داد. دیگری سرور مکرم جناب آقای دکتر احمد احمدی که توفیقش در خدمت به فرهنگ این مرز و بوم افزون باد، با دقت خاص خویش کتاب را ملاحظه و اصلاحات مفیدی را اعمال کرد. اجر و پاداش همه این دانشوران با صاحب کتاب باد.

بی‌شک همه این نعمت‌ها لطف و مرحمت پروردگار بود که بر حقیر ارزانی داشت، پس در هر حال سپاس و تشکر از آن اوست.

قم- عیسی‌آباد

سید علی میرشریفی

شهریور ۱۳۸۵/ شعبان ۱۴۲۷

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۱

مقدمه

مقدمه

آشنایی اجمالی با جزیرةالعرب

اوضاع جغرافیایی و اقتصادی

جزیرة العرب به صورت شبه جزیره‌ای است بزرگ که به گفته اطلس السیرة النبویه/ ۱۸ با مساحتی بیش از سه میلیون کیلومتر مربع در انتهای جنوب غربی آسیا قرار دارد. از غرب به خلیج عَقَبَه و دریای سرخ و از شرق به دریای عُمان و خلیج فارس و از جنوب به خلیج عدن و از شمال به سرزمین عراق و اردن (بادیة الشام) محدود است. جزیرة العرب دارای سه بخش اصلی است؛ بخش مرکزی که وسیع‌ترین قسمت جزیرة العرب را تشکیل می‌دهد و به صحرای عرب معروف است، بخش شمالی به نام حجاز است که شهرهای مهم مکه و مدینه در آن قرار دارد و بخش جنوبی که شامل منطقه یمن است. جزیرة العرب دارای بیابان‌های خشک و بی‌آب است و به جز در برخی مناطق مانند یمن، طائف و مدینه کشاورزی رونق چندانی ندارد.

کار عمده ساکنان جزیرة العرب در صدر اسلام دامداری، بازرگانی و داد و ستد بود. چون این منطقه بین کشورهای آسیا و اروپا قرار داشت از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۲

نظر تجارت حائز اهمیت بود. در روزگاران قدیم چینی‌ها و هندی‌ها کالاهای خود را از این طریق به اروپا و مصر حمل می‌کردند. وجود کعبه که مطاف و مورد احترام مردم جاهلیت بود اهمیت آن را دو چندان می‌کرد. با این وصف جزیرة العرب منابع اقتصادی و درآمد قابل اعتنایی نداشت، به همین سبب هیچ یک از کشورگشایان آن روزگار مانند امپراتوری‌های روم و ایران، جز در برخی موارد، چشم طمع بدان ندوخته بودند.

وضعیت سیاسی و اجتماعی

دو طایفه بزرگ در جزیرهٔ العرب زنـدگی می‌کردنـد، قحطانیان در جنوب و عـدنانیان در شـمال. قحطانیان عرب اصـیل بودند که به آنان عرب عاربه می‌گفتنـد و عـدنانیان عرب مستعربه یعنی عرب غیر اصـیل بودند، هر چند برخی از نویسـندگان عرب مانند مؤلف اطلس السـیرهٔالنبویه/ ۲۴ در وجـود عرب مسـتعربه تشـکیک کرده و منکر آن شده‌انـد و عصـر حضـرت ابراهیـم (ع) را عصـر عربی می‌دانند. مردم این سـرزمین خصوصاً شـمال آن خشن، متکبر، خونخوار و چپاولگر بودند و گاهی برای مسأله‌ای بسیار جزئی جنگی بس طولانـی برپـا می‌داشـتند. در جزیرهٔ العرب به جز یمن، یمـامه، عمـان و بحرین نظـام پادشـاهی و حـاکمیت دولت مرکزی وجود نداشت. حاکمان قسـمتی از این سـرزمین همان رؤسای قبایل بودند که تدبیر امور به دست آنان انجام می‌شد. در شهر مکه نیز سران طوایف در مسـجدالحرام یا دارالنَّدْوَه انجمنی تشکیل می‌دادند و مشکلات بازرگانی، اختلافات قبیله‌ای و دیگر مسائل و معضلات را حل می‌کردند. در هر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۳

طایفه‌ای از قریش رئیسـی بود و به نوشته محمد بن حبیب بغدادی در کتاب المُنَمَّق/ ۳۳۱ ریاست قریش با عبد مناف بود و سـپس به فرزندانش هاشم و عبدالمطلب رسـید. عبدالمطلب در فضل و بزرگواری و شرافت از همه بالاتر و برتر بود. یعقوبی ۲/ ۱۱ می‌نویسد: قریش می‌گفتند عبدالمطلب ابراهیم دوم است.

در حجـاز جز همان پیمان‌هایی که بین قبایل منعقـد می‌گشت و به موجب آن حقوق هر قبیله و وابسـتگان آن محترم شـمرده می‌شـد قـانون دیگری وجود نـداشت و اگر فردی جزء قبیله‌ای نبود و یا پیونـدی با دیگر قبایل نـداشت کسـی از او دفاع و حمایت نمی‌کرد. به‌طور طبیعی قبایل بزرگ‌تر از حقوق بیشتری برخوردار بودند و می‌توان گفت زور و شمشیر یگانه قانون آن دیار به‌شمار می‌آمد.

دین و فرهنگ

گوینـد عرب‌های حجاز در قـدیم تابع دین حنیف یعنی پیرو آیین حضـرت ابراهیم (ع) بودنـد ولی بعـدها به بت‌پرستی گرایش پیـدا کردنـد. دین مسـیح در نجران و آیین یهود در مدینه پیروانی داشت با این وصف این دو دین هم چندان رونقی نداشت. بنابه بعضـی اقوال آیین صابئی، مانوی و زرتشتی در برخی قبایل عرب رواج داشـته که از نظر تاریخی چندان قابل اثبات نیست. به هر حال مقارن ظهور اسلام بیشتر مردم جزیرهٔ العرب بت‌پرست بودند.

مردم حجاز به طور عموم از نظر سطح معلومات و فرهنگ تقریبا در حد صفر بودند و به طور نیمه‌وحشی زندگی می‌کردند. توده‌ای از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۴

خرافات و افسانه سـراپای آنان را پوشانده بود تا آن‌جا که دختران خود را زنده به گور می‌کردند! قرآن در سورهٔ تکویر آیه هشت و نه می‌فرماید: (وَإِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) و آن‌گاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به کدام گناه کشته شده است؟

امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه/ ۶۸ می‌فرماید: «شما ای گروه عرب بدترین آیین را داشتید و در بدترین سرزمین بودید، در بین سنگ‌های سـخت و مارهای گزنـده می‌خوابیدیـد، آب تیره می‌نوشـیدید و غـذای ناگوار می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کردید، بت‌ها در میان شما برپا و گناهان سراپای شما را فرا گرفته بود».

تمـامی این مشـکلات، نابسامانی‌هـا و بی‌فرهنگی‌هـا را قرآن در یـک جمله کوتـاه در آیه صـدوسه آل‌عمران چنین بیان کرده است:

(وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) بر لب پرتگاهی از آتش بودید که خدا شما را از آن رهانید. و از این روست که در آیه صد و شصت و چهار همین سوره نیز می‌فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

هر آینه خداوند بر مؤمنان منّت نهاد آن‌گاه که از خودشان فرستاده‌ای در میانشان برانگیخت که آیات او را برای‌شان می‌خواند و پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، هر چند پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۵

بخش اول: دوران قبل از بعثت

اشاره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۷

درس اول: ولادت رسول خدا ... و آیین پیامبر قبل از بعثت

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- تاریخ ولادت پیامبر (ص) را بدانیم.
- به وقایع همزمان با ولادت پیامبر (ص) پی ببریم.
- با دوران شیرخوارگی پیامبر (ص) آشنا شویم.
- ماجرای پیمان جوانمردان را بدانیم.
- با سفر تجاری پیامبر (ص) به شام آشنا شویم.
- به چگونگی ازدواج پیامبر (ص) با حضرت خدیجه (س) پی ببریم.
- تاریخ ولادت حضرت علی (ع) را بدانیم.
- چگونگی تأمین معاش پیامبر (ص) را بدانیم.
- از آیین پیامبر (ص) قبل از بعثت مطلع شویم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۸

در این درس دوران قبل از بعثت پیامبر را بررسی خواهیم کرد، به طوری که از ولادت رسول خدا، دوران شیرخوارگی، کودکی، جوانی، شغل و معیشت، آیین حضرت قبل از بعثت، ولادت امیرالمؤمنین علی (ع) و پرورش ایشان در کنار پیامبر مطلع شویم.

ولادت رسول خدا

در این‌که رسول خدا محمد مصطفی (ص) در ماه ربیع‌الاول عام الفیل به دنیا آمده اختلافی نیست فقط اختلاف در روز آن است، اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه روز جمعه هفدهم ربیع‌الاول را و عموم مورخان اهل سنت دوشنبه دوازدهم ربیع‌الاول را نوشته‌اند.

البته از شیعیان کلینی در کافی ۱/ ۴۳۹ و فَتّال نیشابوری در روضهٔ الواعظین/ ۵۲ دوازدهم ربیع‌الاول و به نقل المَواهِبُ اللَّدُنِّیه ۱/ ۷۵ و تاریخ الخمیس ۱/ ۱۹۶ برخی از محدثان سنی‌مذهب نیز هفدهم ربیع‌الاول را گفته‌اند.

ولادت رسول خدا مانند دیگر پیامبران هم‌چون حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) همراه با پاره‌ای از امور خارق‌العاده بود. به روایت یعقوبی ۲/ ۸ و طبرسی در اعلام الوری/ ۱۱ شیاطین از آسمان‌ها رانده شدند، طاق کسری شکاف برداشت و چند کنگره آن فرو ریخت، آتشکده فارس خاموش شد، بت‌ها همگی سرنگون شدند و نوری از وجود مقدس آن حضرت به‌سوی آسمان ساطع گشت و شعاع وسیعی را در فضا روشن کرد. حلبی ۱/ ۵۷ گوید نخستین جمله‌ای که هنگام ولادت بر زبان آن حضرت جاری شد این بود:

«اللهُ أَکْبَرُ، الْحَمْدُ لِلهِ کَثِیراً وَ سُبْحانَ اللهِ بُکْرَةً و أَصِیلًا».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۹

خدا بزرگ است، سپاس فراوان برای خداست و خداوند منزه است صبحگاهان و شبانگاهان.

این امور زنگ خطری بود برای ستمگران، مژده‌ای برای ستمدیدگان و بشارتی بر ظهور خاتم پیامبران و برچیده شدن بساط بت‌پرستی و شرک مشرکان. مشهور مورخان می‌گویند هنگامی که آمنه بنت وَهْب به او باردار بود، شوهرش جناب عبدالله در راه بازگشت از سفر تجاری شام در مدینه پس از یک ماه بیماری درگذشت ولی یعقوبی ۲/ ۱۰ می‌نویسد هنگام تولد پدرش زنده بود. گویند روز هفتم ولادت پیامبر جد وی عبدالمطلب گوسفندی سر برید و طی مراسمی نام او را «محمد» گذاشت. وقتی پرسیدند چرا این نام را برای او انتخاب کردی؟ پاسخ داد خواستم در آسمان و زمین ستوده باشد.

دوران شیرخوارگی

رسول خدا هفت روز نخست را از مادرش آمنه شیر خورد، سپس او را به ثُوَیبَه کنیز ابولهب سپردند، او نیز مدت کمی به آن حضرت شیر داد. آن‌گاه به روایت دیار بکری در تاریخ الخمیس ۱/ ۲۲۳ بنابر رسم دیرین عرب که خانواده‌های اعیان و اشراف و بانوان شرافتمند و بزرگوار برای فرزندان خود دایه می‌گرفتند، یتیم عبدالمطلب را به حلیمه سعدیه سپردند و او کودک را همراه خود به صحرا برد. در این‌که چرا بزرگان مکه در آن روزگار فرزندان خود را به بادیه می‌فرستادند وجوهی گفته شده است:

الف. معمولًا دایه‌ها از زنان عشایر، بیابانگرد و بادیه‌نشین بودند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۰

ب. فرزندان در صحرا شجاع، دلیر و آزادفکر تربیت می‌شدند.

ج. از آن‌جا که عشایر بیابانگرد با بیگانه همنشینی نداشتند، زبانشان فصیح‌تر بود، از این رو کودکان را به بیابان می‌فرستادند تا زبان فصیح بیاموزند. به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۱۷۶ خود حضرت نیز به این امر اشاره کرده و فرموده است:

«أَنَا أَعْرَبُکُم، أَنَا قَرَشِیٌّ وَاسْتُرْضِعْتُ فِی بَنِی سَعْدِ بْنِ بَکْرٍ».

من فصیح‌ترین شما هستم، چون هم قریشی هستم و هم در قبیله بنی‌سعد شیر خورده‌ام.

د. چون در شهر مکه وبا و دیگر بیماری‌های واگیر شیوع داشت، نوزادان را برای حفظ سلامت به صحرا می‌فرستادند.

ابن‌اسحاق ۱/ ۱۷۱ در خبری ضعیف نقل می‌کند که حلیمه سعدیه گفت: در سالی که ما دچار خشکسالی شده بودیم با زنان بنی‌سعد راهی مکه شدیم تا نوزاد شیرخواره بگیریم. رسول خدا را به هر زنی از زنان بنی‌سعد که عرضه می‌کردند تا گفته می‌شد یتیم است نمی‌پذیرفت، زیرا ما می‌خواستیم از ناحیه پدر نوزاد به نوایی برسیم. هر یک از زنان بنی‌سعد کودکی برای شیر دادن گرفتند جز من، چون خوش نداشتم بدون نوزاد برگردم رفتم همان کودک یتیم را گرفتم و تنها چیزی که مرا به گرفتن او واداشت

همان بود که جز وی کودکی نیافتم.

این گزارش از جهت سند و متن دارای اشکال است. اما از نظر سند راوی آن جَهْم بن ابی‌جَهْم است. ذَهَبی در میزان الاعتدال ۱/ ۴۲۶ گوید: جَهْم بن ابی‌جَهْم که در سند ابن‌اسحاق واقع شده مجهول است و شناخته شده نیست. ضعف دیگر در سند مرسل بودن آن است که می‌گوید: «أوْ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۱

عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْهُ» که معلوم نیست این راوی چه کسی است. از نظر متن نیز دارای ایراد است، زیرا چگونه می‌شود که عبدالمطلب با آن شوکت و عظمت که بزرگ مکه و قریش به‌شمار می‌آمد و صدها نفر فقیر و درمانده سر سفره او غذا می‌خوردند و به اصطلاح درِ خانه‌اش بر روی مستمندان و بینوایان باز بود، نتواند اندك هزینه شیرخوارگی نوه خود را بپردازد. و انگهی از نظر معنوی زنان بادیه‌نشین باید افتخار می‌کردند که دایه نوزاد بزرگ‌ترین شخصیت قریش باشند. از این‌روست که برخی از بزرگان اهل سنت به توجیه آن پرداخته‌اند.

حلبی ۱/ ۹۲ می‌نویسد: «من به روایتی برنخوردم که در آن ذکر شده باشد حلیمه و دیگر دایه‌ها به سبب فقر پیامبر، او را نپذیرفته باشند. از ابن‌حَجَر عَسْقَلانی استفتاء کردند و گفتند: برخی واعظان در منبر مطالبی را پیرامون ولادت رسول خدا نقل می‌کنند که موجب وهن آن حضرت است و با عظمت او سازگار نیست. نمونه‌ای از آن این‌که می‌گویند هنگامی که آن حضرت را به دایگان عرضه کردند آنان به لحاظ نداشتن مال از پذیرفتن او سرباز زدند. ابن‌حجر پاسخ داد: برای فرد هوشیار شایسته است که آن بخش از خبر را که موجب وهن و نقص اشخاص می‌شود نقل نکند». مقصود ابن حجر این است که صدق آن قسمت خبر احراز نشده است.

نیز این‌که در بعضی نقل‌ها از قول حلیمه آمده است: «نِساءُ بَنی سَعْدٍ سَبَقْنَ إلی مَراضِعِهِنَ» زنان بنی‌سعد جلوتر از ما نزد شیرخوارهای‌شان رفتند، می‌رساند که معمولًا دایه‌ها از خانواده‌هایی که با آنان آشنایی و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۲

نوعی پیمان داشتند شیرخواره می‌گرفتند. از این روست که به نقل استیعاب ۴/ ۸۴ ابوسفیان‌بن حارث‌بن عبدالمطلب نیز نزد حلیمه شیر خورده و حمزه (ع) نیز به گفته امتاع الاسماع ۴/ ۶ در بین طایفه بنی سعد شیر نوشیده بود. وانگهی اعیان و اشراف مکه چنین نبودند که نوزادان عزیز خود را به دایه‌های ناشناخته بسپارند. پس این‌که حلیمه می‌گوید زنان طایفه بنی‌سعد سراغ شیرخوارگان خود رفتند، یعنی از همان ابتدا نزد طوایف و خانواده‌های آشنای خود رفتند نه این‌که نوزاد عبدالمطلب را به آنان عرضه کرده و آنان نپذیرفته باشند.

گزارش این واقعه بدون پیرایه در مناقب ابن‌شهر آشوب ۱/ ۳۲ از زبان حلیمه چنین آمده است: «خشکسالی در صحرا روی آورد و مشکلات ما را روانه شهر ساخت. من وارد مکه شدم، زنان قبیله سعد جلوتر از ما نزد شیرخوارهای‌شان رفتند. من سراغ شیرخواره‌ای را گرفتم مرا راهنمایی کردند نزد عبدالمطلب و گفتند او را نوزادی است که نیاز به دایه دارد. نزد او رفتم. گفت من کودك یتیمی دارم نامش محمد است. آن‌گاه وی را همراه خود به بیابان بردم».

میرخواند در روضه‌الصفا ۳/ ۱۰۵۵ از قول حلیمه گوید که هفت روز در مکه توقف کردیم و در این ایام حضرت آمنه از غرایب و شگفتی‌های دوران حمل و هنگام ولادت فرزند خود سخن می‌گفت.

خاطرات صحرا

گویند قبیله بنی‌سعد در منطقه حُنَین می‌زیستند، فرزند عبدالله (ع) چندین سال در این دیار به‌سر برد. از همان لحظه که حلیمه او را

تحویل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۳

گرفت آثار خیر و برکت از آن حضرت نمایان شد و خشکسالی از سرزمین بنی‌سعد رخت بربست.

به روایت تاریخ الخمیس ۱/ ۲۲۵ حلیمه درمورد خصوصیات کودک قریش می‌گوید: هیچ چیز نزد او مبغوض‌تر از این نبود که بدنش نمایان شود، وقتی لباسش را از بدنش درمی‌آوردم فریاد می‌زد تا آن‌که او را می‌پوشاندم. هرگز گریه نکرد و هیچ‌گاه بداخلاقی ننمود. روزی از من خواست اجازه دهم همراه برادرانش به صحرا برود. من او را تمیز و آماده رفتن نمودم و گردنبندی از مهره‌های یمن برای محافظت بر گردنش آویختم. او خشمگین شد و گردنبند را پاره کرد و کنار انداخت و گفت: «مادر جان دست نگهدار! با من کسی است که مرا محافظت می‌کند».

بازگشت به آغوش مادر

به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۱۷۳ پس از دو سال که دوران شیرخوارگی پیامبر تمام شد حلیمه او را به مکه نزد مادرش آمنه آورد ولی تمایل نداشت وی را به خانواده‌اش بسپارد، چون باعث خیر و برکت در زندگیشان بود. آمنه به حلیمه گفت من از وبا بر فرزندم بیمناکم او را دیگر بار به صحرا بازگردان. حضرت مدت پنج سال در بادیه به سر برد. سپس حلیمه او را به مکه آورد و به مادرش سپرد.

به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۱۷۷ رسول خدا (ص) شش ساله بود که همراه مادرش آمنه برای دیدار اقوام و دایی‌های خود به یثرب رفت. آمنه در بازگشت از مدینه در ابْواء درگذشت و پیامبر همراه امُ‌ایمَن کنیز پدرش به مکه آمد و از این به بعد نزد جد خود عبدالمطلب زندگی کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۴

برای عبدالمطلب فرشی کنار خانه کعبه می‌گستراندند و فرزندانش اطراف آن می‌نشستند. به سبب جلالت و عظمت عبدالمطلب هیچ یک از فرزندان او حق نداشت روی آن بنشیند. نوزاد عبدالله وقتی می‌خواست روی آن فرش بنشیند، عموهایش مانع می‌شدند. عبدالمطلب می‌فرمود: پسرم را رها کنید به خدا سوگند که آینده درخشانی دارد.

فرزند عبدالله هشت‌ساله بود که عبدالمطلب نیز درگذشت، او سرپرستی نوه خود را به فرزندش ابوطالب که با عبدالله از یک مادر بودند سپرد. از این پس ابوطالب با فداکاری و از جان‌گذشتگی و ایثار از آن حضرت سرپرستی و حضانت نمود.

سفر شام

ابوطالب تصمیم گرفت برای تجارت به شام برود. به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۱۹۱ و شیخ صدوق در کمال‌الدین/ ۱۸۷ هنگام حرکت کاروان، پیامبر نگاه حسرت‌آمیزی به عمو کرد. نگاه‌های آن حضرت چنین حکایت داشت که جدایی برای او مشکل است. ابوطالب فرمود: به خدا سوگند تو را همراه خود می‌برم، هیچ گاه نه تو از من جدا خواهی شد و نه من از تو. کاروان قریش به شهر بُصْری در پانزده فرسخی شام رسید. بَحیرای راهب به نام سَرْجِس از قبیله عَبْدُالْقَیس که نصرانی و در آن‌جا دیرنشین بود وقتی دید لکه ابری بر سر کاروان قریش سایه افکنده است غذایی تهیه نمود و آنان را دعوت کرد. قریشیان گفتند ای بَحیرا ما بارها از این‌جا عبور کردیم ولی تو چنین کاری نکردی! او گفت راست می‌گویید ولی این بار شما میهمان من هستید و من می‌خواهم از شما

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۵

پـذیرایی کنم. همه آمدنـد جز رسول خـدا (ص) که نزد کالای کـاروان مانـد. بحیرا پرسـید کس دیگری نیست؟ گفتنـد: فقط یک نوجوان نزد اسباب و اثاث کاروان مانده است. گفت او را نیز با خود بیاورید تا همراه شما غذا بخورد. حضرت را آوردند، بحیرا او را به دقت مشاهده کرد. پس از صرف غذا خطاب به وی گفت: تورا به حق لات و عُزّی سوگند می‌دهم آن‌چه را می‌پرسم پاسخ گویی. رسول خدا (ص) فرمود:

«لا تَسْأَلْنِی بِاللّاتِ وَالْعُزّی فَوَ اللهِ ما أَبْغَضْتُ شَیْئاً قَطُّ بُغْضَهُما».

مرا به لات و عزّی سوگند مده که به خدا سوگند هیچ چیز نزد من مانند آن دو مبغوض نیست.

آن‌گاه سؤالاتی کرد و پیامبر پاسخ گفت، سپس رو کرد به ابوطالب و گفت این جوان چه نسبتی با تو دارد؟ گفت: فرزند من است. بَحیرا گفت پـدر او نبایـد زنـده باشد. ابوطالب گفت برادرزاده من است. آن‌گاه بَحیرا گفت او را به سـرزمین خودش بازگردان و از یهود بر او برحـذر باش که اگر او را بشناسـند آزار می‌دهنـد، این برادرزاده‌ات آینده بس درخشانی دارد. ابوطالب کار تجارت خود را شـتابان انجام داد و به مکه بازگشت. تِرْمِذی ۵/ ۵۵۱ گوید: ابوطالب پس از سـفارش بَحیرا برادرزاده خود را همراه ابوبکر و بِلال به مکه بازگرداند و به نقل طبرسی/ ۱۹ از ابن اسحاق قصیده‌ای نیز در این باره سرود.

برخی از مورخان مانـند ذهبی در تاریخ الاسـلام ۱/ ۵۷، ابن‌کثیر در السـیرهٔ النبویه ۱/ ۲۴۷، ابن‌حجر در اصـابه ۱/ ۱۷۷ و دیگران در صحت این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۶

گزارش تشـکیک کرده‌اند. بیشتر ایراد آنان درباره بازگشت حضرت همراه ابوبکر و بِلال است. آنان می‌گویند در آن تاریخ ابوبکر نه سـاله بوده و بلال از او کوچک‌تر و یا به قول ذهبی هنوز به دنیا نیامـده بود، پس چگونه می‌شود که ابوطالب پیامبر را همراه آنان به مکه بازگردانده باشد. این اشـکال بر متن روایت تِرْمِذی وارد است اما به روایت ابن‌اسـحاق و صدوق که قسمت ابوبکر و بلال را ندارند وارد نیست.

مرحوم هاشم معروف حسـنی لبنانی در سیرهٔ المصطفی ۱/ ۵۵ به نقد این گزارش پرداخته است. بعضـی از محققان نیز گویا به لحاظ این‌که برخی از مستشـرقان گفته‌انـد حضـرت محمـد (ص) تعـالیم خود را در همین مسافرت از بحیرا فرا گرفت در اصل وجود بحیرا تشـکیک کرده‌انـد. نکته قابـل توجه این‌که اگر برخی پیرایه‌هـای گزارش قابل پـذیرش نباشـد دلیل نمی‌شود که اصل روایت جعلی باشد.

جنگ‌های فجار

عرب‌های جاهلی چهار ماه از سال؛ رجب، ذی‌القعده، ذی‌الحجه و محرم را محترم می‌شمردند و جنگ در آن را حرام می‌دانستند. به نقل زَمَخْشَری در کشّاف ۲/ ۲۶۹ این حکم از بقایـای دین حنیف ابراهیم (ع) بوده است. گوینـد در طول تاریـخ عرب چهار بار این قانون شکسته شد و چهار جنگ بزرگ در ماه‌های حرام رخ داد. چون این کار قانون‌شکنی و هتک حرمت ماه‌های حرام بود «فِجار» نام گرفت که به معنای فجور و حرمت‌شکنی است. آخرین جنگ‌های فِجار بین قریش و هَوازِن درگرفت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۷

که چهار سال طول کشید. به نقل ابن‌اسحاق ۱/ ۱۹۸ پیامبر در این جنگ شرکت کرد و چون کودک بود تیر به دست عموهای خود می‌داد.

این مضـمون از طریق اهـل سـنت نقل شـده ولی گویا در منابع شـیعی نیامـده است. وانگهی بر اساس قراینی این حضور بعیـد به نظر می‌رسـد، زیرا اولًا از نظر کلامی پیامبر قبل از بعثت نیز معصوم بوده و شـرکت او در جنگی که فسق و فجور شـمرده می‌شـده بسیار

بعید است. ثانیاً یعقوبی ۲/ ۱۵ در یک نقل می‌نویسد: ابوطالب که در آن دوران سرور بنی‌هاشم بود نگذاشت احدی از بنی‌هاشم در آن شرکت کند و گفت: این ستم و تجاوز و قطع پیوند خویشاوندی و حلال شمردن ماه حرام است، نه من در آن شرکت می کنم و نه احدی از خاندانم.

پیمان جوانمردان

به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۱۴۰ حدود بیست سال قبل از بعثت شخصی از قبیله زُبَید متاعی برای فروش به مکه آورد، عاص بن وائل، پدر عمرو عاص متاع او را خرید ولی پول آن را نپرداخت. مرد زُبیدی از قریش یاری طلبید اما کسی به فریاد او نرسید. آن‌گاه بر فراز کوه ابوقُبیس رفت و با خواندن اشعار جانسوز و فریادهای جانکاه مردم را به یاری فرا خواند. عده‌ای از طایفه بنی‌هاشم و بنی‌زُهْرَه و بنی‌تَیم در خانه عبدالله بن جُدْعان که از سالمندان و بزرگان مکه بود جمع شده و عهد و پیمان بستند که با هم متحد شوند و همیشه یاور مظلوم و دشمن ظالم باشند و حق ستمدیده را از ستمگر بستانند. سپس نزد عاص بن وائل رفتند و حق مرد زُبیدی را گرفته و به وی پرداختند. رسول خدا (ص) نیز در این پیمان شرکت جست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۸

و بعدها می‌فرمود:

«لَقَدْ شَهِدتُ فِی دارِ عَبْدِاللهِ بْنِ جُدْعانَ حِلْفاً ما أُحِبُّ أَنَّ لِی بِهِ حُمْرَ النَّعَمِ وَلَوْ أُدْعِیَ بِهِ فِی الإِسْلامِ لأَجَبْتُ».

در خانه عبدالله بن جُدْعان در پیمانی شرکت کردم که دوست نداشتم به جای آن شتران سرخ‌موی داشته باشم. اگر هم اینک در دوران اسلام نیز مرا بدان فرا خوانند هر آینه اجابت می کنم.

این پیمان که به نام «حِلْفُ الْفُضُول» معروف است چنان عمیق و مستحکم و مطابق فطرت پاک بشر بود که ضمانت اجرایی آن در نسل‌های بعد نیز برقرار بود.

سفر تجاری به شام

محمدبن عبدالله (ص) به جوانی رسید، با گذر ایام صداقت و امانتداری او بر همگان آشکارتر گردید و چنان به راستی و درستی مشهور شد که «صادق» و «امین» قریش لقب گرفت و به نقل ابن سعد در طبقات ۱/ ۱۵۷ مردم در حل اختلافات خویش به او رجوع می کردند.

ابن‌سعد ۱/ ۱۲۹ گوید: ابوطالب به برادرزاده خود پیشنهاد کرد تا با مال‌التجاره حضرت خدیجه همراه کاروان بازرگانی قریش به شام برود و از این راه کمک هزینه‌ای برای زندگیشان فراهم گردد. گفتگوی ابوطالب و برادرزاده‌اش به اطلاع خدیجه رسید. او فردی را نزد پیامبر (ص) فرستاد و گفت اگر سرپرستی تجارت مرا بر عهده‌گیری حاضرم دو برابر آن‌چه دیگران می‌دهند بپردازم، پیامبر پذیرفت. آن‌گاه خدیجه مَیسَرَه غلام خود را فرستاد و سفارش کرد تا گوش به فرمان پیامبر (ص) باشد و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۳۹

احترام حضرت را در هر حال مراعات کند. عموهای پیامبر نیز سفارش وی را به اهل کاروان نمودند. کاروانیان به شام رسیدند و کالای خود را مبادله کردند. هنگام معامله بین حضرت و فردی اختلاف پیش آمد، مرد شامی گفت به لات و عزّی سوگند یاد کن.

پیامبر فرمود:

«ما حَلَفْتُ بِهِما قَطُّ وَ إِنّی لأَمُرُّ فَأُعْرِضُ عَنْهُما».

من هرگز به آن دو سوگند یاد نکرده‌ام، هرگاه بر آن‌ها عبور کنم روی خود را برمی‌گردانم.
آن‌گاه هنگام بازگشت به مکه در نزدیکی شهر بُصْری زیر سایه درختی نشست نَسْطُورای راهب که به گفته آثار احمدی/ ۶۸ جانشین بَحیرا بود با وی ملاقات و از مَیسَرَه غلام خدیجه درباره او سؤالاتی کرد. آن‌گاه در پایان به رسالت خاتم پیامبران بشارت داد و گفت زیر سایه این درخت جز پیامبر نمی‌نشیند. البته برخی از نویسندگان در صحت این مطلب تشکیک کرده‌اند.
پیامبر در سفر تجاری خود سود مناسبی به دست آورد. مَیسَرَه با کسب اجازه از حضرت زودتر نزد خدیجه آمد و درایت و امانتداری وی را بازگو کرد. از همین رهگذر بود که حضرت خدیجه (س) به ازدواج با آن حضرت تمایل پیدا کرد.
در پایان این بحث تذکر این نکته مناسب است. این‌که در برخی نقل‌ها آمده است رسول خدا اجیر خدیجه بود، صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اولًا ابن‌اسحاق ۱/ ۱۹۹ تصریح کرده است که خدیجه اشخاص را به کار می‌گرفت و مال‌التجاره خود را به مضاربه می‌داد. ابوطالب هم فرمود: مردم با اموال خدیجه (س) تجارت می‌کنند، شما هم بیا چنین کن.
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۰
ثانیاً یعقوبی ۲/ ۲۰ از قول عمار یاسر نقل می‌کند که گفت: من از همه مردم از ازدواج رسول خدا با خدیجه آگاه‌ترم، من با آن حضرت دوست بودم، این‌که مردم می‌گویند خدیجه وی را به اجیری گرفت صحیح نیست، او هرگز اجیر احدی نشد. آری، موقعیت خانوادگی و شرافت و بزرگی خاندان بنی‌هاشم نیز گزارش یعقوبی را تأیید می‌کند.

ازدواج با حضرت خدیجه

حضرت خدیجه دختر خُویلد بن اسد بن عبدالعزّی از اشراف مکه و زنی خردمند، هوشمند، بادرایت، پارسا و پاکدامن بود و بهترین زن قریش به شمار می‌آمد تا آن‌جا که در دوران جاهلیت به «طاهره» و «سیده قریش» مشهور گردید. خدیجه گویا از طریق ارث پدر و تجارت ثروت زیادی به دست آورده بود. گویند او قبلًا دو شوهر کرده بود و هر دو زندگی را بدرود گفته بودند. با این وصف خدیجه همچنان شاداب و جوان بود و خواستگاران بسیار داشت لیکن به تمامی آنان پاسخ منفی داده بود. طاهره قریش فقط به یک نقطه نظر داشت و او امین قریش بود، چون کسی جز سید قریش کفو و همتای سیده قریش نبود. آری، خدیجه به روایت طبرسی/ ۳۶ از اخباری که از یهود و بَحیرا به او رسیده و مطالبی که از آمنه مادر حضرت شنیده بود و با درایت و پرهیزکاری که داشت دریافته بود که محمد (ص) آینده‌ای بس درخشان و با معنویت دارد.
ابن سعد ۱/ ۱۳۱ گوید: هنگامی که پیامبر از تجارت شام بازگشت خدیجه دوست خود، نفیسه دختر مُنْیه را نزد او فرستاد تا مسائلی را
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۱
بپرسد. نفیسه نزد پیامبر آمد و پرسید چرا ازدواج نمی‌کنی؟ پاسخ داد: «چیزی ندارم که با آن ازدواج کنم.» نفیسه گفت: اگر این مانع برطرف گردد و از تو دعوت شود با کسی که دارای زیبایی و مال و شرف و هم‌شأن توست ازدواج کنی می‌پذیری؟ پرسید: «او کیست؟» گفت: خدیجه. حضرت پذیرفت. نفیسه موافقت پیامبر را به اطلاع خدیجه رساند. به روایت ابن اسحاق ۱/ ۲۰۰ خدیجه به حضرت پیام فرستاد و گفت: پسرعمو من خواهان ازدواج با تو هستم، چون خویشاوند منی و در بین خاندانت بزرگوار، امانتدار، خوش‌خلق و راستگویی. رسول خدا (ص) موضوع را با عموی خود ابوطالب در میان گذاشت و از او نظرخواهی کرد. او نیز این کار را پسندید. آن‌گاه همراه وی و دیگر عموها راهی خانه خدیجه شد. مجلس عقد در منزل خدیجه تشکیل شد. وکیل داماد عمویش ابوطالب و نماینده عروس پسرعمویش وَرَقَهٔ بن نَوْفَل بود.

خطبهٔ عقد

به روایت یعقوبی ۲/ ۲۰ و کلینی ۵/ ۳۷۴ جناب ابوطالب خطبه عقد را چنین خواند: «سپاس مخصوص پروردگار این خانه است، آن‌که ما را از نسل ابراهیم و فرزندان اسماعیل قرار داد و در حرم امن سکونت بخشید و ما را داوران مردم قرار داد و شهری را که در آن هستیم برای ما مبارک گرداند. به‌راستی که این برادرزاده من با هیچ‌یک از مردان قریش سنجیده نشود جز آن‌که از آنان برتر است و با هیچ مردی مقایسه نگردد جز آن‌که از او عظیم‌تر است، در بین خلق همانندی ندارد. گرچه مال کم دارد ولی مال رزقی است بی‌دوام و سایه‌ای است ناپایدار. او و خدیجه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۲

خواستار یکدیگر هستند. ما نزد تو آمدیم تا او را با رضا و به دستور خودش نزد شما خواستگاری کنیم. مهر هر مقدار بخواهید، نقد و نسیه آن برعهده من است. به پروردگار این خانه سوگند او آینده‌ای درخشان و آیینی فراگیر و دیدگاهی عمیق دارد».

کلینی ۵ / ۳۷۵ گوید: سپس ورقه لب به سخن گشود، ولی هیبت مجلس او را گرفت، لکنت زبان پیدا کرد و نتوانست پاسخ ابوطالب را بدهد. خدیجه گفت: ای عمو گرچه شما در امر شهود از خودم به من سزاوارتری لیکن (در تمام امور) از من به خودم سزاوارتر نیستی. ای محمد! من خودم را همسر تو قرار دادم و مهر را نیز خودم از مالم می‌پردازم. بگو عمویت شتری نحر کند و ولیمه‌ای تهیه کند و تو در کنار همسرت قرار بگیر. در این هنگام شخصی گفت شگفتا مهر بر دوش زنان است! ابوطالب به شدت خشمناک شد و از جای برخاست و گفت: اگر مردان همانند این برادرزاده من باشند آنان به گران‌ترین قیمت و بزرگ‌ترین مهر خواستگاری خواهند شد اما اگر مثل شما باشند جز با مهری گران همسر آنان نشوند.

با این حال ابن اسحاق ۱/ ۲۰۱ می‌گوید: رسول خدا (ص) بیست شتر جوان از اموال خود به مهر خدیجه درآورد. قَسْطَلانی نیز در المواهب‌اللدنیه ۱/ ۴۰۳ گوید: پیامبر دوازده اوقیه طلاـ به خدیجه مهر داد. باری، ابوطالب شتری نحر کرد و رسول خدا بر همسر خویش وارد شد. پس از ازدواج ثروت خدیجه در اختیار رسول خدا قرار گرفت ولی آن حضرت دیگر هیچ گاه تجارت نکرد، چرا که در پی جمع‌آوری و ازدیاد ثروت نبود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۳

بنابر قول مشهور رسول خدا هنگام ازدواج بیست و پنج و خدیجه چهل ساله بود. پیامبر با خدیجه بیست و پنج سال زندگی کرد و تا او زنده بود با هیچ زنی ازدواج نکرد. از زنان خود فقط از خدیجه فرزند داشت دو پسر قاسم و عبدالله و چهار دختر زینب، رقیه، کلثوم و حضرت فاطمه. فرزند دیگر او ابراهیم از کنیز خود ماریه قبطیه بود. هنگام رحلت تمامی فرزندان او جز فاطمه زهرا (س) از دنیا رفته بودند.

در پایان این بحث یادآوری دو مطلب ضروری است:

الف. در پاره‌ای از منابع آمده است رسول خدا (ص) به سبب یتیمی و تهیدستی کفو و همتای خدیجه (س) به حساب نمی‌آمد، به‌طوری که وقتی خدیجه به ابوطالب ازدواج با برادرزاده‌اش را پیشنهاد کرد ابوطالب در مقام تعجب گفت مرا مسخره نکن! این سخن دروغی بیش نیست، زیرا موقعیت خانوادگی رسول خدا و شأن و شخصیت اجتماعی آن حضرت به مراتب بالاتر از حضرت خدیجه و اموال او بود.

ب. همان‌گونه که گذشت بنابر قول مشهور مورخان و محدثان حضرت خدیجه قبلًا دو بار شوهر کرده بود. اما در مقابل این قول در بین پیشینیان، علی بن احمد کوفی در الاستغاثه ۱/ ۷۰ مخالف این نظر است و می‌گوید خدیجه قبلًا شوهر نکرده بود. دلیل او یک استحسان عرفی و برداشت شخصی است، او می‌گوید مورخان اجماع دارند بر این‌که اشراف و بزرگان قریش همه از خدیجه

خواستگاری کردنـد، ولی او هیچ یک را نپذیرفت. پس چگونه ممکن است ازدواج با اعرابی را پذیرفته باشد. اگرچه این ادعا یک استحسان و استنباط نسبتاً خوب و نکته قابل تأمّلی است لیکن هیچ‌گونه نصّی دال بر آن در دست نیست. وانگهی بعید

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۴

است زنی در آن روزگـار تـا چهـل سـالگی شوهر نکنـد. علی بن احمـد کوفی در ادامه افزوده است: زینب و رقیه نیز دختـران هـاله خواهر خـدیجه بودنـد، چون در خانه خـدیجه پرورش یافتند به رسول خدا (ص) نسبت داده شدند. این نکته نیز برخلاف نصوصـی است که تصریح دارد بر این‌که آنان دختران پیامبر بودنـد. باری، تا دلیل قاطع و نصّی صـریح بر این مـدعا نباشد، نمی‌توان از ظاهر نصوص و روایات مشهور دست برداشت.

نصب حجرالاسود

ابن اسـحاق ۱/ ۲۰۴ می‌گویـد: یـک سـال قریش برای آن‌که دیوارهـای کعبه را مرتفع‌تر کننـد و بر آن سـقف بزننـد کعبه را خراب کردند. به روایت یعقوبی ۲/ ۱۹ بر اثر سـیل کعبه ویران شد و قریش تصمیم گرفتند آن را تعمیر کنند. ابوطالب (ع) گفت: از کسب پاک و حلال انفاق کنید، مالی را که از راه سـتم و تعدی به دست آمده نیاورید، اموالی بیاورید که در حلال و پاک بودن آن شک نداشته باشید. قریش نیز چنین کردند. کار تعمیر کعبه که به پایان رسید و دیوار آن بالا رفت و نوبت به نصب حجرالاسود رسید، هر یـک از سـران قبایـل خواهـان نصب آن بودنـد تـا از این راه افتخـاری نصـیبشان گردد. اختلاف شدیـد شـد و کار به جای حساس و خطرناک رسـید، بنی عبدالـدار تشتی پر از خون آوردند و با بنی‌عدی دست در آن فرو بردند و پیمان بسـتند تا پای جان ایسـتادگی کننـد! چهار روز کار به همین منوال گـذشت تا آن‌که پیرمرد قریش ابوامیه حذیفهٔ بن مغیره مخزومی چاره‌اندیشـی کرد و گفت: ای گروه قریش نخستین کسی که از این در مسجد وارد شد او در این کار داور باشد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۵

همه پذیرفتند و منتظر نشستند. چشم‌ها به سوی در دوخته شد و دلهره همه را فرا گرفت. ناگهان پیامبر وارد شد و همه با شادی فریاد زدند: این محمد، امین قریش است و ما به داوری او راضی هستیم.

آنگـاه از حضـرتش خواسـتند تـا در این‌بـاره داوری کنـد. رسـول خـدا عبـای شـامی خـود و بنـابر قـول دیگر پـارچه‌ای پهـن کرد و حجرالاسود را روی آن گذاشت سـپس به چهار نفر از سـران طوایف قریش فرمود هر یک گوشه‌ای از آن را بگیرند و به پای دیوار بیاورند. وقتی نزدیک دیوار آوردند با دست خود سـنگ را در جایگاهش نصب کرد و به این‌گونه سنگ مقدس را دستی مقدس و پاک بر جای خود نهاد، چون به نقل تفسیر صافی ۱/ ۳۵۸ حجرالاسود را باید معصوم نصب کند. این خواست خداوند حکیم بود که خاتم انبیا محمد مصطفی (ص) آن را در جای خود قرار دهد.

ولادت برادر و جانشین

کلینی ۱/ ۴۵۲ از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است: «هنگام تولـد پیامبر فاطمه بنت اسد نزد شوهرش ابوطالب (ع) آمد تا او را به ولادت پیـامبر (ص) بشـارت دهـد. ابوطالب گفت: روزگاری صبر کن تو را به فرزنـدیماننـد وی بشارت می‌دهم، جز آن‌که او پیامبر نیست» و در روایتی دیگر گفت: «تو نیز وصی و یاور وی را به دنیا خواهی آورد».

امیرالمؤمنین (ع) در سیزدهم رجب سال سی‌ام فیل، ده سال قبل از بعثت در خانه کعبه به دنیا آمد. دوران شیرخوارگی که گذشت و کودکی سه چهار ساله شد او را برای تربیت به رسول خدا سپردند. قاضی نعمان مصری

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۴۶

در شرح الاخبار ۱/ ۱۸۸ گوید: رسم دیرین عرب بر این بود که اشراف و بزرگان هنگامی که فرزندشان کمی رشد می‌کرد برای تربیت و تأدیب به شخصیت بزرگی از اشراف دودمان خود می‌سپردند تا او را نیک ادب کند.

محمد بن ظَفَر نیز در کتاب انباء نُجباءِ الابناء/ ۴۹ داستانی نقل می‌کند که علی (ع) در دوران کودکی همیشه در خانه پیامبر به سر می‌برد، روزی ابوطالب ناراحت شد و گفت سر سفره‌ای که علی نباشد غذا نمی‌خورم. فاطمه بنت اسد جعفر را فرستاد خانه پیامبر علی را آورد ولی کودک ناراحت بود و غذا نمی‌خورد و بهانه خانه رسول خدا را می‌گرفت. در این هنگام ابوطالب گفت: «به خدا سوگند او محمد را بر ما ترجیح می‌دهد. وی را نزد محمد بفرست و از این پس مانع او مشو، امید است در آینده محمد به کمک او سران قریش را در هم کوبد».

این‌که ابن‌اسحاق ۱/ ۲۶۲ نوشته است این کار رسول خدا برای کمک کردن به هزینه زندگی ابوطالب بود صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اولًا ابوطالب شش فرزند داشت و در عرف آن زمان شش فرزند زیاد نبود. ثانیاً ابوطالب با آن‌که توانگر نبود ولی از عهده مخارج فرزندان خود برمی‌آمد. درِ خانه او بر روی تمامی درماندگان و بینوایان و مساکین باز بود تا آن‌جا که به نوشته یعقوبی ۲/ ۱۴ امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«أَبی سادَ فَقِیراً وَ ما سادَ فَقِیرٌ قَبْلَهُ»

پدرم در حالی‌که تنگدست بود سروری کرد و پیش از او هیچ تنگدستی سروری نیافت.

ثالثاً این‌گونه کمک کردن به شخص محترمی چون ابوطالب چندان خوشایند نیست. رابعاً بین پسران ابوطالب ده سال فاصله سنی بود. لذا در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۴۷

دوران کودکی علی (ع) فرزندان دیگر ابوطالب بزرگ بودند و نیازی به سرپرستی نداشتند.

از سخنان امیرالمؤمنین در خطبه قاصعه نهج‌البلاغه/ ۳۰۰ استفاده می‌شود که قرار گرفتن ایشان در کنار رسول خدا امری عادی نبوده بلکه حکمتی الهی داشته است تا آن‌که امامت در کنار رسالت قرار گیرد، زیرا امامت متمم رسالت است. به فرض که موضوع خشکسالی و قحطی و کمک به ابوطالب صحیح باشد، این یک روی سکه بوده ولی در آن روی سکه نکته عمیق دیگری بوده است. شاید علت ظاهری رفتن علی به خانه حضرت محمد (ص) مسأله مادی بوده اما علت حقیقی آن یک نکته معنوی و فراتر از امور عادی بوده است.

شغل و معیشت پیامبر

رسول خدا (ص) دوران نوجوانی را در منزل عموی خویش ابوطالب (ع) گذراند و ضمن کمک به ایشان به کار تجارت و کسب می‌پرداخت. ابن جوزی در الوفا باحوال المصطفی ۱/ ۱۴۲ گوید: سائب بن ابی سائب از دوستان قدیم و شریک تجاری پیامبر بود که در دوران نوجوانی باهم به طور شراکت تجارت می‌کردند. هنگامی که مکه فتح شد سائب به ملاقات حضرت آمد. پیامبر از دیدار دوست دیرین و شریک تجاری خود بسیار شادمان شد و فرمود:

«مَرْحَباً بِأَخِی و شَرِیکی، کانَ لا یُدارِی و لا یُمارِی».

خیر مقدم به برادرم و شریکم که در معامله درستکار و خوشرفتار بود.

طبق نقل ابن سعد در طبقات ۱/ ۱۲۵ پیامبر چوپانی نیز می‌کرده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۴۸

نویسندگان سیرة المصطفی/ ۶۱ و الصحیح من سیرة النبی الاعظم ۲/ ۹۸ در این گزارش تشکیک کرده‌اند. با این وصف شبانی حضرت قابل انکار نیست. گویا چوپانی ایشان همان گونه که به روایت ابن‌سعد ۱/ ۱۲۶ خود حضرت فرموده است: «أَنَا أَرْعَی غَنَمَ أَهْلِی» گوسفندان بستگانم را می‌چراندم، محدود و برای خاندان خود بوده است.

اما بعد از ازدواج با حضرت خدیجه و پس از بعثت، در دورانی که در مکه بود از اموال همسرش استفاده می‌کرد و بیشتر در حال عبادت و تفکر و در اندیشه اصلاح امت بود. هر چند از روایتی که ابن سعد ۱/ ۱۲۶ نقل می‌کند چنین استفاده می‌شود که آن حضرت تا زمان بعثت شبانی را رها نکرده است. به گفته سهیلی در الرَّوْضُ الأنُف ۷/ ۱۰۳ هزینه زندگی پیامبر در مدینه از سه راه تأمین می‌شد؛ خالصه یعنی سهمی که به عنوان فرمانده سپاه از غنایم برای خود برمی‌داشت، هدایایی که به آن حضرت اهدا می‌شد و یک پنجم از خمس غنایم جنگی.

به نقل ابن اسحاق ۲/ ۱۶۵ صدقات و مخارج عمومی حضرت نیز از اموال مُخَیریق عالم یهودی بود که ثروت کلان و نخلستان‌های زیادی داشت، او مسلمان شد و در جنگ احد به شهادت رسید، قبل از شهادت وصیت کرد اموال او در خدمت پیامبر قرار گیرد تا در هر راهی که می‌خواهد و صلاح می‌داند به مصرف برساند.

آیین پیامبر قبل از بعثت

تردیدی نیست که محمد بن عبدالله (ص) از لحظه‌ای که چشم به جهان گشود تا آن لحظه که چشم از جهان فرو بست جز خداوند یکتا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۴۹

را نپرستید. پدران و اجداد او نیز همه موحد و خداپرست بودند. اما درباره این‌که آیین آن حضرت پیش از بعثت چه بوده، آرای مختلفی ارائه شده است. برخی گویند متعبد به دینی نبوده است، گروهی گویند پیرو آیینی بوده ولی در این‌که آن آیین دین حضرت نوح، ابراهیم، موسی یا عیسی (علیهم السلام) بوده اختلاف دارند. برخی نیز در این مطلب توقف کرده و گفته‌اند هر دو امر ممکن است و ترجیحی نیز در بین نیست. بزرگان اهل سنت و دانشمندان شیعه در این‌باره به تفصیل سخن گفته‌اند.

از مجموع مباحثی که در این زمینه مطرح شده است این نکته به دست می‌آید که رسول خدا (ص) قبل از بعثت نیز زمینه و درجاتی از مقام نبوت را دارا بوده و با تعبّد به دین خود کلیات احکام آن را انجام می‌داده ولی مأمور به تبلیغ نبوده است، به اصطلاح به نوعی نبی بوده است نه رسول، دلایل و شواهد زیادی بر این مدعا موجود است. ابن‌سعد در طبقات ۱/ ۱۴۸ نقل می‌کند شخصی از رسول خدا (ص) پرسید:

«مَتی کُنْتَ نَبِیّاً؟».

چه زمانی پیامبر بودی؟

اصحاب گفتند: ساکت! ساکت! پیامبر فرمود: «دَعُوهُ» رهایش کنید. آن‌گاه خطاب به آن شخص فرمود:

«کُنْتُ نَبِیّاً و آدَمُ بَیْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ».

من پیامبر بودم درحالی‌که آدم بین روح و جسد به‌سر می‌برد.

کنایه از این‌که هنوز خلقت آدم کامل نشده بود. هم‌چنین به روایت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۵۰

دلائل النبوة ابونعیم اصفهانی/ ۴۲ فرمود:

«کُنْتُ أَوَّلَ النَّبِیِّینَ فِی الْخَلْقِ وآخِرَهُمْ فی الْبَعْثِ».

من نخستین پیامبران در خلقت و آخرین آنان در بعثت بودم.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه/ ۲۰۰ می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ قَرَنَ اللّهُ بِهِ (ص) مِنْ لَدُنْ أنْ کانَ فَطِیماً أَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَرِیقَ الْمَکارِمِ وَ مَحاسِنَ أَخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ ونَهارَهُ».

هنگامی که پیامبر (ص) از شیر گرفته شد خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را همنشین او گردانید تا شبانه‌روز وی را به راه‌های بزرگواری و اخلاق نیک جهان رهنمون سازد.

این مضمون در منابع اهل سنت نیز از جمله در بهجهٔ المحافل ۱/ ۵۸ آمده است.

به روایت احتجاج طبرسی ۱/ ۱۳۳ حضرت فاطمه نیز در خطبه تاریخی و مشهور خود در این‌باره فرموده است:

«أَشْهَدُ أَنَّ أَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتارَهُ قَبْلَ أنْ أَرْسَلَهُ وَ سَمّاهُ قَبْلَ أن اجْتَباهُ وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ أن ابْتَعَثَهُ».

گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده خداست. پیش از آن‌که او را بفرستد انتخاب کرد و پیش از آن‌که برگزیند نامید و پیش از آن‌که مبعوث گرداند برگزید.

فَتّال نیشابوری در روضهٔ الواعظین/ ۵۲ گوید: «طایفه شیعه اجماع دارند بر این‌که رسول خدا (ص) در نهان رسول و نبی بود و از زمانی که خداوند تعالی او را مکلف کرد، برخلاف آن‌چه قریش انجام می‌دادند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۵۱

روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند. چون چهل ساله شد خداوند عزّوجلّ به جبرئیل فرمان داد نزد او برود و فرمان آشکار کردن رسالت را به او ابلاغ کند». علامه مجلسی در بحار الانوار ۱۸/ ۲۷۷ پس از نقل اقوال علما می‌گوید: «آن‌چه از اخبار معتبر و آثار مستفیض برای من روشن شده این است که آن حضرت قبل از بعثتش از زمانی که خداوند در ابتدای سنش عقلش را کامل کرد نبی و مؤید به روح‌القدس بود، فرشته با وی سخن می‌گفت، سخن فرشته را می‌شنید و در خواب او را می‌دید. سپس بعد از چهل سالگی رسول گردید، با فرشته روبه‌رو سخن می‌گفت و قرآن بر وی نازل شد و مأمور به تبلیغ گردید». اجماع شیعه بر عصمت پیامبر قبل از بعثت نیز مؤید همین نظریه است.

اینکه در برخی منابع درباره دین پیامبر آمده است: «کانَ عَلی دِینِ قومِهِ» بر دین طایفه خویش بوده، مقصود بت‌پرستی نیست بلکه مراد دین حضرت ابراهیم است که در صدر اسلام هنوز پیروانی در بین قریش و به‌ویژه در طایفه بنی‌هاشم داشته و به فرموده امام صادق (ع) برخی از سنن و آداب رایج نزد عرب‌ها بقایای دین حنیف ابراهیم (ع) بوده است. بیهقی در دلائل النبوه ۲/ ۳۷ و ابن‌اثیر در نهایه ۲/ ۱۴۸ تصریح کرده‌اند که مراد از «دین قومه» دین حضرت ابراهیم بوده است.

در باره این‌که خداوند در آیه پنجاه و دو سوره شوری خطاب به پیامبر می‌فرماید:

«مَا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَ لَا الإِیمَانُ».

تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست.

علامه طباطبایی در المیزان ۸/ ۷۷ می‌فرماید: مقصود این است که دین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۵۲

اسلام را به تفصیل نمی‌دانستی. پس منافات ندارد که حضرت به طور اجمال از دین اسلام آگاه بوده است و این‌که در آیه صد و بیست و سه نحل اشاره دارد به این‌که رسول خدا باید از برخی پیامبران پیشین پیروی کند مقصود پیروی در اصل توحید و یکتاپرستی و تداوم آن است نه پیروی از شریعت آنان.

خلاصه درس

رسول خدا (ص) در ماه ربیع‌الاول عام الفیل به دنیا آمد.

هفت روز نخست را از مادرش آمنه شیر خورد، سپس او را به ثُوَیبَه کنیز ابولهب دادند. آنگاه به حلیمه بانویی از قبیله بنی‌سعد سپرده شد. حضرت مدت پنج سال در بادیه به سر برد. سپس حلیمه او را به مکه آورد و به مادرش سپرد.

رسول خدا شش ساله بود که مادرش را از دست داد و از این به بعد نزد جدّ خود حضرت عبدالمطلب زندگی کرد. فرزند عبدالله هشت‌ساله بود که عبدالمطلب نیز درگذشت، او سرپرستی نوه خود را به فرزندش جناب ابوطالب که با عبدالله از یک مادر بودند سپرد.

ابوطالب تصمیم گرفت برای تجارت به شام برود. او در این سفر حضرت محمد (ص) را همراه خود برد. حضرت در پیمان حلف الفضول که پیمان مبارزه با ظلم و ستم بوده شرکت کرد.

محمدبن عبدالله (ص) به جوانی رسید، با گذر ایام صداقت و امانتداری او بر همگان آشکارتر گردید و چنان به راستی و درستی مشهور شد که «صادق» و «امین» قریش لقب گرفت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۵۳

او در سفر تجاری به شام با مال التجاره حضرت خدیجه از خود درایت و امانت به خرج داد که مورد توجه خدیجه قرار گرفت.

پیامبر با خدیجه ازدواج کرد. بنابر قول مشهور رسول خدا هنگام ازدواج بیست و پنج و خدیجه چهل ساله بود.

پیامبر با خدیجه بیست و پنج سال زندگی کرد و تا او زنده بود با هیچ زنی ازدواج نکرد. از زنان خود فقط از خدیجه فرزند داشت دو پسر قاسم و عبدالله و چهار دختر زینب، رقیه، کلثوم و حضرت فاطمه. فرزند دیگر او ابراهیم از کنیز خود ماریه قبطیه بود. هنگام رحلت تمامی فرزندان او جز فاطمه زهرا (س) از دنیا رفته بودند.

رسول خدا (ص) دوران نوجوانی را در منزل عموی خویش ابوطالب (ع) گذراند و ضمن کمک به ایشان به کار تجارت و کسب می‌پرداخت. اما بعد از ازدواج با حضرت خدیجه و پس از بعثت، در دورانی که در مکه بود از اموال همسرش استفاده می‌کرد و بیشتر در حال عبادت و تفکر و در اندیشه اصلاح امت بود.

امیرالمؤمنین (ع) در سیزدهم رجب سال سی‌ام فیل، ده سال قبل از بعثت در خانه کعبه به دنیا آمد. دوران شیرخوارگی که گذشت و کودکی سه چهار ساله شد او را برای تربیت به رسول خدا سپردند.

هزینه زندگی پیامبر در مدینه از سه راه تأمین می‌شد؛ خالصه یعنی سهمی که به عنوان فرمانده سپاه از غنایم برای خود برمی‌داشت، هدایایی که به آن حضرت اهدا می‌شد و یک پنجم از خمس غنایم جنگی.

تردیدی نیست که محمد بن عبدالله (ص) از لحظه‌ای که چشم به جهان گشود تا آن لحظه که چشم از جهان فرو بست جز خداوند یکتا را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۵۴

نپرستید. بزرگان اهل سنت و دانشمندان شیعه در این‌باره به تفصیل سخن گفته‌اند. از مجموع مباحثی که در این زمینه مطرح شده است این نکته به دست می‌آید که رسول خدا قبل از بعثت نیز زمینه و درجاتی از مقام نبوت را دارا بوده و با تعبّد به دین خود کلیات احکام آن را انجام می‌داده ولی مأمور به تبلیغ نبوده است، به اصطلاح به نوعی نبی بوده است نه رسول، دلایل و شواهد زیادی بر این مدعا موجود است.

خود آزمایی

۱. تاریخ ولادت پیامبر را بیان کنید.

۲. وقایع خارق العاده همزمان با میلاد پیامبر را توضییح دهید.

۳. به چه دلیل پیامبر را محمد نام گذاشتند؟

۴. دایه پیامبر که بود؟

۵. پیامبر در چه سنی به ترتیب مادر و نیز پدر بزرگ خود را ازدست داد؟

۶. منظور از ماه‌های حرام چیست؟

۷. پیمان جوانمردان را توضیح دهید.

۸. فرزندان پیامبرچه نام داشتند.

۹. حضرت علی (ع) در کجا و در چه تاریخی متولد شد؟

۱۰. راز و رمز هم‌زیستی حضرت علی از دوران کودکی با پیامبر چه بوده است؟

۱۱. هزینه زندگی پیامبر از کجا تأمین می‌شد؟

۱۲. حضرت فاطمه (س) درباره رسالت و پیامبری پدرشان چه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۵۵

فرموده‌اند؟

۱۳. نظر علامه طباطبایی را درباره آیه پنجاه و دو سوره شوری بیان کنید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۵۶

بخش دوم: دوران بعد از بعثت

اشاره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۵۹

درس دوم: بعثت ... و بهانه جویی سران شرک

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- چگونگی بعثت پیامبر (ص) را بدانیم.

- به دلایل عقلی و نقلی ابطال حدیث عایشه در باب بعثت پی ببریم.

- تاریخ بعثت و دلایل تأییدکننده آن را بدانیم.

- امیرالمؤمنین (ع) را به عنوان نخستین مسلمان بشناسیم و از ادعای خود دفاع کنیم.

- پیشگامان را در پذیرش اسلام بشناسیم.

- ماجرای نخستین مرحله دعوت پیامبر (ص) را بدانیم.

- با محتوای حدیث دار (انذار) آشنا شویم.

- به چگونگی دعوت عمومی پیامبر و واکنش قریش در مقابل آن پی ببریم.

- حضرت حمزهٔ بن عبدالمطلب را بشناسیم.

- راه‌های مختلف مقابله سران شرك را با پیامبر بدانیم.

- مخاطب سوره كوبنده مدثر را بشناسیم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۶۰

در این درس از بعثت پیامبر (ص)، تاریخ و چگونگی آن، نخستین مسلمانان، دعوت خصوصی، حدیث دار (انذار)، دعوت عمومی پیامبر و واكنش‌ها و بهانه‌جویی‌های سران شرك سخن خواهیم گفت.

بعثت

حضرت محمد (ص) قبل از بعثت در ماه‌های رمضان به غار حرا می‌رفت و در آن‌جا به عبادت می‌پرداخت. ابن‌حَزْم در جوامع السیره/ ۳۶ نوشته است: «رسول خدا برای تقرب جستن نزد خداوند به تنهایی به غار حِرا می‌رفت، خودش این را دوست داشت و احدی از مردم او را بدین‌كار فرمان نداده و كسی را پیش از خودش ندیده بود تا در این مورد از او پیروی كند. همانا خداوند این را برای او اراده كرده بود، شب‌ها و روزها در آن‌جا به‌سر می‌برد و در همان‌جا وحی بر وی نازل شد».

اما ابن اثیر ۲/ ۹ گوید: «نخستین كسی كه در ماه‌های رمضان در غار حِرا به عبادت می‌پرداخت، حضرت عبدالمطلب بود».

به روایت علامه مجلسی در بحارالانوار ۱۸/ ۲۰۵ امام هادی (ع) بعثت رسول خدا را این‌گونه بیان می‌كند: «رسول خدا پس از آن‌كه از سفر تجارت شام بازگشت و سود آن را صدقه داد هر روز به غار حِرا می‌رفت و از فراز قله‌های آن به آثار رحمت خدا و انواع شگفتی‌ها و بدایع حكمت الهی می‌نگریست و عبرت می‌گرفت و خدای را آن‌گونه كه سزاوار اوست پرستش می‌كرد. هنگامی كه چهل سالش كامل گشت و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۶۱

خداوند به قلب او نظر كرد و آن را برترین، بهترین، مطیع‌ترین، خاشع‌ترین و خاضع‌ترین قلب‌ها یافت، فرمان داد درهای آسمان گشوده شد و محمد (ص) به آن‌ها می‌نگریست. در آن لحظه محمد به جبرئیل كه هاله‌ای از نور او را فرا گرفته بود نگاه كرد. جبرئیل به سوی وی آمد، بازوی او را گرفت تكان داد و گفت: یا محمد! بخوان. گفت: چه بخوانم؟ گفت: بخوان به نام پروردگارت كه آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان كه پروردگارت بزرگوارترین است، همو كه با قلم دانش آموخت و به انسان آن‌چه را نمی‌دانست آموخت. آن‌گاه جبرئیل به آسمان صعود كرد و محمد (ص) از كوه پایین آمد و از آن جهت كه مبادا قریش نبوتش را تكذیب كنند و او را به جنون و وسوسه شیطان نسبت دهند دچار تب و لرز شد».

این روایت از طریق شیعه است اما اهل سنت از جمله بخاری ۱/ ۳ اخبار بعثت را از عایشه چنین نقل كرده‌اند: «پیامبر (ص) در غار حِرا به‌سر می‌برد كه ناگهان فرشته آمد و به او گفت بخوان. رسول خدا گوید: گفتم نمی‌توانم بخوانم. پس مرا گرفت محكم بفشرد تا آن‌كه بی‌طاقت شدم، سپس رهایم كرد و گفت بخوان. گفتم نمی‌توانم بخوانم. بار دوم مرا گرفت و بفشرد تا آن‌كه بی‌طاقت شدم، سپس رهایم كرد و گفت بخوان. گفتم نمی‌توانم بخوانم. برای بار سوم مرا گرفت و محكم بفشرد تا آن‌كه بی‌طاقت شدم، سپس مرا رها كرد و گفت: بخوان به نام پروردگاری كه آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان كه پروردگارت بزرگوار است. آن‌گاه در حالی كه سخت مضطرب بود نزد خدیجه آمد و فرمود: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید. او را پوشاندند تا آن‌كه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۶۲

ترس وی برطرف گردید.

آن‌گاه خدیجه او را نزد پسرعموی خود وَرَقَهٔ بن نَوْفَل كه در جاهلیت نصرانی شده بود آورد. ورقه گفت: برادرزاده چه دیدی؟ رسول خدا آن‌چه را دیده بود بیان كرد. ورقه گفت: این ناموسی است كه بر موسی (ع) نازل شده است. آن‌گاه فترتی در وحی رخ

داد تا آن‌که پیامبر از آن به شدت غمگین شد، به طوری که بارها بر قله‌های کوه رفت تا خود را بیندازد جبرئیل آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد تو به حق فرستاده خدایی. آن‌گاه با این سخن دل او محکم می‌شد و خویشتن‌داری می‌کرد سپس به منزل برمی‌گشت. وقتی فترت وحی طولانی می‌شد دوباره همین کار را تکرار می‌کرد، تا از کوه بالا می‌رفت جبرئیل آشکار می‌شد و همان سخن را می‌گفت».

نقد و بررسی حدیث عایشه

چون موضوع این بحث بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است و سنگ زیربنای دین مقدس اسلام به‌شمار می‌آید بهتر است در نقد و بررسی آن توضیح بیشتری بدهیم. این روایت از نظر عقل و نقل باطل و مردود است. اما از نظر عقل، اگر مقصود از امر به خواندن قرائت از روی نوشته باشد که در این روایت و امثال آن گویا این‌گونه ادعا شده است از دو حال خارج نیست، یا امر تکوینی است و یا تشریعی. اگر تکوینی باشد که تخلف معنی ندارد، به اصطلاح «اقرأ» همان و خواندن پیامبر همان، اگر تشریعی باشد تکلیف به ما لایطاق است. یعنی تکلیف به موضوع غیرمقدور بوده و صدور آن از خداوند حکیم محال است، زیرا پیامبر امّی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۶۳

و درس‌نخوانده بود و طبق قول صحیح توانایی خواندن نداشت.

پس به‌طور قطع و یقین مقصود از «اقرأ» خواندن الفاظ مکتوب نبوده است. بنابراین مقصود از امر به خواندن فراگیری آیات قرآن به طور معجزه و خواندن و ابلاغ آن برای مردم بوده است. گویا مراد مرحوم محمد عَبْدُه نیز همین بوده که در الاعمال الکامله ۵/ ۴۴۲ گفته است مقصود از «اقرأ» امر تکوینی است، مانند «کُنْ فَیَکُون» نه امر تکلیفی مثل «أَقِیمُوا الصَّلاةَ». بدین لحاظ است که برخی از محققان معاصر اهل سنت نیز به این نکته پی برده‌اند. مؤلف منارالقاری ۱/ ۳۶ در توضیح این مطلب نوشته است: «این امر به خواندن از باب تلقین و تلقّی است، مانند آن‌که معلّم به شاگردش می‌گوید بخوان. معنایش این است آن‌چه از خواندن بر تو القا می‌کنم از من فرا بگیر». علامه طباطبایی نیز در المیزان ۲/ ۳۲۳ گفته مراد از «اقرأ» امر است به تلقّی آن‌چه فرشته وحی از قرآن آورده است.

هم‌چنین در این روایت آمده است که پیامبر وحشت‌زده و مضطرب بود و در نبوت خود شک داشت و حتی گفت می‌ترسم جن‌زده شده باشم. لذا قاضی عیاض در الشفا ۱/ ۷۰۲ به توجیه این بند پرداخته و گفته است: معنای آن این نیست که پیامبر پس از مشاهده فرشته در آن‌چه از جانب خدا نازل شده بود، شک داشت بلکه می‌ترسید مبادا توانایی رویارویی و سخن گفتن با فرشته و تحمل دشواری وحی را نداشته باشد.

اما از نظر نقل، در سند این روایت اشکال است، زیرا راویان آن یحیی بن بُکیر، عبدالله بن بُکیر، لَیث بن سعد و عُقیل بن خالد ثقه و قابل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۶۴

اعتماد نیستند. بعضی از علمای بزرگ رجال یحیی بن عبدالله را تضعیف و تصریح کرده‌اند که ثقه نیست. نسایی در الضعفاء/ ۲۴۸ گفته: ضعیف است. ابن ابی حاتم رازی در الجرح و التعدیل ۹/ ۱۶۵ نوشته است: به روایات او احتجاج نمی‌شود. به گفته ذهبی در میزان الاعتدال ۳/ ۴۲۳ لیث بن سعد نیز در شیوخ و سماع اخبار تساهل می‌ورزید. عُقیل بن خالد نیز در میزان الاعتدال ۳/ ۸۹ به نوعی تضعیف شده و درباره وی گفته شده، او اموی‌تبار و از کارگزاران بنی‌امیه به حساب می‌آمده است.

برخی از محدثان و متفکران شیعه و سنی نیز این روایت را تضعیف و رد کرده‌اند. عالم بزرگ اهل سنت ابوزکریا محیی‌الدین نَوَوِی در شرح صحیح مسلم ۱/ ۳۰ می‌گوید: «و اما روایت مرسل صحابه مانند قول عایشه که گفته است: اولین چیزی که از وحی بر رسول خدا آشکار شد رؤیای صادقه بود، استاد امام ابواسحاق اسفراینی شافعی گفته است: نمی‌توان به آن احتجاج نمود». قاضی

عیاض نیز در شفا ۲/ ۷۰۷ گفته است: «برخی از این کلمات سندشان صحیح نیست». علامه سید عبدالحسین شرف الدین نیز در النص و الاجتهاد/ ۴۲۱ در نقد این روایت نوشته است: «این حدیث صریح در این است که رسول خدا (ص) العیاذ بالله در نبوت خود شک دارد و از ترسی که گریبانگیر آن حضرت شده نیاز به همسرش پیدا کرده تا او را دلداری دهد و به ورقه پیرمرد نابینای جاهل نصرانی احتیاج دارد تاگام‌های او را استوار کند و به او قوّت قلب بخشد! پس این حدیث از جهت متن و از جهت سند باطل است و در بطلان آن همین کافی است که از احادیث مرسل است».

در تفسیر عیاشی ۲/ ۲۰۱ آمده است: «زُراره گفت از امام صادق (ع)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۶۵

پرسیدم چگونه هنگامی که از جانب خدا به پیامبر (ص) وحی شد نترسید که از وسوسه‌های شیطان باشد؟ فرمود: زمانی که خداوند بنده‌ای را به رسالت برگزیند آرامش و اطمینان بر قلب او نازل می‌کند، آن‌گاه آن‌چه از سوی خدا بر او نازل می‌شود چنان است که با چشم خود می‌بیند».

باری، با توجه به مطالبی که درباره آیین پیامبر قبل از بعثت گذشت و این‌که آن حضرت پیش از بعثت نیز معصوم و دارای درجاتی از مقام نبوت بوده است، دیگر زمینه‌ای برای این نوع مباحث نمی‌ماند.

تاریخ بعثت

عموم شیعیان بیست و هفتم رجب را روز بعثت دانسته‌اند و بیشتر اهل سنت هفدهم ماه رمضان را. گروهی از ایشان نیز دوازدهم ربیع‌الاول و برخی نیز بیست و هفتم رجب را ذکر کرده‌اند. در باره تاریخ بعثت یک معضل و اشکال اساسی وجود دارد و آن این‌که در آیه صد و هشتاد و پنج بقره تصریح دارد که نزول قرآن در ماه رمضان بوده است: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ) اشکال یاد شده بیشتر متوجه شیعیان است. چون نزول قرآن در ماه رمضان و وقوع بعثت در ماه رجب با هم سازگار نیست، زیرا مشهور است که بعثت همراه با نزول آیاتی از قرآن بوده است. به این اشکال چند پاسخ داده شده است.

الف. قرآن یک نزول جمعی و دفعی دارد که از لوح محفوظ به بیت‌المعمور و آسمان دنیا نازل شده و آن در ماه رمضان بوده است و یک نزول تدریجی دارد که از بیت‌المعمور و آسمان دنیا به زمین و قلب پیامبر بوده و آن به مدت بیست و سه سال انجام شده است و شروع این نزول

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۶۶

تدریجی در ماه رجب هنگام بعثت بوده است. ایراد این قول این است که اگر نزول دفعی قرآن در ماه رمضان سال اول بعثت بوده است لازمه‌اش این است که نزول تدریجی آن اندکی قبل از نزول دفعی آن آغاز شده باشد.

ب. حقیقت و باطن قرآن در شب قدر در ماه رمضان بر قلب مقدس رسول خدا (ص) نازل شده است ولی نزول تدریجی آن از ماه رجب همراه بعثت آغاز شده است. ایراد پاسخ اول بر این قول نیز وارد است.

ج. قرآن نزول دفعی نداشته و آیات یاد شده نیز ناظر بر همان نزول تدریجی است، مقصود از قرآن جنس آن است که اطلاق لفظ «قرآن» بر یک آیه آن هم صحیح است و مراد از انزال شروع آن در ماه رمضان است. ولی بعثت همراه با نزول قرآن نبوده است. به این بیان که پیامبر در ماه رجب به پیامبری مبعوث شده است لیکن نزول تدریجی قرآن از ماه رمضان آغاز شده است.

به فرموده استاد ما مرحوم آیة‌الله حاج سید مهدی روحانی که از مفسران و متکلمان برجسته حوزه علمیه قم بود، هیچ دلیل عقلی و نقلی نداریم بر این‌که بعثت باید همراه با نزول قرآن باشد، به‌خصوص که بین بیست و هفتم رجب و ماه رمضان حدود یک ماه بیشتر فاصله نیست. اشکال این قول این است که آن دسته از روایاتی که می‌گوید بعثت همراه با نزول سوره علق بوده مخالف این

نظریه است. با این وصف برخی از محققان معتقدنـد این بهترین پاسـخی است که تا کنون به این اشـکال داده شـده، خصوصاً که به نقل زَرْکَشی در البرهان ۱/ ۱۴۸ و سیوطی در الاتقان ۱/ ۲۴ برخی می‌گویند نخستین سوره‌ای که نازل شد مدّثر و عده‌ای نیز گویند فاتحهٔ الکتاب بود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۶۷

امیرالمؤمنین پیشگام در اسلام

در ابتـدای بعثت دعوت رسول خـدا (ص) به مـدت سه سال پنهانی بود. علی بن ابراهیم قمی در تفسـیر ۱/ ۳۷۸ گوید: در این مدت فقط چنـد نفری از خانـدان خود حضـرت به دین اسـلام گرویدند که درصدر آنان امیرالمؤمنین و خدیجه قرار دارند. این مطلب بین محدثان و مورخان از مسلّمات و متواترات تاریخ است. تنها اختلاف در این است نخستین کسی که ایمان آورد چه کسی بود؟ علی (ع) یا حضـرت خدیجه؟ در این‌که حضـرت خدیجه اولین زنی بود که اسـلام را پذیرفت اختلافی نیست، سـخن در این است که آیا اولین شـخص مسـلمان هم بود؟ برخی گوینـد اولین مسـلمان خدیجه بود، بسـیاری از نصوص نیز این معنی را می‌گوید ولی محققان برآننـد که نخستین مسـلمان علی (ع) است. شاهد این مدعا روایاتی است که در این زمینه نقل شده است. به نقل طبرانی در المعجم الکبیر ۶/ ۲۶۹ رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و فرمود:

«إنّ هذا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِی».

این نخستین کسی است که به من ایمان آورد.

نیز به نقل ابن عبدالبَرّ در استیعاب ۳/ ۳۶ فرمود:

«إِنَّهُ لأَوَّلُ أَصْحَابِی إِسْلاماً».

همانا علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد.

به نقل مناقب ابن مغازلی/ ۱۵ خود امیرالمؤمنین هم در این مورد فرمود:

«أَنَا أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ».

من نخستین کسی بودم که اسلام آوردم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۶۸

در نهج البلاغه/ ۱۹۶ نیز فرمود:

«لَنْ یُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلی إِلی دَعْوَةِ حَقٍّ».

هیچ کس پیش از من به پذیرش دعوت حق نشتافت.

این ظـاهر امر است وگرنه ایمـان امیرالمؤمنین فراتر از این مسائـل عادی است. از این رو شـیخ مفیـد در امالی/ ۶ از امیرالمؤمنین نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«آمَنْتُ بِرَسُولِ اللهِ وَ آدَمُ بَیْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَد».

هنگامی به رسول خدا ایمان آوردم که آدم بین روح و جسد بود.

به این لحـاظ است که محققان می‌گوینـد علی ایمان خود را اظهار و آشـکار کرد نه این‌که ایمان آورد، زیرا او یک آن بت نپرستید بلکه از لحظه تولـد مؤمن و خداپرست بود. مسعودی در مُرُوج الذَّهَب ۲/ ۲۸۳ گوید: «بسیاری از مردم بر این عقیده‌اند که علی بن ابی‌طالب هرگز به خدا شرک نورزید تا از نو اسلام بیاورد بلکه در همه کارهایش پیرو پیامبر بود و به او اقتدا می‌کرد، به همین حال بود تـا بـالغ شـد و خداونـد او را همچون پیـامبرش هـدایت کرد و از لغزش‌هـا معصوم نگهـداشت». پس گویـا امیرالمؤمنین نخسـتین

مسلمان و حضرت خدیجه (س) اولین زن مسلمان است.

این‌که عده‌ای می‌گویند ابوبکر نخستین کسی بود که اسلام آورد صحیح نیست بلکه او همان‌گونه که گروهی از اهل سنت مانند طبری، ۲/ ۳۱۶ و دیگران در برخی از روایات خود نقل کرده‌اند پنجاهمین نفر بود که اسلام آورد. وانگهی در سه سال نخست بعثت دعوت پنهانی بود و گویا جز چند نفر از اعضای خانواده پیامبر (ص) کس دیگری به اسلام نگروید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۶۹

اسلام جعفربن ابی‌طالب

پس از امیرالمؤمنین برادرش جعفر بن ابی‌طالب اسلام آورد. کراجکی در کنز الفوائد ۱/ ۲۷۰ گوید: «بعد از امیرالمؤمنین (ع) جعفر نخستین کسی بود که اسلام آورد». ابن‌شهر آشوب در مناقب ۲/ ۴ گوید: «روایات گویای این است دومین مردی که اسلام آورد جعفر بن ابی‌طالب بود». ابن‌اثیر در اسْدُ الغابه ۱/ ۲۸۷ می‌نویسد: «جعفر اندکی پس از برادرش علی ایمان آورد». علامه مجلسی در بحار الانوار ۶۶/ ۱۰۲ گوید: «نخست علی (ع) ایمان آورد، سپس خدیجه (س) و بعد جعفر (رضی الله علیه)».

به روایت طبرسی در اعلام الوری/ ۳۷ و ابن اثیر در اسد الغابه ۱/ ۲۸۷ چند روزی که از بعثت گذشت روزی ابوطالب همراه فرزندش جعفر به خانه رسول خدا رفت، دید آن حضرت با علی در حال اقامه نماز هستند و علی در سمت راست پیامبر ایستاده است. ابوطالب به جعفر گفت:

«صِلْ جَناحَ ابْنِ عَمِّکَ وَ صَلِّ عَنْ یَسارِهِ».

به پهلوی پسرعمویت بپیوند و در سمت چپ وی نماز گزار.

جعفر بدون درنگ در سمت چپ پیامبر به نماز ایستاد. ابوطالب از مشاهده این صحنه بسیار مسرور شد و در حالی که از خانه رسول خدا خارج می‌شد اشعاری در تحریض فرزندانش به حمایت از پیامبر سرود.

از این روایت استفاده می‌شود که گویا ابوطالب و جعفر (علیهما السلام) نماز را می‌شناختند و می‌دانستند چیست. لذا از دیدن آن صحنه تعجب نکردند و نپرسیدند این چه کاری است، جعفر نیز بی‌درنگ به نماز ایستاد بدون آن‌که بپرسد چگونه نماز بخوانم. شایان ذکر است ابن عساکر در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۷۰

تاریخ دمشق ۷۲/ ۱۲۶ و صدوق در امالی/ ۷۰ از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که جعفر پیش از اسلام نیز موحد بوده و هیچ‌گاه بت نپرستیده است.

پس از جعفر زید بن حارثه سومین مردی بود که ایمان آورد. فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین نیز دومین زنی بود که اسلام را پذیرفت. در دوران سه‌ساله‌ای که دعوت سرّی بود همین چند نفر به اسلام گرویدند. ابن‌اسحاق ۱/ ۲۶۷ هشت نفر را به عنوان مسلمانان نخستین ذکر کرده که درباره تعدادی از آنان اختلاف است و لذا گروهی از مورخان و محققان با او مخالفت کرده و گزارش وی را نپذیرفته‌اند. ابن‌شهر آشوب در مناقب ۲/ ۴ فهرستی از سابقین در اسلام ارائه داده که اسامی ده نفر نخست چنین آمده است. علی (ع)، خدیجه، جعفر، زید، ابوذر، عمرو بن عَبْسَه، خالد بن سعید، سمیه، عُبیدهٔ بن حارث و حمزه.

دعوت خویشاوندان

سه سال که از بعثت گذشت رسول خدا با نزول آیه دویست و چهارده سوره شعراء (وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ) مأمور اعلان و تبلیغ

دین خود شد ولی در مرحله اول از اقوام نزدیک باید آغاز می‌کرد. البته این کار بسیار دشوار و مشکل بود، چون سران بنی عبدالمطلب به آسانی حاضر نمی‌شدند دست از بت‌پرستی برداشته و نبوت حضرت را بپذیرند. به روایت طبری ۲/ ۳۱۹ و قاضی نعمان در شرح الاخبار ۱/ ۱۰۶ رسول خدا به امیرالمؤمنین دستور داد غذایی فراهم و بزرگان بنی‌هاشم را دعوت کند. حدود چهل تن از بستگان پیامبر جمع شدند، پس از صرف

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۱

غذا قبل از آن‌که حضرت مطلبی بفرماید ابولهب نظم جلسه را به هم زد. رسول خدا مجدّدا فردای آن روز میهمانی را تکرار کرد. پس از صرف غذا برخاست و رسالت خود را چنین اعلان کرد: «ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند جوانی را در بین عرب نمی‌شناسم که برای خویشانش چیزی برتر از آن‌چه من آورده‌ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خداوند مرا فرمان داده شما را به‌سوی او فرا خوانم. اکنون کدامیک از شما مرا بر این امر یاری می‌کند تا این‌که برادر من و وصی و جانشینم در بین شما باشد؟».

در این لحظه سکوت مجلس را فرا گرفت هیچ کس جز علی (ع) پاسخ پیامبر را نداد. او برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا من شما را بر این امر یاری می‌کنم». رسول خدا سه بار سخن خود را تکرار کرد و جز امیرالمؤمنین کسی پاسخ نداد. آن‌گاه پیامبر خطاب به حاضران فرمود:

«إِنَّ هذا أَخِی و وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِیکُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وأَطِیعُوهُ».

همانا این برادر من و وصی و جانشینم در بین شماست، پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

در این هنگام حاضران خندیدند و به تمسخر به ابوطالب گفتند: همانا محمد به تو دستور داد سخن پسرت را بشنوی و از او اطاعت کنی!

این حدیث که به حدیث دار و حدیث انذار مشهور است دلالت دارد که از همان روز نخست امامت همراه رسالت و متمّم و تداوم‌بخش آن بوده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۲

دعوت عمومی

مدت کمی از دعوت خویشاوندان نزدیک گذشت و اخبار آن در مکه پخش شد و برخی از مشرکان به استهزا و آزار پیامبر و مسلمانان پرداختند. به روایت قمی ۱/ ۳۷۹ آن‌گاه رسول خدا با نزول آیه نود و سه حجر: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) مأموریت خود را در سطحی گسترده آشکار ساخت و از مردم خواست بت‌پرستی را رها کرده و به یگانگی خداوند ایمان بیاورند. این مرحله از دعوت بسیار سخت و سنگین و خیلی مشکل‌تر از مرحله قبل بود، زیرا خداپرست کردن مردمی که قرن‌ها با بت‌پرستی خو گرفته بودند بس دشوار و تا حدی غیر ممکن می‌نمود!

به روایت انساب الاشراف/ ۱۲۱ روزی پیامبر بالای کوه صفا رفت و با شهامت تمام فریاد زد: «یا صباحاه!» عرب‌ها این کلمه را هنگام وقوع حادثه مهم به زبان می‌آوردند. مردم اطراف حضرت جمع شدند و پرسیدند چه شده است؟ رسول خدا (ص) فرمود: «اگر من به شما خبر دهم که دشمن از دامنه این کوه می‌خواهد به شما حمله کند آیا مرا تصدیق می‌کنید؟». گفتند: آری، ما هرگز از تو دروغ نشنیده‌ایم. حضرت فرمود: «من شما را از عذابی شدید که در پیش روی دارید بیم می‌دهم!». در این هنگام ابولهب گفت: وای بر تو، ما را برای همین در این‌جا جمع کردی! آن‌گاه مردم متفرق شدند.

همان‌گونه که گذشت اظهار دعوت دو مرحله داشته است؛ یکی دعوت خویشاوندان نزدیک و مرحله خصوصی، دوم که با فاصله

کمی رخ داده است دعوت همگانی و مرحله عمومی. اما چون حدیث انذار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۳

مسأله سرنوشت‌ساز امامت و وصایت و رهبری پس از پیامبر را دربردارد خلط و تحریف شده و حتی به منابع شیعه نیز راه یافته است. یک اشتباه آن‌که این دو مرحله را یکی قلمداد کرده و گفته‌اند هر دو روایت، یعنی دعوت در منزل و دعوت در کوه صفا در ذیل آیه انذار آمده و نیز گفته‌اند دعوت رسول خدا از خویشاوندانش در همان کوه صفا بوده است و حال آن‌که به تصریح قرآن (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) مرحله خصوصی بوده و اختصاص به نزدیک‌ترین خویشاوندان داشته و در خانه پیامبر انجام شده است و مرحله دوم که عمومی و همگانی بوده بر سر کوه صفا اعلام گردیده است. نکته جالب این‌که آیه «انذار» در سوره شعرا است و آیه «فاصدع» در سوره حجر و حال آن‌که نخست سوره شعرا نازل شده بعد به ترتیب سوره‌های نمل، قصص، اسرا، یونس، هود، یوسف و سپس سوره حجر نازل شده است.

نکته ظریف دیگر این‌که در خطبه‌ای که سیوطی در الدُّرُ الْمَنْثُور ۵/ ۹۶ از رسول خدا بر سر کوه صفا نقل کرده آمده است که حضرت فرمود: «ای عایشه دختر ابوبکر، ای حفصه دختر عمر، ای ام‌سلمه، مواظب اعمال خود باشید که من نمی‌توانم برای شما کاری انجام دهم».

در حالی که آیه مکی است نه مدنی و در آن زمان عایشه به دنیا نیامده بود و حفصه و ام‌سلمه همسر رسول خدا نبودند. در خطبه دیگر آمده است که تمامی قبایل عرب را یک به یک صدا زد و فرا خواند و حال آن‌که آیه دستور می‌دهد فقط نزدیک‌ترین خویشاوندان خود را به پذیرش اسلام دعوت کن. بدین لحاظ است که علامه طباطبایی در المیزان ۵/ ۳۳۴ می‌گوید: این روایات با آیه انذار منطبق نیست، زیرا این‌ها

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۴

انذار را به تمامی قریش تعمیم می‌دهند در صورتی که آیه تصریح دارد که مخصوص اقوام نزدیک‌تر است که آنان یا فرزندان عبدالمطلب هستند و یا فرزندان هاشم.

به سبب همین تناقض و اشکال است که آلوسی نیز در روح المعانی ۱۹/ ۱۲۲ گفته اگر این روایات صحیح باشد راه جمع میان آن‌ها این است که قائل به تعدد انذار شویم!

خلط و تحریف دیگر آن‌که جمله سرنوشت‌ساز و مهم «هذا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ» را حذف کرده‌اند و برخی همانند طبری در جامع البیان ۱۹/ ۱۴۱ و ابن‌کثیر در سیره ۱/ ۴۵۹ به جای آن «کذا و کذا» گذاشته‌اند!

واکنش قریش

در آغاز سال چهارم بعثت که رسول خدا (ص) دعوت خود را آشکار کرد و کم‌کم به بدگویی از بت‌ها و سرزنش قریش پرداخت، به روایت ابن اسحاق ۱/ ۲۸۳ سران قریش در نخستین واکنش خود دسته‌جمعی به خانه ابوطالب (ع) آمدند و از او خواستند تا از رسول خدا بخواهد دست از تبلیغ دین خود بردارد و به او گفتند: برادرزاده‌ات به خدایان ما ناسزا می‌گوید و آیین ما را نکوهش می‌کند و خردهای ما را سبک شمرده و پدرانمان را گمراه می‌خواند، یا از او بخواه ما را رها کند و یا دست از حمایت او بردار و همانند ما با او به مخالفت برخیز تا ما خودمان او را از این راه بازداریم. ابوطالب با آنان به نرمی سخن گفت و به نیکویی آنان را بازگرداند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۵

رسول خدا دعوت به توحید و بدگویی از بتان و سرزنش قریش را ادامه داد و آوازه آن سراسر مکه را فرا گرفت. سران قریش

مجددا نزد ابوطالب آمدند و گفتند: ای ابوطالب تو در بین ما دارای شرافت و منزلت هستی، ما از تو خواستیم تا برادرزاده‌ات را باز داری ولی او را بازنداشتی. به خدا ما دیگر تحمل نمی‌کنیم، یا او را از این کار بازدار یا با تو مبارزه خواهیم کرد تا یکی از دو گروه نابود شود. ابوطالب رسول خدا را خواست و سخنان قریش را به او رساند و گفت برای حفظ جان خود و من دست بردار و کاری را که در طاقت من نیست بر من تحمیل مکن.

در این‌جا بود که رسول خدا احساس کرد عمویش در حمایت از وی سست شده است. از این‌رو سخن تاریخی خود را بیان کرد و فرمود: «ای عمو به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا من این کار را رها کنم چنین نخواهم کرد تا آن‌که خدا مرا پیروز گرداند یا در این راه جان دهم».

آن‌گاه گریست و برخاست برود. ابوطالب او را صدا زد و گفت نزدیک من بیا، پیامبر نزدیک او رفت. ابوطالب به او گفت: برو هر چه می‌خواهی بگو، به خدا تو را در مقابل چیزی تسلیم نخواهم کرد. سپس به نقل ابن ابی‌الحدید ۱۴/ ۵۵ و ابن‌کثیر ۱/ ۴۶۴ در این مورد قصیده تند و غرّای ذیل را سرود:

وَاللهِ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ بِجَمْعِهِمْ حَتّی أُوَسَّدَ فِی التُّرابِ دَفِینا

فَاصْدَعْ لأَمْرِکَ ما عَلَیْکَ غَضاضَةٌ فَکَفی بِنادُنْیاً لَدَیْکَ وَ دِینا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۷۶

وَ دَعَوْتَنِی وَ زَعَمْتُ أَنَّکَ ناصِحٌ وَ لَقَدْ صَدَقْتَ وَ کُنْتَ قَبْلُ أَمِینا

وَ عَرَضْتَ دِیناً قَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ مِنْ خَیْرِ أَدْیانِ الْبَرِیَّةِ دِینا

لَوْلَا الْمَلامَةُ أَوْ حَذارِی سُبَّةً لَوَجَدْتَنِی سَمْحاً بِذاکَ مُبِینا

به خدا سوگند اینان با تمامی افرادشان به تو دست نخواهند یافت، مگر که من در خاک مدفون گردم.

کار خود را پیش ببر که بر تو هیچ‌گونه ملامتی نیست، دنیا و آخرت ما نیز نزد تو تضمین است.

مرا به دین اسلام فرا خواندی و می‌دانستم که خیر خواهی، راست گفتی و قبل از این نیز درستکار بودی.

دینی را عرضه کردی که می‌دانم از بهترین دین‌های روی زمین است.

اگر نبود سرزنش قریش و بیم من از ملامت آنان مرا در پیوستن به اسلام پذیرا و آشکارکننده می‌یافتی.

قریش وقتی صلابت و شجاعت ابوطالب را در راه حمایت از دین جدید و برادرزاده‌اش دیدند چاره جدیدی اندیشیدند. به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۲۸۵ بار دیگر نزد ابوطالب آمدند و گفتند این عُمارة بن ولید است که نیرومندترین و زیباترین جوان قریش به‌شمار می‌آید او را بگیر و به عنوان فرزند خود از وی نگهداری و یاری نما. در مقابل او برادرزاده‌ات که با دین ما و دین پدرانت مخالفت می‌ورزد و جمع اقوامت را پراکنده ساخته تسلیم ما کن تا او را بکشیم، همانا این یک مرد در مقابل یك مرد است. ابوطالب از پیشنهاد نامعقول و ظالمانه آنان برآشفت و گفت: چه پیشنهاد زشتی می‌کنید، پسرتان را بگیرم غذا بدهم و فرزند خود را به شما بسپارم تا او را بکشید، به خدا سوگند این کار هرگز شدنی نیست.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۷۷

خانه ارقم

گویا مسلمانان در فاصله چند ماهه بین دعوت خویشاوندان و دعوت عمومی برای اقامه نماز به دره‌های نزدیک مکه می‌رفتند و دور از چشم قریش نمازشان را اقامه می‌کردند. ابن اثیر در کامل ۲/ ۴۰ گوید: روزی سعد بن ابی‌وقاص، عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود و چند نفر دیگر در دره‌ای نماز می‌خواندند، عده‌ای از مشرکان از جمله ابوسفیان و اخْنَس بن شَریق با آنان به ستیزه

برخاستند. سعد یکی از مشرکان را با استخوان شتر زخمی کرد. گویا از این پس بود که رسول خدا (ص) و یارانش در خانه ارْقَم پنهان شدند و روز و شب خود را در آن‌جا می‌گذراندند تا هنگامی که پیامبر دعوت خویش را آشکار کرد.

در باره خانه ارقم و این‌که پیامبر و مسلمانان در چه تاریخی در آن‌جا پناه گرفتند و چه مدت در آن ماندند اختلاف زیاد است به طوری که تبدیل به یک معضل تاریخی شده است، زیرا به احتمال بسیار زیاد پناه گرفتن در خانه ارقم در اوایل سال چهارم بعثت بوده است. شاهد این مطلب این است که در سیره مُغُلْطای/ ۴۰ آمده است درگیری سعد وقّاص با مشرکان در سال چهارم بعثت بوده است. این‌که برخی مانند حلبی ۱/ ۲۸۳ گفته‌اند پناه گرفتن در خانه ارقم در دوران سه سال دعوت سرّی بوده صحیح به‌نظر نمی‌رسد، چون اولًا در آن دوران جز چند نفر از نزدیکان پیامبر کس دیگری مسلمان نشده بود. ثانیاً در آن دوران دعوت کاملًا سری بود و هنوز به هیچ‌وجه علنی و آشکار نشده بود تا به دنبال آن استهزا و آزار شروع شود و نیازی به مخفی و پنهان شدن باشد. از قراین چنین استفاده می‌شود که رسول خدا و یارانش حدود یک ماه الی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۸

چهل روز بیشتر در آن‌جا نبودند. از سوی دیگر درباره اسلام عمر به نقل ابن سعد ۳/ ۲۴۳ آمده است او زمانی اسلام آورد که پیامبر و مسلمانان در خانه ارقم به‌سر می‌بردند، در حالی که همه مورخان، تاریخ مسلمان شدن عمر را در سال ششم بعثت و حتی برخی نزدیک هجرت به مدینه نوشته‌اند.

هم‌چنین درباره حضرت حمزه می‌گویند هنگامی که عمر به‌سوی خانه ارقم رفت تا اسلام بیاورد حمزه در خانه ارقم به‌سر می‌برد و مشغول نگهبانی بود. از دیگر سوی عده‌ای می‌گویند اسلام حمزه در سال ششم بعثت بود. مرحوم آیهٔ الله سید مهدی روحانی معتقد بود که رفتن به دار ارقم چندین بار بوده است، هرگاه که مشکلی و خطری پیش می‌آمده رسول خدا و مسلمانان به آن‌جا پناه می‌برده‌اند. این مطلب تا اندازه زیادی مشکل را حل می‌کند ولی با این وصف نصی که بر آن دلالت کند در دست نیست.

اسلام حمزهٔ بن عبدالمطلب

حضرت حمزه پسر عبدالمطلب و عموی رسول خدا از دلیران عرب و شخصیت‌های بلندپایه قریش به‌شمار می‌رفت. حمزه تیراندازی چیره‌دست و شجاع‌ترین و دلاورترین جوانمرد قریش بود. بیشتر اوقات به شکار می‌رفت و هنگامی که از شکار بازمی‌گشت نخست طواف کعبه می‌کرد سپس به خانه می‌رفت. ابن‌اسحاق ۱/ ۳۱۱ گوید: یک روز وقتی از شکار برگشت کنیز عبدالله بن جُدعان به او گفت: ابوعُماره کاش بودی و می‌دیدی که هم اینک ابوجهل با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۷۹

برادرزاده‌ات محمد چه کرد! او را دشنام داد و آن‌چه توانست در آزار وی کوشید. حمزه سخت خشمگین شد و بدون آن‌که با احدی سخن بگوید حرکت کرد و سریع نزد ابوجهل که در جرگه مشرکان نشسته بود آمد و با کمان خود محکم بر سرش کوبید و به شدت وی را مجروح ساخت. آن‌گاه گفت: تو محمد را دشنام می‌دهی و حال آن‌که من به دین او هستم و همان را می‌گویم که او می‌گوید. اگر قدرت داری با من نیز همان کن. بدین‌سان حمزه (ع) ایمان خود را آشکار کرد و با ایمان آوردن وی دین اسلام جان تازه‌ای گرفت و جبهه کفر تضعیف شد.

وقتی قریش اطلاع یافتند حمزه مسلمان شده و کار پیامبر بالا گرفته و از این پس مدافعی چون حمزه دارد، به گفته مُغُلْطای/ ۱۴۲ مقداری از آزار و اذیت حضرت کاستند. به همان اندازه که دشمنان اسلام از مسلمان شدن حمزه ناراحت شدند، مسلمانان و در صدر آنان حضرت ابوطالب خوشحال شدند. ابوطالب هنگامی که شنید جوانمرد دلیرقریش وقهرمان عرب اسلام آورده است بسیار شادمان شد و به روایت طبرسی/ ۴۸ و ابن ابی‌الحدید ۱۴/ ۷۶ قصیده غرّایی در تحسین و تجلیل از برادر کوچک خود سرود و

بدین‌سان مراتب سرور خود را اعلام کرد:

فَصَبْراً أَبایَعْلی عَلی دِینِ أَحْمَدٍ فَکُنْ مُظْهِراً لِلدِّینِ وُفِّقْتَ صابِرا

وَحُطْ مَنْ أَتَی بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدَرَبِّهِ بِصِدْقٍ وَ عَزْمٍ لا تَکُنْ حَمْزُ کافِرا

فَقَدْ سَرَّنِی إِذْ قُلْتَ إِنَّکَ مُؤْمِن فَکُنْ لِرَسُولِ اللهِ فِی اللهِ ناصِرا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۰

فَنادِ قُرَیْشاً بِالَّذِی قَدْ أَتَیْتَهُ جِهاراً وَ قُلْ ما کانَ أَحْمَدُ ساحِرا

ای ابویعلی بر دین احمد پایدار بمان و آن را آشکار کن، شکیبا و کامیاب باشی.

از کسی که دین خدا را به‌راستی و درستی از جانب پروردگارش آورده حمایت کن و هیچ گاه کافر مباش.

وقتی گفتی که ایمان آورده‌ای چقدر شادمان شدم، پس در راه خدا یاور رسول خدا باش.

در میان قریش با صدای بلند فریاد برآور و اعلام کن که مسلمان شدی و بگو احمد هرگز ساحر نیست.

گروهی تاریخ اسلام آوردن حمزه را سال دوم و برخی سال ششم بعثت گفته‌اند، به هر دو قول اشکال وارد است. اگر سال دوم بعثت مسلمان شده باشد در آن وقت بین مسلمانان و قریش اصطکاک و درگیری آغاز نشده بود، چرا که درگیری و برخورد پس از دعوت عمومی در اوایل سال چهارم بعثت بود، در حالی‌که داستان اسلام آوردن حمزه حاکی از درگیری ابوجهل با رسول خداست. مگر این‌گونه توجیه شود که مقصود از سال دوم بعثت ابتدای سال دوم اظهار دعوت بوده است، زیرا برخی تاریخ بعثت را از سال اظهار و آشکار شدن آن حساب می‌کردند. بر قول دیگر که می‌گوید اسلام حمزه سال ششم بعثت بوده است و او در دار ارقم به‌سر می‌برده است نیز اشکال وارد است، زیرا واقعه دار ارقم در اوایل سال چهارم بعثت بوده است نه سال ششم. مگر آن‌که توجیه تکرار رفتن به دار ارقم پذیرفته شود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۱

تطمیع عتبه

سران شرک وقتی از همراهی ابوطالب (ع) مأیوس شدند راه تطمیع را پیش گرفتند. ابن اسحاق ۱/ ۳۱۳ گوید: یک روز که سران کفار در انجمن خود بودند و رسول خدا نیز به تنهایی در مسجدالحرام نشسته بود، عُتْبهٔ بن ربیعه با صلاحدید سران شرک نزد حضرت آمد و گفت: ای برادرزاده اگر مقصودت از این دینی که آوردی ثروت است آن‌قدر به تو ثروت دهیم تا آن‌که ثروتمندترین ما گردی. اگر سروری می‌خواهی ما تو را سرور خود قرار می‌دهیم به‌طوری که هیچ کاری را بدون اجازه تو انجام نمی‌دهیم. اگر پادشاهی می‌خواهی ما تو را پادشاه خود می‌کنیم و اگر نمی‌توانی این جنّی را که نزد تو می‌آید از خود دور کنی برای تو طبیب می‌آوریم و مخارج آن را می‌پردازیم تا بهبود یابی. رسول خدا (ص) در پاسخ او آیات نخستین سوره فصّلت را تلاوت کرد. تا آن‌که به آیه سجده رسید و با قرائت آن به سجده رفت. آن‌گاه سر از سجده برداشت و فرمود: «ای ابوالولید آن‌چه را که باید می‌شنیدی شنیدی، حال تو هستی و این آیات». عتبه در حالی‌که سخت تحت‌تأثیر حقیقت کلام خدا قرار گرفته بود برخاست و به سوی انجمن قریش بازگشت. سران قریش گفتند: ای ابوالولید چه خبر؟ عتبه گفت: خبر این است که سخنی شنیدم که به خدا قسم مانند آن را تا به حال نشنیده بودم. به خدا سوگند نه شعر است و نه سحر و نه کهانت. ای گروه قریش از من اطاعت کنید و سخنم را بشنوید، بین این مرد و آن‌چه را که آورده مانع نشوید و او را رها کنید. قریشیان گفتند: ای ابوالولید به خدا سوگند او با زبان خود تو را سحر کرده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۲

ملاقات ولید

ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد، از ثروتمندان بزرگ مکه و از دانایان و فصحای نامور به شمار می‌آمد. او پیری سالخورده و از قضات عرب بود و مردم در محاکمات خود به وی مراجعه می‌کردند. به روایت طبرسی/ ۴۱ روزی بزرگان قریش نزد او آمدند و پرسیدند سخنان محمد چیست؟ آیا سحر است یا کهانت و یا خطابه؟ ولید گفت: بگذارید بروم نزد او و سخنانش را بشنوم. نزد رسول خدا (ص) آمد، در حالی که حضرت در حجر اسماعیل نشسته بود گفت: یا محمد از شعرت برای من بخوان. پیامبر فرمود: «شعر نیست کلام خداست که با آن پیامبران و رسولانش را برانگیخته است». ولید گفت: پاره‌ای از آن را برای من بخوان. حضرت شروع کرد به خواندن سوره حم سجده. «بسم الله الرحمن الرحیم» را قرائت کرد. ولید تا «رحمان» را شنید پرسید: برای آن مردی که در یمامه به نام رحمان است دعوت می‌کنی؟ حضرت فرمود: «نه، بلکه به سوی الله دعوت می‌کنم که او رحمان و رحیم است». سپس سوره را قرائت کرد تا رسید به آیه:

(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ).

پس اگر روی بگردانند بگو شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود بیم می‌دهم.

ولید هنگامی که این آیه را شنید اندامش به لرزه درآمد و موهای بدنش سیخ شد! سپس برخاست و یکسره به خانه‌اش رفت.

سران قریش به ابوجهل گفتند: ای ابوالحکم ولید به دین محمد گروید، نمی‌بینی به‌سوی ما بازنگشت. سران شرک از این واقعه بسیار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۳

غمگین شدند. روز بعد ابوجهل نزد عموی خود ولید رفت و گفت عمو ما را سرشکسته و رسوا ساختی. ولید پرسید ای برادرزاده برای چه؟ گفت دین محمد را پذیرفته‌ای. ولید گفت من به دین محمد نگرویده‌ام. من بر دین قوم خود و پدرانم باقی هستم ولی سخن محکمی شنیدم که بدن‌ها را به لرزه درمی‌آورد. ابوجهل گفت شعر بود؟ ولید گفت شعر نبود. پرسید خطابه بود؟ گفت نه، خطابه سخن پیوسته است ولی این سخن جداجدا بود و هیچ قسمت آن شبیه دیگری نبود، زیبایی خاصی داشت. ابوجهل گفت پس همان خطابه است. ولید گفت نه خطابه نیست. ابوجهل گفت پس چیست؟ گفت بگذار درباره آن فکر کنم. فردای آن روز سران قریش ولید را ملاقات کردند و پرسیدند نظرت درباره سخنان محمد چیست؟ گفت بگویید سحر است، زیرا دل‌های مردم را به خود جذب کرده است. به دنبال آن سوره کوبنده مدّثّر در مذمت و تخریب شخصیت او نازل شد. آیات هجده تا بیست و پنج آن چنین است:

(إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ* فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ* ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ* ثُمَّ نَظَرَ* ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ* ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ* فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ* إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ).

او اندیشید و سنجید، مرگ بر او باد چگونه سنجید؟ دگر بار مرگ بر او باد چگونه سنجید؟ سپس نگریست، آن‌گاه روی در هم کشید و ترشرویی کرد، سپس پشت کرد و تکبر ورزید و گفت این جز جادویی که آموخته می‌شود نیست، این جز گفتار بشر نیست.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۴

بهانه‌جویی سران شرک

اسلام رو به گسترش بود و در بین قبایل قریش نفوذ می‌کرد، سران قریش احساس خطر جدی کردند، جلسه‌ای تشکیل دادند که اعضای آن عبارت بودند از عُتبه، شیبه، ابوسفیان، نضر بن حارث، ابوالبَخْتَری، اسْوَد بن مُطَّلِب، زَمْعَهٔ بن اسْوَد، ولید بن مغیره، ابوجهل، عبدالله بن امیه، عاص بن وائل، نُبیه و مُنبّه پسران حجّاج، امیهٔ بن خَلَف و عده‌ای دیگر. ابن اسحاق ۱/ ۳۱۵ می‌نویسد: سران شرک گفتند محمد را بخوانید با او گفتگو و اتمام حجت کنید. فرستاده آنان نزد حضرت آمد و گفت: سران طایفه‌ات جمع شده‌اند و می‌خواهند با تو سخن بگویند. رسول خدا (ص) به لحاظ شدت اهتمامی که در هدایت آنان داشت شتابان نزد سران قریش آمد. گفتند ما می‌خواهیم با تو سخن بگوییم. به خدا سوگند ما هیچ کس از عرب را نمی‌شناسیم مانند این بلایی که تو بر سر اقوامت آورده‌ای بر سر اقوام خود آورده باشد. پدران ما را بد می‌گویی، دین ما را سرزنش می‌کنی، بت‌ها را ناسزا می‌گویی، خردها را سبک شمردی، اجتماع را پراکنده کردی، کار ناخوشایند دیگری نمانده جز آن‌که انجام داده‌ای.

آن‌گاه همان چهار پیشنهاد عتبه را مطرح کردند. حضرت در پاسخ آنان فرمود: «من آن‌گونه که شما می‌گویید نیستم. من نیامدم تا اموال شما را به دست آورم و نه خواستار بزرگی بین شما هستم و نه پادشاهی بر شما را می‌خواهم لیکن خدا مرا به پیامبری در بین شما فرستاده و کتابی بر من نازل کرده و دستور داده که بر شما مژده‌دهنده و بیم‌دهنده باشم. من رسالت پروردگارم را رساندم و شما را نصیحت کردم. اکنون اگر آن‌چه را آورده‌ام بپذیرید بهره دنیا و آخرت را برده‌اید و اگر نپذیرید منتظر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۵

فرمان خدا می‌مانم تا بین من و شما حکم کند».

گفتند اگر آن‌چه را بر تو عرضه کردیم نمی‌پذیری پس تو می‌دانی که سرزمین هیچ‌کس از سرزمین ما تنگ‌تر و کم‌آب‌تر نیست، از پروردگارت بخواه تا این کوه‌ها را که منطقه ما را تنگ کرده دور کند و آن را هموار نماید و نهرهایی مانند نهرهای شام و عراق جاری سازد و پدران ما، از جمله قُصَی بن کلاب را که پیرمردی راستگو بود زنده گرداند تا از آنان بپرسیم که آن‌چه تو می‌گویی حق است یا باطل. پس اگر تو را تصدیق کردند به تو ایمان می‌آوریم و منزلت تو را نزد خدا می‌شناسیم. در پایان جلسه گفتند: ای محمد همانا ما حجت را بر تو تمام کردیم و به خدا سوگند تو را رها نخواهیم کرد تا این‌که یا ما تو را نابود سازیم و یا تو ما را نابود کنی.

خلاصه درس

حضرت محمد (ص) در چهل سالگی به پیغمبری مبعوث شد. عموم شیعیان بیست و هفتم رجب را روز بعثت دانسته‌اند و بیشتر اهل سنت هفدهم ماه رمضان را. گروهی از ایشان نیز دوازدهم ربیع‌الاول و برخی نیز بیست و هفتم رجب را ذکر کرده‌اند. در ابتدای بعثت دعوت رسول خدا (ص) به مدت سه سال پنهانی بود.

در این مدت فقط چند نفری از خاندان خود حضرت به دین اسلام گرویدند که درصدر آنان امیرالمؤمنین و خدیجه قرار دارند. پس از امیرالمؤمنین برادرش جعفر بن ابی‌طالب اسلام آورد. سه سال که از بعثت گذشت رسول خدا مأمور اعلان تبلیغ دین خود بین اقوام و خویشان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۶

گشت و کمی بعد از آن به دعوت عموم مردم مکه پرداخت و به ویژه در آغاز سال چهارم بعثت رسول خدا (ص) دعوت خود را آشکار کرد و کم‌کم به بدگویی از بت‌ها و سرزنش قریش پرداخت. در این بین سران قریش نیز بیکار ننشته و با تحت فشار قرار دادن ابوطالب و اذیت و آزار حضرت رسول و تازه مسلمانان به مقابله با این دین نوپا پرداختند در این دوران اسلام حمزهٔ بن عبدالمطلب عموی پیغمبر بسیار کارساز بودو به مقدار زیادی از رنج و آزار مسلمانان کم کرد.

خود آزمایی

۱. حضرت محمد (ص) در چه تاریخی، در کجا و چگونه به پیامبری مبعوث شد؟

۲. دلایل عقلی و نقلی ابطال حدیث عایشه را در باب بعثت توضیح دهید.

۳. از دیدگاه شیعیان پیامبر در چه تاریخی به پیامبری مبعوث شد؟

۴. نخستین کسی که به دین اسلام گروید چه کسی بود؟ دلایل تأییدکننده نظر خود را بیان کنید.

۵. نخستین زنان و مردان مسلمان چه کسانی بودند؟ به ترتیب نام ببرید.

۶. حدیث دار (انذار) را توضیح دهید.

۷. پیامبر با نزول کدام آیات و از کدام سوره‌ها نخست به دعوت خصوصی و سپس به دعوت عمومی مردم به اسلام پرداخت؟

۸. واکنش قریش در برابر دعوت عمومی پیامبر چه بود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۷

درس سوم: آخرین پیشنهاد ... و سال اندوه

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- دلیل نزول سوره کافرون را بدانیم.
- مسلمانانی را که مورد شکنجه مشرکان قرار گرفتند، بشناسیم.
- تاریخ هجرت به حبشه، سرپرست مهاجران، دلایل و چگونگی آن را بدانیم.
- نحوه حمایت نجاشی را از مسلمانان مهاجر بدانیم.
- به علت بازگشت عده‌ای از مهاجران به مکه پی ببریم.
- مضمون عهدنامه بیدادگری را بدانیم.
- با چگونگی حماسه بزرگ شعب ابوطالب، علت رفتن به شعب و استقامت حیرت‌انگیز بنی‌هاشم در این شعب آشنا شویم.
- چگونگی به پایان رسیدن حصر را بدانیم.
- از علت نام‌گذاری سال اندوه آگاه گردیم.

در این درس از شکنجه و آزار سران شرک که موجبات هجرت مسلمانان را فراهم کرد سخن خواهیم گفت و در ادامه به اقدامات قریش

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۸۸

برای باز گرداندن مهاجران از حبشه، تنظیم و امضای عهدنامه بیدادگری، حماسه بزرگ شعب ابوطالب و رحلت حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه (س) نیز خواهیم پرداخت.

آخرین پیشنهاد

ابن اسحاق ۱/ ۳۸۸ گوید: روزی در حالی که رسول خدا (ص) مشغول طواف خانه خدا بود ولید بن مغیره و اسود بن مطّلب و امیهٔ

بن خَلَف و عاص بن وائل با حضـرت برخورد کردنـد و گفتنـد: ای محمد بیا تا ما خدایی را که تو می‌پرستی پرسـتش کنیم و تو هم خـدای ما را پرسـتش کن و بـدین گونه ما و تو در عبادت شـریک باشـیم و نزاع و اختلافات خاتمه پیـدا کنـد. اگر خـدایی را که تو می‌پرستی بهتر از خـدای ما باشـد ما از او بهره‌منـد می‌شویم و اگر آن‌چه را ما می‌پرستیم بهتر از خـدای تو باشـد تو بهره‌منـد خواهی شد. پیامبر (ص) نپذیرفت و در پاسخ آنان سوره «کافرون» نازل شد.

مشـرکان قریش برای مقـابله با اسـلام و جلوگیری از انتشار آن از هر راهی که ممکن بود وارد شـده و هرگونه ابزاری که در دسـت داشـتند به کار گرفتنـد. ابولهب عموی رسول خـدا (ص) که از سـران بزرگ شـرک به‌شـمار می‌آمـد همیشه دنبال آن حضـرت راه می‌رفت و از پشت سـر به پاهای مبارک وی سـنگ می‌زد و به نقل ابن سـعد ۱/ ۲۱۶ هرگـاه که پیامبر می‌فرمود: «قُولُوا لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ تُفْلِحُوا» بگویید خدایی جز خداوند یکتا نیست تا رستگار شوید، او می‌گفت ای مردم مبادا به سخنان این مرد گوش دهید، زیرا او از دین برگشته و دروغگوست.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۸۹

هنگـامی که رسول خـدا (ص) در بین مردم قرآن می‌خوانـد، مشـرکان برای جلوگیری از نفوذ آن در دل‌هـای مسـتعد، جنجـال به پا می‌کردند و با غوغا و ولوله نمی‌گذاشـتند کسـی سخن او را بشنود و نَضْر بن حارث در مقابله با نفوذ قرآن داستان رستم و اسفندیار را برای عرب‌ها بازگو می‌کرد. کسانی را که از خارج مکه برای تحقیق در دین جدیـد و پذیرش اسـلام به مکه می‌آمدند از ملاقات با پیامبر و شـنیدن سـخنان او منع می‌کردند و خلاصه آن حضـرت را به شاعر، ساحر، کاهن و مجنون بودن متهم می‌ساختند. اما هیچ یک از این ترفندها نتوانست جلوی نور حق و حقیقت قرآن را بگیرد، زیرا خدا در آیه نه سوره صفّ فرموده است:

(هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ).

اوست که رسول خود را با هدایت و دین راستین فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان ناپسند دارند.

شکنجه و آزار

تا زمانی که پیامبر (ص) از بت‌ها بـدگویی نمی‌کرد قریش نیز مـدارا می‌کردند و چندان حساسـیتی از خود نشان نمی‌دادند ولی پس از آن‌کـه رسـول خـدا بـه تقبیـح و سـرزنش بـت و بت‌پرسـتی پرداخت واکنش نشـان دادنـد و چـون از راه‌هـای گونـاگون فکری و مسالمت‌آمیز نتوانسـتند کاری انجام دهند، دست به اقدامات عملی زدند و به آزار و شکنجه مسلمانان پرداختند. آن عده از مسلمانان که از قبایل سرشناس بودند کمتر شکنجه می‌شدند، زیرا یا قبایل آن‌ها از ایشان دفاع می‌کرد و یا خودشان به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۰

تأدیب آنان می‌پرداختند. اما افراد ناتوان که قبیله و عشیره‌ای نداشتند و کسی از آنان دفاع نمی‌کرد به شدت شکنجه می‌شدند.

بلاذری در انساب الاشراف ۱/ ۱۹۸ گوید: اگر کسـی از اشراف و بزرگان مسلمان می‌شد ابوجهل به او می‌گفت: آیا دین پدرت را رها کردی و حال آن‌که او از تو بهتر است، اگر تاجر بود او را به کسادی تجارت و نابودی آن تهدید می‌کرد و اگر از ضـعیفان بود یعنی پشـتوانه قبیله‌ای نداشت، افرادی را وامی‌داشت تا او را شـکنجه کنند. در رأس تازه مسـلمانان که خیلی شـکنجه می‌شدند بلال، یاسـر، سـمیه، عمّـار، صُـهیب و عـامر بن فُهیره قرار داشـتند. قریش آنـان را شـکنجه و آزار می‌دادنـد تـا از دین خـود بازگردنـد. اما مسلمانان در برابر شکنجه استقامت و دین خود را حفظ می‌کردند.

هجرت به حبشه

در سال پنجم بعثت آزار و شکنجه قریش به حدی شدت یافت که تحمل آن بسیار دشوار شد، به حدی که عده‌ای از اسلام برگشتند، برخی به شهادت رسیدند و بعضی به تقیه پناه بردند. پیامبر دید که باید هر چه زودتر چاره‌ای بیندیشد و این مشکل بزرگ را حل نماید، زیرا با سرسختی و لجاجتی که قریش از خود نشان می‌داد اسلام رونق چندانی نداشت و اگر اوضاع بدین منوال سپری می‌شد کسی به اسلام تمایل پیدا نمی‌کرد، افرادی هم که تازه اسلام آورده بودند دلسرد و افسرده می‌شدند. در این صورت آینده‌ای مخاطره‌آمیز و نگران‌کننده در پیش بود. حضرت تصمیم گرفت عده‌ای از مسلمانان را به سرزمین دیگری

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۱

بفرستد تا در عین این‌که از شکنجه و آزار رهایی می‌یابند و جانشان در امان می‌ماند قدری هم دین اسلام بیرون از مرزهای جزیرهٔ العرب تبلیغ و پایگاهی در خارج تأسیس شود و بدین سبب ضربه شکننده بر نخوت و تکبر قریش وارد گردد و قریشیان بدانند که پیامبر و مسلمانان نمی‌نشینند دست روی دست بگذارند و تماشاگر شکنجه و آزار آنان باشند بلکه در خارج حجاز افشاگری می‌کنند و ندای مظلومیت مسلمانان را به گوش آزادگان جهان می‌رسانند.

به نقل ابن اسحاق ۱/ ۳۴۴ رسول خدا خطاب به مسلمانان فرمود:

«لَوْ خَرَجْتُمْ إِلَی الْحَبَشَةِ فَإِنَّ بِها مَلِکاً لا یُظْلَمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ هِیَ أَرْضُ صِدْقٍ، حَتّی یَجْعَلَ اللهُ لَکُمْ فَرَجاً مِمّا أَنْتُمْ فِیهِ».

ای کاش به سرزمین حبشه می‌رفتید، زیرا در آن‌جا پادشاهی است که نزد او به کسی ستم نمی‌شود و آن‌جا سرزمین راستی و درستی است تا آن‌که خداوند برای شما از این گرفتاری گشایشی برساند.

سپس پسرعموی خویش جعفر بن ابی‌طالب (ع) را که جوانی مدیر، مدبّر و سخنور بود به عنوان نماینده خود برگزید و او را امیر و سرپرست مهاجران قرار داد و دستور داد تا با عده‌ای از مسلمانان به کشور حبشه هجرت کنند. نامه‌ای نیز خطاب به نجاشی نوشت و به جعفر بن ابی‌طالب داد تا تسلیم نجاشی کند. به روایت طبری ۲/ ۶۵۲ و طبرسی/ ۴۶ در آن نامه آمده است:

«وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکَ ابْنَ عَمِّی جَعْفراً وَ مَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ، فإِذا جاؤُوکَ فَاقْرِهِمْ وَ دَعِ التَجَبُّرَ، فَإِنِّی أَدْعُوکَ وَ جُنُودَکَ إِلَی اللهِ، فَقَدْ بَلَّغْتُ فَاقْبَلُوا نُصْحِی وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۲

پسر عمویم جعفر و همراه او گروهی از مسلمانان را به سویت فرستادم، هنگامی که نزد تو آمدند از آنان مهمان‌نوازی نما و تکبّر را کنار بگذار، من تو و سپاهیانت را به خدا فرا می‌خوانم. همانا پیام خدا را رساندم پس خیرخواهی‌ام را بپذیرید. درود بر کسی که از هدایت پیروی کند.

گرچه تمامی سیره‌نویسان تاریخ نگارش این نامه را در سال هفتم هجرت، هنگامی که پیامبر از نجاشی درخواست استرداد مهاجران را نمود دانسته‌اند ولی روشن است که این مطالب همان‌گونه که عده‌ای از محققان از جمله نویسنده الوثائق السیاسیه/ ۴۲ و مکاتیب الرسول ۲/ ۴۴۰ گفته‌اند مربوط به همان اوایل بعثت و هنگام هجرت به حبشه است نه وقت بازگشت، به ویژه که جمله شرطیه «فَإِذا جاؤُوکَ» در نامه آمده و بدیهی است که جزا مترتب بر تحقق شرط است.

جعفر بن ابی‌طالب و عده‌ای از مسلمانان در چگونگی هجرت با هم به تفاهم رسیدند و قرار شد شبانه و پنهانی مکه را به‌سوی حبشه ترک کنند. در ماه رجب سال پنجم بعثت شب موعود فرا رسید. پیامبر برای تودیع با جعفر و یاران وی نزد آنان رفت. آن‌گاه به روایت مکارم الاخلاق ۱/ ۲۴۹ و المَحَجَّةُ البَیضاء ۴/ ۶۶ پس از توصیه و خداحافظی نماینده خود را با این کلمات مشایعت کرد:

«أَللّهُمَّ الْطُفْ بِهِ فِی تَیْسِیرِ کُلِّ عَسِیرٍ؛ فَإِنَّ تَیْسِیرَ الْعَسِیرِ عَلَیْکَ

یَسِیرٌ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. أَسْأَلُکَ لَهُ الْیُسْرَ وَ الْمُعافاةَالدّائِمَةَ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۳

بار خدایا در آسان ساختن هر سختی بر او احسان کن که حل سختی‌ها بر تو آسان است، تو بر هر کاری توانایی. من از تو برای او آسایش و سلامتی همیشگی را در دنیا و آخرت خواهانم.

جعفر بن ابی‌طالب و یاران مهاجر او به سوی ساحل دریای سرخ حرکت کردند. به بندر شُعَیبَه در سیزده فرسخی جُدّه که رسیدند دو کشتی عازم حبشه بود. اینان نیز با آن دو کشتی به کشور حبشه رفتند. بامدادان که قریش از این هجرت مطّلع شدند به تعقیب آنان پرداختند ولی زمانی به ساحل دریا رسیدند که مهاجران سرزمین حجاز را ترک کرده بودند. پس از آن مسلمانان ستمدیده دسته دسته به‌طور پنهانی خود را به کشور مسیحی مذهب حبشه می‌رساندند تا آن‌که تعداد آنان از صد نفر تجاوز کرد و حبشه پایگاه فعالی بر ضد مشرکان قریش شد.

گفتنی است که گویا بعدها قریش وقتی دیدند نمی‌توانند جلوی اراده استوار مسلمانان مهاجر را گرفته و مانع هجرت آنان گردند دیگر چندان حساسیتی از خود نشان نمی‌دادند. از این رو برخی از مسلمانان آشکار هجرت می‌کردند، مانند ام‌عبدالله همسر عامر که به نقل ابن اسحاق ۱/ ۳۶۷ آشکارا به عمر گفت در حال هجرت به حبشه هستیم.

هجرت به حبشه نخستین هجرت در اسلام است و مهاجران حبشه در تاریخ اسلام جایگاه و مقام خاصی داشتند. آیه چهل و یکم سوره نحل درباره این هجرت می‌گوید:

(وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۴

آنان که پس از ستم دیدن در راه خدا هجرت کردند، در این جهان جایگاه نیکی برای‌شان آماده می‌کنیم و پاداش آخرت بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند.

تعداد مهاجرت به حبشه

گر چه واقدی هجرت به حبشه را دو مرتبه دانسته است ولی همان ظاهر قول ابن اسحاق که از آن یک بار استنباط می‌شود صحیح‌تر است، جز آن‌که در طی چند مرحله انجام شده و جعفر (ع) در گروه نخستین بوده است. طبرسی در اعلام الوری/ ۴۳ گوید: رسول خدا (ص) به اصحاب خود دستور داد تا به حبشه هجرت کنند و جعفر را فرمان داد تا همراه آنان برود، پس جعفر با هفتاد مرد به سوی حبشه هجرت کرد. به نقل انساب الاشراف ۱/ ۱۱۶، دلائل النبوة بیهقی ۲/ ۲۹۸ و دیگران عبدالله بن مسعود گوید: رسول خدا ما را به سوی نجاشی فرستاد، ما هشتاد نفر بودیم، جعفر بن ابی‌طالب هم با ما بود.

مؤلف المصباح المضیئ ۲/ ۱۹ گوید: نخستین کسانی که به حبشه هجرت کردند عثمان بن عَفّان، زبیر بن عَوّام، عبدالرحمن بن عوف و جعفر بن ابی‌طالب بودند. مؤلف وسیلة الاسلام/ ۹۶ نیز گوید: جماعتی از مسلمانان در ماه رجب سال پنجم بعثت به سوی حبشه رفتند، اینان عبارت بودند از عثمان‌بن عَفّان، عبدالرحمن‌بن عوف، زبیربن عَوّام، جعفربن ابی‌طالب و گروهی دیگر از مردان و زنان. پس گویا هجرت به حبشه یک بار بوده هر چند طی چند مرحله انجام شده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۵

لجاجت قریش

با این‌که به‌ظاهر قریش باید از رفتن مسلمانان به حبشه خوشحال می‌شدند، چون از دست آنان آسوده می‌گشتند، اما گویا این هجرت را نوعی تمرد و نافرمانی تلقی کرده و نیز از تبلیغ آنان در حبشه احساس خطر می‌نمودند. لذا به نقل ابن‌اسحاق ۱/ ۳۵۶

هیئتی مرکب از عمروعاص و عبدالله بن ابی‌ربیعه به دربار نجاشی فرستادند تا مهاجران مسلمان را به مکه بازگردانند. هدایای بسیاری نیز فراهم کردند و قرار شد آن‌ها را به وزرای نجاشی بدهند تا نزد وی از هیئت قریش جانبداری کنند. ارمغان مخصوصی نیز از جمله تعداد زیادی پوست که پادشاه حبشه به آن علاقه‌مند بود برای او تهیه کردند و به آنان گفتند اگر استرداد مهاجران از راه سیاسی امکان نداشت جعفر را به قتل برسانند. ابن ابی‌الحدید ۶/ ۲۸۳ می‌گوید: «انتخاب عمروعاص برای رفتن به حبشه به لحاظ شدت دشمنی وی با رسول خدا (ص) بود. او را به حبشه اعزام کردند تا نجاشی را به دین اسلام بدبین کند و درنتیجه مهاجران را از کشورش اخراج نماید و اگر نجاشی اجازه دهد جعفر بن ابی‌طالب را به قتل برساند».

عمروعاص خود در شعری که هنگام عزیمت به حبشه خطاب به دخترش سروده تصریح کرده است که می‌روم آن‌جا تا در نزد نجاشی پوست جعفر را بسوزانم!

تیزهوشی ابوطالب

به روایت ابن‌اسحاق ۱/ ۳۵۷ ابوطالب بزرگ حامی رسول خدا پس از آن‌که اطلاع پیدا کرد قریش هیئتی را به ریاست عمروعاص برای استرداد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۶

مهاجران به حبشه فرستاده‌اند، قصیده شیوای ذیل را در مدح و تمجید شهریار حبشه سرود و او را به حمایت از مهاجران و عدم استرداد آنان ترغیب و تشویق کرد:

أَلا لَیْتَ شِعْری کَیْفَ فِی النَّأْیِ جَعْفَرٌ وَ عَمْرٌو وَ أَعْداءُ الْعَدُوِّ الأَقارِبُ

وَ هَلْ نَالَتْ أَفْعالُ النَّجاشِیِ جَعْفَراً وَ أَصْحابَهُ أَوْ عاقَ ذَلِکَ شَاغِبُ

تَعَلَّمْ أَبَیْتَ اللَّعْنَ أَنَّکَ مَاجِدٌ کَرِیمٌ فَلا یَشْقی لَدَیْکَ الْمُجانِبُ

تَعَلَّمْ بِأَنَّ اللهَ زادکَ بَسْطَهً وَ أَسْبابَ خَیْرٍ کُلُّها بِکَ لازِبُ

وَ أَنَّکَ فَیْضٌ ذُو سِجالٍ غَزِیرَهٍ یَنالُ الأَعادِی نَفْعَها وَ الأَقارِبُ

هان! ای کاش می‌دانستم جعفر در آن سرزمین دوردست با عمرو دشمن‌ترین دشمن خویشاوندان در چه حالی است؟!

آیا الطاف نجاشی به جعفر و یارانش رسید یا آن‌که افراد فتنه‌انگیز مانع شدند؟!

ای شهریار حبشه بدان‌که همانا تو بزرگواری و از هر پیرایه زشت منزهی، پس کسی که به تو پناه آورد نزد تو سختی نمی‌بیند.

بدانکه خداوند به تو مقام بلندی عنایت کرده و تمامی وسایل خیر در تو جمع شده است.

تو سرچشمه سخاوت و دریای کرم و بخششی که سود آن به دوست و دشمن می‌رسد.

سخنان تاریخی جعفر

ابن اسحاق ۱/ ۳۵۸ گوید: فرستادگان قریش وارد حبشه شدند و ابتدا با وزیران نجاشی جلسه‌ای ترتیب دادند و توصیه‌های قریش را عملی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۷

کردند. سپس نزد نجاشی شهریار حبشه رسیدند و پس از تقدیم هدایا گفتند: پادشاها گروهی از جوانان بی‌خرد ما به کشور تو پناه آورده‌اند. اینان کیش خود را رها کرده و به کیش تو هم نگرویده‌اند، آیینی آورده‌اند که ساخته خود آنان است، نه ما آن را

می‌شناسیم و نه تو. بزرگان قومشان، پدران، عموها و اشراف طایفه‌شان ما را نزد تو فرستاده‌اند تا مهاجران را به‌سوی آنان بازگردانی. در این هنگام وزیران نجاشی نیز سخنان آنان را تأیید کردند.

نجاشی که گویا از توطئه‌ها و دسیسه‌های قبلی اطلاعی حاصل نموده و نامه رسول خدا و قصیده و توصیه‌های ابوطالب نیز در او تأثیرِ بسزایی گذاشته بود، وقتی داوری شتابزده و یک‌جانبه وزرای خود را دید خشمناک شد و گفت: نه، به خدا سوگند آنان را به اینان تسلیم نمی‌کنم. گروهی را که به من پناه آورده‌اند فرا می‌خوانم و از آنان در این‌باره سؤال می‌کنم، اگر این‌گونه باشد که اینان می‌گویند تسلیمشان می‌کنم در غیر این صورت از آنان حمایت می‌نمایم.

آن‌گاه مهاجران را احضار کرد و از جعفر پرسید: اینان چه می‌گویند؟ جعفر گفت: پادشاها حرفشان چیست؟ نجاشی گفت: می‌گویند شما را به سوی ایشان بازگردانم. جعفر به نجاشی گفت: پادشاها از ایشان بپرس ما برده آنان هستیم، یا از ما طلبکارند و یا خونی بر گردن ما دارند. عمروعاص گفت: نه برده ما هستند و نه ما از آنان طلبکاریم و نه خونی بر گردنشان داریم.

نجاشی پرسید: این دینی که به سبب آن از قوم خود جدا شدید چیست؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۸

در این هنگام جعفر (ع) سخنان بسیار مهم و تاریخی خود را در دربار حبشه ایراد کرد و خطاب به نجاشی گفت: «شهریارا ما مردمی نادان بودیم، بت می‌پرستیدیم، مردار می‌خوردیم، کارهای زشت مرتکب می‌شدیم، پیوند خویشاوندی را می‌بریدیم، پیمان‌شکنی می‌کردیم، نیرومندمان ناتوانمان را می‌خورد. ما به این حال بودیم تا آن‌که خداوند پیامبری را از خودمان برایمان فرستاد. او ما را به‌سوی خدا فرا خواند تا وی را به یگانگی بشناسیم و پرستش کنیم و سنگ‌ها و بت‌هایی را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم و ما را به راستگویی، ادای امانت، صله‌رحم، نیکی به همسایه و خودداری از محارم و خونریزی فرمان داد و از کارهای ناپسند و سخن باطل و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان پاکدامن برحذر داشت و به نماز، زکات و روزه دستور داد. پس ما او را تصدیق و از وی پیروی کردیم. آن‌گاه قوم ما بر ما ستم کردند و شکنجه‌مان دادند تا ما را از دین خارج کنند و از عبادت خداوند تعالی به پرستش بت‌ها باز گردانند. هنگامی که بر ما چیره شدند و ستم کردند، ما به مملکت تو آمدیم و از بین دیگران تو را برگزیدیم و خواستیم در پناه تو باشیم. پادشاها امیدواریم که نزد تو بر ما ستم نشود».

نجاشی که شیفته و دلباخته بیانات شیرین و دلنشین جعفر شده بود به او گفت: از آن‌چه پیامبر شما آورده چیزی با خود داری؟ جعفر گفت: آری، آن‌گاه با انتخابی بسیار ظریف و مناسب آیاتی از اوایل سوره مریم (س) را تلاوت کرد و وقتی به آیه (وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً) رسید، نجاشی و کشیش‌ها به یاد مریم مقدس مادر مسیح گریه کردند. در این هنگام نجاشی خطاب به هیئت قریش گفت:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۹۹

این و آن‌چه عیسی آورده هر دو از یک‌جا فرود آمده است، بروید که به خدا سوگند هرگز آنان را به شما تسلیم نخواهم کرد.

نیرنگ جدید عمروعاص

عمروعاص از این‌که در مأموریت خود شکست خورد بسیار خشمناک شد و به نقل ابن اسحاق ۱/ ۳۶۰ به عبدالله بن ابی‌ربیعه گفت: به خدا سوگند فردا نزد نجاشی می‌روم و اینان را ریشه‌کن می‌کنم. عبدالله او را از این‌کار برحذر داشت ولی او نپذیرفت. صبح روز بعد نزد نجاشی رفت و گفت: پادشاها اینان درمورد عیسی بن مریم سخن عجیبی می‌گویند، آنان را احضار کن و از آن‌چه درمورد عیسی می‌گویند بپرس.

نجاشی دوباره مهاجران را احضار کرد و پرسید: شما درباره عیسی بن مریم چه می‌گویید؟ جعفر بن ابی‌طالب گفت: همان را

می‌گوییم که پیامبرمان درباره وی آورده است. او بنده و فرستاده خدا و روح و کلمه اوست که وی را به مریم دوشیزه پاکدامن القا کرده است. نجاشی خم شد و از روی زمین پاره چوبی نازک برداشت سپس گفت: به خدا سوگند عیسی بن مریم از آن‌چه گفتی به اندازه این پاره چوب هم بالاتر نیست. بروید که شما در سرزمین من در امان هستید و کسی که به شما ناسزا بگوید جریمه می‌شود. آن‌گاه به مأموران دستور داد تا هدایای هیئت قریش را بازگردانند.

عمروعاص وقتی از راه سیاسی نتوانست کاری انجام دهد تصمیم گرفت طرح قتل جعفر بن ابی‌طالب را عملی کند اما در این‌کار هم موفق نشد. سرانجام هیئت قریش شکست‌خورده و رسوا به مکه بازگشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۰

حسن استفاده ابوطالب

عدم استرداد مهاجران شکست آشکاری برای قریش و پیروزی بزرگی برای پیامبر و مسلمانان محسوب می‌شد. حضرت ابوطالب از این موقعیت و فرصت طلایی حسن استفاده کرد و به نقل طبرسی/ ۴۵ اشعار شیوای ذیل را سرود و نجاشی و مردم حبشه را به طور صریح و رسمی به پذیرش دین اسلام دعوت و تشویق و تحریص کرد:

تَعَلَّمْ مَلِیکَ الْحَبْشِ أَنَّ مُحَمَّداً نَبِیٌّ کَمُوسی وَ الْمَسِیحِ بْنِ مَرْیَمِ

أَتی بِالْهُدی مِثْلُ الَّذِی أَتَیا بِهِ فَکُلٌّ بِأَمْرِ اللهِ یَهْدِی وَ یَعْصِم

وَ أَنَّکُمْ تَتْلُونَهُ فِی کِتابِکُمْ بِصِدْقِ حَدِیثٍ لا حَدِیثِ الْمُرَجِّمِ

فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ نِدّاً وَ أَسْلِمُوا فَإِنَّ طَرِیقَ الْحَقِّ لَیْسَ بِمُظْلِمِ

ای شهریار حبشه بدان‌که محمد همانند موسی و مسیح بن مریم پیامبر است.

او رستگاری را آورده همان‌گونه که آن دو رستگاری را آوردند. پس هرکدام به فرمان خدا مردم را هدایت و راهنمایی می‌کنند و از گناه باز می‌دارند.

همانا شما نام او را به روایت صحیح، نه به روایت دروغ، در کتاب خویش می‌خوانید.

پس برای خدا شریک قرار ندهید و مسلمان شوید، چونکه راه حق تاریک نیست.

مشکلات مهاجران

چون حبشیان عرب نبودند مهاجران با آنان اختلاف زبان داشتند. در جلسه‌ای که نجاشی تشکیل داد به حضور مترجم اشاره‌ای نشده است. از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۱

این‌که نجاشی و اسقف‌ها با شنیدن آیات قرآن درباره حضرت مریم گریستند پیداست که با زبان عربی آشنا بودند. گویا به‌جهت پیوند دیرینه تجاری که بین مردم حبشه و عرب‌ها بوده است، آنان با زبان عربی آشنا بوده‌اند. با این حال طبیعی است که مهاجران در ابتدای ورود به حبشه تا اندازه‌ای مشکل اختلاف زبان داشته‌اند.

در مورد مسکن مهاجران از داستانی که بیهقی در دلائل النبوهٔ ۲/ ۲۹۸ از عبدالله بن مسعود نقل می‌کند که می‌گوید «صاحب خانه‌ام به من گفت بازار که می‌روی برای کسب مواظب خود باش» استفاده می‌شود که در خانه یکی از حبشیان زندگی می‌کرده است. حال این منازل به رایگان در اختیار مهاجران قرار داشته و یا نجاشی اجاره آن‌ها را می‌پرداخته، به خوبی روشن نیست.

به روایت قوام السنّه در دلائل النبوهٔ ۳/ ۸۶۱ نجاشی به جعفر و یارانش گفت: مسکن و مخارجتان بر عهده من است. هزینه زندگی مهاجران نیز یکی از نیازهای اساسی آنان بوده است. بلاذری در انساب الاشراف ۱/ ۱۹۸ گوید: ابوطالب تا زنده بود مخارج زندگی جعفر را به حبشه می‌فرستاد. یعقوبی ۲/ ۲۹ گوید: نجاشی دنبال جعفر می‌فرستاد و از آن‌چه نیاز داشت جویا می‌شد. از گزارشی که از بیهقی در باره عبدالله بن مسعود نقل کردیم استفاده می‌شود که وی در بازار حبشه به کسب و داد و ستد می‌پرداخته است. بدیهی است که چندین سال اقامت در کشور بیگانه بدون کسب و کار امری غیر معمول است. با این وصف یکی از مشکلات مهاجران، خصوصاً در روزهای اول مسأله مخارج و هزینه زندگانی بوده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۲

بازگشت عده‌ای از مهاجران

کفار لجوج و ماجراجوی مکه وقتی نتوانستند از راه سیاسی مهاجران را به حجاز بازگردانند و ماندن آنان هم در آن‌جا برای‌شان نگران‌کننده بود، گویا ترفند جدیدی به کار گرفتند و آن این‌که شایعه‌ای مبنی بر اسلام قریش ساختند تا با این حیله مهاجران را به مکه بازگردانند. به روایت ابن اسحاق ۲/ ۳ خبر کذبی به مهاجران رسید که کفار مکه مسلمان شده و به رسول خدا ایمان آورده‌اند و مسلمانان در آسایشند و دیگر از شکنجه و آزار خبری نیست. در نتیجه عده زیادی از آنان به حجاز بازگشتند ولی نزدیک مکه که رسیدند معلوم شد اسلام قریش دروغ است. مهاجران درباره این‌که آیا به حبشه بازگردند و یا داخل شهر مکه شوند، به رایزنی پرداختند. سرانجام بیشتر آنان گفتند: حال که ما تا این‌جا آمده‌ایم بهتر است برویم و با اقوام و خویشاوندان دیداری تازه کنیم. تعدادی با گرفتن پناه و عده‌ای نیز به‌طور پنهانی وارد شهر شدند، جز عبدالله بن مسعود که دوباره به حبشه بازگشت.

آن‌گاه سران قریش چون از هیچ راهی نتوانستند تمامی مهاجران را بازگردانند و از دیگر سوی نیز شاهد گسترش اسلام در بین طوایف عرب بودند، اسلام حضرت حمزه نیز جان تازه‌ای به جبهه مسلمانان بخشید. از این‌رو تصمیم قطعی گرفتند پیامبر را به قتل برسانند و بزرگ‌ترین مانع را از سر راه خویش بردارند. ابن عبدالبر در الدُّرَر/ ۵۳ گوید: قریش از ابوطالب خواستند محمد را تحویل دهد و فردی غیر از قریش او را بکشد تا قریش مشکلی با بنی‌هاشم نداشته باشند و در مقابل دیه او را دو برابر بپردازند. ابوطالب به شدت با این پیشنهاد مخالفت کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۳

ی

عقوبی ۲/ ۳۱ می‌نویسد: قریش مصمم بر کشتن رسول خدا (ص) شد، وقتی خبر به ابوطالب رسید قصیده‌ای حماسی در حمایت از پیامبر و تسلیم نکردن او سرود.

عهدنامه بیدادگری

یعقوبی ۲/ ۳۱ گوید: چون قریش دانستند که نمی‌توانند رسول خدا (ص) را بکشند و یقین کردند که ابوطالب او را تسلیم نمی‌کند و اشعار او نیز در حمایت از رسول خدا (ص) به گوش آنان رسید تصمیم گرفتند ابوطالب را در انزوای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار دهند و چنان روزگار را بر او تنگ بگیرند که ناچار شود دست از یاری رسول خدا بردارد و او را برای کشتن تسلیم کند. ابن سعد ۱/ ۲۰۸ گوید: وقتی خبر حسن رفتار نجاشی در باره جعفر و یارانش و گرامی داشتن آنان به قریش رسید، تحمل این واقعه بر آنان دشوار آمد و سخت برآشفتند و تصمیم گرفتند رسول خدا را بکشند.

از این رو عهدنامه‌ای را تنظیم نمودند مبنی بر این‌که با بنی‌هاشم هم‌غذا و هم‌صحبت نگردند و در اجتماع آنان حاضر نشوند و با آنان خرید و فروش ننمایند و از آنان دختر نگیرند و به آنان دختر ندهند تا آن‌که پیامبر را برای کشتن تحویل دهند، تمامی قریش متحد و مصمم شدند تا حضرت را پنهانی و یا آشکارا به قتل برسانند! آن‌گاه چهل نفر از سران بزرگ قریش این صحیفه را امضا و به روایت یعقوبی ۲/ ۳۱ هشتاد مُهر بر آن زدند و داخل خانه کعبه آویزان کردند یا بنابر قولی نزد امجُلاس خاله ابوجهل گذاشتند. این عهدنامه در اواخر سال ششم و یا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۴

اوایل سال هفتم بعثت نوشته شد. نویسنده آن منصور بن عِکْرِمَه بود که بعدها دستش فلج گردید.

حماسه بزرگ شعب ابوطالب

ابن اسحاق ۱/ ۳۷۷ گوید: هنگامی که خبر انعقاد عهدنامه بی‌مهری و ستمگرانه به ابوطالب رسید مجدداً حمایت بدون قید و شرط خود را از پیامبر اعلام کرد و در قصیده‌ای مفصل و کوبنده چنین گفت:

أَلَم تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنا مُحَمَّداً نَبِیّاً کَمُوسی خُطَّ فِی أَوَّلِ الْکُتْبِ

فَلَسْنا وَ رَبِّ الْبَیْتِ نُسْلِمُ أَحْمَداً لِعَزّاءَ مِنْ عَضِّ الزَّمانِ وَ لا کَرْبِ

آیا نمی‌دانید که ما محمد را مانند موسی پیامبری یافتیم که نامش در کتاب‌های پیشین نوشته شده است.

به پروردگار کعبه سوگند ما هیچ گاه احمد را به سبب مشکلات و سختی‌های دوران تسلیم شما نخواهیم کرد.

سپس به تمامی افراد قبیله بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، مسلمان و کافر که به جز ابولهب چهل مرد بودند دستور داد تا اسباب و اثاث خود را جمع کنند و به دره‌ای در نزدیکی کعبه که بعدها به شِعْب ابوطالب معروف شد پناه ببرند و شبانه‌روز مراقب حفظ جان رسول خدا (ص) باشند تا قریش به او دست نیابند و گفت اگر خاری به چشم محمد برود شما را مؤاخذه خواهم کرد، تمامی ما یکی پس از دیگری باید بمیریم تا آنان بتوانند به او دسترسی پیدا کنند.

ابوطالب رادمرد عرب و قهرمان بنی‌هاشم حماسه بزرگی در شعب آفرید که در طول تاریخ بشر نمونه ندارد. شیخ بطحا با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۵

آن‌که دوران کهولت را می‌گذراند و جان خودش نیز هر لحظه در خطر بود و احتمال کشتن وی از جانب قریش می‌رفت، شمشیر به کمر بسته و شبانه‌روز از جان سفیر الهی پاسداری می‌کرد. نگهبانانی نیز بر مدخل ورودی دره و همچنین بر بالای کوه‌ها گماشته بود تا از ورود دشمنان و آدمکشان جلوگیری کنند و شبانه‌روز در اطراف شعب نگهبانی دهند.

شیخ مفید در الفصول المختاره/ ۵۹ و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۱۴/ ۶۴ گویند: چون مزدوران قریش روزها در کمین بودند تا بستر رسول خدا را شناسایی کنند و شبانگاه او را به قتل برسانند، از این‌رو ابوطالب وقتی پاسی از شب می‌گذشت پیامبر را از بسترش بلند می‌کرد و فرزندش علی را به جای او می‌خوابانید. یک شب علی (ع) پرسید پدر جان پس من سرانجام کشته خواهم شد! ابوطالب او را دلداری داد و در ضمن اشعاری وی را به پایداری در دفاع از رسول خدا فرا خواند و خطاب به فرزندش فرمود:

اصْبِرَنْ یا بُنَیَّ فَالصَّبْرُ أَحْجَی کُلُّ حَیٍّ مَصِیرُهُ لِشَعُوبِ

قَدْ بَلَوْناکَ وَ الْبَلاءُ شَدِیدٌ لِفِداءِ الْحَبِیبِ و ابْنِ الْحَبِیبِ

پسرم شکیبا باش که شکیبایی نیکوتر است و هر انسان زنده‌ای به ناچار سرانجامش سوی مرگ است.

همانا ما تو را در راه دوست و فرزند دوست امتحان کردیم و امتحان هم سخت دشوار است.

علی در پاسخ پدر فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۰۶

أَتَأْمُرُنی بِالصَّبْرِ فی نَصْرِ أَحْمَدٍ وَ وَاللهِ ما قُلْتُ الَّذِی قُلْتُ جازِعا

وَ لکِنَّنی أَحْبَبْتُ انْ تَری نُصْرَتی وَ تَعْلَمَ أَنّی لَمْ أزَلْ لَکَ طائِعا

سَأَسْعَی لِوَجْهِ اللهِ فِی نَصْرِ أَحْمَدٍ نَبِیِّ الْهُدَی الْمَحْمُودِ طِفْلًا وَ یافِعا

آیا مرا به شکیبایی در یاری احمد فرمان می‌دهی و حال آن‌که به خدا سوگند آن‌چه را که من گفتم از روی بی‌صبری نبود.

لیکن دوست دارم که یاری مرا ببینی و بدانی که همانا من همواره فرمانبردار تو هستم.

در یاری احمد، پیامبر هدایت که در حال کودکی و نوجوانی ستوده بود برای رضای خدا می‌کوشم.

استقامت حیرت‌انگیز بنی‌هاشم

حلبی ۱/ ۳۳۷ گوید: بنی‌هاشم در شعب از نظر غذا و احتیاجات روزمره به شدت در تنگنا و سختی به سر می‌بردند. کار به جایی رسید که برخی مواقع از گیاهان و برگ درختچه‌ها تغذیه می‌کردند و ناله جانکاه گرسنگی کودکان از بیرون شعب شنیده می‌شد! به نقل طبرسی/ ۵۰ تجار و کسبه‌ای که به مکه می‌آمدند حق نداشتند با بنی‌هاشم سودا کنند. ابوجهل و همفکرانش گلوگاه‌های منتهی به مکه را زیر نظر داشتند، وقتی سوداگری را می‌دیدند که حامل کالاست او را از معامله با بنی‌هاشم به شدت برحذر می‌داشتند و اگر نافرمانی می‌کردند اموالشان به تاراج می‌رفت. بنی‌هاشم فقط سالی دو مرتبه می‌توانستند از شعب خارج شوند و مقداری متاع خریداری کنند، یکی در ماه ذی‌الحجه موسم حج و دیگر ماه رجب موسم عمره. در این وقت نیز مشرکان کالاها را گران‌تر می‌خریدند تا قدرت خرید را از بنی‌هاشم سلب کنند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۰۷

به روایت حلبی ۱/ ۳۳۷ ابولهب فریاد می‌زد: قیمت‌ها را بالا ببرید تا پیروان محمد نتوانند خرید کنند. آری، بنی‌هاشم با آن‌که نمی‌دانستند دوران این زندان بی‌سقف چه مدت طول خواهد کشید، چون همراه رسول خدا بودند و این رنج‌ها در راه خدا و حفظ جان پیامبر بود، تحمل کرده و خم به ابرو نمی‌آوردند.

رسول خدا فقط در موسم حج و عمره از شعب خارج می‌شد و در مسجد الحرام با زائران خانه خدا و قبایل عرب دیدار می‌نمود و آنان را به ترک بت‌پرستی و پرستش خدای یگانه دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا وی را در این راه یاری نمایند. ابولهب پشت سر وی راه می‌رفت و می‌گفت فریب برادرزاده‌ام را نخورید که ساحر و دروغگوست.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام؛ ج ۱؛ ص ۱۰۷

بحبوبه مشکلات و شدائد و گرفتاری‌ها بود که سران شرک به ابوطالب پیام دادند محمد را برای کشتن تسلیم ما کن، ما تو را پادشاه خود می‌کنیم و محاصره برطرف خواهد شد. ابوطالب با یک دنیا شهامت این پیشنهاد ستمگرانه را به شدت رد کرد و اعلام کرد تا جان در بدن دارد از حمایت پیامبر دست برنخواهد داشت. آن‌گاه به روایت ابن اسحاق ۱/ ۲۹۴ قصیده لامیه معروف خود را سرود که دو بیت آن چنین است:

کَذِبْتُمْ وَ بَیْتِ اللهِ نُبْزی مُحَمَّداً وَ لَمّا نُطاعِنْ دُونَهُ وَ نُناضِلُ

و نُسْلِمُهُ حَتّی نُصَرَّعَ حَوْلَهُ وَ نَذْهَلَ عَن أَبْنائِنا وَ الْحَلائِلُ

به خانه خدا سوگند دروغ پنداشتید که محمد را رها خواهیم کرد و با نیزه و تیر از او حمایت نخواهیم نمود.

او را تسلیم نخواهیم کرد تا آن‌که در اطرافش از پای درآییم و در این راه زن و فرزندانمان را از یاد خواهیم برد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۰۸

گشایش الهی

یعقوبی ۲/ ۳۱ می‌نویسد: بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سه سال در شعب ماندند تا آن‌که رسول خدا (ص) و ابوطالب و خدیجه (علیهم السلام) تمام هستی و دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل فرود آمد و به پیامبر گفت: خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هر چه بی‌مهری و ستمگری در آن بود، جز نام خدا همه را خورده است. حضرت عموی خود را از این امر آگاه ساخت. ابوطالب همراه پیامبر نزد سران شرک آمد و گفت: محمد (ص) از طرف پروردگار خویش چنین می‌گوید که خدا موریانه را مأمور ساخته هر چه جز نام خدا در عهدنامه بوده همه را خورده است. اکنون اگر سخنش راست باشد چه کار می‌کنید؟ گفتند دست برمی‌داریم و کاری نداریم. ابوطالب گفت اگر سخنش دروغ باشد من نیز او را به شما تسلیم می‌کنم تا بکشید. مُهر عهدنامه که شکسته شد دیدند موریانه جز نام خدا هر چه در آن بوده خورده است. در این هنگام گفتند این چیزی جز سحر نیست و ما هرگز در تکذیب او مثل این لحظه جدی نبودیم.

ابن‌اسحاق ۲/ ۱۴ گوید: در این هنگام بود که چند نفر از قریش وجدانشان بیدار شد و یکدیگر را نکوهش کردند و تصمیم گرفتند این حصار را بشکنند. آنان با ابوجهل به مشاجره پرداختند و پس از آن‌که او را محکوم کردند عده‌ای داخل شعب رفتند و به‌طور رسمی اعلام کردند که حصار برداشته شد. آن‌گاه بنی‌هاشم پس از سه سال حصر هر یک به خانه‌های خود رفتند.

این گشایش و فرج الهی در نیمه رجب سال دهم بعثت بود. ابوطالب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۰۹

این پیروزی بسیار بزرگ را به نظم کشید و خطاب به جعفر و دیگر مهاجران حبشه فرمود:

أَلا هَلْ أَتی بَحْرِیَّنا صُنْعُ رَبِّنا عَلی نَأیِهِم وَ اللهُ بِالنّاسِ أَرْوَدُ
فَیُخْبِرَهُمْ أَنَّ الصَّحِیفَةَ مُزِّقَتْ وَ أَنْ کُلُّ ما لَمْ یَرْضَهُ اللهُ مُفْسَدُ
تُراوِحُها إِفْکٌ وَ سِحْرٌ مُجَمَّعٌ وَ لَمْ یُلْفَ سِحْرٌ آخِرَ الدَّهْرِ یَصْعَدُ

هان! آیا خبر یاری پروردگارمان بدان مهاجران دریانوردمان که در سرزمینی بس دوردست هستند رسیده است؟! و خداوند به مردم بسیار مهربان است.

پس آنان را خبر کند که صحیفه پاره پاره شد و هر چه را که خدا نپسندد نابود است.

در آن صحیفه مشتی افترا و جادو در هم آمیخته بود و هیچ گاه جادو تا پایان روزگار پایدار نمی‌ماند.

علت رفتن به شعب

یاقوت در معجم البلدان ۳/ ۳۴۷ گوید: شعب ابوطالب همان شعب ابویوسف بوده که در نزدیکی مسجدالحرام قرار داشته و محل سکونت بنی‌هاشم بوده است. این مطلب با ظاهر گزارش‌هایی که می‌گوید ابوطالب و بنی‌هاشم اسباب و اثاث خود را جمع کردند و به شعب پناه بردند چندان سازگار نیست.

در این‌که آیا قریش بنی‌هاشم را در شعب محصور کردند یا خود ابوطالب رفتن به شعب را انتخاب کرد توضیحی در تاریخ نیامده است. برخی گزارش‌ها ظهور در این دارد که این تصمیم را خود ابوطالب اتخاذ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۰

کرده است. در عهدنامه قریش هم هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسأله محاصره جغرافیایی نشده است. حلبی ۱/ ۳۳۷ می‌گوید: در گزارشی

آمـده که رفتن بنی‌هاشم به شـعب مسـتقیماً به‌وسـیله قریش نبوده است، وقتی قریش تصـمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند ابوطالب ناچار شد برای حفظ جان رسول خدا به شـعب پناه ببرد. شـیخ مفید در الفصول المختاره/ ۵۸ گوید: این تصمیم از جانب خود پیامبر برای حفظ جان حضرتش اتخاذ شد. آن‌گاه با ابوطالب مشورت کرد و او نیز پذیرفت.

اما این‌که چرا ابوطالب چنین تصـمیمی گرفت؟ به نظر می‌رسـد چون قریش در کشـتن پیامبر مصـمم بودند هدف نخست از رفتن به شعب حفظ وی و صـیانت و دفاع از شـخص ایشان و تشـکیل جبهه واحـد در یک نقطه امن در مقابل دشـمن کینه‌توز بوده است. اما هـدف دیگر، چون طبق تصـمیم قریش روابط اجتماعی و تجاری با بنی‌هاشم ممنوع شد، گویا ابوطالب برای حفظ وحدت و تقویت روحیه بنی‌هاشم صـلاح دیـد آنان را از قریش جـدا سازد و در یک جا جمع کنـد تا برخورد تحقیرکننده و اهانت‌آمیزی از قریش با آنان صورت نگیرد.

سید رضی در نهج البلاغه/ ۳۶۸ گوید: امیرالمؤمنین (ع) در نامه‌ای به معاویه علت رفتن به شعب را چنین بیان فرموده است:

فَأَرادَ قَوْمُنا قَتْلَ نَبِينا وَ اجْتِياحَ أَصْلِنا وَ هَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ و فَعَلُوا بَنَا الأَفَاعِيلَ وَ مَنَعُونَا الْعَذْبَ وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَ اضْطَرُّونَا إِلى جَبَلٍ وَعْرٍ وَ أَوْقَدُوا لَنَا نارَ الْحَرْبِ.

اقوام ما خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را بکنند و اندوه‌ها برای ما پیش آوردند. کارها درباره ما کردند و آسایش را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۱

از ما سلب نمودند و ما را در ترس نگهداشتند و به پناه بردن به کوهی دشوار واداشتند و آتش جنگ را بر ضد ما برافروختند.

حمـاسه جاویـد ابوطـالب و دوران سه ساله حصـر شـعب و تحریم اجتماعی و اقتصادی از بحرانی‌ترین و سـخت‌ترین دوران مبارزات رسول خـدا (ص) بر ضـد بت و بت‌پرستی و کفـار قریش به‌شـمار می‌آیـد. هیـچ‌یک از مقـاطع حساس مبارزات پیامبر به این انـدازه دشوار و جانفرسـا نبود. بـا این وصف به لحـاظ آن‌که این دوران فضـیلت بسـیار بزرگ و افتخار عظیمی برای ابوطالب و فرزنـدان او به‌شـمار می‌رود، آن‌گـونه که شایسـته و سـزاوار است در تاریـخ مطرح نشـده ولی خورشـید حق برای همیشه در پس ابر تیره پنهـان نمی‌ماند.

منشور جاوید ابوطالب

سرانجام پس از گـذشت سه سال روزهای سـخت و طاقت‌فرسا، تحریم اجتماعی و اقتصادی شکسـته شد، محاصـره به پایان رسـید و زندگی بنی‌هاشم تا اندازه‌ای سـر و سامان گرفت. ابوطالب و رسول خدا (ص) در این امر پیروز شدند و به گفته قاضی عبدالجبار در تثبیت دلائل النبوهٔ ۱/ ۳۶۳ این بزرگ‌ترین پیروزی برای آنان به‌شـمار می‌آمد. آری، داشت اندکی از رنج‌ها و دردهای پیامبر کاسته می‌شد که کتاب زندگی او به گونه دیگری ورق خورد و به مصیبتی بس بزرگ دچار گردید.

به گفته حلبی ۱/ ۳۴۶ بیست و هشت روز و به نقـل دیگران پس از چنـد ماه از رفع محاصـره، ابوطالب (ع) به سـبب کهولت و فشار روحی و جسمی که در شعب بر او گذشت، در هشتاد و هفت، یا نود و یا نود و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۲

چهـار سـالگی در سـال دهم بعثت دنیـا را وداع گفت. با رحلت ابوطالب مانع بزرگ قتل رسول خـدا برطرف گردیـد و کفار قریش خود را به آرزوی پلیدشان نزدیک‌تر می‌دیدند.

آن‌چه در زنـدگانی این مرد بزرگ و قهرمـان توحیـد جلوه‌گر بـوده و می‌درخشـد فـداکاری و ایثـار و از خودگذشـتگی و حماسـه اسطوره‌ای وی در یاری دین خدا و حفظ جان رسول‌الله است. اگر نبود جانفشانی‌ها و تلاش خستگی‌ناپذیر شیخ بطحا معلوم نبود که مشرکان خونخوار قریش چه بر سر پیامبر می‌آوردند. به راستی که وجود ابوطالب از مصادیق بارز تأیید الهی در حق پیامبرش بود.

قسطلانی در المواهب اللدنیه ۱/ ۱۳۵ از هشام کلبی روایت می‌کند که سرور عرب در آخرین لحظات زندگیش به هیچ چیز جز دین خـدا و فرسـتاده او نمی‌اندیشـید. او درباره رسول خـدا خطاب به قریش و بنی‌هاشم چنین فرمود: «من شـما را سـفارش می‌کنم که به محمـد نیکی کنید، زیرا او امین قریش و راسـتگوی عرب است. او دارای تمام کمالاتی است که من آن را به شـما سـفارش می‌کنم. همانا او دینی آورده است که دل‌ها آن را می‌پذیرد ولی زبان‌ها از ترس سـرزنش انکار می‌کند. به خدا سوگند روزگاری را می‌بینم که ناتوانـان عرب و افتادگـان و مستضـعفان دعوتش را پـذیرفته و سـخنش را تصـدیق و کارش را مهم تلقی کرده‌انـد و او به کمک آنان مشـکلات را حل کرده است. آن‌گاه سران قریش خوار، خانه‌های‌شان ویران و ناتوانانشان قدرتمند می‌شوند. عرب دوستیش را با او خالص کرده، دل‌هایش به فرمان او بوده و رهبری خود را به او سپرده است. ای گروه قریش همگان در اطاعتش باشـید و حزب او را حمایت کنید، به خدا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۳

سوگند هر کس که راه او را برود رسـتگار و کسـی که راهنمایی او را بپذیرد سعادتمند می‌گردد. اگر اجل مرا مهلت می‌داد و زنده می‌ماندم خطرهای سهمگین را از او دور و حوادث بزرگ را از او دفع می‌کردم».

یعقوبی ۲/ ۳۵ گویـد: هنگامی که خبر مرگ ابوطالب به رسول خـدا رسـید غم او بر قلب حضـرتش سـنگینی کرد و سـخت بی‌تاب گشت. سـپس وارد اتاق شد و سمت راست پیشانی او را چهار بار و سمت چپ پیشانیش را سه بار دست کشید. آن‌گاه فرمود: «عمو جـان! در کـودکی تربیتـم و در یـتیمی کفـالتم و در بزرگی یـاریم کردی، پس خداونــد تـو را از نـاحیه مـن پـاداش خیر دهـد». ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۱۴/ ۸۴ چه زیبا سروده است:

و لَوْ لا أَبُوطالِبِ وَ ابْنُهُ لَما مُثِّلَ الدِّينُ شَخْصاً وَ قاما

فَذاكَ بِمَكَّةَ آوَى و حامَى وَ هذا بِيَثْرِبَ جَسَّ الْحَماما

اگر ابوطـالب و پسـرش نبودنـد هرگز دین اسـلام پـا نمی‌گرفت، او در مکه پنـاه داد و حمـایت کرد و این در یثرب در گرداب‌هـای مرگ فرو رفت.

سال اندوه

به روایت المواهب اللدنیه ۱/ ۱۳۵ با فاصـله کمی حدود سه روز یا سـی و پنج روز بعد از درگذشت ابوطالب حضرت خدیجه (س) نیز در شـصت و پنج سالگی زندگی را وداع گفت. با رحلت خدیجه غم سنگین‌تری بر قلب پیغمبر نشست. ابوطالب یاور اجتماعی و خدیجه همدم داخلی رسول خدا بود. خدیجه در داخل منزل یکتا غمخوار او به‌شـمار می‌آمد و از دست دادن این یار مخلص و باوفا بر آن حضرت بسیار سخت بود تا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۴

آن‌جا که به روایت امتاع الاسـماع/ ۲۷ این سال را «سال انـدوه» نامیـد! خـدیجه تمامی ثروت خود را بدون هیچ‌گونه منت در اختیار پیامبر قرار داد و او همه آن را در راه تبلیغ و گسترش دین اسلام صرف کرد. خدیجه همسر مهربان و باوفا و یاور صمیمی پیامبر بود. تاریـخ جهان زنی هماننـد خـدیجه که این‌گونه در راه خـدا و رسـیدن به اهـداف مقدّس شوهر خدمتگزار باشد به خود ندیده است. رسول خدا با ردایی که پیوسـته دست و صورت خود را با آن پاک می‌کرد و به هنگام نزول وحی بر سـر می‌کشید، حضرت خدیجه را کفن کرد و با دست خود درون قبر نهاد و به روایت یعقوبی ۲/ ۳۵ فرمود:

«اجتَمَعَتْ عَلى هذِهِ الأُمَّةِ فِي هذِهِ الأَيّامِ مُصِيبَتانِ، لا أدْرِي بِأَيِّهِما أَنَا أَشَدُّ جَزَعاً».

در این روزها بر این امت دو مصیبت وارد شد که نمی‌دانم به کدام‌یک از آن دو بی‌تاب‌ترم.

هم‌چنین یعقوبی ۲/ ۲۵ نوشته است: چون خدیجه وفات کرد حضرت فاطمه خود را به رسول خدا می‌آویخت و می‌گریست و می‌گفت: مادرم کجاست؟ مادرم کجاست؟ جبرئیل بر آن حضرت فرود آمد و گفت: به فاطمه بگو خداوند متعال برای مادرت در بهشت قصری از دُرّ و گوهر بنا کرده است که رنج و سر و صدا در آن نیست.

خلاصه درس

کار تبلیغ و ترویج اسلام و مخالفت و کارشکنی سران قریش ادامه داشت و تا زمانی که پیامبر از بت‌ها بدگویی نمی‌کرد قریش نیز مدارا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۵

می‌کردند ولی پس از آن‌که رسول خدا به تقبیح و سرزنش بت و بت‌پرستی پرداخت دست به اقدامات عملی زدند و به آزار و شکنجه مسلمانان پرداختند. در سال پنجم بعثت آزار و شکنجه قریش به حدی شدت یافت که تحمل آن بسیار دشوار شد، تا آن‌جا که عده‌ای از اسلام برگشتند، برخی به شهادت رسیدند و بعضی به تقیه پناه بردند.

در این صورت آینده‌ای مخاطره‌آمیز و نگران‌کننده در پیش بود. از این رو، تصمیم به مهاجرت عده‌ای از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی‌طالب به حبشه گرفته شد. در این بین قریش هم بیکار ننشسته و هیئتی مرکب از عمروعاص و عبدالله بن ابی‌ربیعه به دربار نجاشی فرستادند تا مهاجران مسلمان را به مکه بازگردانند. اما نجاشی که گویا از توطئه‌ها و دسیسه‌های قبلی اطلاعی حاصل نموده و نامه پیامبر و قصیده و توصیه‌های ابوطالب نیز در او تأثیر به سزایی گذاشته بود، به فرستادگان قریش پاسخ منفی داد. کفار لجوج و ماجراجوی مکه وقتی نتوانستند از راه سیاسی مهاجران را به حجاز بازگردانند و ماندن آنان هم در آن‌جا برای‌شان نگران‌کننده بود، ترفند جدیدی به کار گرفتند و آن این‌که شایعه‌ای مبنی بر اسلام قریش ساختند تا با این حیله مهاجران را به مکه بازگردانند درنتیجه عده زیادی از آنان به حجاز بازگشتند ولی نزدیک مکه که رسیدند معلوم شد اسلام قریش دروغ است.

این ناکامی قریش از یک طرف و گسترش اسلام از سویی دیگر و عدم کارآیی ترفندهای دیگر باعث شد که سران قریش عهدنامه‌ای را تنظیم نمودند مبنی بر این‌که با بنی‌هاشم هم‌غذا و هم‌صحبت نگردند و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۱۶

در اجتماع آنان حاضر نشوند و با آنان خرید و فروش ننمایند و از آنان دختر نگیرند و به آنان دختر ندهند تا آن‌که پیامبر را برای کشتن تحویل دهند، تمامی قریش متحد و مصمم شدند تا حضرت را پنهانی و یا آشکارا به قتل برسانند!

هنگامی که خبر انعقاد عهدنامه به ابوطالب رسید به تمامی افراد قبیله بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، مسلمان و کافر که به جز ابولهب چهل مرد بودند دستور داد تا اسباب و اثاث خود را جمع کنند و به دره‌ای در نزدیکی کعبه که بعدها به شِعْب ابوطالب معروف شد پناه ببرند. بنی‌هاشم و بنی‌مطلب سه سال در شعب ماندند تا آن‌که رسول خدا و ابوطالب و خدیجه تمام هستی و دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل فرود آمد و به پیامبر گفت: خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هر چه بی‌مهری و ستمگری در آن بود، جز نام خدا همه را خورده است. حضرت عموی خود را از این امر آگاه ساخت. این گشایش و فرج الهی در نیمه رجب سال دهم بعثت بود.

بیست و هشت روز و به نقل دیگران پس از چند ماه از رفع محاصره، ابوطالب به سبب کهولت و فشار روحی و جسمی که در شعب بر او گذشت، در هشتاد و هفت، یا نود و یا نود و چهار سالگی در سال دهم بعثت دنیا را وداع گفت. با فاصله کمی حدود سه روز یا سی و پنج روز بعد از درگذشت ابوطالب حضرت خدیجه (س) نیز در شصت و پنج سالگی زندگی را وداع گفت. با رحلت خدیجه غم سنگین‌تری بر قلب پیغمبر نشست تا آن‌جا که این سال را «سال اندوه» نامید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۱۷

خود آزمایی

۱. سوره کافرون در چه هنگامی و به چه علّت نازل شد؟

۲. به چه علت بسیاری از مسلمانان به حبشه مهاجرت کردند؟

۳. اقدامات مشرکان را برای بازگرداندن مهاجران به مکه شرح دهید.

۴. منظور از عهد نامه بیدادگری چیست؟

۵. علت رفتن به شعب ابوطالب و استقامت حیرت انگیز بنی‌هاشم را در این شعب شرح دهید.

۶. چرا سال دهم بعثت به «سال اندوه» نام‌گذاری شده است؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۱۹

درس چهارم: به سوی طائف ... و در راه یثرب

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- دلیل قصد عزیمت پیامبر (ص) را به طائف بدانیم.
- به چگونگی مسلمان شدن گروهی از جنیان پی ببریم.
- با دو حادثه اسراء و معراج آشنا شویم.
- چگونگی ورود اسلام را به یثرب بدانیم.
- به مضمون اولین پیمان عقبه پی ببریم.
- با داستان دومین پیمان عقبه آشنا شویم.
- علل گرایش یثربیان را به اسلام بدانیم.
- علت و چگونگی هجرت پیامبر (ص) و مسلمانان را به یثرب بدانیم.
- شب لیلة المبیت و توطئه قتل پیامبر (ص) را بشناسیم.
- مسیر هجرت پیامبرص () را به یثرب بدانیم.

در این درس از عزیمت پیامبر (ص) به سوی طائف و دو رخداد مهم اسرا و معراج که در یک شب به وقوع پیوست، دعوت قبایل از جمله قبیله قدرتمند بنی عامر به اسلام، اولین و دومین بیعت عقبه، اسلام آوردن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۲۰

ی

ثربیان و دلایل آن، هجرت مسلمانان از مکه به یثرب، توطئه قتل پیامبر و جریان غار ثور سخن خواهیم گفت.

به‌سوی طائف

پس از درگذشت ابوطالب بزرگ پرچمدار توحید و یگانه حامی رسول خدا گستاخی قریش در آزار و اذیت شدت یافت. به روایت ابن‌کثیر ۲/ ۱۴۴ پیامبر فرمود:

«مَا زالَتْ قُرَیْشٌ کاعَّةً حَتّی تُوُفِّیَ أَبُوطالِبِ».

قریش پیوسته در وحشت بودند تا آن‌که ابوطالب درگذشت.

چون به گفته مَقْریزی در امتاع الاسماع/ ۲۷ جز ابوطالب کسی در بین طایفه‌اش و عموهایش از او دفاع نمی‌کرد. دیگر نه ابوطالب بود تا در خارج از منزل از او حمایت کند و نه خدیجه تا در منزل او را دلداری دهد و مرهمی بر زخم‌هایش بگذارد. از این به بعد بود که به نقل ابن اسحاق ۲/ ۵۷ زوائد شکمبه حیوان روی سر آن حضرت می‌ریختند و فرومایگان قریش بارها می‌خواستند او را به قتل برسانند. رسول خدا وقتی دید نصایح او بر دل سنگ قریش هیچ‌گونه تأثیری ندارد و مکه هم برای او جای امنی نیست، تصمیم گرفت به طائف برود به امید آن‌که قبیله ثقیف که پس از قریش مهم‌ترین قبیله عرب بود، به دین اسلام بگرود.

به روایت ابن‌اسحاق ۲/ ۶۰ و طبرسی/ ۵۴ در طائف نزد سه برادر از بزرگان ثقیف به نام عبدیالَیل، مسعود و حبیب پسران عمرو بن عُمیر رفت و آنان را به پذیرش توحید و دین اسلام و یاری خود فرا خواند. یکی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۲۱

گفت من پرده کعبه را دریده باشم اگر خدا تو را به رسالت فرستاده باشد. دومی گفت خدا غیر از تو کسی را برای رسالت خود پیدا نکرد؟! سومی گفت به خدا سوگند من هرگز با تو سخن نخواهم گفت، چون اگر آن‌گونه که می‌گویی فرستاده خدا باشی تو بزرگ‌تر از آنی که من سخنت را رد کنم و اگر بر خدا دروغ می‌بندی بر من سزاوار نیست که با تو سخن بگویم.

رسول خدا (ص) از اسلام آوردن ثقیف ناامید شد و از ایشان خواست امر وی را کتمان کنند تا مبادا این موضوع موجب گستاخی قریش شود. آنان نه تنها کتمان نکردند بلکه سفیهان و بردگان خود را واداشتند تا با ناسزا گفتن و فریاد زدن دنبال حضرت بروند و وی را سنگباران کنند، اراذل و اوباش ثقیف از دو سو بر سر راه پیامبر صف کشیدند و حضرت را سنگباران و پاهایش را مجروح و غرق در خون کردند! رسول خدا به سایه درخت انگوری پناه برد و لحظه‌ای آرمید، آن‌گاه چنین زبان به نیایش گشود:

«اللّهُمَّ إِلَیکَ أَشْکُو ضَعْفَ قُوَّتِی وَ قِلَّةَ حِیلَتِی وَ هوانِی عَلَی النّاسِ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِینَ وَ أَنْتَ رَبِّی، إِلی مَنْ تَکِلُنِی؟ إِلی بَعِیدٍ یتَجَهَّمُنِی؟ أَمْ إِلی عَدُوٍّ مَلَّکْتَهُ أَمْرِی؟ إِنْ لَمْ یکُنْ بِکَ عَلَی غَضَبٌ فَلا أُبالِی وَ لکِنْ‌عافِیتُکَ هِی أَوْسَعُ لِی».

خدایا از ناتوانی و بیچارگی و بی‌کسی خویش به تو شکوه می‌برم، ای مهربان‌تر از همه مهربانان. تو پروردگار بیچارگان و پروردگار منی، مرا به که وامی‌گذاری؟ به بیگانه‌ای که با من ترشرویی کند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۲۲

ی

ا به دشمنی که سرنوشتم را به او سپرده‌ای؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی باکی ندارم. لیکن نعمت سلامت تو گسترده‌تر است.

چون عُتبه و شیبه پسران ربیعه حضرت را در آن حال رقّت‌بار دیدند به غلام مسیحی خود عَدّاس گفتند خوشه انگوری در طبقی بگذار و برای او ببر. عدّاس چنین کرد. چون حضرت خواست انگور را تناول فرماید نام خدا را بر زبان آورد. عدّاس گفت به خدا سوگند این جمله را اهل این سرزمین نمی‌گویند. پیامبر از سرزمین و دین او پرسید، پاسخ داد من اهل نینوا و مسیحی هستم. فرمود: «از شهر مرد صالح یونس بن مَتّی». عدّاس گفت تو یونس بن مَتّی را از کجا می‌شناسی؟ فرمود: «او برادرم و پیغمبر خدا بود، من هم پیامبر هستم». عدّاس تا این سخن را شنید خود را بر دست و پای حضرت انداخت و مسلمان شد. عُتبه و شیبه که نظاره‌گر ماجرا بودند، پس از آن‌که عدّاس نزد آنان بازگشت به او گفتند مواظب باش این مرد تو را از دینت بیرون نبرد، زیرا دین تو بهتر از دین اوست.

برخی از محققان در صحت این قسمت تشکیک کرده و گفته‌اند رسول خدا هدیه مشرک را نمی‌پذیرفت. آری مشهور است که پیامبر هدیه مشرک را نمی‌پذیرفت ولی هدایای پادشاه مصر و امپراتور روم را پذیرفت. لذا ابوعبید در الاموال/ ۳۲۹ می گوید: وجه جمع آن است که هدیه مشرک حربی را قبول نمی کرده است. این احتمال ابوعبید خوب است، اما گاهی هدیه کافر غیر حربی مانند ابوعامر مُلاعب الاسنّه را نیز نمی‌پذیرفته است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۲۳

بازگشت به مکه

رسول خدا (ص) پس از ده روز توقف در طائف و ناامیدی از اسلام آوردن و یاری ثقیف به مکه بازگشت. به نقل ابن اسحاق ۲/ ۶۳ در منزلگاه نَخْلَه نیمه‌شب در حال نماز بود که عده‌ای از جِنّیان از آن‌جا عبور می کردند، خدمت حضرت رسیده ایمان آوردند و برای دعوت قومشان به دیار خویش بازگشتند. خداوند در سوره جن به این داستان تصریح کرده است. پیامبر به نزدیکی مکه که رسید به لحاظ عدم امنیت جانی وارد شهر مکه نشد. ابن کثیر ۲/ ۱۵۳ گوید: کسی را نزد اخْنَس بن شَریق، سهیل بن عمرو و مُطْعِم بن عدی فرستاد و از هر یک امان خواست. مطعم پذیرفت و پیامبر در پناه او وارد مکه شد. پس از سه روز از وی خواست تا پناه خود را از آن حضرت بردارد و او نیز در کنار مسجدالحرام اعلام کرد که محمد دیگر در جوار من نیست.

رسول خدا (ص) که هیچ گاه نیکی‌های اشخاص را فراموش نمی کرد و به هر نوعی که شده بود آن را جبران می‌نمود، به نقل ابن کثیر ۲/ ۱۵۴ وقتی در جنگ بدر هفتاد نفر از قریش اسیر شدند از مطعم به نیکی یاد کرد و فرمود: «اگر مطعم زنده بود و از من می‌خواست این اسیران را آزاد کنم همه را به او می‌بخشیدم».

ابن جوزی در الوفا باحوال المصطفی ۱/ ۲۱۶ گوید: اگر پرسیده شود که چرا پیامبر در جوار یک نفر کافر داخل شد؟ پاسخ این است در جای خود ثابت شده که خداوند کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد گرچه وجه آن بر ما پوشیده باشد، کار رسول خدا نیز از این باب است، پس ما باید تسلیم باشیم و بدانیم که این کار حتماً دارای حکمتی بوده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۲۴

نکته مهم‌تر از سخن ابن جوزی این‌که رسول خدا (ص) چه در مکه و چه در مدینه با برخی از غیر مسلمانان سلیم‌النفس مانند نجاشی، ابوبرا، مَعْبَدبن ابی مَعْبَد خزاعی و دیگران، رابطه حسنه داشت و در پیشبرد اهداف مقدس خود از آنان استفاده می کرد و این گونه نبود که با کفّار هیچ گونه ارتباطی نداشته باشد.

اسراء و معراج

از حوادث مهم سال دهم بعثت اسراء و معراج حضرت رسول است که به گفته علامه مجلسی در بحارالانوار ۱۸/ ۲۸۹ هر دو در یک شب رخ داد. یعنی خداوند او را شبانه از مکه به بیت‌المَقْدِس و از آن‌جا به آسمان‌ها برد تا نشانه‌های عظمت و قدرت حق را مشاهده کند. در آیه نخست سوره اسرا آمده است:

(سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا).

منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را برکت داده‌ایم سیر داد تا برخی نشانه‌های خود را به او نشان دهیم.

این آیه به اسراء حضرت که سیر شبانه از مکه به بیت‌المَقْدِس بوده است تصریح دارد و روایات متواتر از شیعه و سنی نیز صریح در

این است که از آن‌جا خداوند پیامبر خود را به آسمان‌ها عروج داد.

به گفته ابن‌سعد در طبقات ۱/ ۲۱۴ اسراء در شب هفدهم ماه ربیع‌الاول یک سال قبل از هجرت و معراج در شب هفدهم ماه رمضان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۲۵

ی

عنی هجده ماه پیش از هجرت بوده است و نمازهای پنجگانه در معراج واجب گردید. فخر رازی در تفسیر کبیر ۲۰/ ۱۴۷ و علامه مجلسی در بحارالانوار ۱۸/ ۲۸۹ گفته‌اند: اسرا و معراج هر دو با روح و جسد پیامبر بوده و مجلسی افزوده که در حال بیداری انجام شده است نه در عالم رؤیا. برخی نیز معراج را در اوایل بعثت دانسته‌اند. درباره معراج سخن بسیار است که این‌جا مجال ذکر آن نیست.

دعوت قبایل

به روایت ابن سعد ۱/ ۲۱۶ رسول خدا پس از سال چهارم بعثت که دعوت خود را آشکار کرد ده سال پیوسته در موسم حج مردم را به اسلام فرا می‌خواند. پس از بازگشت از طائف جلوگیری از تبلیغ دین اسلام و سرکوبی مسلمانان به شدت افزایش یافت. در این دوران قریش بیش از پیش حضرت را در تنگنا قرار دادند تا آن‌جا که تبلیغ اسلام در مکه مشکل و محدود شد و رفتن به مناطق خارج از مکه نیز به آسانی ممکن نبود، زیرا احتمال خطر وجود داشت، چون در مکه بنی‌هاشم بودند تا در حد توان خویش از وی دفاع کنند ولی در خارج از مکه چنین نیرویی هم نبود. حضرت در ماه‌های حرام به‌ویژه مراسم حج در بازار عُکاظ، مَجَنَّه، ذوالمجاز و نیز در مکه و مِنی با حاجیان و سران طوایف ملاقات و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا او را یاری کنند، ولی ابولهب با اتهام این‌که محمد دین مردم مکه را رها کرده و دروغگوست از پذیرش اسلام مردم جلوگیری می‌کرد.

در همین دوران بود که به گفته ابن اسحاق ۲/ ۶۶ روزی رسول خدا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۲۶

نزد قبیله قدرتمند بنی‌عامر رفت و آنان را به سوی خدا فرا خواند، یکی از بزرگان آنان به نام بَیحَرَهٔ بن فِراس با اشاره به سوی پیامبر (ص) گفت: به خدا اگر من این جوان را از دست قریش می‌گرفتم به وسیله او می‌توانستم عرب را بخورم. سپس به رسول خدا گفت: اگر ما در این امر از تو پیروی کنیم و سپس خدا تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، پس از خود این امر (حکومت) را به ما وامی‌گذاری؟ پیامبر (ص) فرمود:

«الأَمْرُ إِلَی اللهِ یَضَعُهُ حَیْثُ یَشاءُ».

این کار به دست خداست، هر کجا که بخواهد آن را قرار می‌دهد.

لذا بَیحَرَه دعوت پیامبر را نپذیرفت. از این مطلب دو اصل بسیار مهم استنباط می‌شود؛ یک این‌که امامت و رهبری دنباله و در امتداد رسالت و نبوت است و دیگر این‌که امامت و خلافت انتصابی است نه انتخابی و تعیین آن با خداوند حکیم است.

اولین مسلمانان یثرب

خبر بعثت رسول خدا (ص) کم و بیش به یثرب رسیده بود و یثربیان دورادور از آمدن پیامبر جدید مطلع بودند هر چند از ظواهر ملاقات نخستین گروه آنان با پیامبر چنین استفاده می‌شود که ایشان قبلًا از بعثت رسول خدا چندان اطلاعی نداشته‌اند. باری، شاید اواخر سال دهم و اوایل سال یازدهم بعثت بود که چند ملاقات پراکنده بین برخی از یثربیان و رسول خدا رخ داد که زمینه‌ای برای

دیدارهای بعدی شد.

به گفته ابن‌اسحاق ۲/ ۷۰ حضرت در سال یازدهم بعثت در موسم حج در عقبه مِنی که بر سر راه مکه است با شش نفر از مردم یثرب که عبارت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۲۷

بودند از اسعد بن زُراره، عوف بن حارث، رافع بن مالک، قُطبهٔ بن عامر، عُقبهٔ بن عامر و جابر بن عبدالله بن رئاب ملاقات کرد. از ایشان پرسید: «شما کیستید؟» گفتند مردمی از قبیله خزرج. پرسید: «از هم‌پیمانان یهود؟» گفتند آری. فرمود: «نمی‌نشینید تا با هم گفتگو کنیم؟» گفتند چرا. حضرت دین اسلام را بر آنان عرضه داشت و قرآن برای‌شان تلاوت کرد. یثربیان به یکدیگر گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را از بعثت او بیم می‌دادند، پس نباید در ایمان بر ما پیشی گیرند. آن‌گاه دعوت رسول خدا را پذیرفته و اسلام آوردند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و درگیری جنگ گذاردیم، امیدواریم که خدا به‌وسیله تو آنان را با هم الفت دهد. اکنون ما به یثرب باز می‌گردیم و آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم. امید است که خدا با این دین هدایتشان کند و در آن صورت کسی از تو نیرومندتر نخواهد بود. ایشان به یثرب بازگشتند و خبر بعثت پیامبر را به اطلاع عموم رساندند و آنان را به اسلام دعوت کردند. طولی نکشید که خبر ظهور اسلام یثرب را فرا گرفت و خانه‌ای نبود که در آن سخن از پیامبر نباشد.

نخستین بیعت عقبه

تبلیغات این گروه شش نفری باعث شد که عده‌ای از مردم یثرب به دین جدید گرایش پیدا کنند. در سال بعد یک گروه دوازده نفری متشکل از همان گروه و شش نفر دیگر در موسم حج به مکه آمدند و به نقل ابن‌اسحاق ۲/ ۷۳ در عَقَبَه مِنی ضمن ملاقات با آن حضرت پیمانی به این شرح بستند: «برای خدا شریک قرار ندهند، دزدی نکنند، مرتکب زنا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۲۸

نشوند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر تهمت نزنند و در کارهای نیک نافرمانی ننمایند». این پیمان معروف به «بیعهٔ النساء» است.

رسول خدا (ص) فرمود: «اگر وفا کردید بهشت برایتان خواهد بود و اگر در چیزی از این‌ها نافرمانی کردید کار شما با خداوند عزوجل است، اگر خواست کیفر می‌کند و اگر خواست می‌بخشد». این دوازده تن به مدینه بازگشتند و حضرت به درخواست آنان مُصعب بن عُمیر جوان منظم و آراسته را همراهشان به یثرب فرستاد تا مردم را به دین اسلام دعوت کند و به تازه مسلمانان قرآن و احکام اسلام بیاموزد. بدین لحاظ در مدینه به مُصعب «مُقْری» می‌گفتند. او در مدینه مبلّغ اسلام بود و برای مردم اقامه جماعت می‌کرد.

دومین بیعت عقبه

در یثرب جنب و جوش زیادی حاکم بود و مردم با شور و هیجان برنامه‌های اسلام را دنبال می‌کردند، مسلمانان بی‌صبرانه در انتظار فرا رسیدن موسم حج بودند تا در مراسم حج پیامبر خود را زیارت کنند. ابن سعد ۱/ ۲۲۱ گوید: کاروان حج متشکل از پانصد نفر که هفتاد و سه مرد و دو زن آن مسلمان بودند به‌سوی مکه حرکت کرد. مسلمانان با پیامبر ملاقات کردند و از حضرتش برای بیعت وقت خواستند، قرار شد شب سیزدهم ذی‌الحجه در دل شب در پایین عقبه مِنی گفتگو کنند. به روایت طبرسی/ ۵۹ این جلسه در

خانه عبدالمطلب که در نزدیکی عقبه قرار داشت برگزار گردید. حضرت علی و حمزه نیز پایین عقبه بر سر راه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۲۹

نگهبانی می‌دادند.

شب سیزدهم فرا رسید. پیامبر اکرم (ص) قبل از دیگران همراه عموی خود عباس در عقبه حاضر شد. پاسی از شب گذشته بود مسلمانان در حالی که مشرکان قریش در خواب بودند مخفیانه به میعادگاه خود رفتند. به روایت ابن اسحاق ۲/ ۸۴ آن‌گاه عباس خطاب به یثربیان گفت: ای گروه خزرج، اگر چنان می‌بینید که به آن‌چه به محمد وعده داده‌اید وفادار می‌مانید و در مقابل مخالفانش از او محافظت می‌کنید، پیمان ببندید ولی اگر چنان می‌بینید که وقتی نزد شما آمد وی را تسلیم دشمن خواهید کرد و او را یاری نمی‌کنید از هم اینک او را رها کنید.

یثربیان به عباس گفتند آن‌چه را تو گفتی شنیدیم، ای رسول خدا تو خود سخن بگو و هر پیمانی می‌خواهی برای خود و خدایت بگیر. پیامبر گفتار خویش را با تلاوت قرآن آغاز کرد و آنان را به سوی خدا دعوت و به اسلام تشویق نمود و سپس فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر این‌که از من دفاع کنید همان‌گونه که از زنان و فرزندانتان دفاع می‌کنید».

انصار به اتفاق پاسخ مثبت و قول هرگونه مساعدت دادند. به نقل ابن اسحاق ۲/ ۹۷ عُبادهٔ بن صامت گوید: هم‌چنین پیمان بستیم که خلافت را به هر کس که از خاندانش بسپارد ما مخالفت نکنیم.

به روایت ابن اسحاق ۲/ ۸۵ ابوالهَیثم بن تَیهان گفت: ای رسول خدا میان ما و یهودیان رشته‌هایی است که آن‌ها را قطع می‌کنیم. پس مبادا که ما این کار را کنیم و آن‌گاه که خدا تو را پیروز کرد ما را رها کنی و به‌سوی قوم خود بازگردی! رسول خدا لبخندی زد و فرمود: «خون من

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۳۰

خون شما و حرمت من حرمت شماست، من از شما هستم و شما از من هستید، با هر کس شما بجنگید من هم می‌جنگم و با هر کس شما صلح کنید من هم صلح می‌کنم».

در این هنگام یثربیان ضمن اعلام آمادگی و رضای کامل مراسم بیعت را انجام دادند. سپس رسول خدا (ص) فرمود: «دوازده نفر از میان خود برگزینید تا مسؤول و مراقب آن‌چه در بین قومشان می‌گذرد باشند». آن‌گاه رسول خدا (ص) وعده داد در موقع مناسب به یثرب هجرت کند.

شایان ذکر است که استاد سید جعفر مرتضی عاملی در الصحیح ۴/ ۱۴۰ در باره حضور عباس عموی پیغمبر تشکیک کرده و گفته است حضور عباس بن عُبادهٔ بن نَضْلَه انصاری و سخن گفتن او که به سخنان عباس بن عبدالمطلب شباهت زیادی دارد و نیز تشابه اسمی آنان باعث شده عمداً و یا سهوا نام عباس بن عبدالمطلب به جای او آورده شود. قسمتی از سخنان عباس بن عُبادهٔ بن نَضْله انصاری که در سیرهٔ ابن هشام ۱/ ۸۸ آمده مؤید این نظریه است.

علل گرایش یثربیان به اسلام

با این‌که پیامبر (ص) اهل مکه بود و در میان مکیان بزرگ شده و آنان به صداقت، راستگویی و امانتداری او اعتقاد داشتند جز اندکی به او ایمان نیاوردند. در حالی که یثربیان در اولین ملاقات و دیدار بی‌درنگ به اسلام گرویدند و از یاران مخلص و باوفای آن حضرت گشتند. عللی که در مورد نپذیرفتن اسلام از سوی مکیان و پذیرش سریع آن از جانب یثربیان به ذهن می‌رسد چنین است:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۳۱

الف. مردم مکه عموماً متکبر، خشن، لجوج، متعصب و دارای روحیه‌ای نسبتاً اعرابی و غیر فرهنگی بودند و حال آن‌که اکثر مردم مدینه فروتن، بی‌آلایش، حقیقت‌جو، غیر متعصب و دارای روحیه نسبتاً فرهنگی بودند. لذا قرآن به سرعت در بین آنان جا باز کرد و معارف آن در عمق دل‌های پاکشان جای گرفت. ابن‌قیم در زادالمعاد ۲/ ۴۷۳ گوید: مدینه با قرآن فتح شد.

ب. مردم مکه و به ویژه بزرگان قبایل، تاجر، ثروتمند و رباخوار بودند و اسلام را با منافع خود در تضاد می‌دیدند، در حالی‌که مردم مدینه کارگر، کشاورزِ زحمتکش و دارای زندگی متوسط بودند و هیچ‌گونه تضادی بین منافع آنان و اسلام دیده نمی‌شد.

ج. مردم مکه به‌طور عموم عیاش، بی‌بند و بار، لاابالی و اهل فحشا و منکرات به‌حساب می‌آمدند، اسلام نیز تمام این مسائل را حرام و ممنوع می‌دانست ولی بیشتر مردم مدینه عفیف و پاکدامن بودند و کمتر دچار فحشا و منکرات شده بودند، به این لحاظ بین فرهنگ آنان و اسلام اصطکاکی وجود نداشت.

د. افکار توحیدی و اطلاع از ادیان الهی در مکه کمتر رایج بود و مردم مطالب چندانی از آن نمی‌دانستند. اما مدنیان در مجاورت با یهود از ادیان الهی و ظهور پیامبر جدید مطّلع بودند. لذا در اولین ملاقات با رسول خدا (ص) به یکدیگر گفتند این همان پیامبری است که یهود بشارت او را می‌دادند، مبادا آنان در پذیرش دین جدید از ما سبقت بگیرند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۳۲

ه. آخرین دلیلی که نمی‌توان از نظر دور داشت وضعیت بحرانی یثرب و اختلافات و جنگ‌های خانمان‌سوز چندین ساله بین دو قبیله اوس و خزرج بود که از آن به ستوه آمده بودند و دنبال راهکار و چاره‌ای می‌گشتند. از این رو یکی از آنان در ملاقات با پیامبر (ص) به این امر تصریح کرد.

مقدمات هجرت

با پخش خبر پیمان یثربیان با رسول اکرم (ص) سختگیری قریش بر مسلمانان شدت یافت و پس از آن زندگی در مکه طاقت‌فرسا گشت، تبلیغ و نشر اسلام در شهر مکه به بن‌بست رسید. شهر طائف هم که اسلام را پذیرا نشد، سران قبایل جزیرة العرب نیز دین جدید را رد کردند. در این زمان بود که پیامبر باید تصمیم جدیدی اتخاذ می‌کرد و چاره‌ای می‌اندیشید.

به گفته نویسنده راه محمد ۲/ ۲۹ فراروی پیامبر تقریباً دو راه اساسی بیشتر وجود نداشت؛ یکی ماندن در مکه و مبارزه و درگیری با سران شرک، دیگری خروج از مکه و هجرت به سرزمینی دیگر. آری، راه اول برای آن حضرت ممکن بود، زیرا او یاران از جان‌گذشته‌ای داشت که حاضر بودند هر لحظه و در هر نقطه جان خود را فدای پیامبر نمایند و هر کس را که او دستور دهد پنهانی به قتل رسانند. با این کار نگرانی و وحشت سران قریش را فرا می‌گرفت به‌طوری که زندگی در مکه نگران‌کننده و مشکل می‌شد. اما ایشان این راه را به هیچ وجه انتخاب نمی‌کرد، زیرا او پیامبر رحمت بود نه پیامبر وحشت، برای رستگاری و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۳۳

هدایت آمده بود نه برای ارعاب و وحشت.

در یک کلام او پیامبر بود نه پادشاه، پس کشتار و ارعاب شایسته حضرتش نبود. او از سوی پروردگار خود دینی آورده بود که بشر را به سعادت دنیا و آخرت برساند، دینی که با ارعاب و کشتار پیش رود نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند. دین امر قلبی و ایمان و اعتقاد به امور معنوی و پذیرش و به کار گرفتن احکام و قوانین آن است و با ارعاب و اجبار نمی‌توان آن را در دل انسان‌ها جای داد.

پیامبر (ص) با هدایت و فرمان خدا راه دوم را برگزید که هجرت بود. سرای هجرت هم می‌بایست مناسب با برنامه اسلام و هم شایسته مقام آن حضرت باشد. مناسب‌ترین منطقه برای پیشبرد اهداف پیامبر همانا یثرب بود. یثربیان هم فهیم و فرهنگی بودند و هم

شجاع و دلاور.

سرفصل نوین برنامه پیامبر (ص) آغاز شد، اجازه هجرت به مسلمانان مظلوم و دربند داده شد تا نزد مردم یثرب بروند و به آنان ملحق شوند. بلاذری ۱/ ۲۵۷ گوید: رسول خدا به مسلمانان فرمود: «به من خبر داده شد که سرای هجرت شما یثرب است، پس هر کس می‌خواهد مهاجرت کند برود، زیرا سرزمینی است نزدیک و شما با آن آشنا هستید و آن‌جا راه کاروان تجاری شما به شام است».

به روایت ابن‌اسحاق ۲/ ۱۱۱ فرمود: «خداوند عز و جل در آن‌جا برای شما برادرانی و سرایی امن قرار داده است». مسلمانان دسته دسته رهسپار مدینه شدند و حضرت منتظر اذن پروردگار درباره هجرت خود بود. در این وقت مشرکان احساس خطر کرده و به ممانعت از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۳۴

هجرت پرداختند ولی به هیچ وجه نتوانستند جلوی اراده پولادین مسلمانان را بگیرند. باری، پیامبر به اذن خدا در مکه ماند و بعد از همه مسلمانان هجرت کرد تا هم مهاجران را رهبری کند و هم نقطه امید و قوت قلبی برای آنان باشد. ابتدای هجرت مسلمانان ذی‌الحجه سال سیزدهم بعثت بعد از پیمان عقبه دوم بود. نخستین مسلمان مهاجر ابوسَلَمَه عبدالله بن عبدالاسد بود که یک سال قبل از بیعت دوم عقبه به مدینه هجرت کرد. بلاذری ۱/ ۲۵۷ گوید: بین نخستین و واپسین مهاجران یک سال طول کشید.

هجرت تکلیف شرعی

هجرت علاوه بر این‌که وظیفه‌ای سیاسی و مبارزاتی بود تکلیف شرعی نیز محسوب می‌شد. غیر از آن کسانی که دربند بودند و مشرکان مانع هجرتشان می‌شدند، دیگران باید هجرت می‌کردند. خداوند در آیه هفتاد و دوم سوره انفال می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا).

کسانی که ایمان آورده‌اند، ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه پیوندی با شما ندارند، مگر آن‌که هجرت کنند.

فخر رازی در تفسیر کبیر ۱۵/ ۲۱۰ گوید: مقصود آیه تحریض و ترغیب مسلمانان مکه به هجرت است تا آن‌که تعداد مسلمانان در مدینه فزونی یابد و اجتماع و دولت آنان بزرگ و نیرومند گردد. ابوبکر عامری در بهجة المحافل ۱/ ۱۶۱ گوید: مسلمانانی که توان هجرت را داشتند باید

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۳۵

هجرت می‌کردند.

وجوب هجرت تا فتح مکه در سال هشتم هجرت ادامه داشت و باب هجرت مفتوح بود. اما وقتی که مکه فتح شد هجرت هم به پایان رسید، به روایت احمد حنبل ۳/ ۴۶۸ و کلینی ۵/ ۴۴۳ رسول خدا (ص) فرمود:

«لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ».

پس از فتح مکه دیگر هجرت نیست.

به همین لحاظ کسانی که مانند امویان بعد از فتح مکه به مدینه آمدند مهاجر محسوب نمی‌شدند. پس از هجرت بازگشت به مکه نیز بدون ضرورت و اجازه پیامبر بسیار قبیح و زشت تلقی می‌شد تا آن‌جا که اگر کسی چنین می‌کرد به شدت سرزنش شده و نوعی رویکرد به کفر محسوب می‌گردید و آن را «التَعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَة» می‌گفتند. تعرّب بعد از هجرت گرچه بیشتر ظهور در بازگشت به صحرا و بادیه و گرایش به فرهنگ بدویت و جاهلیت داشت لیکن بازگشت به مکه نیز نوعی تعرّب بعد از هجرت به‌حساب می‌آمد. البته وجوب هجرت و شدت آن بیشتر متوجه مسلمانان مکه بود، آن هم در سال‌های نخست هجرت. بعدها برخی قبایل اطراف

مدینه که مسلمان می‌شدند با اجازه رسول خدا در سرزمین خود می‌ماندند. به روایت تهذیب الکمال ۴/ ۲۸۴ پیامبر به برخی از آنان می‌فرمود:

«حَیْثُ مَا کُنْتُمْ اتَّقَیْتُمُ اللهَ لَمْ یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمَالِکُمْ شَیْئاً».

در هر کجا که هستید اگر تقوا پیشه کنید چیزی از اعمالتان کاسته نخواهد شد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۳۶

تعداد مهاجران

تعداد مهاجران به‌طور دقیق در متون تاریخی نیامده است و به دست آوردن آن کاری بس دشوار و تا اندازه‌ای غیرممکن است. ابن‌اسحاق ۲/ ۱۱۴ سی و هفت نفر مرد را نام برده و جایگاهشان را در مدینه ذکر کرده که با امیرالمؤمنین و ابوبکر و ابوفُهَیرَه چهل مرد می‌شوند. ابن‌عبدالبر در الدرر/ ۷۵ هفتاد و پنج زن و مرد را نام برده، غیر از کسانی که ازدواج نکرده بودند و به جز برخی که می‌گویند گروهی و دسته‌جمعی هجرت کردند.

اگر آن گزارش غیر مشهور بحارالانوار ۱۹/ ۱۳۰ را بپذیریم که تعداد کسانی که پیمان برادری بستند سیصد نفر بودند، مردان مهاجر تقریباً یک صد و پنجاه نفر می‌شوند. با در نظر گرفتن این نکته که در هجرت حبشه مردان مهاجر هشتاد و چند نفر بودند و در جنگ بدر هشتاد نفر از مهاجران شرکت داشتند، نباید شمار مهاجران مدینه در روزهای اول هجرت زیاد باشد. البته بعدها تعداد آنان رو به فزونی نهاد تا آن‌که در فتح مکه کتیبه مهاجران را هفتصد مرد جنگی تشکیل می‌داد. باری، با توجه به قراین چنین به‌نظر می‌رسد که در ابتدای هجرت کلیه مهاجران مکه با زنان و فرزندانشان گویا حدود پانصد نفر بوده‌اند.

توطئه بزرگ قتل پیامبر

هنوز سه ماه از بیعت دوم انصار نگذشته بود که همه مسلمانان مکه به یثرب هجرت کردند. ابن‌سعد در طبقات ۱/ ۲۲۶ گوید: جز رسول خدا (ص)، علی (ع) و ابوبکر کسی در مکه نماند، مگر کسانی که گرفتار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۳۷

حبس، یا بیمار و یا ناتوان از هجرت بودند. این کار برای ستمدیدگان مکه گشایشی بود و برای سران شرک گرفتاری. قریش از این‌که یثربیان پیمان بسته بودند از رسول خدا در مقابل دشمنانش دفاع کنند سخت نگران شدند. به روایت ابن‌سعد ۱/ ۲۲۷ چون مشرکان دیدند یاران رسول خدا زنان و فرزندانشان را هم همراه خویش به مدینه می‌برند دانستند که آن‌جا پایگاه مسلمانان خواهد شد و بیم آن داشتند که پیامبر نیز به مدینه برود. از این‌رو در روزهای پایانی ماه صفر سال چهاردهم بعثت جلسه اضطراری مشرکان در دارالنَّدْوَه تشکیل شد. در شمار شرکت‌کنندگان اختلاف است، کم‌ترین رقم آن را پانزده نفر نوشته‌اند.

پس از انعقاد مجلس، مشکل بزرگ شهر مکه که بعثت پیامبر بود مطرح شد و هر یک از اعضا در پی چاره‌اندیشی برآمدند، به روایت ابن اسحاق ۲/ ۱۲۵ یکی گفت محمد را به زنجیر کشیده زندانی کنند تا زمانی که مرگ وی فرا رسد. در رد این نظریه گفته شد بنی‌هاشم و یاوران محمد به هر وسیله‌ای که باشد نجاتش خواهند داد. دیگری پیشنهاد کرد که او را از مکه اخراج و تبعید کنند. این نظریه هم پذیرفته نشد، زیرا در رد آن گفتند هر کجا که برود با بیان سحرآمیزش پیروانی پیدا خواهد کرد. ابوجهل گفت از هر قبیله جوانی دلیر و طایفه‌دار انتخاب شوند، آن‌گاه دسته‌جمعی به یکباره بر محمد حمله برده و او را به قتل برسانند. بنی‌هاشم که نمی‌توانند با همه طوایف بجنگند ناچار به گرفتن دیه راضی می‌شوند و دیه او را می‌پردازیم.

این پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد. آیه سی سوره انفال به این مورد اشاره دارد:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۳۸

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

به یادآور آن‌گاه را که کافران درباره تو مکر ورزیدند تا تو را دربند کشند یا بکشند و یا بیرون رانند، آنان مکر می‌ورزند و خدا هم مکر می‌ورزد و خدا بهترین مکرکنندگان است.

یعقوبی ۲/ ۳۹ گوید: قریش مصمم و همداستان شدند تا رسول خدا را به قتل برسانند. گفتند هم اینک که ابوطالب درگذشته دیگر کسی را ندارد تا او را یاری کند. چند نفر جوان از سران قریش از جمله ابوجهل، ابولهب، امیة بن خَلَف، عُقبة بن ابی مُعَیط و نَضْربن حارث انتخاب شدند و قرار شد شب اول ماه ربیع‌الاول شبانگاه به خانه پیامبر (ص) هجوم برده و همه با هم با یک ضربت پیامبر را به قتل برسانند!

رسول خدا (ص) به وسیله وحی از توطئه آگاه شد و به علی (ع) دستور داد در بستر وی بخوابد و روپوش سبز آن حضرت را روی خود بکشد. به روایت شیخ طوسی در امالی/ ۴۶۵ امیرالمؤمنین پرسید: «ای پیامبر خدا! با خوابیدن من در آن‌جا شما سالم خواهید ماند؟» پیامبر فرمود: آری. علی بن ابی‌طالب (ع) تبسمی کرد و خندید و خود را به روی زمین انداخت و سجده شکر به‌جای آورد سپس برخاست و گفت:

«امْضِ لِما أُمِرْتَ فِداکَ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ سُوَیْداءُ قَلْبِی وَ مُرْنِی بِما شِئْتَ أَکُنْ فِیهِ کَمَسَرَّتِکَ واقِعٌ مِنْهُ بِحَیْثُ مُرادِکَ وَ إِنْ تَوْفِیقِی إِلّا بِاللهِ».

آن‌چه را مأمور گشته‌ای انجام ده که چشم و گوش و سویدای قلبم فدای تو باد! فرمانم ده به هر چه که می‌خواهی که همانند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۳۹

دستیار شما هستم، همان‌گونه که مراد شماست در آن وارد می‌شوم و موفقیتم فقط از ناحیه خداست.

شب هنگام جلادان قریش گرداگرد خانه رسول خدا (ص) را با شدت و دقت تمام محاصره کردند، به‌طوری که پرنده‌ای نتواند در آن‌جا پرواز کند. طبرسی در اعلام الوری/ ۶۲ گوید: پاسی که از شب گذشت و جلادان به خواب رفتند رسول خدا (ص) قدری خاک بر سر آنان پاشید و با تلاوت آیه نهم سوره یس (وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ) منزل را ترک کرد و خداوند روی چشم‌های‌شان را پوشاند تا حضرتش را نبینند. صبحگاهان که مهاجمان به خانه وحی هجوم بردند و گرداگرد بستر حضرت را محاصره کردند، علی (ع) از جای برخاست. پرسیدند: پسرعمویت محمد کجاست؟ فرمود: «مگر شما مرا نگهبان او قرار داده بودید؟! شما خواستید از شهرتان بیرون برود او نیز بیرون رفت». از این پاسخ خشمناک شدند و به آزار و اذیت آن حضرت پرداختند و به روایت عیون التواریخ ۱/ ۹۸ ابتدا او را در مسجدالحرام حبس نموده و سپس آزادش کردند. به اتفاق علمای شیعه و سنی آیه دویست و هفت سوره بقره:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللهِ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ).

از مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا بر بندگان مهربان است.

به این فداکاری و جانبازی امیرالمؤمنین (ع) در لیلة المبیت اشاره دارد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۴۰

غار ثور

رسول خدا (ص) در نخستین شب ربیع‌الاول رهسپار غار ثور گردید، غار ثور در جنوب مکه قرار دارد و یثرب در شمال آن. پیامبر

(ص) این راه را انتخاب کرد تا قریش به او دست پیدا نکنند. ابوبکر در بین راه حضرت را دید و با وی همراه گشت و به روایت طبری ۲/ ۳۷۴ ابوبکر سراغ پیغمبر را از علی (ع) گرفت، ایشان او را به غار ثور راهنمایی کرد. قریش پس از آن‌که متوجه شدند رسول خدا (ص) از منزل خارج شده است به جستجوی وی پرداختند و کُرْز بن علقمه از ردیابان مجرّب عرب را استخدام کردند تا رد پای پیامبر را پیدا کند، او رد پای حضرت را تا در غار ثور دنبال کرد. مشرکان نزدیک غار که رسیدند دیدند درِ غار با تار عنکبوت تنیده و کبوتری نیز در آن‌جا آشیانه کرده است. گفتند این تار قبل از تولد محمد (ص) در این‌جا تنیده شده است. کُرْز گفت: محمد تا این‌جا آمده است اما از این‌جا یا به آسمان پرواز کرده و یا به زمین فرو رفته است! در این هنگام که مشرکان بر در غار ایستاده بودند، ابوبکر به وحشت افتاد و سخت ترسید. خداوند در آیه چهل سوره توبه می گوید:

(إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ إِذْ یَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَاتَحْزَنْ إِنّ اللهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

آن‌گاه که آن دو در غار بودند، پیامبر به همراه خود می‌گفت: اندوه مدار که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و وی را با سپاهیانی که شما نمی‌دیدید تأیید کرد.

سپس خداوند اجازه هجرت به آن حضرت داد و به روایت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۴۱

طبرسی/ ۶۳ فرمود: یا محمد از مکه خارج شو، زیرا بعد از ابوطالب دیگر در آن‌جا یاوری نداری. رسول خدا (ص)، عبدالله بن ارَیقِط- که از چوپانان قریش بود و هنوز در حال شرک به سر می‌برد ولی مورد اعتماد بود- را فرا خواند و فرمود: «به علی بشارت بده که خداوند به من اجازه هجرت داد، پس زاد و راحله‌ای برای من فراهم کند».

رسول خدا (ص) سه شب در غار ثور بود و امیرالمؤمنین (ع) واکنش و اخبار قریش را به آن حضرت می‌رساند و به نقل ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/ ۶۸ علی (ع) غذا به غار می‌برد و همو بود که وسایل سفر حضرت را فراهم کرد. آن‌گاه پیامبر (ص) در شب چهارم ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت همراه ابوبکر و عامر بن فُهیره و عبدالله بن ارَیقِط به‌سوی مدینه حرکت کرد. به گفته مؤلف سُبُل الهدی ۳/ ۳۵۹ بین ابتدای هجرت مسلمانان پس از بیعت دوم عقبه و هجرت رسول خدا (ص) حدود دو ماه و اندی فاصله بود. آری، خداوند حکیم با تار عنکبوت که قرآن در وصف آن در آیه چهل و یک سوره عنکبوت می‌فرماید: (إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ) سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است، جان پیامبر خود را حفظ کرد. این امور معنوی و الهی مسائلی بود که قریش توان درک آن را نداشتند و نمی‌توانستند بفهمند که خداوند با تار عنکبوت و آشیانه کبوتر می‌تواند شر و مکر آنان را از پیامبرش دفع نماید و نقشه‌های‌شان را نقش بر آب سازد. آن‌گاه قریش اعلام کردند هر کس محمد را بیابد صد شتر سرخ‌موی به او جایزه خواهند داد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۴۲

در راه یثرب

پیامبر شبانه از غار ثور خارج و رهسپار مدینه شد. به روایت یعقوبی ۲/ ۴۰ سُراقة بن مالک مُدْلِجی برای به دست آوردن جایزه سوار بر اسب شد و پیامبر را تعقیب کرد. هنگامی که به ایشان نزدیک شد، حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ اکْفِنا سُراقَةَ».

خدایا شرّ سراقه را از سر ما کوتاه کن.

پس دست و پای اسب او به زمین فرو رفت و ایستاد. او فریاد زد: ای پسر ابوقحافه به همسفرت بگو تا از خدا بخواهد اسبم رها شود. پیامبر (ص) دعا کرد دست و پای اسبش رها شد. وقتی سراقه به مکه بازگشت داستان خود را به قریش گفت. آنان گفتند دروغ

می‌گویی و ابوجهل بیشتر از همه او را تکذیب کرد.
ابن‌سعد ۱/ ۲۳۰ گوید: در بین راه در منزل قُدَید عبور پیامبر به خیمه امُ‌مَعْبَد خزاعی که زنی فهیم، دلیر و بخشنده بود افتاد. حضرت از او خواست تا خرما و یا گوشت به ایشان بفروشد. او قسم یاد کرد اگر چیزی داشت پذیرایی می‌کرد. رسول خدا چشمش به گوسفند لاغری افتاد که کنار خیمه ایستاده بود پرسید: «این گوسفند چیست؟» گفت بر اثر ضعف از گله وامانده است. فرمود: «آیا شیر دارد؟» گفت ناتوانتراز آن است که شیر دهد. فرمود: «آیا اجازه می‌دهی آن را بدوشم؟» گفت آری، پدرم و مادرم به فدایت اگر شیری در آن می‌بینی بدوش. حضرت دستی بر پستان گوسفند کشید و نام خدا را برد و فرمود: «خدایا این گوسفند را برای این زن بابرکت گردان». در این هنگام پستان حیوان پر از شیر شد. ظرفی آوردند پیامبر از آن گوسفند شیر دوشید، نخست به
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۴۳
ام‌معبد و سپس به همراهان داد. به روایت سبل الهدی ۳/ ۳۴۷ آن‌گاه بهای شیر را به ام‌معبد پرداخت و به سوی مدینه حرکت کرد. دیری نپایید ابومعبد آمد و از دیدن ظرف پر از شیر شگفت‌زده شد. ام‌معبد داستان را برای وی نقل کرد و شمایل حضرت را بسیار رسا و جامع بیان نمود. ابومعبد گفت: به خدا قسم این همان پیامبر قریش است که اوصاف وی را برای ما ذکر کرده‌اند، اگر این‌جا بودم از او می‌خواستم مرا همراه خود ببرد حال نیز می‌کوشم از مصاحبت او برخوردار گردم.

خلاصه درس

پس از درگذشت ابوطالب بزرگ پرچمدار توحید در سال دهم بعثت، گستاخی قریش در آزار و اذیت مسلمانان شدت یافت. رسول خدا تصمیم گرفت به طائف برود به امید آن‌که قبیله ثقیف که پس از قریش مهم‌ترین قبیله عرب بود به دین اسلام بگرود. رسول خدا (ص) پس از ده روز توقف در طائف و ناامیدی از اسلام و یاری ثقیف به مکه بازگشت.
از حوادث مهم سال دهم بعثت اسراء و معراج حضرت رسول است که به گفته علامه مجلسی هر دو در یک شب رخ داد. به گفته ابن سعد اسراء در شب هفدهم ماه ربیع الاول یک سال قبل از هجرت و معراج در شب هفدهم ماه رمضان یعنی هجده ماه پیش از هجرت بوده است.
پس از بازگشت از طائف جلوگیری از تبلیغ دین اسلام و سرکوبی مسلمانان به شدت افزایش یافت. حضرت در ماه‌های حرام به ویژه مراسم حج در بازار عُکاظ، مَجَنَّه، ذوالمجاز و نیز مکه و مِنی با حاجیان و سران
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۴۴
طوایف ملاقات و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. در همین دوران بود که بَیَجَرَهْ بن فِراس را که از بزرگان قبیله بنی‌عامر بود به اسلام فراخواند ولی او گفت ما به این شرط از تو پیروی می‌کنیم که پس از خود حکومت را به ما واگذاری. پیامبر (ص) در پاسخ او فرمود: این کار به دست خداست، هر کجا که بخواهد آل را قرار می‌دهد.
خبر بعثت رسول خدا (ص) کم و بیش به یثرب رسیده بود. حضرت در سال یازدهم بعثت در موسم حج در عقبه مِنی که بر سر راه مکه است با شش نفر از مردم یثرب که از قبیله خزرج بودند ملاقات کرد. آن‌ها دعوت رسول خدا را پذیرفته و اسلام آوردند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و درگیری جنگ گذاردیم، امیدواریم که خدا به‌وسیله تو آنان را با هم الفت دهد. طولی نکشید که خبر ظهور اسلام یثرب را فرا گرفت و خانه‌ای نبود که در آن سخن از پیامبر (ص) نباشد. تبلیغات این گروه شش نفری باعث شد که عده‌ای از مردم یثرب به دین جدید گرایش پیدا کنند. در سال بعد یک گروه دوازده نفری متشکل از همان گروه و شش نفر دیگر در موسم حج به مکه آمدند و در عَقَبَه مِنی ضمن ملاقات با آن حضرت پیمانی بستند. این پیمان معروف به «بیعهٔ النساء» است.

در یثرب جنب و جوش زیادی حاکم بود، مسلمانان بی‌صبرانه در انتظار فرا رسیدن موسم حج بودند تا در مراسم حج پیامبر خود را زیارت کنند. مسلمانان با پیامبر (ص) ملاقات کردند و از حضرتش برای بیعت وقت خواستند، قرار شد شب سیزدهم ذی‌الحجه در دل شب در پایین عقبه مِنی گفتگو کنند. پیامبر گفتار خویش را با تلاوت قرآن آغاز کرد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۴۵

و آنان را به سوی خدا دعوت و به اسلام تشویق نمود و سپس فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر این‌که از من دفاع کنید همان‌گونه که از زنان و فرزندانتان دفاع می‌کنید». انصار به اتفاق پاسخ مثبت و قول هرگونه مساعدت دادند.

با پخش خبر پیمان یثربیان با رسول اکرم (ص) سختگیری قریش بر مسلمانان شدت یافت. لذا سرفصل نوین برنامه پیامبر آغاز گردید، اجازه هجرت به مسلمانان مظلوم و دربند داده شد تا نزد مردم یثرب بروند و به آنان ملحق شوند. مسلمانان دسته دسته رهسپار مدینه شدند.

قریش مصمم و همداستان شدند تا رسول خدا را به قتل برسانند. رسول خدا (ص) به وسیله وحی از توطئه آنان آگاه شد و به علی (ع) دستور داد در بستر وی بخوابد و روپوش سبز آن حضرت را روی خود بکشد. رسول خدا (ص) در نخستین شب ربیع الاول رهسپار غار ثور گردید. ابوبکر در بین راه حضرت را دید و با وی همراه گشت. وقتی خداوند اجازه هجرت به آن حضرت داد پیامبر شبانه از غار ثور خارج و رهسپار مدینه شد.

خود آزمایی

۱. به چه دلیل پیامبر به طائف عزیمت کرد؟

۲. دو حادثه اسراء و معراج را توضیح دهید.

۳. واقعه اولین و دومین پیمان عقبه را بیان کنید.

۴. منظور از لیلة المبیت چیست؟

۵. چگونگی هجرت پیامبر (ص) را به یثرب توضیح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۴۷

بخش سوم: دوران پس از هجرت

اشاره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۴۹

درس پنجم: یثرب سرای هجرت ... و تغییر قبله

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- تأثیرات هجرت را بر موقعیت یثرب بدانیم.

- با چگونگی هجرت امیرالمؤمنین (ع) به یثرب آشنا شویم.

- با اقداماتی که در پی‌ریزی تمدن اسلامی در مدینه انجام شد آشنایی پیدا کنیم.

- ماجرای «سد ابواب» را بیان کنیم.

- پیمان برادری را بتوانیم توضیح دهیم.

- چگونگی تشکیلات یهودیان یثرب را بدانیم.

- با پیمان عمومی در مدینه آشنا شویم.

- مفاهیم «غزوه» و «سریه» را بشناسیم و چند نمونه از آن‌ها را بیان کنیم.

- داستان تغییر قبله را بدانیم.

در این درس با دقت بیشتری به دوران پس از هجرت خواهیم پرداخت. از جمله مباحثی که در این درس بررسی خواهد شد عبارتند از:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۵۰

ورود پیامبر (ص) به یثرب، هجرت امیرالمؤمنین (ع) به یثرب، پی‌ریزی بزرگ‌ترین تمدن بشر در یثرب، ساختن مسجد به عنوان مرکزی برای کارهای عبادی، سیاسی، نظامی و رسیدگی به امور مسلمانان، ماجرای «سد ابواب»، پیمان برادری میان مهاجرین و انصار، یهودیان و تشکیلات آنان در یثرب، پیمان نامه عمومی مدینه، مفهوم غزوه و سریه، غزوه ذات العشیره، سریه عبدالله بن جحش و تغییر قبله از بیت‌المقدس به سوی مسجد الحرام.

ی

ثرب سرای هجرت

یثرب در هفتاد و پنج فرسنگی شمال مکه قرار دارد و آن روز متشکل از دهکده‌هایی بود که دو طایفه اوس و خزرج و طوایفی از یهود در آن زندگی می‌کردند. مَقْدِسی در البَدْءُ و التاریخ ۴/ ۱۷۷ گوید: یثرب به هنگام هجرت هنوز شهر نشده بود. با ورود پیامبر و مهاجران مرکز حکومت اسلامی شد و چهره شهر به خود گرفت.

بدین جهت بود که به «مدینهٔ النبی» تغییر نام پیدا کرد و بعدها به جهت اختصار به آن «مدینه» گفتند. بیشتر مردم مدینه کشاورز بودند و اندکی دام داشتند. با این‌که در مقایسه با اهل مکه مردمانی نسبتا فرهنگی به شمار می‌آمدند، با این حال بین دو گروه اوس و خزرج که با هم عموزاده بودند پیوسته جنگ و خونریزی بود. با آمدن رسول خدا یثربِ قهر و جنگ به مدینه مهر و آشتی مبدل شد و حضرتش رحمت و محبت را برای آنان و کل جامعه بشری به ارمغان آورد. مدینه پایتخت مقدس‌ترین، دادگسترترین، زیباترین و آزادترین حکومت تاریخ بشر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۵۱

گردید و تمامی طوایف با هم متحد شدند و پایه تمدنی بس بزرگ، عالم‌گیر و جاویدان ریخته شد که شعاع آن تا به امروز در سراسر گیتی می‌درخشد.

باری، در نزدیکی یثرب دهکده‌ای قرار داشت به نام قُبا، این دهکده محل سکونت بنی‌عمرو بن عوف از قبیله اوس بود. رسول خدا (ص) در ابتدای هجرت وارد این دهکده شد. از این‌که بلاذری ۱/ ۲۶۶ می‌گوید: هنگام هجرتِ پیامبر به مدینه عبدالله بن سَلام مشغول جمع‌آوری خرما بود، استفاده می‌شود که گویا در فصل تابستان بوده است. مَقْرِیزی در امتاع الاسماع ۱/ ۴۴ می‌گوید: هجرت برابر بوده با چهارم تیرماه ولی طبق تقویم وُوسْتِنْفِلْد دوم مهر می‌شود. مردم مدینه با شور و شوق فراوان چشم انتظار قدوم پیامبر خود بودند و برای دیدن آن حضرت لحظه‌شماری می‌کردند. هر روز پس از نماز صبح از منزل خارج شده در بیرون مدینه

منتظر می‌نشستند تا موقعی که هوا بسیار گرم می‌گشت و دیگر سایه یافت نمی‌شد به خانه‌های‌شان باز می‌گشتند.

رسول خدا (ص) فاصله بین مکه و یثرب را هشت روزه پیمود و روز دوازدهم ربیع‌الاول سال چهاردهم بعثت نزدیک ظهر وارد قبا شد. در این روز نیز مردم مدینه همانند روزهای قبل چشم‌انتظار بودند، سپس ناامید شده به خانه‌های خود بازگشتند که ناگهان مرد یهودی که در بالای پشت‌بام خود بود صدا زد: ای فرزندان قَیلَه بزرگتان رسید! خبر ورود پیامبر به سرعت در مدینه پخش شد و به دنبال آن تمامی مردم از خانه‌های خود بیرون ریختند. طبرسی/ ۶۶ گوید: بزرگان اوس و خزرج

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۵۲

برای حفظ جان رسول خدا (ص) سلاح به دست گرفتند و اطراف آن حضرت و ناقه وی می‌گشتند و به روایت بیهقی ۲/ ۵۰۷ پانصد نفر از مردم مدینه از پیامبر استقبال کردند.

پس از استقبال در منزل کلثوم بن هِدْم که پیرمردی شریف و پارسا بود فرود آمد و برای دیدار و ملاقات با مردم در خانه سعد بن خَیثَمَه که زن و فرزند نداشت و مهاجران مجرد در آن‌جا منزل گرفته بودند جلوس داشت.

به روایت طبرسی در اعلام الوری/ ۶۶ ابوبکر شب هنگام از رسول خدا جدا و وارد مدینه شد و به منزل یکی از انصار رفت و به قولی در محله سُنْح بر خُبیب بن اساف که هنوز مسلمان نشده بود وارد شد. پس از چندی ابوبکر به قبا بازگشت و به پیامبر عرض کرد آیا داخل مدینه نمی‌شوید؟ مردم منتظر شما هستند. حضرت فرمود:

«لا أَرِیمُ مِنْ هذَا الْمَکانِ حَتّی یُوافِی أَخِی عَلِیٌّ».

از این مکان تکان نخواهم خورد تا برادرم علی بیاید.

ابوبکر عرض کرد گمان نمی‌کنم علی به این زودی بیاید. فرمود:

«بَلی، ما أَسْرَعَهُ إنْ شاءَ اللّهُ».

بلکه ان‌شاءالله به‌زودی خواهد آمد.

به روایت کلینی ۸/ ۳۴۰ فرمود:

«کَلّا! ما أَسْرَعَهُ وَلَسْتُ أَرِیمُ حَتّی یَقْدَمَ ابْنُ عَمِّی وَ أَخِی فِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَحَبُّ أَهْلِ بَیْتِی إِلَیَّ، فَقَدْ وَقانِی بِنَفْسِهِ مِنَ الْمُشْرِکِینَ».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۵۳

هرگز! او به زودی خواهد آمد. من از این‌جا تکان نمی‌خورم تا پسرعمویم و برادرم درراه خدای عز و جل و محبوب‌ترین فرد خاندانم نزدم بیاید، او با قرار دادن جان خود در برابر مشرکان مرا حفظ کرد.

هجرت امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین (ع) به دستور رسول خدا (ص) در مکه ماند و اعلام کرد هر کس نزد محمد امانتی دارد بیاید بگیرد. پس از سه شبانه روز توقف در مکه و سپردن امانت‌ها به صاحبانشان همراه فاطمه دختر رسول خدا، فاطمه بنت اسد مادر خود، فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب، سُوده همسر رسول خدا و ام‌کلثوم دختر آن حضرت از راه ذی‌طُوی رهسپار یثرب گردید. به روایت شیخ طوسی در امالی/ ۴۷۰ جاسوسان قریش از هجرت دسته‌جمعی علی آگاه شدند و به تعقیب آنان پرداختند. در منطقه ضَجْنان به کاروان علی (ع) رسیدند و از او خواستند کاروان را به مکه باز گرداند. حضرت قهرمانانه به دفاع برخاست و قریشیان را سخت تهدید کرد و فرمود هر کس می‌خواهد بدنش قطعه قطعه و خونش ریخته شود نزدیک بیاید! قریشیان چون با این پاسخ کوبنده روبرو شدند از درگیری با علی (ع) خودداری کرده به مکه بازگشتند. علی که نوجوانی بیست و سه ساله بود زنان را سوار بر مرکب کرد و خود پیاده راه پیمود و به لحاظ طولانی بودن مسافت پاهای وی به سختی مجروح و از آن‌ها خون جاری شد. او همراه کاروان کوچک

خود شب‌ها راه می‌رفت و روزها پنهان می‌شد تا سرانجام روز پانزدهم ربیع‌الاول به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۵۴

دهکده قبا رسید.

ابن‌اثیر در کامل ۲/ ۷۵ و ابن شاکر در عیون التواریخ ۱/ ۱۰۲ گویند: هنگامی که علی با پاهای مجروح و زخمی وارد قبا گردید پیامبر (ص) فرمود: «علی را بخوانید نزد من آید». گفتند نمی‌تواند راه برود. خود حضرت نزد علی رفت و وی را در آغوش گرفت و چون ورم و زخم‌های پایش را دید گریه کرد. آن‌گاه با دستان مبارک خود آب دهانش را به پای علی مالید و او را دعا کرد. امیرالمؤمنین (ع) از آن به بعد تا هنگامی که به شهادت رسید از درد پا شِکْوه نکرد. در مدتی که پیامبر در قبا بود مسجدی بنا کرد. گویند این نخستین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد.

ورود به یثرب

به روایت ابن اسحاق ۲/ ۱۳۸ پیامبر بعد از آمدن علی یک یا دو روز دیگر در قبا ماند آن‌گاه پس از حدود یک هفته اقامت در قبا، روز جمعه هنگامی که آفتاب برآمد به‌سوی یثرب حرکت کرد. انصار سلاح برداشته حضرتش را از دو سوی محافظت می‌کردند. به هر قبیله‌ای که می‌گذشت مصرانه از او دعوت می‌کردند که در بین آنان فرود آید تا جان و مال خود را در اختیار آن حضرت قرار دهند. پیامبر (ص) می‌فرمود:

«خَلُّوا سَبِیلَها فَإِنَّها مَأمُورَةٌ».

راه شتر را باز گذارید که او مأمور است.

گویا حضرت در فکر محل مناسبی بود که هم وسعت و هم مرکزیت داشته باشد. که همانا این مکان با این مشخصات خود مدینه بود. لذا به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۵۵

نقل وفاء الوفاء ۱/ ۲۵۶ در پاسخ به اصرار بنی‌عمرو بن عوف می‌فرمود:

«أَنَا أُمِرْتُ بِقَرْیَةٍ تَأْکُلُ الْقُری».

من مأمورم به محلی بروم که تسلّط بر دیگر محل‌ها و مناطق داشته باشد.

حضرت (ص) در بین راه در میان قبیله بنی‌سالم بن عوف در وادی رانونا نماز جمعه اقامه نمود. برخی گویند این اولین نماز جمعه‌ای بود که در مدینه خوانده شد و صد نفر مسلمان در آن شرکت کردند. پس از اقامه نماز در حالی که انصار اطراف وی را گرفته و هرکدام خواهان آن بودند که در محله آنان فرود آید به راه خود ادامه داد. به روایت بیهقی ۲/ ۵۰۶ کودکان، جوانان و خدمتکاران شعار می‌دادند و می‌گفتند: «جاءَ رَسُولُ الله!، جاءَ مُحَمَّد! الله أَکْبَر!» شتر پیامبر از بین قبایل عبور می‌کرد تا به محله بنی‌مالک بن نجار رسید. آن‌گاه در زمینی که متعلق به دو کودک یتیم بود زانو زد و رسول خدا (ص) فرود آمد.

ابوایوب اثاث آن حضرت را به خانه خود برد، اسعد بن زُراره نیز شتر وی را برد. بزرگان انصار از حضرت خواستند که بر ایشان فرود آید، فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ رَحْلِهِ» شخص با بار و بنه خود است. ابوایوب از فقیرترین افراد یثرب به‌شمار می‌آمد و منزل او کلبه محقری بود که دو اتاق بیشتر نداشت؛ یکی در طبقه پایین و دیگری در طبقه بالا. از رسول خدا خواست تا در اتاق بالا منزل کند. حضرت فرمود:

«السُّفْلُ أَرْفَقُ بِنا و بِمَنْ یَغْشَانا».

پایین برای ما و کسانی که به دیدار ما می‌آیند آسان‌تر است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۵۶

پیامبر (ص) هفت ماه میهمان ابوایوب بود و در این مدت وحی در خانه او بر حضرت نازل می‌شد.

حلبی ۲ / ۶۴ گوید: هنگامی که رسول خدا از قبا به مدینه آمد انصار برای بردن مهاجران به منازل خود با یکدیگر به رقابت پرداختند تا آن‌که کار به قرعه کشید تا آن‌جا که احدی از مهاجران بدون قرعه وارد خانه انصار نشد. بلاذری ۱/ ۲۷۰ گوید: انصار زمین‌های اضافی خود را نیز به مهاجران بخشیدند.

هجرت رسول خدا مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت و به روایت قسطلانی در المواهب اللدنیه ۱/ ۱۵۵ و دیگران پیامبر (ص) در ابتدای ورودشان به مدینه دستور داد تاریخ را از همان هنگام هجرت بنویسند.

پی‌ریزی بزرگ‌ترین تمدن بشر

در مکه اساس کار و دعوت پیامبر پیرامون مبدأ و معاد قرار داشت و بیشتر اهتمام آن حضرت بر ویران ساختن و تخریب افکار شرک‌آلود و خرافی مشرکان و دعوت به توحید، عدالت، ظلم‌ستیزی و ترس از معاد و قیامت بود. اما در مدینه شیوه کار فرق می‌کرد، در این‌جا محور کار بر قانونگذاری، بنیانگذاری اجتماع مسلمانان و ترتیب و تنظیم امور آنان می‌چرخید. فعالیت‌ها و کارهای پیامبر در مدینه نه تنها کمتر و راحت‌تر از مکه نبود بلکه تا حدودی دشوارتر هم بود.

نخستین کاری که رسول خدا (ص) در مدینه انجام داد تأسیس مرکزی برای کارهای عبادی، سیاسی، نظامی و رسیدگی به امور مسلمانان بود. به روایت ابن اسحاق ۲/ ۱۴۱ سهل و سهیل می‌خواستند زمینی را که از آن برای خشک کردن خرما استفاده می‌شد به پیامبر تقدیم کنند ولی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۵۷

حضرت نپذیرفت و به ده دینار آن را خرید و نخلستان و قبوری که در کنار آن قرار داشت نیز خرید و مسطح کرد و بعد مسجد را در آن‌جا بنا نمود که به «مسجدالنبی» مشهور شد.

صالحی شامی در سبل الهدی ۳/ ۴۸۵ گوید: پیش از آن نیز اسعد بن زُراره در آن‌جا نماز اقامه می‌کرد. مسلمانان با اشتیاق فراوان در ساختن مسجد شرکت کردند. خود رسول خدا نیز کار می‌کرد و این باعث تشویق دیگران می‌شد، از این‌رو مسلمانان می‌خواندند:

لَئِنْ قَعَدْنا وَ النَّبِیُّ یَعْمَلُ لَذاکَ مِنَّا الْعَمَلُ الْمُضَلَّلُ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۵۸

اگر ما بنشینیم و پیامبر کار کند هر آینه این عمل ما گمراهانه خواهد بود.

مسلمانان در هنگام ساخت مسجد با شور و هیجان وصف‌ناپذیر این سرود را نیز می‌خواندند:

لا عَیْشَ إِلّا عَیْشُ الآخِرَهْ لَلّهُمَّ ارْحَمِ الأَنْصارَ وَ الْمُهاجِرَهْ

زندگی جز زندگی آخرت نیست، خدایا بر انصار و مهاجران رحمت فرود آر.

عمار یاسر که مرد توانمندی بود دو خشت با خود حمل می‌کرد و می‌گفت یکی را به نیت رسول خدا می‌آورم. برخی از مسلمانان از بی‌آلایشی او استفاده کرده چند خشت روی دوش او می‌گذاشتند، عمار به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا مرا کشتند! بیش از آن‌چه خود می‌برند بر من بار می‌کنند. پیامبر در حالی‌که با دست خود غبار موهای عمار را می‌تکاند فرمود:

«لَیْسُوا بِالَّذِینَ یَقْتُلُونَکَ، إِنَّما تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْباغِیَهُ».

اینان آن کسانی نیستند که تو را می‌کشند، گروهی متجاوز تو را خواهند کشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۵۹

دیار بکری در تاریخ الخمیس ۱/ ۳۴۵ گوید: عثمان مرد تمیزی بود، در حال حمل خشت و سنگ آن‌ها را از خود دور نگه می‌داشت تا مبادا پیراهنش گردآلود شود. وقتی خشت را زمین می‌گذاشت غبار آستین‌ها و لباس خود را می‌تکاند! امیرالمؤمنین به او نگاهی کرد و این شعر را در تعریض به وی سرود:

لا یَسْتَوِی مَنْ یَعْمُرُ الْمَساجِدا یَدْأَبُ فِیها قائماً وَ قاعِدا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۶۰

وَ مَنْ یَری عَنِ الْغُبارِ حائِدا

کسی که در ساختن مسجد شرکت می‌نماید و ایستاده و نشسته در آن کار می‌کند، با کسی که از گرد و خاک پرهیز می‌نماید یکسان نیست!

همین شعر را عمار از علی (ع) فرا گرفت و مکرر می‌خواند. عثمان برآشفت و گفت: ای پسر سمیه! به خدا قسم که این عصا را بر بینی تو خواهم زد. رسول خدا (ص) آن را شنید و ناراحت شد، آن‌گاه فرمود: «اینان را با عمار چه کار؟ او آنان را به بهشت دعوت می‌کند و آنان او را به دوزخ فرا می‌خوانند. عمار پوست میان چشم و بینی من است».

مشخصات مسجد پیامبر

ابن‌سعد در طبقات ۱/ ۲۳۹ می‌نویسد: وسعت مسجد صد ذراع در صد ذراع و به شکل مربع بود که حدوداً دو هزار و پانصد متر مربع می‌شده است و به نقل سمهودی در وفاء الوفاء ۱/ ۳۴۰ هفتاد در شصت ذراع بوده که حدود هزار متر مربع بوده است. پایه‌های آن را سه ذراع، یعنی حدود یک متر و نیم تا نزدیک دو متر با سنگ چیدند و بقیه را با خشت ساختند. ستون‌های آن را از تنه نخل برافراشتند و سقف آن را نیز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۶۱

با شاخه خرما پوشاندند و قبله آن را به سوی بیت‌المقدس قرار دادند. برای مسجد سه در گذاشتند؛ یکی در پشت مسجد و دو تای دیگر سمت راست و چپ بود که یکی را باب‌الرحمه می‌گفتند و دیگری دری بود که خود پیامبر از آن وارد می‌شد. حلبی ۲/ ۸۱ گوید: در پشت مسجد سایبانی ساختند برای افراد غریب و کسانی که جایگاه و سرپناهی نداشتند که به آنان اهل صُفّه می‌گفتند. شب‌ها برای روشنایی مسجد شاخه نخل می‌سوزاندند. تا سال هفتم هجرت همین ساختمان بود، در سال هفتم پس از فتح خیبر و افزایش جمعیت بر وسعت مسجد افزوده شد.

دو اتاق کوچک با سقف کوتاه و ساده نیز برای سوده و عایشه همسران پیامبر در کنار مسجد ساخته شد. دیوارهای آن‌ها از سنگ و سقفشان از شاخه خرما بود و روی سقف هم با گل پوشانده شد. حجره‌های دیگر همسران رسول خدا (ص) نیز بعدها ساخته شد.

آری، به این‌سان مسجد با کم‌ترین امکانات و مصالح بسیار ساده و ابتدایی آن روز ساخته شد و مرکز اجتماع مسلمانان و محل حل و فصل امور حکومتی گردید و شالوده فرهنگ بس عظیم اسلام در آن‌جا پایه‌ریزی گشت و بعدها نقش بسیار مهمی در تثبیت و گسترش فرهنگ و تمدن اسلام در سراسر جهان ایفا کرد.

سرافرازی امیرالمؤمنین

بنای مسجد که به پایان رسید چند تن از مهاجران مانند علی (ع)، حمزه، ابوبکر و عمر در اطراف مسجد اتاق‌هایی برای خود

ساختند و هر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۶۲

ی

ک دری از خانه خود به مسجد گشودند که هنگام نماز از آن در وارد مسجد می‌شدند. چندی این وضع ادامه داشت تا این‌که گویا پس از جنگ بـدر فرمان الهی صادر شـد که بایـد همه درهای خصوصـی بسـته شود و فقط در خانه امیرالمؤمنین (ع) باز بمانـد. این موضوع که در تاریخ اسـلام به «سدّ الابواب» مشهور است، به روایت احمد حنبل ۴/ ۳۶۹ و حلبی ۳/ ۳۴۶ و دیگران‌برای برخی گران آمد و گلایه خود را به پیامبر رساندند. حضرت در پاسخ آنان فرمود:

«وَ إِنِّی وَاللهِ ما سَدَدْتُ شَیْئاً وَ لا فَتَحْتُهُ وَ لَکِنِّی أُمِرْتُ بِشَیْ‌ءٍ فَاتَّبَعْتُهُ».

به خدا سوگند من چیزی را نبستم و نگشودم، فقط فرمان خدا را اطاعت کردم.

پیمان برادری

از جمله کارهای پیامبر در همان ابتدای ورود به مدینه پیمان برادری بود که بین اکثر مهاجران و انصار بسته شد. مهاجران که خانه و کاشـانه خود را از دست داده و به سـرزمین غربت هجرت کرده بودنـد به تقویت مالی و روحی نیاز داشـتند. انصار با دعوت آنان به منازل خود و تقسـیم دارایی خویش با آنان مشـکل مالی مهاجران را تا اندازه‌ای حل کردند. در بعد روحی نیز با ابداع پیمان برادری این معضـل رفع و این خلأـ جبران شـد. سـهیلی در الرَّوْضُ الأُنُف ۴/ ۱۷۸ گویـد: مؤاخـات بین مهـاجران و انصـار برای از بین بردن مشکل غربت و دوری از خانواده و طایفه و نیز پشتوانه‌ای برای یکدیگر بود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۶۳

بـا این‌که بنـا بود پیمان برادری بین یک مهاجر و یک انصاری بسـته شود، با این وصف گویا بین چنـد نفر از خود مهاجران نیز عقد اخوت بسـته شـد. گرچه این مطلب بیشتر ناظر بر عقـد اخوت در مکه است، زیرا به روایت المُحبَّر/ ۷۰ و سبل الهدی ۳/ ۵۲۷ نخست آیین برادری در مکه اجرا شـد و امتیاز قبیلگی و عشـیره‌ای و فقر و غنا و غیر آن از میان برداشـته شـد. برای بار دوم نیز در مـدینه در محدوده وسیع‌تری که برخی افراد از سرزمین‌ها و نژادهای مختلف نیز در آن شرکت داشتند انجام شد. عرب با عجم، سفید با سیاه و فقیر با غنی برادر شدند.

به روایت حلبی ۲/ ۹۱ رسول خدا (ص) در مسجد و یا در خانه انس خطاب به مهاجران و انصار فرمود:

«تَآخَوْا فِی اللهِ أَخَوَیْنِ أَخَوَیْنِ».

در راه خدا دو به دو با هم برادر شوید.

آن‌گـاه رو به مسـلمانان کرد و فرمود: فلانـی تو بـا فلانی برادری. سـپس دست علی بن ابی‌طالب را گرفت و فرمود: «هـذا أَخِی» این برادر من است.

به گفته شـیخ طوسی در امالی/ ۵۸۷ بین کسانی که با یکـدیگر هم‌شأن و تقریبا در یک رتبه بودنـد عقـد برادری بسـته می‌شد. قابل دقـت و تأمـل اسـت که در هر دو بـار که عقـد اخـوّت اجرا شـد، پیـامبر (ص)، علی (ع) را به عنـوان برادر خـود انتخـاب کرد و این افتخاری بس بزرگ است که امیرالمؤمنین شأن و شایسـتگی برادری با خاتم انبیا و بزرگ‌ترین فرد بشر را دارا بود. به نقل مناقب ابن مغازلی/ ۹۱ و دیگران پیامبر فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۶۴

«مَکْتُوبٌ عَلی بَابِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللهُ السَّماواتِ وَالأَرْضَ بِأَلْفَی عَامِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِیٌّ أَخُو رَسُولِ اللهِ».

دو هزار سال قبل از آفرينش آسمان‌ها و زمين بر سر در بهشت نوشته شده بود: محمد فرستاده خدا و على برادر رسول خداست.
در الرياض النضره ۱/ ۲۳ آمده است كه پيامبر پيمان خواهرى نيز بين برخى از زنان بست.
همان‌گونه كه در بحث تعداد مهاجران گذشت در مورد آمار آن دسته از مهاجران و انصار كه پيمان برادرى بستند اختلاف است، تعداد آنان را نود، صدو هشتاد و شش و سيصد نفر هم گفته‌اند، يعنى صد و پنجاه نفر مهاجر و صد و پنجاه نفر انصار.

تشكيلات يهوديان يثرب

يهوديان مدينه دو گروه بودند؛ يک گروه اقليت از افراد بومى يثرب كه با گذشت زمان به آيين يهود گرويده بودند ولى جمعيت جداگانه‌اى را تشكيل نمى‌دادند بلكه داخل همان طوايف عرب زندگى مى‌كردند. گروه ديگر اكثريت كه سه طايفه بزرگ و مستقل بنى‌قَينُقاع، بنى‌نضير و بنى‌قريظه بودند، اينان به يثرب هجرت كرده و جداگانه در قلعه‌هاى خود مى‌زيستند. اين يهوديان عالمان و احبار بزرگى مانند عبداللّه‌بن صوريا، عبدالله بن سَلام، مُخَيرِيق، فِنْحاص، اشْيع و غير آنان داشتند. به نقل ابن اسحاق ۲/ ۲۰۷ يهوديان يثرب داراى يک مركز علمى و دينى به نام «بيت المدارس» بودند كه در آن‌جا تورات و احكام دينى خود را فرا مى‌گرفتند. به گفته ابن شَبَّه در تاريخ المدينة المنوّره ۱/ ۱۷۳ بيت
درسنامه آشنايى با تاريخ اسلام، ج۱، ص: ۱۶۵
المدارس در نزديكى مَشْرَبَه ام ابراهيم قرار داشته است. ابن اسحاق ۱/ ۲۰۱ گويد: رسول خدا يک بار داخل بيت المدارس شد و يهوديان را به سوى خدا دعوت كرد. طبرى در جامع البيان ۲۶/ ۱۷ گويد: يهوديان در مدينه كنيسه‌اى داشتند كه در اعياد خود به آن‌جا مى‌رفتند. با اين همه روشن است كه يهوديان در مدينه داراى تشكيلات گسترده و منسجم و منظّمى نبوده‌اند.
چند نفر از علماى يهود مسلمان شدند ولى عموم آنان با آن‌كه حق براى‌شان روشن شده بود آيين يهود را ترک نكردند. اينان همراه منافقان مدينه جبهه واحدى را بر ضد رسول خدا (ص) و مسلمانان تشكيل دادند و در همان ابتداى ورود پيامبر به مدينه براى برهم زدن نظم و اختلال در امر حكومت اسلامى و جلوگيرى از تثبيت و گسترش آن به توطئه و تبليغات و فتنه‌گرى پرداختند. علماى يهود با كتمان حقايق تورات و طرح سؤالات و شبهات گوناگون قصد محكوم كردن و شكست پيامبر را داشتند ولى آيات كوبنده و افشاگر قرآن در پاسخ و محكوميت آنان نازل مى‌شد. ابن اسحاق ۲/ ۱۷۷ گويد: حدود صد آيه از سوره بقره در اين باره فرود آمده است.

پيمان عمومى مدينه

يثرب نيز همانند مكه حكومت و دولت نداشت، همان رؤساى قبايل حكمرانان آن سرزمين به حساب مى‌آمدند. مشكلى كه در مدينه وجود داشت و در مكه به اين شدت يافت نمى‌شد وجود اختلافات قبيله‌اى به‌ويژه بين اوس و خزرج بود. هر چند عرب به هيچ وجه روحيه پذيرش
درسنامه آشنايى با تاريخ اسلام، ج۱، ص: ۱۶۶
ى
ک دولت و حكومت مركزى را نداشت ولى آتش خانمانسوز نزاع‌ها و اختلافات قبيله‌اى چرخ زندگى يثربيان را مختل كرده بود به گونه‌اى كه تصميم داشتند براى خود حاكم و سلطان انتخاب كنند. قرار بود عبدالله بن ابَى به عنوان پادشاه يثرب انتخاب بشود و به نقل ابن اسحاق ۲/ ۲۳۴ تاجى هم براى او ساخته بودند. دين اسلام كليه طوايف و قبايل عرب را زير پرچم واحد «لاـ إِلَهَ إِلَّا الله»

درآورد و مسجد النبی مرکز اداره حکومت پیامبر شد. برای اداره مدینه و هسته مرکزی حکومت اسلامی نیاز مبرم به دستور العمل و قانون بود.

از این‌رو رسول خدا (ص) پیمانی جامع و قانونی فراگیر تنظیم کرد. آن‌گاه تمامی ساکنان مدینه این عهدنامه را پذیرفتند و ملتزم به رعایت آن شدند. این پیمان عمومی نمونه کامل قانون سیاسی و اجتماعی زندگی بشر است که امروز نیز پس از گذشت چهارده قرن بهترین شیوه تأمین آزادی و حقوق افراد را دربردارد.

عمده متن این پیمان بنابه نقل ابن‌اسحاق ۲/ ۱۴۷ و ابن زَنْجِوَیه در الاموال/ ۲۰۵ به این شرح است: «این نوشته‌ای است از محمد پیامبر بین مؤمنان و مسلمانان از قریش و یثرب و هر کس پیرو آنان باشد و به آن‌ها بپیوندد و همراهشان به جهاد بپردازد. اینان جدای از دیگر مردم امت واحدی را تشکیل می‌دهند. مؤمنان پرهیزکار بر ضد کسی که به آنان ستم کند یا خواهان ستم یا گناه یا تجاوز و یا فساد در بین مؤمنان باشد با یکدیگر متحد خواهند بود، هر چند آن متجاوز فرزند یکی از آنان باشد. هر کس از یهودیان از ما پیروی کند از یاری و مساوات ما برخوردار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۶۷

خواهد بود، بدون آن‌که به وی ستم شود و یا کسی را بر ضد او یاری کنند. صلح تمامی مؤمنان یکی است، هیچ مؤمنی بدون موافقت مؤمن دیگری نمی‌تواند قرارداد صلح ببندد. هر مؤمنی که به آن‌چه در این پیمان‌نامه است اقرار کند و به خدا و روز واپسین ایمان آورد نباید فتنه‌گر را یاری کند و یا پناه دهد و اگر او را یاری کند و یا پناه دهد پس لعنت و خشم خدا در روز قیامت بر وی باد و هرگاه شما در امری اختلافی پیدا کردید همانا داوری آن با خداوند عز و جل و محمد (ص) است. هرکس با اهل این پیمان بجنگد هم‌پیمانان باید یکدیگر را یاری دهند و ستمدیده باید یاری گردد.

یهودیان تا وقتی که همراه مؤمنان در حال جنگ هستند هزینه آنان با خودشان است. داخل یثرب برای اهل این پیمان حرم امن است. اگر میان اهل این پیمان مشکلی و یا مشاجره‌ای رخ دهد و بیم آن برود که به فسادی گراید داوری آن با خدا و رسول اوست. به قریش و یارانشان پناه داده نخواهد شد. هر گاه کسی ناگهانی به یثرب حمله کند باید یکدیگر را یاری کنند و این پیمان از ستمکار و گناهکار حمایت نمی‌کند. هر کس از یثرب بیرون رود یا در آن بماند در امان است مگر آن‌که ستمکار و یا گناهکار باشد. خداوند پناه نیکوکاران و پرهیزگاران است و محمد فرستاده اوست».

طبرسی/ ۶۹ گوید: پس از انعقاد این پیمان یهودیان بنی قَینُقاع، بنی نضیر و بنی قریظه از پیامبر خواستند پیمانی هم جداگانه با آنان امضا کند، حضرت پذیرفت و پیمانی با آنان بست که بر ضد رسول خدا کاری

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۶۸

نکنند و کسی را بر ضد آن حضرت و اصحابش یاری ندهند و اگر عهدشکنی کنند پیامبر در ریختن خون آنان و اسیر کردن زنان و فرزندان و ضبط اموالشان آزاد خواهد بود.

حرکت‌های نظامی

رسول خدا (ص) پس از آن‌که مسجد را ساخت و مهاجران را به‌طور موقت اسکان داد و قانونی نیز برای اداره شهر تنظیم و با اقلیت‌های یهود امضا کرد و کار مدینه نسبتا رونق گرفت، برای این‌که به قریش بفهماند او از رسالت خود دست برنداشته و به مدینه نیز محصور و محدود نمی‌شود چندین حرکت نظامی انجام داد.

معمولًا در اصطلاح سیره‌نگاری به جنگ‌هایی که پیامبر در آن شرکت می‌کرد و امور فرماندهی را به‌طور مستقیم برعهده داشت «غَزْوَه» و به جنگ‌هایی که در آن‌ها شرکت نداشت بلکه دسته‌ای را با تعیین فرمانده به منطقه‌ای اعزام می‌کرد «سَرِیه» گویند.

نخستین غزوه رسول خدا غزوه وَدّان و یا ابْواء بود که در صفر سال دوم هجرت واقع شد و درگیری رخ نداد و اولین سریه دسته عُبیدهٔ بن حارث بود که رسول خدا (ص) وی را با شصت و یا هشتاد نفر از مهاجران برای جلوگیری از حمله احتمالی قریش اعزام کرد که جنگی بین طرفین واقع نشد. دیگر سریه حمزه بود که پیامبر او را با سی نفر از مهاجران به ناحیه عِیص فرستاد و درگیری رخ نداد. برخی گویند سریه حمزه نخستین سریه بوده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۶۹

غزوه ذات العشیره

ابن‌اسحاق ۲/ ۲۴۸ و واقدی ۱/ ۱۲ گویند: در جمادی‌الاولی سال دوم هجرت گزارش رسید که کاروان تجارت قریش به سرپرستی ابوسفیان به شام می‌رود. پیامبر ابوسَلَمَهٔ بن عبدالاسد را به جانشینی خود در مدینه گماشت و پرچم سپاه را به دست حضرت حمزه داد و با صد و پنجاه و یا دویست نفر برای تعقیب کاروان قریش حرکت کرد تا منطقه عُشیره رفت و تا اوایل ماه جمادی الآخره توقف کرد ولی به کاروان قریش دست نیافت. در این مدت با قبیله بنی‌مُدْلِج پیمان صلحی امضا کرد و در همین غزوه بود که رسول خدا امیرالمؤمنین را ابوتراب نامید. علی (ع) با عمار یاسر کنار نخلستان بنی مُدْلِج رفتند و پس از ساعتی که کارهای آنان را مشاهده کردند خوابشان برد. رسول خدا (ص) به آن‌جا رفت و آنان را بیدار کرد، وقتی علی (ع) را خاک‌آلود دید نشان ساده‌زیستی را به او داد و فرمود:

«مالَکَ یا أَباتُراب؟!»

تو را چه شده است ای خاک آلوده؟!

محب طبری در ذخائر العقبی/ ۵۷ گوید: ابوتراب محبوب‌ترین کنیه برای امیرالمؤمنین (ع) بود، هر گاه وی را بدین کنیه می‌خواندند خشنود می‌شد.

سریه عبدالله بن جحش

به روایت ابن‌اسحاق ۲/ ۲۵۲ و واقدی ۱/ ۱۳ در ماه رجب سال دوم هجرت دو ماه قبل از جنگ بدر پیامبر پسر عمه خود عبدالله بن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۷۰

جَحْش را همراه هشت نفر از مهاجران به منطقه نَخْلَه بین مکه و طائف فرستاد تا اخبار قریش را به وی گزارش دهند. حضرت نامه‌ای نوشت و به عبدالله داد و فرمود تا دو روز راه نرفته آن را نخواند، پس از دو روز راه پیمودن در آن بنگرد و به آن عمل کند و کسی از همراهان خود را مجبور نسازد. عبدالله پس از آن‌که دو روز راه پیمود نامه را گشود فرمان چنین بود: «راه خود را ادامه بده و در نَخْلَه بین مکه و طائف فرود آی. آن‌جا در کمین قریش بمان و اخبار آنان را برای ما به دست آور».

عبدالله به همراهان خود گفت هرکدام از شما خواهان شهادت است با من رهسپار شود و کسی که نمی‌خواهد همراه من بیاید بازگردد. همگی رهسپار نَخْلَه شده در آن‌جا فرود آمدند تا کاروان تجارت قریش رسید. کاروانیان در وهله نخست از دیدن مسلمانان ترسیدند. لیکن با دیدن عُکّاشهٔ بن مِحْصَن که سر خود را تراشیده بود آسوده‌خاطر شدند و گفتند اینان برای ادای عمره آمده‌اند. آن روز آخر ماه رجب بود، مسلمانان گفتند اگر جنگ کنند در ماه حرام جنگ کرده‌اند و اگر صبر کنند تا ماه حرام سپری شود کاروان قریش وارد حرم می‌شود که نبرد در آن منطقه نیز حرام است. سرانجام تصمیم گرفتند در همان روز به نبرد بپردازند. طبرسی در جوامع الجامع ۱/ ۱۱۸ گوید: آن روز اولین روز از ماه رجب بود، مسلمانان گمان کردند آخر ماه جمادی

الآخره است. واقـد بن عبـدالله با پرتاب تیری عمرو بن حَضْرَمی را کشت، یک نفر هم گریخت، عثمان بن عبدالله و حَکَم بن کیسان نیز اسیر شدند. عبدالله کاروان تجاری قریش

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۷۱

را به مدینه آورد و به قولی خمس آن را برای رسول خدا جدا و بقیه را تقسیم کرد.

پیامبر فرمود: «من به شـما فرمان نداده بودم که در ماه حرام بجنگید!» لذا از تصـرف در غنایم و اسـیران خودداری نمود. مسلمانان بر عبـدالله و یـاران وی خرده گرفتنـد. قریش هم شروع به تبلیغ بر ضـد مسـلمانان کرده و گفتنـد محمـد و یـارانش مـاه حرام را حلال شمردند. سرانجام آیه دویست و هفده بقره نازل شد:

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَاللهِ وَالْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ).

از تـو دربـاره جنـگ در مـاه حرام می‌پرسـند بگـو جنـگ در آن گنـاهی است بزرگ. جلوگیری از راه خـدا و کفر ورزیـدن به او و جلوگیری از مسجدالحرام و اخراج ساکنان آن نزد خدا گناهی است بزرگ‌تر و فتنه‌انگیزی بدتر از کشتن است.

آن‌گاه رسول خدا (ص) غنایم و اسیران را تقسیم کرد. گویند این غنیمت نخستین غنیمتی بود که به دست مسلمانان افتاد و عمرو بن عبدالله حَضْرَمی نخستین کافری بود که به دست مسـلمانان کشـته شد و عثمان و حَکَم نخستین اسیرانی بودند که به دست مسلمانان اسیر شدند.

تغییر قبله

رسول خدا (ص) و مسـلمانان سـیزده سالی را که در مکه بودند به سوی بیت‌المَقْدِس نماز می‌گزاردند. البته به روایت کلینی ۳/ ۲۸۶ پیامبر کعبه را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۷۲

در مقابـل خود قرار می‌داد. گرچه زمخشـری در کشاف ۱/ ۲۰۰ و طبرسـی در جوامع الجامع ۱/ ۸۶ می‌گوینـد: پیامبر در مکه نیز به سوی کعبه نماز می‌گزارد، به مـدینه که هجرت کرد خدا دسـتور داد برای دوستی و الفت با یهود به سوی بیت‌الْمَقْدِس نماز بگزارد. باری، در مـدینه نیز در اوایل هجرت تا هفده ماه به همان سوی نماز می‌خواندند. یهود که همواره دنبال خرده‌گیری و اشکال‌تراشـی بودند لب به سـرزنش گشوده و به روایت سبل الهدی ۳/ ۵۳۷ گفتنـد محمد با ما مخالفت می‌کند اما به‌سوی قبله ما نماز می‌گزارد. پیامبر از این تبلیغات سوء آزرده خاطر گردید و منتظر بود که در این‌باره دستوری فرا رسد.

سه‌شـنبه پنجم شـعبان و یـا رجب سـال دوم هجرت در حالی که پیامبر (ص) در مسـجدی در محله بنی‌سَلَمَه نماز ظهر می‌خوانـد در رکعت دوم نماز آیه صد و چهل و چهار بقره بر او نازل شد:

(قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ).

همانـا گردانیـدن رویـت را به‌سـوی آسـمان می‌بینیم. پس تـو را به سـوی قبله‌ای می‌گردانیم که از آن خشـنودی. پس روی خـود را به‌سوی مسجدالحرام برگردان و هر کجا که بودید روی خود را بدان سوی برگردانید.

رسول خدا (ص) و مسلمانان روی از بیت‌المَقْدِس برتافتند و روی به قبله نماز را تمام کردند.

بیشتر مسلمانان و اعراب از تغییر قبله خوشحال بودند، زیرا خانه کعبه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۷۳

از دیرباز مورد احترام آنان بود و از مهم‌ترین اماکن مقـدس عرب به‌شـمار می‌آمد. در مقابل برای یهودیان ناخوشایند بود. از این رو

زبان به طعن گشوده و گفتند چرا مسلمانان قبله‌شان را تغییر دادند. آری، این موضوع حاکی از بحران روابط یهود و مسلمانان بود.

خلاصه درس

یثرب متشکل از دهکده‌هایی بود که دو طایفه اوس و خزرج و طوایفی از یهود در آن زندگی می‌کردند. یثرب به هنگام هجرت هنوز شهر نشده بود. با ورود پیامبر و مهاجران مرکز حکومت اسلامی شد و چهره شهر به خود گرفت. بدین جهت بود که به «مدینهٔ النبی» تغییر نام پیدا کرد. در نزدیکی یثرب دهکده‌ای قرار داشت به نام قُبا، این دهکده محل سکونت بنی‌عمرو بن عوف از قبیله اوس بود. رسول خدا (ص) در ابتدای هجرت وارد این دهکده شد.

امیرالمؤمنین (ع) به دستور رسول خدا در مکه ماند و اعلام کرد هر کس نزد محمد (ص) امانتی دارد بیاید بگیرد. پس از سه شبانه روز توقف در مکه و سپردن امانت‌ها به صاحبانشان همراه فاطمه دختر رسول خدا، فاطمه بنت اسد مادر خود، فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب، سُوده همسر رسول خدا و ام‌کلثوم دختر آن حضرت از راه ذی‌طُوی رهسپار یثرب گردید.

هنگامی که رسول خدا از قبا به مدینه آمد انصار برای بردن مهاجران به منازل خود با یکدیگر به رقابت پرداختند، ناچار کار به قرعه کشید تا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۷۴

آن‌جا که احدی از مهاجران بدون قرعه وارد خانه انصار نشد.

هجرت رسول خدا مبدأ تاریخ مسلمانان قرار گرفت. نخستین کاری که رسول خدا در مدینه انجام داد تأسیس مرکزی برای کارهای عبادی، سیاسی، نظامی و رسیدگی به امور مسلمانان بود که به «مسجدالنبی» مشهور شد.

بسته شدن در خانه‌ها به مسجدالنبی به جز در خانه حضرت علی، برقراری عقد اخوت بین مهاجرین و انصار نیز از جمله وقایع این ایام است.

یهودیان مدینه دو گروه بودند؛ یک گروه اقلیت از افراد بومی یثرب که با گذشت زمان به آیین یهود گرویده بودند ولی جمعیت جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دادند بلکه داخل همان طوایف عرب زندگی می‌کردند. گروه دیگر اکثریت که سه طایفه بزرگ و مستقل بنی‌قَینُقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه بودند، اینان به یثرب هجرت کرده و جداگانه در قلعه‌های خود می‌زیستند.

دین اسلام کلیه طوایف و قبایل عرب را زیر پرچم واحد «لا إِلَهَ إِلَّا الله» درآورد و مسجد النبی مرکز اداره حکومت پیامبر شد. برای اداره مدینه و هسته مرکزی حکومت اسلامی پیمانی جامع و قانونی فراگیر تنظیم گردید و بنا به درخواست یهودیان بنی قَینُقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه پیمانی جداگانه با آنان هم امضا شد.

برای این مقطع از تاریخ اسلام می‌توان از یکی دو غزوه و سریه و همین‌طور از تغییر قبله نیز نام برد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۷۵

خود آزمایی

۱. وضعیت یثرب را قبل از مهاجرت حضرت رسول و بعد از آن بنویسید.

۲. اولین مسجدی که در اسلام ساخته شد چه نام دارد؟

۳. اولین نماز جمعه در کجا و در چه تاریخی برگزار گردید؟

۴. مبدأ تاریخ مسلمان را بیان کنید.

۵. مشخصات مسجد پیامبر را به طور خلاصه توضیح دهید.

۶. منظور از «سد الابواب» چیست؟

۷. پیمان برادری مهاجر و انصار را به طور اختصار بیان کنید.

۸. یهودیان مدینه چند گروه بودند؟ طوایف مهم آن را نام ببرید.

۹. چگونگی انعقاد پیمان عمومی مدینه را بیان کنید.

۱۲. «غزوه» و «سریه» را تعریف کنید و چند نمونه از هر یک را نام ببرید.

۱۳. نخستین غزوه‌ها و سریه‌ها کدام است؟

۱۴. چگونگی و دلیل تغییر قبله را توضیح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۷۷

درس ششم: جنگ بدر ... تغییر مسیر تجاری قریش

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

– علت وقوع جنگ بدر را بدانیم.

– به چگونگی وقایع جنگ بدر پی ببریم.

– با موضوع و چگونگی ازدواج حضرت علی (ع) با حضرت زهرا آشنا بشویم.

– بتوانیم جنگ‌های «بنی قینقاع» و «سویق» را توضیح دهیم.

در این درس به جنگ بدر، تاریخ و علت وقوع، موقعیت جغرافیایی آن، شکست مشرکان، حضور فرشتگان در بدر، نقش علی (ع) در پیروزی بدر، دیدگاه قرآن در خصوص جنگ بدر، پیامدهای آن، ازدواج علی (ع) و فاطمه (س)، جنگ بنی قینقاع، علت وقوع و نتیجه آن،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۷۸

جنگ سویق و در نهایت ضبط مال التجاره کاروان تجاری قریش به دست زید بن حارثه خواهیم پرداخت.

جنگ بدر

جنگ بدر در سال دوم و نوزده ماه پس از هجرت واقع شد. علت وقوع آن بنابر نقل ابن‌اسحاق ۲/ ۲۵۷ و واقدی ۱/ ۱۹ این بود که کاروان تجاری بسیار بزرگی از مکیان که تمامی قریش در مال‌التجاره آن سهیم بودند به سرمایه پنجاه هزار دینار با هزار شتر همراه چهل یا هفتاد تن از سران قریش مانند عمروعاص و مَخْرَمَهٔ بن نوفل و به ریاست ابوسفیان به‌سوی شام حرکت کرد. خبر حرکت کاروان به رسول خدا رسید. حضرت برای تعقیب کاروان به ذی‌العُشَیره رفت ولی به آن دست نیافت. از این‌رو مترصّد بازگشت کاروان بود تا آن‌که مطّلع شد کاروان در حال بازگشت به مکه است. طلحهٔ بن عبیدالله و سعید بن زید را پیشاپیش فرستاد تا اخبار آن را گزارش دهند و به مسلمانان فرمود:

«هذِهِ عِیرُ قُرَیْشٍ فِیها أَمْوالُهُمْ، فَاخْرُجُوا إِلَیْها لَعَلَّ اللهُ یُنْفِلُکُمُوها».

این کاروان قریش است که اموالشان در آن است، به سوی آنان بروید شاید خداوند غنیمتی به شما برساند.

گروه زیادی داوطلب خارج شدند، حتی برخی مانند سعد بن خَیثَمَه برای همراهی با رسول خدا (ص)، با پدرش قرعه زدند. گروه زیادی هم شرکت نکردند، زیرا حضرت برای جنگ بیرون

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۷۹

نرفت. بدین جهت بود که سرزنش و ملامت هم نشدند. البته به گفته واقدی ۱/ ۲۰ گروهی از رفتن همراه پیامبر اکراه داشتند. رسول خدا (ص) ابولُبابه را به جانشینی خود در امور سیاسی و اجتماعی و ابن ام‌مکتوم را برای اقامه نماز جماعت در مدینه نصب کرد. سپاه مدینه متشکل بود از سیصد و سیزده نفر مرد، هفتاد شتر که معمولًا دو، سه و یا چهار نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند، شش زره، هشت شمشیر و یک یا دو اسب. پیامبر (ص) روز دوشنبه هشتم یا دوازدهم ماه رمضان سال دوم هجرت راهی سرزمین بدر شد. بدر نام چاهی بود که در بیست و پنج فرسخی شرق مدینه و در هشت فرسخی ساحل دریا قرار داشت. این منطقه محل عبور کاروان‌هایی بود که از مکه به شام در تردّد بودند. در کنار این چاه سالی یک بار بازار صحرایی برپا می‌شد. حضرت در منطقه سُقْیا سپاه خود را صف‌آرایی کرد و از آنان سان دید. در همین جا بود که عده‌ای را مانند عبدالله بن عمر، اسامهٔ بن زید، زید بن ارْقَم و چند نفر دیگر را به لحاظ کم بودن سنشان به مدینه بازگرداند.

اطلاع قریش از حرکت پیامبر

ابوسفیان که گویا همان زمان که در شام به‌سر می‌برد شنیده بود مسلمانان قصد تعرض به کاروان و مصادره آن را دارند با احتیاط تمام حرکت کرد و از این بیم داشت که هر لحظه به کاروان حمله شود. به روایت واقدی ۱/ ۲۸ عمروعاص گوید: وقت بازگشت به مکه در شهر مَعان مردی از قبیله جُذام به ما گفت هنگام رفتن شما به شام محمد قصد حمله به کاروان را داشت و یک ماه منتظر ماند و سپس به یثرب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۸۰

بازگشت، هم‌اکنون نیز چشم انتظار بازگشت شماست. ابوسفیان به تبوک که رسید ضَمْضَم بن عمرو غفاری را اجیر کرد و به مکه فرستاد و دستور داد به قریش بگوید محمد و یارانش می‌خواهند به کاروان حمله کنند، برای نجات کاروان بسیج شوید.
ضَمْضَم غفاری طبق دستور ابوسفیان گوش شترش را برید و پیراهن خود را از پیش و پشت چاک زد و وارونه بر تن کرد و با این هیئت وارد مکه شد و با فریاد بلند آرامش مکه را بر هم زد. او فریاد می‌زد: «ای قریشیان! ای فرزندان لُؤَی! کاروان کاروان! محمد متعرض آن شده، کمک کمک!» قریش با شنیدن فریادهای ضَمْضَم در عرض دو و یا سه روز خود را آماده دفاع از کاروان کردند. البته در رفتن یک نوع دلهره و اکراه وجود داشت. با این حال ابوجهل که موافق رفتن بود فائق شد.
سرانجام سران قریش پس از کشمکش‌ها و اختلافات زیاد با سپاهی متشکل از نهصد و پنجاه نفر نیرو و هفتصد شتر، یکصد اسب و ششصد زره همراه کنیزکان رامشگر با ساز و آواز، دف‌زنان و هلهله‌کنان به سوی سرزمین بدر حرکت کردند. کاروان قریش نزدیک منطقه بدر رسید و یک شب در آن‌جا توقف کرد. ابوسفیان بسیار وحشت‌زده و مضطرب بود که مبادا مسلمانان به کاروان شبیخون بزنند، او با رفتن به دهکده بدر و کسب اطلاع از مَجْدِی بن عمرو جُهَنی از ورود مسلمانان باخبر گردید و بی‌درنگ نزد کاروان آمد و مسیر آن را به سوی دریای سرخ تغییر داد و به سرعت از جانب ساحل حرکت کرد و بدر را در سمت چپ قرار داد. آن‌گاه قیس بن امرئ القیس را نزد سپاه قریش فرستاد و دستور داد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۸۱

به آنان بگوید بازگردید که کاروان نجات یافت.

قیس به‌سوی سپاه قریش رفت و پیغام ابوسفیان را به آنان رساند. ولی ابوجهل نپذیرفت و گفت ما هرگز باز نخواهیم گشت. با

آن‌که قریش چندان تمایلی به جنگ با پیامبر نداشت ولی به عللی ناگزیر از آن بود، چرا که اولًا می‌خواست از حمله عبدالله بن جَحْش انتقام بگیرد و شکست خود را به نوعی جبران کند. ثانیاً بدون پاسخ ماندن حرکت مسلمانان برای حمله به کاروان تجاری قریش حیثیت و وجهه آنان را خدشه‌دار می‌کرد. ثالثاً تداوم حیات اقتصادی مکیان در گرو امنیت مسیر کاروان تجاری آنان بود.
اخْنَس بن شَریق ثقفی که هم‌پیمان بنی‌زُهْره بود به آنان گفت: خداوند کاروانتان را نجات داد و اموالتان را رها ساخت، بازگردید و ترس آن را هم به گردن من بگذارید. بنی‌زُهْره که صد نفر بودند با شایع کردن این‌که اخْنَس را مار گزید از رفتن تعلل ورزیدند و همگی از جُحْفَه به مکه بازگشتند. کنیزکان آوازه‌خوان را نیز از جُحْفَه به مکه بازگرداندند. به روایت کلینی ۸/ ۳۷۵ طالب بن ابی‌طالب پسر بزرگ حضرت ابوطالب نیز که مسلمان بود و اسلام خود را پنهان می‌کرد و در دل پیرو دستور پیامبر (ص) بود و در شعر خود به این نکته تعریض داشت، به لحاظ طعنه قریش که او را به هواخواهی پیامبر متهم کردند به مکه بازگشت.

رایزنی نظامی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۸۲
ابن‌اسحاق ۲/ ۲۶۶ و واقدی ۱/ ۴۸ گویند: رسول خدا نیز با سپاه خود به سوی بدر آمد تا به ذَفْران رسید، در آن‌جا مطلع شد که قریش با سپاهی گران برای دفاع از کاروان خود آمده‌اند. سپاهیان خود را از این موضوع آگاه ساخت و با آنان درباره جنگ با قریش به رایزنی پرداخت. ابوبکر و عمر مطالبی گفتند حاکی از این‌که جنگ به صلاح مسلمانان نیست و آنان آمادگی این کار را ندارند.
گفتار آنان تلویحاً توصیه به عقب‌نشینی بود. رسول خدا به سخنان آنان اعتنایی نکرد و چیزی نفرمود. آن‌گاه مقداد با سخنان شجاعانه خود رسول خدا را خوشحال کرد. او گفت: ای رسول خدا (ص) برای امتثال فرمان الهی حرکت کن ما همراه تو هستیم. به خدا سوگند ما آن‌گونه که بنی‌اسرائیل به پیامبرشان گفتند تو و پروردگارت بروید بجنگید و ما در این‌جا نشسته‌ایم، نمی‌گوییم، بلکه می‌گوییم: تو و پروردگارت بروید بجنگید همانا ما هم همراه شما می‌جنگیم. پیامبر مقداد را دعا کرد بعد فرمود:
«أَشِيرُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاس».
ای مردم رأی خود را بگویید.
مقصود او انصار بود که تا به حال از آنان در حرکت‌های نظامی استفاده نکرده بود و نظرش این بود که انصار بر اساس تعهدات و پیمان‌های خود در عقبه متعهد شده بودند امنیت رسول خدا (ص) را همانند امنیت جان خود و خانواده‌شان در مدینه تأمین کنند، اما این‌که در خارج از مدینه نیز همراه او بجنگند در پیمان‌ها ذکر نشده بود.
سعد بن مُعاذ بزرگ طایفه اوس متوجه مقصود حضرت شد و گفت: من
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۸۳
از سوی انصار پاسخ می‌دهم. ای رسول خدا گویا مقصود شما ما هستیم؟ فرمود: «آری». عرض کرد: همانا ما به تو ایمان آوردیم و میثاق اطاعت بسته‌ایم. پس ای پیامبر خدا حرکت کن. حضرت خوشحال و مصمم بر نبرد شد و فرمود: «به برکت خدا حرکت کنید و مژده باد شما را. همانا خدا دست یافتن بر یکی از این دو گروه (کاروان یا سپاه قریش) را به من وعده داده است. به خدا سوگند گویی من هم اکنون کشتارگاه ایشان را می‌بینم».
پیامبر پرچم‌های سه‌گانه جنگ را بست، زیرا از مدینه بدون پرچم بیرون آمده بود. رایت را به دست علی بن ابی‌طالب و پرچم مهاجران را به مصعب بن عُمیر و پرچم انصار را به یکی از انصار داد. آن‌گاه از ذَفْران حرکت کرد و در شب جمعه هفدهم ماه رمضان به سرزمین بدر رسید و در کنار تپه‌ای از رمل که قریش در آن سوی آن بودند اردو زد. آن‌گاه علی (ع)، زبیر، سعد وقاص،

و بَسْبَس بن عمرو را فرستاد تا از کنار آب بدر خبر بیاورند. آنان آمدند دو نفر از آبکشان قریش را دستگیر کردند و بقیه گریختند و خبر ورود رسول خدا را به قریش دادند. با کسب اطلاع از آن دو نفر معلوم شد که قریش بین نهصد تا هزار نفرند.

سپس با پیشنهاد حُباب بن مُنذِر لشکر اسلام حرکت کرد و کنار نزدیک‌ترین چاه به دشمن اردو زد و برای آن‌که بتوانند به آسانی از آب استفاده کنند حوضی ساختند. بین دو سپاه تنها یک تپه شنی فاصله بود. در آن شب به فرمان خداوند خواب بر مسلمانان چیره گشت. باران نیز بدون آن‌که مشکلی برای مسلمانان ایجاد کند نازل شد، زمین شنزار غیر قابل عبور را برای مسلمانان محکم ساخت تا به راحتی رفت و آمد کنند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۸۴

و زیر پای قریش را از زیادی آب غیرقابل عبور و مرور کرد.

داستان سایبان

به روایت ابن‌اسحاق ۲/ ۲۷۲ و واقدی ۱/ ۴۹ سعد بن معاذ خدمت رسول خدا عرض کرد: سایبانی برای شما بسازیم و مرکب‌تان را کنار آن آماده کنیم و شما داخل آن بمان. اگر خدا ما را پیروز کرد این همان چیزی است که ما می‌خواهیم و اگر به گونه دیگر شد بر مرکب خود سوار می‌شوی و به مدینه نزد اقوام ما باز می‌گردی. پیامبر (ص) او را دعا کرد. سپس کنار چاه‌های آب سایبانی از شاخه‌های نخل برای حضرت ساختند، پیامبر و ابوبکر داخل سایبان بودند و سعد بن معاذ کنار درِ سایبان نگهبانی می‌داد.

این مطلب از چند جهت مورد تردید واقع شده است. اولًا ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۱۴/ ۱۱۸ گفته است: «من از کار سایبان تعجب می‌کنم، از کجا آنان شاخه نخل داشتند که با آن سایبان بسازند و حال آن‌که منطقه بدر سرزمین نخل نبود و آن تعداد شاخه نخل هم که همراه مسلمانان بود آن‌قدر کم بود که به منزله سلاح به‌شمار می‌آمد». البته امروزه در سرزمین بدر نخل وجود دارد. ثانیاً پیامبر که نباید از میدان جنگ فرار کند. ثالثاً این کار از ناحیه فرماندهی موجب سستی و تضعیف روحیه جنگجویان می‌شود. رابعاً پیش از پیشنهاد سعد پیامبر بشارت داد که پیروزی از آن مسلمانان است. خامساً این داستان با آن مطلبی که امیرالمؤمنین درباره رسول خدا نقل می‌کند سازگار نیست. به نقل ابن سعد ۲/ ۲۳ آن حضرت فرمود: «چون روز بدر فرا رسید و جنگ شروع

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۸۵

شد ما به رسول خدا پناه بردیم و او از همه بیشتر سختی‌های جنگ را تحمل کرد و هیچ کس از وی به دشمن نزدیک‌تر نبود». سادساً مورخان از جمله طبرسی در اعلام الوری/ ۱۶۹ نقل کرده‌اند که حضرت شمشیر به دست گرفت و با تلاوت آیه چهل و پنج سوره قمر (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ) به‌زودی این جمع شکست خورند و واپس گریزند، به قلب دشمن حمله کرد. به نظر می‌رسد اگر روایت سایبان صحیح باشد احتمالًا از آن به عنوان مقر فرماندهی استفاده می‌شده و پیامبر از آن‌جا سپاه اسلام را هدایت می‌کرده است، هم‌چنان که در جنگ بنی نضیر نیز این گونه بود.

ارزیابی قریش از سپاه اسلام

ابن اسحاق ۲/ ۲۷۴ گوید: مشرکان قریش عُمیر بن وَهْب را فرستادند تا توان رزمی نیروهای اسلام را ارزیابی کند. او دو بار با اسب خود اطراف مسلمانان گشتی زد، بالا و پایین دره را به دقت بررسی کرد. آن‌گاه نزد قریش آمد و گفت: نه نیروی کمکی دارند و نه کمین، سیصد نفر یا اندکی بیشتر هستند، همراه آنان هفتاد شتر و دو اسب است. سپس گفت: ای گروه قریش شترانی دیدم که با

خود مرگ حمل می‌کنند. پس ببینید صلاحتان چیست. سران قریش برای اطمینان خاطر و احتیاط ابواسامه‌جُشَمی را نیز فرستادند. او هم پس از ارزیابی خویش سخنان عمیر را تأیید کرد.

واقدی ۱/ ۶۳ گوید: حکیم بن حِزام نزد عُتبه آمد و گفت: ای ابوالولید تو بزرگ و سرور قریشی و قریش از تو اطاعت می‌کند،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۸۶

می‌خواهی تا ابد از تو به نیکی یاد کنند؟ پرسید چه باید کرد؟ گفت خونبهای عمرو بن حَضْرَمی هم‌پیمان خود و قیمت کالایی را که محمد در روز نَخْلَه گرفته است برعهده گیر و مردم را بازگردان، شما جز این خونبها و قیمت کالاـ چیز دیگری از محمد نمی‌خواهید. عُتبه پذیرفت بر شتر خود سوار شد و میان مشرکان رفت و گفت ای قوم از من اطاعت کنید و با این مرد و یارانش نجنگید و گناه و ترس آن را هم بر گردن من بگذارید. گروهی از اینان خویشاوند شما هستند.

ابوجهل خطاب به مردم گفت عتبه چنین می‌گوید چون پسرش همراه محمد است و محمد نیز پسرعموی اوست، او نمی‌خواهد پسر و پسرعمویش کشته شوند. آن‌گاه نزد عامر بن حَضْرَمی آمد و او را تحریک کرد تا به خونخواهی برادرش قیام کند. عامر خود را برهنه کرد و خاک بر سر خویش پاشید و فریاد زد: واعَمْراه واعَمْراه! ابوجهل به عُمیر گفت مردم را بشوران. آن‌گاه خودش آهنگ مسلمانان کرد و به آنان حمله‌ور شد. حکیم بن حِزام باز هم کوشید تا جنگ آغاز نشود، ولی نتیجه‌ای نداد. سرانجام عتبه را هم تعصب فرا گرفت و پیاده در حالی که برادرش شیبه و فرزندش ولید او را همراهی می‌کردند آماده پیکار شد.

آغاز نبرد

عتبه مسلمانان را برای مبارزه فرا خواند. در این لحظه خوابی سبک پیامبر را فرا گرفت. قبلًا فرموده بود تا اجازه ندادم نجنگید و اگر به شما حمله کردند فقط تیربارانشان کنید، شمشیر نکشید مگر این‌که شما را محاصره کنند. در همین خواب بود که خداوند تعداد کفار را به پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۸۷

کم نشان داد. ابن اسحاق ۲/ ۲۷۹ گوید: حضرت دست‌هایش را به دعا گشود و فرمود:

«اللّهُمَّ إنْ تَهْلِكَ هذِهِ الْعِصابَةُ الْيَوْمَ لا تُعْبَدْ».

بار خدایا اگر امروز این گروه کشته شوند دیگر در روی زمین پرستش نمی‌شوی.

به روایت ابن اسحاق ۲/ ۲۷۶ اسْوَد بن عبدالاسد مخزومی برادر ابوسَلَمَه که مردی بدخو و گستاخ بود نزدیک حوض آب مسلمانان آمد و گفت با خدا عهد می‌کنم که از حوض ایشان آب بنوشم یا آن را ویران کنم و یا در این راه کشته شوم. حمزه از سپاه بیرون آمد و با ضربتی یک پای او را قطع کرد. اسود خود را در حوض افکند تا با پای دیگرش آن را خراب کند و از آب آن بنوشد ولی حمزه او را در میان حوض به قتل رساند. در این وقت عتبه، شیبه و ولید از سپاه قریش خارج شدند و طبق رسم عرب هماورد طلبیدند. سه تن از جوانان انصار معاذ، معوّذ و عوف پسران عَفْرا به نبرد آنان آمدند. همین‌که خود را معرفی کردند جنگجویان قریش گفتند ما با شما نمی‌جنگیم. سپس فریاد برآوردند ای محمد همتایان ما را از خویشاوندانمان به جنگ ما بفرست. رسول خدا به عُبیده و حمزه و علی فرمود: برخیزید. این سه نفر در مقابل سه نفر از مشرکان قرار گرفتند و هنگامی که خود را معرفی کردند عتبه و همراهانش گفتند: آری شما همتایانی بزرگوارید. امیرالمؤمنین با ولید، حمزه با عتبه و عبیده با شیبه به نبرد پرداختند. علی و حمزه بی‌درنگ هماوردان خود را از پای درآوردند ولی شیبه با ضربتی یک پای عُبیده را قطع کرد آن‌گاه علی و حمزه به یاری عبیده شتافتند و شیبه را کشتند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۸۸

به روایت واقدی ۱/ ۸۱ رسول خدا مشتی سنگریزه برداشت و به سوی کافران پاشید و فرمود:

«شاهَتِ الْوُجوه! أَللَّهُمَّ ارْعَبْ قُلُوبَهُمْ وَ زَلْزِلْ أَقْدامَهُمْ!».

صورت‌هایتان زشت باد! بار خدایا دل‌های‌شان را پر از بیم کن و گام‌های‌شان را بلرزان.

آن‌گاه دشمنان خدا پا به فرار گذاشتند. مسلمانان هم آنان را تعقیب کرده و می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند. هیچ‌یک از آنان نبود جز آن‌که چشم و صورتش پر از خاک شده بود و نمی‌دانست به کدام طرف فرار کند. در این حال مؤمنان و فرشتگان با آنان نبرد می‌کردند.

فروپاشی سپاه قریش

پیامبر (ص) ابوجهل را فرعون این امت نامیده بود و همو بود که به اتفاق عتبه در جنگ بدر نقش فرماندهی کل را ایفا می‌کرد.

واقدی ۱/ ۸۶ گوید: هنگامی که عده‌ای از مشرکان کشته شدند بنی‌مخزوم ابوجهل را در میان گرفتند و نمی‌گذاشتند کسی به او دسترسی پیدا کند، لباس‌هایش را به تن چند نفر که حاضر شدند خود را فدای او کنند پوشاندند، آن چند نفر نیز به دست حضرت علی و حمزه کشته شدند.

معاذ بن عمرو بن جَمُوح ابوجهل را دید و تصمیم گرفت او را بکشد و با یک ضربت پایش را قطع کرد. در این حال معوّذ بن عَفْرا ضربتی دیگر زد و او را نقش بر زمین ساخت. در پایان جنگ پیامبر دستور داد ابوجهل را بیابند. عبدالله بن مسعود او را در حالی که رمقی در بدن داشت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۸۹

ی

افت و سر وی را جدا کرد و آورد. رسول خدا (ص) از دیدن سر ابوجهل بسیار خوشحال شد و خدای را سپاس گفت.

با کشته شدن ابوجهل سپاه قریش نظم خود را به طور کامل از دست داد و دیگر هیچ امیدی برای جمع‌آوری و بازسازی آن نبود. بدین سان سپاه قریش با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر نزدیک ظهر رو به هزیمت گذاشت و به طوری شیرازه‌اش از هم گسست که برخی در بیابان‌ها سرگردان شده و از بیراهه به‌سوی مکه گریختند. هنگام ظهر جنگ پایان یافت، آن‌گاه به دستور رسول خدا (ص) کشتگان قریش را داخل چاه‌های متروکه بدر ریختند و آن‌ها را پر کردند.

به نقل ابن اسحاق ۲/ ۳۶۴ و واقدی ۱/ ۱۴۵ در جنگ بدر چهارده تن از مسلمانان، هشت نفر از انصار و شش نفر از مهاجران به شهادت رسیدند.

غنایم و سرنوشت اسیران

واقدی ۱/ ۱۰۲ گوید: در جنگ بدر یک صد و پنجاه شتر، ده اسب، مقداری سلاح، پوست و لباس به غنیمت گرفته شد. این علاوه بر وسایل شخصی بود که گروهی از مجاهدان از کشتن کفار به دست آورده بودند. اسرا نیز جزء غنایم به شمار می‌آمدند. بر سر تقسیم غنیمت اختلاف شد. آیه اول سوره انفال که می‌فرماید: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفَالِ) از تو درباره غنایم می‌پرسند، اشاره به همین اختلاف دارد. رسول خدا ابتدا از تقسیم غنایم خودداری کرد و عبدالله بن کعب مازنی را بر آن‌ها

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۰

گماشت. سپس در درّه سَیر آن‌ها را بین مجاهدان به تساوی تقسیم کرد. هر نفر یک سهم و هر اسب دو سهم و سهامی نیز برای

چند نفر که نتوانسته بودند شرکت کنند جدا کرد، از جمله جعفر بن ابی‌طالب (ع) که در حبشه به‌سر می‌برد.

به روایت واقدی ۱/ ۱۱۴ رسول خدا (ص) عبدالله بن رَواحه و زید بن حارثه را به مدینه فرستاد تا پیشاپیش مژده پیروزی سپاه اسلام را به مردم برسانند. عبدالله و زید در روز یکشنبه نوزدهم ماه رمضان داخل مدینه شدند. در این هنگام مردم از دفن رقیه دختر پیامبر باز می‌گشتند. زید بن حارثه بخش بالای مدینه را مطلع ساخت و عبدالله بن رواحه بخش پایین شهر را. این پیروزی غیرمترقبه برای مردم مدینه باورکردنی نبود.

رسول خدا پس از سه روز توقف در سرزمین بدر راهی مدینه شد، به شهر که رسید اسیران قریش را بین اصحاب خود تقسیم کرد و سفارش نمود با آنان به نیکی رفتار کنند. به روایت ابن اسحاق ۲/ ۳۰۰ ابوعزیز بن عُمیر برادر مُصعب بن عُمیر گوید: من نزد طایفه‌ای از انصار بودم که مرا از بدر آورده بودند، هنگام خوردن غذا که فرا می‌رسید با آن‌که نان خیلی کم بود به من نان می‌دادند و خودشان خرما می‌خوردند.

برخی از صحابه به کشتن اسیران و برخی دیگر به آزادی آنان رأی دادند. واقدی ۱/ ۱۰۷ از امیرالمؤمنین نقل می‌کند که جبرئیل پیامبر را در این امر مخیر گذاشت. حضرت آزادی آنان را انتخاب کرد و به تناسب وضع مالی اسیران قریش سر بهای آنان را نفری هزار تا چهار هزار درهم تعیین کرد. بیشتر آنان از جمله عباس عموی پیامبر، فِدْیه پرداختند و آزاد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۱

شدند. عده‌ای را هم که تمکن مالی نداشتند، ولی باسواد بودند دستور داد تا هرکدام ده پسر بچه از فرزندان انصار را به‌طور کامل خواندن و نوشتن بیاموزند و سپس آزاد شوند. یکی دو نفر هم بدون فدیه آزاد شدند. ابوالعاص بن ربیع داماد پیامبر نیز جزء اسیران بود، زینب دختر رسول خدا گردنبندی را که حضرت خدیجه شب زفاف به او بخشیده بود، برای آزادی همسرش فرستاد. پیامبر (ص) با دیدن گردنبند به یاد خدیجه افتاد و سخت متأثر شد. آن‌گاه با صلاحدید مسلمانان ابوالعاص را بدون فدیه آزاد کرد و گردنبند را که یادگار خدیجه بود به زینب بازگرداند.

به خوبی روشن نیست که آیا فدیه اسیران متعلق به کل رزمندگان بود و یا از آنِ کسانی بود که آنان را اسیر کرده بودند. واقدی ۱/ ۹۸ نخست می‌گوید: رسول خدا در آغاز جنگ فرمود:

«مَن أَسِرَ أَسِیراً فَلَهُ کَذا وَ کَذا».

هر کس اسیری بگیرد پس برای او چنین و چنان است.

آن‌گاه در ۱/ ۹۹ می‌نویسد: منادی پیامبر ندا داد:

«مَن أَسِرَ أَسِیراً فَهُوَ لَهُ».

هر کس اسیری بگیرد از آن خود اوست.

و نیز واقدی ۱/ ۱۴۰ نقل می‌کند مصعب بن عمیر به مُحرز بن نَضْلَه که برادرش ابو عزیز بن عمیر را اسیر کرده بود گفت محکم نگهدارش که در مکه مادر ثروتمندی دارد!

به روایت بلاذری ۱/ ۱۴۳ مقداد نیز که نَضْر بن حارث را اسیر کرده

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۲

بود وقتی پیامبر خواست نَضْر را بکشد، گفت این اسیر من است.

حلبی ۲/ ۲۸۰ نیز در ضمن بیان اسیران بنی‌مُصْطَلِق می‌گوید: اسیران بدر متعلق به اسیرکنندگان بود. شواهدی نیز دلالت دارد بر این‌که فدیه اسیران متعلق به کلیه مجاهدان بوده است. از جمله آزاد شدگان بدون فدیه ابوالعاص است که با کسب رضایت کلیه مجاهدان صورت گرفت، نه با جلب رضایت عبدالله جبیر یا خِراش بن صِمَّه که او را اسیر کرده بودند. یا این‌که عمرو بن ابی‌سفیان

را علی (ع) اسیر کرد، اما با قرعه در سهم پیامبر (ص) قرار گرفت. نیز درباره سرنوشت اسیران نقل شده است که پس از مشورت برخی پیشنهاد کردند که فدیه آنان را می‌گیریم و با آن سپاه اسلام را بر ضد دشمنان تجهیز و تقویت می‌کنیم. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب سرنوشت اسیر در اسلام.

ابن اسحاق ۲/ ۳۰۰ گوید: حَیسُمان بن عبدالله خزاعی نخستین کسی بود که خبر شکست قریش را به مکه برد. قریش از او پرسیدند چه خبر؟ گفت: عتبهٔ بن ربیعه، شیبهٔ بن ربیعه، ابوجهل، امیهٔ بن خَلَف، زَمْعَهٔ بن اسود، نُبیه و مُنبِّه پسران حجّاج، ابوالبَخْتَری کشته شدند! چون اینان همه از سران و بزرگان قریش بودند مکیان گمان کردند حَیسُمان دیوانه شده است. ابولهب با شنیدن این خبر از شدت رنج و غصه بیش از هفت روز زنده نماند و درگذشت.

حضور فرشتگان در بدر

بیهقی در دلائل النبوه ۳/ ۵۵ نقل می‌کند که علی (ع) فرمود: «من در جنگ بدر در حال آب کشیدن از چاه بودم که سه مرتبه باد بسیار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۳

شدیدی وزید که تا آن روز مانندش را ندیده بودم؛ اولی جبرئیل بود با هزار فرشته نزد رسول خدا فرود آمد، دومی میکائیل بود با هزار فرشته در جناح راست و سومی اسرافیل بود با هزار فرشته در جناح چپ آن حضرت فرود آمد». علامه مجلسی در بحار الانوار ۱۷/ ۳۰۶ نقل می‌کند که سه بار وزیدن باد شدید سلام کردن این سه گروه به امیرالمؤمنین بود.

قطعاً روز بدر فرشتگان به یاری پیامبر و مسلمانان شتافتند، در این هیچ‌گونه شکی نیست، قرآن در سورهٔ آل‌عمران و انفال به این مطلب تصریح دارد، اما کیفیت آن تا اندازه‌ای مبهم است. در این باره که آیا فرشتگان کسی را کشتند نیز اختلاف است. برخی گفته‌اند فرشتگان افرادی را نیز کشته‌اند و اصولًا فرشتگان فقط در جنگ بدر جنگیدند. بعضی دیگر می‌گویند فرشتگان کسی را نکشتند، حضور و نقش آنان فقط برای تقویت روحیه مسلمانان و ایجاد رعب و وحشت در دل کفار بوده است و همین نظریه صحیح است، زیرا قاتل هر یک از هفتاد کشته قریش نام برده شده و بین مسلمانان مشخص و معلوم بوده است.

نقش علی در پیروزی بدر

نقش امیرالمؤمنین (ع) در جنگ بدر بسیار مؤثر و سرنوشت‌ساز بود. بخش عمده بار سنگین نظامی و عملیاتی جنگ برعهده آن حضرت و عمویش حمزه بود. بهترین دلیل بر این‌که قسمت اعظم پیروزی جنگ بدر مرهون رشادت‌های فرزند ابوطالب بوده این است که نیمی از کشته‌های قریش فقط به دست باکفایت او کشته شدند. شیخ مفید در ارشاد/ ۱۴۰ نوشته است: شیعه و سنی اتفاق دارند که سی و شش نفر از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۴

قهرمانان و سران شرک را علی (ع) به تنهایی کشت. ابن‌شهر آشوب در مناقب ۲/ ۸۲ گوید: گفته شده چهل و چند نفر را او به قتل رساند. البته این غیر از آن تعدادی است که آن حضرت در کشتن آنان شرکت داشته است.

شجاعت شگفت‌انگیز و نقش محوری او در نابود ساختن سران شرک از همان ابتدای جنگ برای همه مشهود بود و دوست و دشمن به آن اعتراف کردند تا آن‌جا که به روایت شیخ مفید/ ۴۲ اسید بن ابی‌ایاس با اشعار خود مشرکان را بر کشتن آن بزرگوار تحریض می‌کرد، که یکی از آن‌ها این است:

هذَا ابْنُ فاطِمَةَ الَّذِى أَفْناكُمُ ذَبْحاً وَ يَمْشِى سالِماً لَمْ يُذْبَحِ

درسنامه آشنايى با تاريخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۹۵

اين پسر فاطمه است كه با سر بريدن شما را نابود كرد و حال آن‌كه تندرست و سالم راه مى‌رود و كشته نمى‌شود.

شيخ مفيد/ ۵۶ گويد: يكى از شعراى بنى‌عامر در پاسخ حسان بن ثابت گفته است شما ما را نكشتيد، بلكه شما به شمشيرهاى بنى‌هاشم افتخار مى‌كنيد، يك بيت او چنين است:

فَجالَ عَلِىٌّ جَوْلَةً هاشِمِيَّةً فَدَمَّرَهُمْ لَمّا عَتَوْا وَ تَكَبَّرُوا

پس على حمله‌اى هاشمى كرد و آنان را در هنگامى كه سركشى كردند و تكبر ورزيدند نابود ساخت.

جنگ بدر از ديدگاه قرآن

ابن‌اسحاق ۲/ ۳۲۲ مى‌گويد: تمامى سوره انفال پس از جنگ بدر نازل شد. ابتدا اختلاف مسلمانان را حل كرد و فرمود غنايم و انفال از آن خدا

درسنامه آشنايى با تاريخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۹۶

و رسول اوست. سپس ضعف مسلمانان را از نظر نيرو و سلاح گوشزد كرد و فرمود ما هزار فرشته صف كشيده به كمك شما فرستاديم كه باعث قوّت قلب شما و وحشت كفار شدند. هم‌چنين باران رحمت برايتان فرستاديم و نيز مى‌گويد ما كفار را در نظر شما كم جلوه داديم و شما را نيز در نظر كفار كم نشان داديم تا كارى را كه خدا مقرر كرده بود انجام شود. نيز فرمود اگر شما ثابت‌قدم باشيد يك نفر شما مى‌تواند با ده نفر، بيست نفر شما با دويست نفر و صد نفر شما با هزار نفر بجنگد.

هم‌چنين خداوند مسلمانان را از اين جهت كه در جنگ بدر برخى از دشمنان را نمى‌كشتند و به فكر اسير كردن آنان بودند تا از اين راه مالى به دست آورند سرزنش كرد و فرمود كسى حق ندارد در حين جنگ اسير بگيرد. بسيارى از آداب جنگ و مسائل مربوط به آن و اين‌كه تمامى نيرو و توان از خداوند است و نهايتاً كليه كارها به دست اوست در اين سوره بيان شده است.

پيامدهاى جنگ بدر

جنگ بدر نخستين و مهم‌ترين درگيرى تمام عيارى بود كه ميان مسلمانان و قريش درگرفت، خداوند به سبب اين جنگ مسلمانان را عزيز و سربلند كرد و كفار قريش را خوار و ذليل و سرشكسته ساخت. به روايت واقدى ۱/ ۱۲۱ و كلينى ۲/ ۱۲۱ خبر پيروزى مسلمانان از جزيرةالعرب فراتر رفت و به كشور حبشه نيز رسيد، نجاشى شهريار حبشه خبر پيروزى پيامبر و مسلمانان را به جعفر (ع) رساند و از اين حادثه اظهار مسرت نمود. روحيه مسلمانان مدينه و قبايل اطراف تقويت شد و دانستند

درسنامه آشنايى با تاريخ اسلام، ج ۱، ص: ۱۹۷

كه با قدرت ايمان مى‌توان بر دشمن بسيار قوى چيره شد. قريش نيز به هراس افتاد و متوجه شد كه كار پيامبر و مسلمانان را نبايد آسان پنداشت، چرا كه پيامبر به كمك يك عده كشاورز يثرب سران آزموده قريش را به خاك مذلت افكند و راه تجارت و بازرگانى آنان را دچار خطر جدى و مختل كرد. از اين‌رو به روايت الدرر/ ۱۳۱ ابتدا به فكر انتقام افتادند و هيئتى را به رياست عمروعاص براى بازگرداندن جعفر بن ابى‌طالب و مهاجران به حبشه فرستادند تا آنان را در قبال كشته‌هاى بدر به قتل برسانند. اما نجاشى اين بار نيز به سخنانشان اعتنايى نكرد و آنان سرافكنده به مكه بازگشتند. آن‌گاه سران قريش در فكر تدارك جنگى بس سخت برآمدند كه طى آن پيامبر و مسلمانان را از پاى درآورند و براى هميشه آسوده‌خاطر شوند و از اين به بعد بود كه با كشته

شدن ابوجهل و عتبه ریاست کفار قریش به ابوسفیان رسید.

آری، پیروزی پیامبر و مسلمانان در جنگ بدر که به هیچ وجه انتظارش نمی‌رفت، بر یهودیان و عده‌ای از مشرکان و منافقان مدینه نیز گران آمد. آنان برای جلوگیری از رشد و گسترش اسلام تبلیغات وسیعی را بر ضد رسول خدا به راه انداختند. در رأس اینان کعب بن اشرف قرار داشت که از طرف مادر یهودی بود. کعب با شنیدن خبر پیروزی پیامبر و دیدن اسیران قریش در حال ذلت و خواری برآشفت و به هواداران خود گفت: وای بر شما! امروز دیگر زیر زمین برای شما بهتر از روی آن است. او صریحا در اشعار خود از پیامبر بدگویی می کرد. کعب به مکه رفت و با سرودن اشعاری در رثای کشتگان بدر قریش را بر ضد حضرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۸

شوراند. فتنه‌انگیزی، تبلیغات سوء و حرمت‌شکنی اخلالگران آرامش مدینه را در معرض خطر قرار داد. رسول خدا به ناچار با آنان برخورد جدی کرد، تعدادی را سرکوب و گروهی را به هلاکت رساند.

شکست قریش در بدر همچنین بر نگرانی اعراب و قبایلی که در اطراف مدینه می‌زیستند افزود، زیرا آنان دیدند مسلمانانی که تعدادی از ایشان در مدینه غریب بودند و هیچ‌گونه امکاناتی نداشتند، ضربه مهلکی بر پیکر قریش وارد کردند. اعراب به جای آن‌که به حقانیت اسلام و پیامبر پی برند و مسلمان شوند، به کارشکنی و غارت و راهزنی پرداختند. رسول خدا در غزوه‌های بنی‌سُلیم، ذی‌أمَرّ و قَرْقَرَةُ الْکُدْر به سرکوبی آنان پرداخت.

ازدواج امیرالمؤمنین (ع)

در ماه رمضان سال دوم هجرت امیرالمؤمنین (ع) در حالی که بیست و پنج سال داشت با حضرت زهرا (س) که بنا بر قول مشهور بین علمای شیعه نه ساله بود ازدواج کرد. قبل از علی (ع) عده‌ای درخواست ازدواج با آن حضرت را نموده بودند ولی پیامبر نپذیرفته و فرموده بود منتظر فرمان الهی هستم. آن‌گاه طبق نقل بحار الانوار ۳۶/ ۳۶۱ به فرمان خدا که فرمود:

«زَوِّجِ النُّورَ مِنَ النُّور».

نور را به تزویج نور درآور.

فاطمه (س) را به علی تزویج نمود. آری، خداوند فاطمه را به نکاح علی درآورد و عقد آنان در آسمان‌ها در حضور فرشتگان بسته شد. حضرت زهرا چند ماهی عقد بسته بود سپس در ماه ذی‌الحجه همان سال

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۱۹۹

طی یک جشن عروسی به خانه علی (ع) رفت.

جنگ بنی‌قینقاع

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۵۰ و واقدی ۱/ ۱۷۶ یهود بنی‌قَینُقاع نیز پس از جنگ بدر به دشمنی و ستیزه‌جویی با پیامبر خدا برخاستند. آنان که عموما شغلشان زرگری و صنعتگری بود پیمان بسته بودند که بر ضد پیامبر اقدامی نکنند با این حال پیمان خود را زیر پا گذاشته و به اخلالگری پرداختند.

رسول خدا (ص) نخست یهود بنی‌قینقاع را جمع و موعظه و نصیحت کرد و خطاب به آنان فرمود: «ای جماعت یهود شما می‌دانید که من فرستاده خدا هستم، پس قبل از آن‌که خداوند بلایی را که بر سر قریش فرود آورد بر سر شما فرود آورد مسلمان شوید».

آنان در پاسخ گفتند: پیروزی بر آنان تو را مغرور نکند، همانا تو بر گروهی نادان چیره شدی. به خدا سوگند ما مرد جنگیم، اگر با

ما جنگ کنی خواهی دانست که با کسی چون ما جنگ نکرده‌ای.

در همین ایام روزی یک زن مسلمان از انصار به بازار بنی‌قینقاع رفت و نزد زرگری نشست تا زیورآلات بخرد. زن مسلمان صورت خود را به‌طور کامل از نامحرم پوشانده بود. یهودیان درصدد برآمدند تا چهره‌اش را بنگرند اما او هم‌چنان صورت خود را پوشیده نگهداشت. یکی از یهودیان دامن او را از پشت با خاری به بالای لباسش گره زد. هنگامی که زن از جا برخاست قسمتی از بدنش نمایان شد، یهودیان خندیدند و او را مسخره کردند. زن بی‌گناه تا متوجه این کار زشت شد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۰

فریاد کشید!

یک نفر از مسلمانان که این صحنه تأثرانگیز و ناجوانمردانه را دید غیرتش به جوش آمد و به دفاع از زن مظلوم پرداخت و بی‌درنگ آن مرد یهودی را کشت. یهودیان نیز دسته‌جمعی بر سر آن مسلمان ریختند و او را به قتل رساندند. دیگر مسلمانان نیز به طرفداری از هم‌کیش خود برخاستند و در نتیجه آشوب برپا شد. آن‌گاه یهودیان در دژ خود سنگر گرفته و اعلام جنگ کردند. رسول خدا (ص) با سپاهی از مسلمانان دژ آنان را به مدت پانزده روز محاصره کرد. یهودیان سرانجام تسلیم شدند. عبدالله بن ابَی رئیس منافقان که با یهود بنی‌قینقاع هم‌پیمان بود وساطت نمود و حضرت با اصرار بیش از حد او از کشتن آنان صرف‌نظر نمود ولی اموال و سلاحشان را مصادره و خودشان را از مدینه اخراج کرد. کار ضبط اموال و سلاح آنان زیر نظر عُبادة بن صامت که از هم‌پیمانانشان بود انجام گرفت. یهودیان به ناچار از مدینه کوچ کردند و در سرزمین اذْرِعات شام ساکن شدند. درمورد تعداد یهودیان بنی‌قینقاع مورخان چیزی ننوشته‌اند جز مسعودی در التنبیه و الاشراف/ ۲۰۶ که تعداد مردانشان را چهارصد نفر نوشته است.

جنگ سویق

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۴۷ ابوسفیان پس از جنگ بدر نذر و عهد نموده و سوگند یاد کرده بود تا با محمد جنگ نکند، غسل جنابت انجام ندهد و به گفته واقدی ۱/ ۱۸۱ روغن زدن بر سر خویش را تا هنگام گرفتن انتقام خون‌کشتگان قریش حرام کرده بود. بنابراین در ذی‌الحجه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۱

سال دوم هجرت با دویست یا به قولی چهل نفر حرکت کرد و به مدینه آمد. شبانه به در خانه حُیی بن اخْطَب یهودی رفت، او در را به رویش باز نکرد. نزد سَلّام بن مِشْکَم رفت. سَلّام ابوسفیان را پذیرفت و از او میزبانی کرد و اخبار پیغمبر و یاران آن حضرت را در اختیار وی نهاد. ابوسفیان سحرگاه از خانه سَلّام بن مِشْکَم بیرون آمد، در منطقه عُرَیض در نزدیک مدینه مردی از انصار را که همراه کارگرش کار می‌کرد کشت و دو خانه و یک مزرعه را نیز به آتش کشید و با این کار سوگند و نذر خود را انجام شده پنداشت و چون بیم آن داشت که مسلمانان او را تعقیب کنند به سوی مکه گریخت. پیامبر به تعقیب آنان پرداخت. ابوسفیان و همراهانش برای آن‌که سبکبار شوند و سریع راه بپیمایند کیسه‌های سویق (آرد) خود را که خوراک معمولی آنان بود انداختند و گریختند. مسلمانان آن کیسه‌ها را جمع کردند و به همین مناسبت این غزوه را جنگ سویق می‌نامند.

تغییر مسیر تجاری قریش

راه تجاری ساحل دریای سرخ برای قریش ناامن شده بود و دیگر نمی‌توانستند آسوده خاطر از این راه برای تجارت به شام بروند. صفوان بن امیه که پدرش در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شده بود به نقل واقدی ۱/ ۱۹۷ گفت: محمد و یارانش راه تجارت

مـا را بسـته‌اند، ما نمی‌دانیم با اصـحاب او چه کار کنیم. اسْوَد بن مطّلب پیشـنهاد کرد راه ساحل را ترک کننـد و از راه عراق به شام بروند. فُرات بن حَیان عِجْلی را به عنوان راهنما انتخاب کردند. ابوزَمْعَه صفوان را با اموال زیادی معادل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۲

سی هزار درهم همراه عبدالله بن ابی‌ربیعه و حُویطب بن عبدالعزّی و گروهی از مردان قریش راهی شام کرد. به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۵۳ ابوسفیان نیز همراه کاروان بود.

از طریق نُعیم بن مسـعود اشْـجَعی خبر حرکت کاروان در مـدینه پخش شد. پیامبر زید بن حارثه را با صد نفر به‌سوی آنان فرسـتاد و این نخستین سـریه‌ای بود که زید بن حارثه به امیری آن منصوب شد. زید بن حارثه در قَرَدَه به کاروان قریش رسـید، بزرگان قریش فرار کردنـد و یک یا دو نفر اسـیر شدنـد. آن‌گاه زیـد مال‌التجاره کاروان را به مدینه آورد. حضـرت خمس آن را برداشت و بقیه را بین لشـکریان تقسـیم کرد. صـفوان به مکه بازگشت و این امر بر کینه‌توزی او افزود. صـفوان و دیگر سران شرک مصمم شدند تا از پیامبر انتقام بگیرند.

خلاصه درس

جنگ بـدر: جنگ بدر در سال دوم هجرت نوزده ماه پس از هجرت واقع شد. علت وقوع آن این بود که مسـلمانان به قصد مصادره اموال کـاروان تجـاری قریش به بـدر رفته بودنـد ولی کاروانیان فرار کردنـد و بین مسـلمانان و مشـرکان که از مکه به یاری کاروان آمده بودند نبردی درگرفت و بسـیاری از سـران کفر از جمله ابوجهل، عتبه، شـیبه و امیه به هلاکت رسـیدند و تعدادی نیز به اسارت مسلمانان درآمدند.

نقش امیرالمؤمنین در جنـگ بـدر بسـیار مؤثر و سـرنوشت‌ساز بود. بخش عمـده بـار سـنگین نظـامی و عملیـاتی جنـگ بر عهـده آن حضرت و عمویش حمزه بود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۳

بخش زیادی از سوره انفال درباره جنگ بدر نازل شد.

پیروزی پیـامبر و مسـلمانان در جنگ بـدر که به هیـچ وجه انتظارش نمی‌رفت، بر یهودیان و عـده‌ای از مشـرکان و منافقان مـدینه نیز گران آمد.

شکست قریش در بدر هم‌چنین بر نگرانی اعراب و قبایلی که در اطراف مدینه می‌زیستند افزود.

در مـاه رمضان سال دوم هجرت امیرالمؤمنین (ع) در حالی که بیست و پنـج سال داشت با حضـرت زهرا (س) که بنا بر قول مشـهور علمای شیعه نه ساله بود ازدواج کرد.

جنـگ بنی قینقـاع: از جمله وقـایع دیگر در این زمـان جنـگ بـا یهود بنی‌قینقـاع بود که نهایتـاً پس از پانزده روز محاصـره سـرانجام یهودیان تسلیم شدند.

جنـگ سویق: این جنـگ و نیز مصـادره مـال التجاره قریش در قَرَدَه که از مسـیر عراق عازم شام بود، به فرمانـدهی زیـد بن حارثه از وقایع دیگر این ایام به حساب می‌آید.

خود آزمایی

۱. جنگ بدر به چه علت و در چه تاریخی رخ داد؟

۲. نقش حضرت علی (ع) را در پیروزی جنگ بدر توضیح دهید.

۳. جنگ بدر را از دیدگاه قرآن بررسی کنید.

۴. پیامدهای جنگ بدر چه بود؟

۵. چگونگی ازدواج حضرت علی (ع) با حضرت زهرا (س) را شرح

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۴

دهید.

۶. علت وقوع جنگ بنی قینقاع چه بود؟

۷. داستان جنگ سویق چه بود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۵

درس هفتم: جنگ احد ... و ارزیابی جنگ احد

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علت وقوع جنگ احد را بدانیم.

- با چگونگی وقایع جنگ احد آشنا شویم.

- نگاه قرآن را در باب جنگ احد بدانیم.

در این درس به جنگ احد، تاریخ و علت وقوع آن، موقعیت جغرافیایی رخداد آن، مشورت نظامی پیامبر با اصحاب، شایعه قتل رسول خدا به وسیله عبدالله بن قمیئه لیثی، شهادت حمزه، نقش حیاتی امیرالمؤمنین در جنگ احد، مثله شدن شهدا به دست مشرکان، بازگشت سپاه اسلام به مدینه، نگاه قرآن به جنگ احد و ارزیابی این جنگ خواهیم پرداخت.

جنگ احد

جنگ بدر ضربه شکننده‌ای بر کفار مکه وارد ساخت و قریشیان با تحمل این شکست آشکار عظمت و ابّهت خود را از دست دادند. سران

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۶

شرک برای جبران آن و اعاده حیثیت از دست رفته خود در بدر در صدد انتقام برآمدند. واقدی ۱/ ۱۹۹ گوید: همگی توافق کردند مال‌التجاره‌ای را که ابوسفیان در جنگ بدر سالم به مکه رساند صرف هزینه انتقام از رسول خدا و مسلمانان کنند. برخی نیز گفته‌اند قرار شد سود آن را صرف جنگ کنند. گویند هر دینار مال‌التجاره یک دینار سود داشت که درنتیجه پنجاه هزار دینار به هزینه جنگ اختصاص داده شد. آنان نیروی خود را در مصاف با مسلمانان چندان کافی نمی‌دانستند. لذا از نفوذ خود استفاده کرده و از دیگر قبایل و هم‌پیمانان خود یاری طلبیدند. سپاه شرک متشکل از سه هزار مرد جنگی که پانزده تن از زنان سران سپاه نیز همراه آنان بودند، هفتصد زره، دویست اسب و سه هزار شتر و تعداد زیادی سلاح، به فرماندهی ابوسفیان راهی مدینه شد.

اطلاع پیامبر از حرکت قریش

به روایت واقدی ۱ / ۲۰۴ عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر قبل از حرکت قریش نامه‌ای به آن حضرت نوشت و لشکرکشی مشرکان را یادآور شد. آنگاه نامه را به یک نفر از طایفه بنی‌غفار داد و شرط کرد سه‌روزه نامه را برساند. مرد غفاری در محله قبا نامه را به پیامبر تقدیم کرد. ابَی بن کعب نامه را برای ایشان خواند، حضرت دستور داد تا این مطلب را کتمان کند.

برخی از محققان در این امر تشکیک کرده و گفته‌اند موقعیت عباس در بین مشرکان اجازه نمی‌داد تا برخلاف میل آنان کاری انجام دهد. اما با توجه به این‌که عباس پس از جنگ بدر دیگر در هیچ یک از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۷

لشکرکشی‌های قریش شرکت نکرد و به بهانه این‌که نمی‌تواند با برادرزاده‌اش بجنگد و در جنگ بدر هم دچار مشکل شده است، از همراهی با قریش خودداری کرد، بعید به نظر نمی‌رسد که اطلاعاتی در اختیار پیامبر گذاشته باشد. گروهی از قبیله خزاعه نیز که همواره با پیامبر دوست بودند به سرعت به مدینه آمدند و خبر حرکت قریش را به آن حضرت رساندند.

سپاه قریش پنجشنبه پنجم ماه شوال سال سوم هجرت به دامنه کوه احد رسید و در منطقه وِطا فرود آمد. قریشیان شتران و اسبان خود را برای چرا در کشتزارهای مردم مدینه رها کردند. بین وِطا و جُرْف که به عِرْض معروف بود زمین‌های زراعی یثربیان قرار داشت که با شتران آبکش آن‌ها را آبیاری می‌کردند. کشاورزان مسلمان با شنیدن خبر ورود سپاه قریش ابزار و وسایل خود را جمع کرده به مدینه بردند. گفته‌اند در آن هنگام محصول مسلمانان آماده درو بوده که می‌توان حدس زد اوایل فصل بهار بوده است.

موقعیت جغرافیایی جنگ احد

با توجه به این‌که مکه در جنوب مدینه و کوه احد در شمال آن قرار دارد، به طور معمول و طبیعی باید جنگ در ناحیه جنوب واقع می‌شد. پس چرا سپاه شرک مدینه را دور زد و در دامنه کوه احد موضع گرفت و ارتباط خود را با مکه قطع کرد؟ هیچ یک از مورخان و سیره‌نگاران این سؤال را مطرح نکرده‌اند. مرحوم آیهٔ الله سید مهدی روحانی با تمسک به شعر ابن زِبَعْری که به روایت ابن اسحاق ۳/ ۱۴۴ درباره جنگ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۰۸

احد می‌گوید:

حِینَ حَکَّتْ بِقُباءَ بَرْکَها و اسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فِی عَبْدِ الأَشَل

هنگامی که شتر جنگ در منطقه قبا سینه بر زمین زد و کشتار شدیدی در طایفه بنی عبدالاشهل رخ داد، معتقد بود جنگ در محله قبا شروع شد ولی دامنه آن به کوه احد در محله بنی عبدالاشهل کشیده شد.

محمد حمیدالله حیدرآبادی در کتاب رسول اکرم در میدان جنگ/ ۷۸ گوید: «من مدت‌ها دچار این فکر بودم که مهاجمین مکه در صورتی که از طرف جنوب مکه می‌آمدند چرا از همان طرف جنوب به شهر حمله نبردند و از مدینه عبور کردند و به طرف شمال آن آمدند؟ در صورتی که با این عمل راه بازگشت و تجدید قوای خودشان را قطع کردند. از علمای متعدد پرسش کردم و چون هیچ‌کس نتوانست مرا قانع کند، خواه ناخواه این نتیجه را گرفتم که احد فعلی نباید آن احد اصلی باشد. احد اصلی بایستی در مجاورت قبا واقع شده باشد. وقتی این سرزمین را از نزدیک دیدم آن چیز را فهمیدم که زیر و رو کردن صفحات آن همه کتاب و صحبت کردن با علمای متتبع و بی‌نظیر نتوانسته بود به من بفهماند. حقیقت امر این است که مدینه در دشتی از مواد آتشفشان واقع شده است که از هر طرف کوه آن را محصور کرده است و راه ارتباط آن از طریق دره‌های تنگ صورت می‌گیرد».

وی سپس چنین نتیجه گرفته که برای ورود سپاه چندین هزار نفری قریش راهی جز راه شمال وجود نداشت و فضا و میدان برای جنگ جز منطقه شمال یافت نمی‌شد. مؤید این نظریه سخن سمهودی است که در وفاء الوفاء ۶/ ۲۰۶ می‌گوید: «یک طرف مدینه

باز و سایر اطراف آن را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۰۹

ساختمان‌ها و نخلستان‌ها پوشانده بود».

رسول خدا با فرستادن انس و مونس پسران فَضاله از دشمن و با اعزام حباب بن مُنذر از تعداد و آمادگی‌شان اطلاع حاصل کرد. واقدی ۱/ ۲۰۸ گوید: مسلمانان شب جمعه ششم شوال برای جلوگیری از شبیخون احتمالی دشمن تا صبح در مدینه نگهبانی دادند. پیامبر صبح برای مردم خطبه خواند و فرمود: «من در خواب دیدم مثل این‌که داخل زرهی مستحکم قرار دارم و تیغه شمشیرم ذوالفقار شکاف برداشته است و گاوی را سر می‌بریدند و من قوچی را از پی خود می‌کشیدم». پرسیدند چگونه تعبیر می‌فرمایید؟ فرمود: «اما زره مستحکم مدینه است پس داخل آن بمانید. شکاف قبضه شمشیرم نیز مصیبتی است که به خودم می‌رسد. گاو سر بریده هم کشته شدن برخی از یاران من است. اما قوچی که از پی خود می‌کشیدم، کشتن کَبْشُ الکَتِیبه (طلحهٔ بن ابی طلحه پرچمدار سپاه شرک) است که به خواست خدا او را خواهم کشت».

مشورت نظامی با اصحاب

پیامبر درباره این‌که در داخل یا خارج مدینه بجنگند از اصحاب نظر خواست. تصمیم خود حضرت با توجه به خوابی که دیده بودند این بود که داخل مدینه سنگر بگیرند و با دشمن بجنگند و دوست داشت تا جایی که ممکن است مسلمانان نیز با ایشان موافقت کنند. نظر عبدالله بن ابی نیز ماندن داخل مدینه بود. بزرگان مهاجر و انصار نیز همین نظر را داشتند. اما جوانانی که در بدر حضور نداشتند و عاشق شهادت بودند و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۱۰

نیز برخی از دلیرمردان، برخورد با دشمن را در بیرون شهر و در میدان نبرد ترجیح می‌دادند و ماندن داخل شهر را نوعی ضعف و سرشکستگی تلقی می‌کردند. به روایت واقدی ۱/ ۲۱۰ برخی از بزرگان و خیرخواهان مانند حمزهٔ بن عبدالمطلب، سعد بن عباده و نعمان بن مالک گفتند: ای رسول خدا می‌ترسیم دشمن تصور کند که ما از ترس برخورد با آنان بیرون نرفته‌ایم و این سبب گستاخی آنان گردد. شما در بدر با سیصد نفر بودید خداوند پیروزت کرد و حال آن‌که تعداد ما امروز زیاد است. آن‌گاه حمزهٔ بن عبدالمطلب گفت: سوگند به آن‌که قرآن را بر تو فرو فرستاد امروز هیچ خوراکی نخواهم خورد مگر آن‌که در بیرون مدینه شمشیر به دست با دشمن نبرد کنم. حمزه روز جمعه و شنبه روزه بود و در حال روزه با دشمن به نبرد پرداخت.

حرکت به‌سوی احد

واقدی ۱/ ۲۱۳ گوید: چون بیشتر مسلمانان خواهان خروج از مدینه بودند، رسول خدا به آنان اجازه خروج داد. ابتدا نماز جمعه را اقامه نمود و مسلمانان را موعظه و سفارش به تلاش و کوشش کرد و به آنان خبر داد تا وقتی که صبر و بردباری نمایند پیروزی از آن ایشان است. آن‌گاه در حالی که لباس جنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد. مردم از اصرار خود بر خروج از مدینه پشیمان شدند و گفتند حق ما نیست که با شما مخالفت کنیم، هر چه می‌خواهید انجام دهید. پیامبر (ص) فرمود: «همانا شما را به این کار فرا خواندم ولی نپذیرفتید. برای پیامبری که لباس جنگ بپوشد، تا جنگ نکرده سزاوار نیست آن را از تن درآورد. بنگرید

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۱۱

آن‌چه فرمان می‌دهم اطاعت نمایید به نام خدا حرکت کنید، اگر صبر کنید پیروزی از آن شماست».

به روایت واقدی ۱/ ۲۱۵ پیامبر سه پرچم بست؛ پرچم مهاجران را به امیرالمؤمنین، پرچم اوسیان را به اسید بن حُضیر و پرچم خزرج را به سعد بن عُباده داد. شیخ مفید/ ۴۳ گوید: لواء را هم که گویا بزرگ‌تر از رایت بوده است به دست مصعب بن عمیر سپرد. پس از شهادت مصعب لواء را نیز به علی (ع) سپرد، در آن روز بود که رایت و لواء هر دو در دست بنی‌هاشم قرار گرفت. محب طبری در الریاض النضره ۳/ ۱۳۷ و دیگران نوشته‌اند امیرالمؤمنین در تمام جنگ‌ها پرچمدار پیامبر بوده است.

هم‌چنین محب طبری در ذخائر العقبی ۱/ ۱۳۸ گوید: در جنگ احد دست علی (ع) آسیب دید و پرچم از دستش افتاد، پیامبر فرمود: «پرچم را در دست چپ او بگذارید، زیرا او در دنیا و آخرت پرچمدار من است». معمولًا در جنگ‌ها هر یک از قبایل که ستون جداگانه نظامی تشکیل می‌دادند برای خود پرچمی جداگانه داشتند، اما گویا پرچم کل سپاه که تمامی واحدها را در برمی‌گرفته متعلق به خود رسول خدا بوده و در تمامی جنگ‌ها علی (ع) به نوعی حامل آن بوده است.

صف‌آرایی و آغاز پیکار

رسول خدا عبدالله‌بن ام‌مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گذاشت و با سپاه اسلام به سوی احد حرکت کرد و نماز صبح را در احد گزارد. عبدالله بن ابی رئیس منافقان از همین‌جا و یا به قول ابن‌اسحاق ۲/ ۶۸ از محل شَوْط همراه سیصد نفر از یاران خود به بهانه این‌که رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۱۲

به سخن او اعتنایی ننمود و از پسربچه‌ها اطاعت کرد، جدا شد. حضرت صفوف سپاهیان خود را آراست. کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش روی و کوه عَینَین را در سمت چپ خود قرار داد. پنجاه نفر تیرانداز به فرماندهی عبدالله بن جُبیر بر فراز کوه عَینَین گمارد و با تأکید بسیار به او فرمود: «سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کن تا از پشت سر به ما حمله نکنند، چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم تو در جای خود استوار بمان».

مشرکان قوای خود را صف‌آرایی نمودند، به روایت ابن اسحاق ۳/ ۷۰ خالد بن ولید را بر جناح راست و عِکْرِمَهٔ بن ابی‌جهل را بر جناح چپ و صفوان بن امیه را بر سواره نظام و عبدالله بن ابی‌ربیعه را بر تیراندازان گماردند. پرچم را به طلحهٔ بن ابی‌طلحه دادند و او را در مقدمه سپاه فرستادند. زنان هم پشت سر مردان قرار گرفتند.

ابوعامر راهب که پیامبر او را ابوعامر فاسق نامید نخستین کسی بود که آتش جنگ را برافروخت. زنان قریش که قبل از درگیری در پیشاپیش سپاه قرار داشتند با نواختن طبل و دَفْ و سرودن شعر در رثای کشته‌های بدر سپاه قریش را به جنگ با مسلمانان تشویق و تحریض می‌کردند.

واقدی ۱/ ۲۲۵ گوید: طلحهٔ بن ابی‌طلحه بانگ زد چه کسی با من مبارزه می‌کند؟ علی (ع) فرمود: «آیا با من مبارزه می‌کنی؟». طلحه گفت: آری. آن‌گاه در میان دو لشکر به مبارزه پرداختند. امیرالمؤمنین پیش‌دستی کرد و ضربتی بر سر طلحه زد فرق وی را شکافت و به ریش او رسید. پرچمدار قریش به خاک افتاد. پس از کشته شدن طلحه برادر او

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۱۳

عثمان بن ابی‌طلحه پرچم قریش را به دست گرفت و گفت:

إِنَّ عَلى أَهْلِ اللِّواءِ حَقّا أَنْ یَخْضِبُوا الصَّعْدَهَٔ أَوْ تَنْدَقّا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۱۴

همانا بر پرچمداران است که نیزه‌ها را خون‌آلود کنند یا آن‌ها را بشکنند.

سپس عثمان با پرچم به میدان آمد. حمزه به او حمله کرد و با یک ضربت او را کشت. بعد از عثمان ابوسعد بن ابی‌طلحه به میدان

آمـد. سـعد بن ابی‌وقـاص به مبارزه با او پرداخت و سـرانجام او را کشت. پرچمـداران قریش که از بنی‌عبدالـدار بودنـد یکی پس از دیگری به میـدان آمـده و کشـته شدنـد. در پی کشـته شـدن آنان مشـرکان چنان رو به هزیمت گذاشـتند که به پشت سر خود نگاه نمی‌کردند. زنان که در آغاز جنگ ولوله و شادی می‌کردند بانگ زاری و واویلا برداشتند. خالد بسیار تلاش کرد که از جناح چپ لشـکر اسـلام بگذرد و از پشت سـر به مسـلمانان حمله کند ولی هر بار تیراندازان او را عقب می‌راندند تا آن‌که تیراندازان سستی از خود نشـان داده و به طمع جمع‌آوری غنیمت از فرمـان عبـدالله بن جـبیر سـرپیچی کردنـد و جز عـده کمی که کمـتر از ده نفر بودند کسی دیگر با فرمانده نماند.

حمله خالد بن ولید

هنگـامی کـه مسـلمانان بـا خیـال آسـوده مشـغول جمع‌آوری غنـایم بودنـد خالـد و عِکْرِمَه فرصت را غنیمت شـمردند و چـون عـده تیرانـدازان را انـدک دیدنـد از تنگه بین‌کوه احـد و عَینَین به مسـلمانان حمله کردنـد. عبـدالله با یاران اندکش مردانه مقاومت کرد و سرانجام همه آنان به شهادت رسیدند. آن‌گاه خالد و عِکْرِمَه همراه نیروهای‌شان از پشت سر به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۱۵

آنان حمله کردند. به نقل ابن اسـحاق ۳/ ۸۳ عَمْرَه دختر عَلْقَمَه از این موقعیت اسـتفاده کرد و پرچم واژگون‌شده قریش را به دسـت گرفت و افراد فراری را به بازگشت و پایـداری فرا خوانـد. فراریان قریش با دیـدن پرچم برافراشـته بار دیگر به سوی میـدان آمدنـد. سرانجام سپاه قریش دوباره سازمان یافت و مسـلمانان را از پیش رو و پشت سر محاصره کرد. مسلمانان چنان غافلگیر شدند که نظم و انسجام نظامی خود را از دست دادند و حتی برخی بدون توجه و شناخت، یاران خود را کشتند. واقدی ۱/ ۲۳۰ می‌نویسد: نَسْطاس برده صـفوان که برای نگهبانی از اموال و حفظ آن در لشـکرگاه قریش به‌سر می‌برد می‌گویـد من در لشـکرگاه مانـده بودم پس از سـاعتی که از جنگ گـذشت یاران ما گریختنـد. اصـحاب محمـد وارد لشـکرگاه ما شدنـد، ما میان بارها بودیم آنان ما را محاصـره کردند، من هم در بین کسانی بودم که اسیر شدند. ناگهان متوجه کوه شدیم که سواران ما از پشت آن روی آوردند و وارد معرکه شدند و کسـی نبود که آنان را برگرداند. آنان کشـتار سـختی کردند و مسـلمانان از هر سو پا به گریز نهادند و آن‌چه از لشـکر ما به غارت برده بودند رها کردند و اسیران ما نیز آزاد شدند.

شایعه قتل رسول خدا

گویا وحشـی در ابتدای از هم پاشـیدن سـپاه اسـلام کمین کرد و از پشت سـر نیزه‌ای به حضـرت حمزه زد و او را به شهادت رساند. کشـته شدن این سـردار بزرگ در بی‌سامانی سـپاه اسـلام و شـکست آن تأثیر زیادی داشت. به روایت ابن اسـحاق ۳/ ۷۷ عبدالله بن قَمِیئَه لیثی که

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۱۶

می‌خواست پیامبر را به قتل برسانـد مصـعب بن عمیر را که وقتی زره می‌پوشـید شبیه آن حضـرت می‌شد کشت و فریاد زد: محمد را کشـتم! شـایعه قتـل رسـول خـدا برآشـفتگی و بی‌نظمی سـپاه اسـلام افزود، مسـلمانان بـا شـنیدن این خـبر وحشـتناک به کلی روحیه جنگ‌آوری و نظم و انضـباط خود را از دست دادنـد. بسیاری از آنان از صـحنه جنگ گریختنـد و تعـدادی نیز سـرگردان و حیران ماندنـد. فقـط چنـد نفری همراه پیامبر ثابت‌قـدم ایسـتادند. دیاربکری در تاریـخ الخمیس ۱/ ۴۳۰ گویـد: مسـلمانان سه گروه شدند؛ گروهی به مـدینه فرار کردند و داخل شـهر شدند، زن‌ها خاک بر روی آنان می‌پاشـیدند و می‌گفتند از نزد پیامبر فرار کردید! گروه

زیادی نیز به سوی کوه احد گریختند و در آن‌جا حیران و سرگردان بودند و چند نفری نیز همراه پیامبر ماندند.

در وهله اول نخستین کسی که پایدار و استوار در میدان جنگ ایستاد و خم به ابرو نیاورد و به قول واقدی ۱/ ۲۴۲ حتی یک وجب عقب‌نشینی نکرد خود پیامبر بود که قهرمانانه جنگید و به قدری تیراندازی کرد و دشمن را از خود دفع نمود تا آن‌که زه کمانش پاره شد. همین رشادت معجزه‌گونه بود که نگذاشت سپاه اسلام یکسره از هم گسیخته شود و مشرکان مدینه را فتح کنند. پس از رسول خدا (ص) تنها کسی که مورخان شیعه و سنی اتفاق و اجماع دارند بر این‌که فرار نکرد و مردانه از حضرت دفاع کرد امیرالمؤمنین بود. مصعب بن عمیر نیز بی‌شک پایداری کرد و در همان ابتدای کار شهید شد. درمورد ابودُجانه نیز تقریباً اتفاق نظر بر پایداری و فرار نکردن اوست، برخی عاصم بن ثابت و سهل بن حُنیف را نیز از پایداران شمرده‌اند. بعدها دست سیاست تعداد ثابت‌قدمان را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۱۷

تحریف کرد و عده‌ای را بر آنان افزود. از این‌روست که شمار آنان را هفت، سیزده، چهارده، هفده، سی و غیر این‌ها نیز گفته‌اند.

یکی از شیرزنانی که شجاعانه از پیامبر اکرم (ص) دفاع کرد و تحسین آن حضرت را برانگیخت نُسَیبَه دختر کعب معروف به‌ام عُماره بود. او که برای آب رساندن به مجروحان در احد، همراه همسر و دو فرزندش شرکت کرده بود، وقتی جان رسول خدا (ص) را در معرض خطر دید به روایت واقدی ۱/ ۲۶۹ لباس خود را به کمر بست و شمشیر به دست گرفت و به دفاع از آن حضرت پرداخت. رسول خدا چون جانفشانی وی را دید فرمود: «امروز مقام نُسیبه دختر کعب بیشتر از مقام فلانی و فلانی است».

شیخ مفید در ارشاد/ ۴۴ از زید بن وَهْب نقل می‌کند که او از عبدالله بن مسعود پرسید: «واقعاً مردم از نزد رسول خدا (ص) فرار کردند تا آن‌جا که جز علی بن ابی‌طالب (ع) و ابودجانه و سهل بن حُنیف کسی نماند؟ ابن‌مسعود گفت: سپس طلحهٔ بن عبیدالله هم به آنان پیوست. گفتم ابوبکر و عمر کجا بودند؟ گفت: آنان نیز از کسانی بودند که از جنگ کناره‌گیری کردند. گفتم عثمان کجا بود؟ گفت: او پس از سه روز آمد! رسول خدا به او فرمود: عثمان خیلی دور رفتی! از ابن‌مسعود پرسیدم تو کجا بودی؟ گفت من هم جزء کسانی بودم که از جنگ کناره‌گیری کردم. گفتم پس چه کسی این مطلب را برای تو نقل کرد؟ گفت عاصم و سهل بن حُنیف. گفتم استواری علی در این‌جا خیلی شگفت است. گفت اگر تو از آن درشگفتی بی‌شک فرشتگان نیز از آن درشگفت بودند، آیا نمی‌دانی که جبرئیل در آن روز در حالی که به آسمان می‌رفت می‌گفت: «لا فَتی إِلّا عَلِیّ و لا سَیْفَ إِلّا ذُوالْفَقار».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۱۸

به روایت واقدی ۱/ ۲۹۵ عمر همواره می‌گفت: خبر کشته شدن پیامبر که پخش شد من مانند بز کوهی از کوه بالا می‌رفتم! فخر رازی در تفسیر کبیر ۹/ ۶۱ گوید: سه روز پس از جنگ احد در حالی که پیامبر و علی مشغول شستشوی شمشیر و سلاح خود بودند، همسر عثمان نزد پیامبر آمد و سراغ وی را گرفت، علی گفت: «بدان‌که امروز عثمان روزگار را مفتضح کرد!» وقتی عمر و دو دوستش نزد رسول خدا (ص) آمدند به آنان‌فرمود: «شما از صحنه جنگ خیلی دور شدید!».

واقدی ۱/ ۲۳۷ گوید: رسول خدا مردم را صدا می‌زد ولی احدی به پشت سر خود نگاه نمی‌کرد، همه در حال فرار بودند. به روایت ابن اسحاق ۳/ ۸۸ اولین کسی که آن حضرت را شناخت کعب بن مالک بود، او پیامبر را از چشم‌هایش شناخت که از زیر کلاه‌خود می‌درخشید. بلند فریاد برآورد: ای مسلمانان این پیامبر است! آن‌گاه گروهی از اصحاب بازگشتند. از این‌که در این جنگ از مهاجران فقط چهار نفر شهید شدند معلوم می‌شود که گویا انصار از بسیاری از مهاجران بهتر پایداری کردند به طوری که بار سنگین نبرد بیشتر بر دوش آنان بوده است و مهاجران در ترک میدان جنگ پیشگام بوده‌اند!

پیمان بر کشتن پیامبر

در آن گیر و دار که اوضاع سپاه اسلام به وخامت گرایید و نظم و انسجام خود را به کلی از دست داد، به گفته واقدی ۱/ ۲۴۳ چهار نفر از اشرار خطرناک و شیاطین قریش، عبدالله بن شهاب زُهْری، عبدالله بن قَمِیئه لیثی، عتبهٔ بن ابی‌وقّاص و ابَی بن خَلَف که پیمان بسته بودند به هر نحوی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۱۹

شـده رسول خـدا را به قتل برسانند، با تمام توان حمله خود را آغاز کردند و ضـربات سـنگینی بر حضـرت وارد نمودند. در همین‌جا بود که دنـدان پیامبر شکسـته و صورت و لب‌هایش سـخت مجروح و خون‌آلود گشت. امیرالمؤمنین و چنـد نفر دیگر حضـرت را از تیررس دشـمن دور ساخته و به کنار کوه بردند. هنگام عبور پاهایش در یکی از چاله‌های سرپوشـیده که به دسـتور ابوعامر فاسق در سر راه ایشـان کنـده بودنـد فرو رفت و زانوهایش مجروح شـد. جراحات رسول خـدا (ص) بسـیار زیاد و طاقت‌فرسا بود به‌طوری که نمـاز ظهر را نشسته خوانـد. سـلامت و حـال عمومی حضـرت بسـیار نگران‌کننـده و رقت‌بار بود. به روایت اعلام الوری/ ۸۳ و سبل الهدی ۷/ ۳۹ برخی اصحاب وقتی پیامبر را در این حال دیدند سخت متأثر شدند و از ایشان خواستند کفار را نفرین کند. به حضرت گفتند:

«أَفَلا تَدْعُو عَلَيْهِم؟».

آیا آنان را نفرین نمی‌کنی؟

این ابر آسمان رحمت با یک دنیا بزرگواری و مهربانی و عطوفت در پاسخ فرمود:

«اللّهُمَّ اهْدِ قَوْمِی فَإِنَّهُم لا يَعْلَمُونَ».

بار خدایا قوم مرا هدایت کن، زیرا آنان نمی‌فهمند.

رشادت امیرالمؤمنین

نقش امیرالمؤمنین (ع) در جنگ احد سرنوشت‌ساز و حیاتی بود. سپاه شرک تصمیم گرفته بود تا رسول خدا (ص) را به قتل نرساند به مکه بازنگردد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۰

علی بـن ابراهیـم قمی ۱/ ۱۱۶ می‌گویـد: امیرالمـؤمنین در روز احـد نود زخم برداشت تـا آن‌جـا که شمشـیرش شـکست و از پیـامبر درخواست شمشـیر کرد. حضـرت ذوالفقار خود را به وی داد. ابن ابی‌الحدید ۱۴/ ۲۵۰ گوید: هنگامی که عموم اصـحاب پیامبر روز احد از نزد آن حضـرت فرار کردند، دسته‌های لشـکر مشـرکان که متشـکل از پهلوانان بزرگ بود پی در پی بر شـخص رسول خدا حمله‌ور شدند و کار بسیار دشوار و بحرانی شد، یک دسته متشکل از پنجاه پهلوان قصد جان پیامبر را نمود. حضرت به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علی این گروه را از من دور کن». او پیاده بر آن سواران حمله برد و بی‌پروا شمشـیر زد تا شماری از آنان را کشت و بقیه را هم متفرق ساخت.

واقدی ۱/ ۲۵۶ گوید: علی (ع) فرمود: «هر آینه مرا در آن روز می‌دیدی، من به تنهایی با گروهی خشن برخورد کردم که عِکْرِمَهٔ بن ابی‌جهل هم در میان آنان بود. با شمشیر به میان آنان رفتم. من شمشیر می‌زدم و آنان مرا احاطه کرده بودند تا آن‌که توانستم از میان ایشـان بیرون بروم، سپس دوبـاره حمله کردم تا آن‌که به همان‌جا که آمـده بودم بازگشـتم و لکن مرگم به تأخیر افتاد». طبرسـی در احتجاج ۱/ ۱۹۹ گویـد: امیرالمؤمنین در احتجـاجی که با اصـحاب شورا داشت تصـریح کرد که در جنگ احـد همه مردم به جز آن حضرت از نزد رسول خـدا (ص) رفتنـد. به روایت شـیخ صدوق در خصال/ ۵۶۰ علی (ع) در احتجـاجی که بـا ابوبکر داشت چنین فرمود: «آیـا در میـان شـما جز من کسـی هست که در میـدان مبـارزه نه تن از بنی‌عبدالـدار را کشـته باشـد که هرکـدام یکی پس از

دیگری پرچم را به دست می‌گرفتند تا آن‌که صَؤاب جُشَمی غلام آنان به میدان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۱

آمد، او می‌گفت به خدا سوگند در عوض سرورانم جز محمد کس دیگر را نخواهم کشت. گونه‌هایش برآمده و چشم‌هایش سرخ شده بود، شما از او ترسیدید و کناره گرفتید. هنگامی که نزدیک آمد مانند گنبد پابرجایی بود، دو ضربت بین من و او رد و بدل شد و من او را دو نیم کردم».

به نقل ابن ابی الحدید ۱۵/ ۵۴ از بیست و هشت نفر کشته‌های جنگ احد دوازده نفر آنان را امیرالمؤمنین (ع) کشت. این نسبت به کل کشته‌ها همانند جنگ بدر است که نزدیک نصف آنان را علی‌بن ابی‌طالب کشت. آری، در جنگ احد تمام اهتمام امیرالمؤمنین بر حفظ جان پیامبر و راندن دشمنان از اطراف ایشان بود، برخلاف جنگ بدر که چندان خطری رسول خدا (ص) را تهدید نمی‌کرد و هدف اصلی وارد کردن ضربات سهمگین بر سپاه دشمن بود.

طبرسی در مجمع البیان ۲/ ۵۱۲ از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «علی (ع) در جنگ احد شصت زخم برداشت. پیامبر ام سُلیم و ام عطیه را دستور داد تا او را مداوا کنند. آنان گفتند ما هر جای او را درمان می‌کنیم جای دیگر سر باز می‌کند و لذا ما بر جان وی بیمناکیم! رسول خدا (ص) به اتفاق مسلمانان به عیادت علی (ع) رفت در حالی که او غرق در جراحت روی زمین افتاده بود. حضرت دست به زخم‌های وی می‌کشید و آن‌ها بهبود می‌یافت و می‌فرمود: همانا مردی که این چنین در راه خدا بلا ببیند بی‌شک تلاش خود را کرده و معذور است. علی (ع) گفت: سپاس خدا را که من فرار نکردم و پشت به جنگ ننمودم». سپس به نقل ابن طاووس در سَعْدُ السُّعُود/ ۱۲ افزود: «اما افسوس که از فیض شهادت محروم شدم! پیامبر فرمود: آن را نیز ان شاءالله در پیش داری».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۲

داماد شهید

حَنْظَلَه پسر ابوعامر فاسق با جمیله دختر عبدالله بن ابَی سرکرده منافقان ازدواج کرد. به روایت واقدی/ ۲۷۳ عروسی او مصادف شد با شبی که فردای آن جنگ احد بود. حنظله یک شب برای انجام عروسی از رسول خدا (ص) اجازه گرفت. آن‌گاه صبح شنبه در حال جنابت به جبهه جنگ رفت. مشرکان که پراکنده شدند حنظله به ابوسفیان حمله برد و اسبش را پی کرد و او را نقش بر زمین ساخت. سپس خواست سرش را جدا سازد که او فریاد کشید: ای گروه قریش من ابوسفیان بن حرب هستم! عده‌ای صدای وی را می‌شنیدند ولی چون در حال فرار بودند اعتنایی نمی‌کردند تا آن‌که اسْوَدبن شَعُوب او را شناخت و با نیزه به حنظله حمله برد و او را شهید کرد و ابوسفیان را نجات داد. پیامبر فرمود:

«إِنِّی رَأَیْتُ الْمَلائِکَةَ تُغَسِّلُ حَنْظَلَةَ بْنَ أَبِی عامِرٍ بَیْنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ بِماءِ الْمُزْنِ فِی صِحافِ الْفِضَّةِ».

من فرشتگان را دیدم که حنظلة بن ابی عامر را میان زمین و آسمان با آب باران در ظرف سیمین غسل می‌دادند.

از این رو بود که حنظله به «غَسِیلُ الْمَلائِکَه» معروف شد.

مثله کردن شهیدان

پس از پایان درگیری و فرو نشستن آتش جنگ، هند همسر ابوسفیان فرصت را مغتنم شمرد و به روایت ابن اسحاق ۳/ ۹۶ و واقدی ۱/ ۲۷۴ همراه دیگر زنان مشرک در بین کشتگان رفتند و یکایک آنان را مُثله کردند! گوش و بینی شهدا را بریدند و از آن‌ها گردنبند، دستبند،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۳

گوشواره و خلخال ساختند و خود را با آن‌ها زینت کردند. جز حنظله که پدرش ابوعامر در سپاه مشرکان بود و از آنان خواست که او را مُثله نکنند تمامی شهدا مُثله شدند. برخی جسدها را تکه‌تکه کردند، مانند بدن عبدالله بن عمرو پدر جابر و عمرو بن جَمُوح به‌طوری که شناخت آنان ممکن نبود. از همه رقت‌بارتر پیکر مطهّر حضرت حمزه سید الشهدا بود. وحشی به دستور هند شکم حمزه را پاره کرد و جگرش را درآورد تا هند آن را بخورد! این اعمال وحشتناك گرچه برای انسان سلیم‌النفس چندش‌آور و دهشت‌زاست ولی خونخواران مکه برای تشفّی دل خود چنین جنایت هولناکی را مرتکب شدند. به روایت ابن اسحاق ۳/ ۹۸ هند در اشعار خود گفت:

شَفَيْتُ مِنْ حَمْزَةَ نَفْسِي بِأُحُد حَتَّى بَقَرْتُ بَطْنَهُ عَنِ الْكَبِد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۴

دلم را در احد از دست حمزه خنك کردم، به طوری که شکمش را پاره کردم و جگرش را درآوردم!

حمزه (ع) این شیر مرد دلاور و سردار بزرگ پیامبر که به «أَسَدُالله» و «أَسَدُ رَسُولِه» مشهور بود، پس از شهادت به لحاظ مقام و منزلت بزرگی که داشت و در بین شهیدان از همه برتر بود به لقب «سیدالشهداء» نیز نائل گشت.

شیطنت ابوسفیان

ابوسفیان فرمانده کل سپاه شرک پس از آرامش جنگ موقعیت را برای شیطنت و ایجاد تزلزل در عقاید سپاه اسلام مناسب دید. طبری ۲/ ۵۲۶ گوید: به سپاهیانش فرمان داد این شعار را سر دهند:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۵

«اُعْلُ هُبَل! اعْلُ هُبَل!».

سرفراز باش هبل! سرفراز باش هبل!

پیامبر (ص) با این‌که در وضعیت مناسبی به سر نمی‌برد با این حال از این امر خطیر غافل نماند، مسلمانان به فرمان آن حضرت در پاسخ ابوسفیان گفتند:

«اللهُ أَعْلی وَ أَجَلّ! اللهُ أَعْلی وَ أَجَلّ!».

خدا والاتر و برتر است! خدا والاتر و برتر است!

ابوسفیان شعار را تغییر داد و با یارانش فریاد زدند:

«أَلا لَنَا الْعُزَّى و لا عُزَّى لَكُم! أَلا لَنَا الْعُزَّى و لا عُزَّى لَكُم».

ما بت عزّی داریم و شما بت عزّی ندارید! ما بت عزّی داریم و شما بت عزّی ندارید!

مسلمانان به دستور پیامبر بانگ برآوردند:

«اللهُ مَوْلانا وَ لا مَوْلی لَكُمْ، اللهُ مَوْلانا وَ لا مَوْلی لَكُمْ!».

خدا سرپرست ماست، ولی شما سرپرست ندارید! خدا سرپرست ماست، ولی شما سرپرست ندارید!

ابوسفیان فریاد زد: کشته‌های احد شما در مقابل کشته‌های بدر ما. مسلمانان به امر پیامبر در پاسخ او گفتند: هرگز! هرگز! کشته‌های ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم‌اند. فرمانده سپاه کفر که خود را در جنگ اعتقادی و تبلیغی شکست‌خورده دید با گفتن وعده ما و شما سال آینده در سرزمین بدر و شنیدن جواب مثبت از سوی پیامبر میدان جنگ را ترک کرد. این نخستین گام عقب‌نشینی از سوی فرمانده سپاه شرك به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۶

شمار می‌آمد و اولین اعتراف ضمنی بود به این‌که به‌طور کامل به اهداف خود دست نیافته است.

نگرانی مدینه و دفن شهدا

فرار برخی از مسلمانان به مدینه و شایعه قتل رسول خدا (ص) موجب نگرانی زنان در مدینه گردید، نزدیکی میدان جنگ به شهر باعث شد که چند تن از زنان برای اطلاع از سلامت حضرت و رساندن آب و غذا و مداوای مجروحان راهی احد شوند. حضرت زهرا (س) دختر پیامبر نیز به احد آمد. خبر سلامت پیغمبر اکرم زنان را از نگرانی خارج ساخت. این زنان قهرمان با شنیدن خبر سلامت پیامبر کشته‌ها و مصائب خویش را فراموش کردند. واقدی ۱/ ۲۶۵ گوید: در بین راه هند دختر عمرو بن حَرام عمه جابر را دیدند که جنازه شوهر، پسر و برادرش را بر شتری بار کرده و عازم مدینه است. عایشه به او گفت پشت سرت چه خبر است؟ هند گفت: خیر است. رسول خدا تندرست و هر مصیبتی پس از آن ناچیز است، خداوند گروهی از مؤمنان را به شهادت برگرفت و کافران را بدون دسترسی به پیروزی دست خالی بازگرداند.

پس از آن‌که سپاه شرک راهی مکه شد مسلمانان اجساد مطهّر شهدا را از میدان جنگ جمع‌آوری کردند. در تعداد شهدای احد اختلاف است، از شصت و پنج تا هشتاد و یک نفر نوشته‌اند. ابن هشام ۳/ ۱۳۳ تعداد شهدا را هفتاد نفر گفته است. واقدی ۱/ ۳۰۰ گوید: از مسلمانان هفتاد و چهار نفر شهید شدند، چهار نفر از مهاجران و سایر آنان از انصار بودند. به روایت واقدی ۱/ ۲۸۹ رسول خدا (ص) فرمود: «عمویم

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۷

حمزه چه شد؟». حارث بن صِمَّه رفت از حمزه خبری بیاورد ولی دیر کرد، آن‌گاه علی (ع) رفت حمزه را کشته یافت و پیامبر را خبر کرد. رسول خدا بر بالین حمزه آمد. هنگامی که عموی خود را در آن وضعیت دید سخت متأثر شد و اشکش جاری گشت. سپس خطاب به حمزه فرمود:

«لَنْ أُصابَ بِمِثْلِكَ أَبَداً!».

هرگز به مصیبتی مانند مصیبت تو دچار نشدم.

و نیز فرمود:

«ما وَقَفْتُ مَوْقِفاً قَطُّ أَغْيَظُ إِلَيَّ مِنْ هذَا الْمَوْقِفِ!».

و هیچ گاه در چنین جایگاه که این قدر مرا خشمگین کند قرار نگرفته‌ام.

ابوقَتاده چون اندوه شدید پیامبر را در مورد قتل حمزه و مُثله کردن او دید خواست به قریش ناسزا بگوید اما حضرت او را منع کرد. ابوقَتاده چندین بار خواست این کار را انجام دهد، پیامبر در مرتبه چهارم فرمود: «نزد خدا از تو حسابرسی خواهم کرد!». حضرت بر جنازه شهیدان نماز خواند. آن‌گاه چند تن از شهدا را به مدینه آوردند و در بقیع و مکان‌های دیگر دفن کردند. رسول خدا از این کار جلوگیری کرد و به روایت سبل الهدی ۴/ ۳۳۱ فرمود:

«رُدُّوهُمْ وَادْفِنُوهُمْ حَيْثُ صُرِعُوا».

باز گردانیدشان و در همان‌جا که کشته شدند دفنشان کنید.

اما فقط شَمّاس را به احد بازگرداندند، چون دیگران دفن شده بودند. بقیه شهدا نیز در احد دفن شدند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۲۸

بازگشت به مدینه

پیامبر چون از دفن شهدا فارغ گشت اسب خود را سوار شد و مسلمانان نیز همراه او سرزمین احد را ترک کردند و راهی مدینه شدند. واقدی ۱/ ۲۴۸ گوید: پیامبر وارد مدینه شد و به خانه خود رفت. غروب آفتاب بلال اذان گفت و ایشان با تکیه بر سعد بن معاذ و سعد بن عباده به مسجد آمد و نماز مغرب را گزارد. بعد از نماز مغرب نیز با تکیه بر آن دو به خانه بازگشت. در این حال مردم داخل مسجد آتش روشن کرده و مجروحان را درمان می‌کردند. آن‌گاه بلال اذان عشا را گفت و حضرت نماز را اقامه کرد. چون بیم آن می‌رفت که مشرکان بازگردند و شبانه به مدینه حمله کنند و در این بین جان رسول خدا (ص) از همه بیشتر در معرض خطر بود. از این‌رو بزرگان اوس و خزرج اطراف مسجد و خانه پیامبر را تا صبح محافظت می‌کردند.

عقب‌نشینی مشرکان

با این‌که در جنگ احد برتری نظامی با سپاه شرک بود و آنان ضربه شکننده‌ای بر پیکر سپاه اسلام وارد ساختند، با این حال بدون آن‌که به هدف خود که نابودی پیامبر و مسلمانان بود برسند مدینه را به سوی مکه ترک کردند. این‌که چرا مشرکان مکه به اصطلاح خود کار رسول خدا (ص) را یکسره نکردند با آن‌که آمده بودند حضرت را بکشند و به گمان خود از دست او خلاص شوند، چند وجه به نظر می‌رسد. در درجه اول باید گفت مشیت الهی بر بقای وجود شریف پیامبر تعلق گرفته بود تا دین مقدس اسلام تثبیت گردد. در مرحله بعد شجاعت اعجازگونه و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۲۹

جانبازی شگفت‌انگیز امیرالمؤمنین (ع) بود که مانع از رسیدن مشرکان به هدفشان شد. آنان هر چه در توان داشتند به کار گرفتند تا پیامبر را به قتل برسانند لیکن هر بار با دفاع سنگین و کوبنده فرزند قهرمان ابوطالب روبرو شدند.

واقدی ۱/ ۲۹۹ گوید: از عمروعاص سؤال شد چگونه مشرکان در جنگ احد مسلمانان را رها کرده و رفتند؟ گفت: هنگامی که ما به آنان حمله کردیم و گروهی از ایشان را کشتیم آن‌ها از هر سو پراکنده شدند، بعد گروهی از آنان به مدینه بازگشته است. قریش با یکدیگر به مشورت پرداختند و گفتند پیروزی با ماست پس بهتر است به مکه بازگردیم، چرا که خبر رسیده که ابن ابَی با یک سوم مردم بازگشتند و گروهی از اوس و خزرج هم در جنگ شرکت نکرده‌اند. لذا ما از حمله آنان در امان نیستیم در حالی که تعدادی مجروح نیز در بین ما هستند و اسبان ما نیز تیر خورده و لنگ شده‌اند. پس بدین لحاظ به‌سوی مکه بازگشتند.

طبرسی در مجمع البیان ۲/ ۵۳۹ می‌گوید: ابوسفیان و مشرکان هنگام بازگشت پشیمان شدند و گفتند بازگردیم و مسلمانان را نابود کنیم ولی خداوند وحشت در دل ایشان انداخت به طوری که از تصمیم خود منصرف شدند.

جنگ احد از نگاه قرآن

واقدی ۱/ ۳۱۹ می‌نویسد: ام‌بکر دختر مِسْوَر بن مَخْرَمه گوید پدرم به عبدالرحمن بن عوف گفت از جنگ احد برای ما بگو. گفت ای برادرزاده از آیه صد و بیستم سوره آل‌عمران بخوان گویا با ما همراه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۳۰

بودی. ابن‌اسحاق ۳/ ۱۱۲ گوید: شصت آیه از سوره آل‌عمران درباره جنگ احد نازل شده است. تعداد زیادی از آیات به صراحت درباره وقایع و حوادث احد است و پاره‌ای نیز اشاره کلی به آن دارد.

گویا برای مسلمانان این سؤال مطرح بوده که چرا خداوند آنان را در احد همانند بدر یاری نکرد؟ خداوند در پاسخ شروط امداد

الهی را بیان می‌کند و می‌فرماید که اگر بردبار و پرهیزگار باشید خداوند شما را یاری می‌کند.
درباره شایعه قتل رسول خدا (ص) می‌فرماید: «همانا محمد پیامبر است که پیش از او نیز پیامبران دیگر آمده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می‌گردید؟!» آن‌گاه به فرار مسلمانان اشاره می‌کند و می‌گوید: «به یاد بیاورید هنگامی را که در حال فرار از کوه بالا می‌رفتید و به احدی توجه نمی‌کردید و پیامبر شما را از پشت سر فرا می‌خواند». بعد می‌فرماید پس از آن‌که غم شما را فرا گرفت خداوند آرامش و امنیت بر شما فرو فرستاد. بعد راجع به فرار از جنگ که گناه کبیره است به حضرت دستور می‌دهد: «آنان را ببخش و برای‌شان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن». سپس به پیامبر می‌گوید: «مپندار آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

ارزیابی جنگ احد

بی‌شک جنگ احد ضربه سختی بر پیکره اسلام و مسلمانان وارد ساخت به‌طوری که اکثر خانه‌های مدینه داغدار شدند و کمتر خانه‌ای یافت می‌شد که شهید یا مجروح نداده باشد. بیش از هفتاد تن کشته از
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۳۱
سپاه هفتصد نفری اسلام یعنی بیش از یک دهم آن شهید و باقی نیز مجروح و زخمی شدند، حتی خودِ پیامبر سخت مجروح شده بود. منافقان و یهودیان نیز زبان به طعن گشوده و به روایت واقدی ۱/ ۳۱۷ گفتند محمد فقط خواستار پادشاهی است، هرگز هیچ پیغمبری چنین مصیبتی ندیده است. شکست مسلمانان از یک سو و سرزنش یهودیان و منافقان از دیگر سوی موجب دل‌شکستگی و افسردگی آنان شد. خداوند با فرستادن آیاتی افکار و عقاید آنان را بازسازی و روحیه‌شان را تقویت کرد و به آنان فرمود: اگر شما در جنگ احد کشته و مجروح دادید آنان نیز در جنگ بدر کشته و مجروح و حتی اسیر دادند و ضمن دلداری و روحیه دادن از ایشان دلجویی کرد.
در ارزیابی جنگ احد در یک کلام می‌توان گفت مکه طبق قوانین نظامی آن روز حجاز و سنت‌های قبیله‌ای چندان برتری بر مدینه پیدا نکرد. مشرکان هفتاد نفر از مسلمانان را شهید کردند، مسلمانان نیز در جنگ بدر هفتاد نفر از آنان را کشته بودند، مسلمانان در جنگ بدر چهارده کشته دادند ولی قریش در جنگ احد بیست و هشت کشته داد. یعنی دو برابر مسلمانان کشته دادند. وانگهی مسلمانان در جنگ بدر هفتاد اسیر گرفتند ولی مشرکان در احد یک اسیر هم نگرفتند. پس باز هم برتری نظامی با مسلمانان بود. لذاست که ابوسفیان در احتجاجی که پس از پایان جنگ بارسول خدا داشت به‌طور ضمنی به عقیم ماندن اهداف خود اعتراف کرد و برای دستیابی به آن وعده حضور در بدر را داد. به لحاظ همین امور بین محققان اختلاف است که آیا مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند یا نه؟ زیرا از این نظر که سپاه آنان از هم
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۳۲
پاشید و پا به فرار گذاشتند شکست محسوب می‌شود. اما از این نظر که مکه چندان مزیتی بر مدینه پیدا نکرد و پیامبر و مسلمانان به حیات خود و حکومت نوپای‌شان ادامه دادند نمی‌توان گفت متحمل شکست شدند.

خلاصه درس

جنگ احد: سران شرک برای جبران و اعاده حیثیت از دست رفته خود در جنگ بدر در صدد انتقام از مسلمانان برآمدند.
سپاه قریش پنجشنبه پنجم ماه شوال سال سوم هجرت به دامنه کوه احد رسید و در منطقه وِطا فرود آمد. رسول خدا عبدالله‌بن

ام‌مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گذاشت و با سپاه اسلام به سوی احد حرکت کرد و نماز صبح را در احد گزارد. حضرت صفوف سپاهیان خود را آراست. کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش روی و کوه عَینَین را در سمت چپ خود قرار داد. پنجاه نفر تیرانداز به فرماندهی عبدالله بن جُبیر بر فراز کوه عَینَین گمارد و با تأکید بسیار به او فرمود: «سواران دشمن را با تیراندازی از ما دفع کن تا از پشت سر به ما حمله نکنند، چه پیروز شویم و چه شکست بخوریم تو در جای خود استوار بمان». مشرکان نیز قوای خود را صف‌آرایی نمودند.

هنگامی که مسلمانان با خیال آسوده مشغول جمع‌آوری غنایم بودند خالد و عِکْرِمَه به مسلمانان حمله کردند. سپاه قریش دوباره سازمان یافت و مسلمانان را از پیش رو و پشت سر محاصره کرد. گویا وحشی در ابتدای از هم پاشیدن سپاه اسلام کمین کرد و از پشت سر نیزه‌ای به حضرت حمزه زد و او را به شهادت رساند. کشته شدن این سردار بزرگ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۳۳

در بی‌سامانی سپاه اسلام و شکست آن تأثیر زیادی داشت.

در گیر و دار درگیری‌های پیش‌آمده، جان پیامبر (ص) در خطر افتاد و در همین‌جا بود که دندان پیامبر شکسته و صورت و لب‌هایش سخت مجروح و خون‌آلود گشت. امیرالمؤمنین و چند نفر دیگر حضرت را از تیررس دشمن دور ساخته و به کنار کوه بردند.

نقش امیرالمؤمنین (ع) در جنگ احد در محافظت از جان رسول خدا (ص) سرنوشت‌ساز و حیاتی بود.

همچنین دلاوری و از جان‌گذشتگی نسیبه دختر کعب معروف به ام عُماره در دفاع از حضرت رسول در این نبرد ستودنی بود و این در حالی بود که بسیاری از اسم و رسم‌دارها از صحنه درگیری فرار کردند.

از جمله وقایع زشت و دور از شأن انسان در این جنگ مثله کردن جنازه شهدا و از جمله حمزه سیدالشهداء به دست زنان قریش و از جمله هند جگرخوار بود.

با این‌که در جنگ احد برتری نظامی با سپاه شرک بود و آنان ضربه شکننده‌ای بر پیکر سپاه اسلام وارد ساختند، با این حال بدون آن‌که به هدف خود که نابودی پیامبر و مسلمانان بود برسند مدینه را به سوی مکه ترک کردند.

خود آزمایی

۱. علت بروز جنگ احد را بیان کنید.

۲. از نظر جغرافیایی میدان نبرد و منطقه درگیری جنگ احد را تشریح کنید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۳۴

۳. نقش امیرالمؤمنین را در جنگ احد توضیح دهید.

۴. «سیدالشهدا» لقب چه کسی بود؟

۵. در چه جنگی مشرکان شهیدان را مثله کردند؟

۶. کدام سوره از قرآن به جنگ احد پرداخته است؟

۷. توضیح دهید در ارزیابی جنگ احد، چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۳۵

درس هشتم: غزوه حمراء الاسد ... و غزوه دومهٔ الجندل

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- با چگونگی غزوه حمراء الاسد و سریه ابوسلمه آشنا شویم.
- چگونگی حوادث رجیع و بئر معونه را بدانیم.
- علل وقوع جنگ بنی‌نضیر را بررسی کنیم.
- چگونگی وقایع جنگ بنی‌نضیر را بدانیم.
- بتوانیم نتایج جنگ بنی نضیر را توضیح دهیم.
- با نظر قرآن درباره جنگ بنی نضیرآشنا شویم.
- نظر قرآن را در باب شرب خمر بدانیم.
- ماجرای غزوات بدر الموعد، ذات الرقاع، و دومهٔالجندل را بدانیم.

در این درس به جنگ حمراء الاسد به عنوان دنباله و ادامه جنگ احد، سریه ابو سلمه، حوادث رجیع و بئر معونه، جنگ بنی نضیر، ماجرای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۳۶

تحریم خمر و نزول آیه چهل و سه سوره نساء، غزوات بدر الموعد، ذات الرقاع و دومهٔ الجندل خواهیم پرداخت.

غزوه حمراء الاسد

جنگ حَمْراء الاسد دنباله و ادامه جنگ احد به‌شمار می‌رود. رسول خدا (ص) غروب شنبه از جنگ احد به مدینه بازگشت. واقدی ۱/ ۳۲۶ گوید: شب هنگام که برای اقامه نماز عشا به مسجد رفت عبدالله بن عمرو مُزَنی آن حضرت را ملاقات نمود و گفت قریش را در منطقه مَلَل دیدم فرود آمده بودند و ابوسفیان و همراهانش می‌گفتند باز گردیم و بقیه مسلمانان را نابود کنیم ولی صفوان مخالف این کار بود. پیامبر پس از این گزارش تصمیم گرفت دشمن را تعقیب کند.

به روایت واقدی ۱/ ۳۳۴ رسول خدا صبح یکشنبه هشتم و یا به روایت ابن اسحاق ۳/ ۱۰۷ شانزدهم شوال پس از نماز به بلال دستور داد تا ندا دهد و مردم را به تعقیب دشمن فرا خواند و جز آنان که دیروز در جنگ احد حاضر بودند کس دیگری شرکت نکند. فقط جابر بن عبدالله انصاری که به سفارش پدرش به عنوان سرپرست خانواده در مدینه مانده و در احد شرکت نکرده بود با اجازه حضرت در حمراء الاسد شرکت کرد. این دستور گویا بدان لحاظ بود که اولًا توبیخی باشد برای کسانی که از جنگ احد تخلف کرده‌اند و ثانیاً تقویت روحیه‌ای باشد برای سپاهی که دیروز شکست خورده بود.

پیامبر پرچم را به علی داد و ابن ام‌مکتوم را به جانشینی خود در مدینه گماشت. آن‌گاه پس از اقامه دو رکعت نماز سوار بر اسب خود شد و به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۳۷

تعقیب دشمن پرداخت. بیشتر افراد را مجروحانی تشکیل می‌دادند که دیروز در جنگ احد به شدت زخمی شده بودند و با مشکلات و درد و رنج فراوان روانه جنگ شدند. سه نفر در طلیعه سپاه برای ردیابی دشمن رفتند. دو نفر آنان سَلیط و نعمان پسران سفیان در حمراء الاسد به دست دشمن گرفتار شده و به شهادت رسیدند. حضرت به آن منطقه که رسید هر دو را در یک قبر دفن کرد. سپاه اسلام تا حمراء الاسد که در حدود سه فرسنگی راه مدینه به مکه قرار داشت آمد و در آن‌جا توقف کرد. رسول خدا

دستور داد تا سپاهیان روزها هیزم جمع کنند و شب‌ها هر کس جداگانه آن‌ها را آتش بزند. شب‌ها پانصد شعله آتش برافروخته می‌شد. آوازه این اردو و آتش در همه جا شایع شد و این خود یکی از عللی بود که خداوند با آن دشمن را منکوب کرد.
به روایت طبرسی/ ۸۶ مَعْبَد بن ابی‌مَعْبَد خزاعی با رسول خدا (ص) ملاقات کرد و گفت: مصیبتی که بر شما رسید بر ما گران است، ما دوست داشتیم خداوند منزلت شما را فزونی می‌داد و این مصیبت برای دیگری اتفاق می‌افتاد. سپس از حضرت جدا شد و رفت و در منزل رَوْحا به ابوسفیان و همراهانش برخورد که درباره بازگشت به مدینه رایزنی می‌کردند. چون ابوسفیان مَعْبَد را دید پرسید چه خبر؟ گفت محمد و یارانش بر شما خشمگین و آتشی هستند، این علی بن ابی‌طالب است که پیشاپیش سپاه می‌آید! ابوسفیان بیمناک شد و فکر بازگشت به مدینه را از سر به در کرد. آن‌گاه مشرکان از ترس تعقیب مسلمانان شتابان گریختند. کلینی در کافی ۸/ ۳۲۱ از امام صادق (ع) روایت می‌کند که آنان تا مکه چنین احساس می‌کردند که سپاه محمد در تعقیبشان است.
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۳۸

سریه ابوسلمه

شکست مسلمانان در جنگ احد موجب گستاخی طوایف اطراف مدینه شد و آنان تحرکاتی بر ضد مسلمانان آغاز کردند. طایفه بنی‌اسد در حدود سی و پنج فرسنگی مدینه در منطقه قَطَن زندگی می‌کردند، آنان به تصور این‌که مدینه دیگر پس از شکست از قریش چندان قدرت تدافعی ندارد، سه ماه پس از جنگ احد تصمیم گرفتند تا اطراف مدینه بیایند و اموال و حشم مسلمانان را غارت کنند. واقدی ۱/ ۳۴۰ گوید: سَلَمَه و طُلَیحَه پسران خُوَیلِد سیصد تن از طایفه بنی‌اسد را بسیج نموده و آماده حمله به مدینه شدند. مردی از قبیله طَی که در همان ناحیه می‌زیست به دیدار یکی از اقوام خود به مدینه آمد و خبر حمله بنی‌اسد را به رسول خدا (ع) رساند. حضرت در محرم سال چهارم هجرت پسرعمه خود ابوسَلَمَه را که در احد زخمی شده و تا اندازه‌ای بهبود یافته بود با صد و پنجاه تن مهاجر و انصار به‌سوی آنان گسیل داشت. ابوسلمه با راهنمایی همان مرد طایی به مدت چهار روز از بیراهه خود را به منطقه قَطَن در نزدیکی یکی از چاه‌های بنی‌اسد رساند. آن‌گاه ضمن درگیری مختصری مقداری غنیمت و چند اسیر گرفت و به مدینه بازگشت. ابوسلمه پس از چندی جراحت زخمش عود کرد و به شهادت رسید.
حرکت دیگر مربوط به سفیان بن خالد هُذَلی بود که در عُرَنَه نیرو جمع می‌کرد و قصد تجاوز به مدینه داشت، پیامبر با اعزام عبدالله بن انیس او را سرکوب کرد.
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۳۹

حادثه رجیع

علت حادثه رَجِیع را دوگونه نقل کرده‌اند؛ یکی روایت اول واقدی ۱/ ۳۵۴ که از عروهٔ بن زبیر است، عروه می‌گوید: پیامبر در سال چهارم هجرت گروهی از یاران خود را برای کسب خبر به‌سوی مکه فرستاد. آنان تا رجیع که نام چاه آبی از قبیله هُذیل در حدود دوازده فرسنگی مدینه بود رفتند، در آن‌جا گروهی از بنی‌لِحْیان متعرض آنان شدند. اما مشهور بنابه نقل ابن اسحاق ۳/ ۱۷۸ و واقدی ۱/ ۳۵۴ گفته‌اند: چون سفیان بن خالد هُذَلی به دست عبدالله بن انیس کشته شد، قبیله بنی‌لِحْیان از قبیله‌های عَضَل و قارَه خواستند نزد پیامبر بروند و به بهانه اسلام آوردن درخواست مبلّغ دینی کنند، آن‌گاه گروهی از آنان را به انتقام سفیان بکشند و تعدادی را نیز تسلیم قریش کرده جایزه بگیرند.
مؤید این روایت اشعار حسان است که بارها در آن به غدر و خیانت طایفه هذیل تصریح کرده است. هفت تن که تظاهر به اسلام

می‌کردنـد حضور پیامبر رسـیدند و گفتنـد: دین اسـلام در بین قبایل ما آشـکار شـده، چند نفر از یارانت را بفرست تا قرآن و احکام اسلام را به ما بیاموزند. حضرت شش یا هفت نفر از بزرگان اصحاب را همراهشان روانه کرد. آنان تا کنار آبگاه رجیع آمدند، در آن‌جا عَضَل و قاره پیمان شکستند و از قبیله هذیل برای کشتن آنان کمک خواستند و همگی با شمشیرهای کشیده بر ایشان تاختند. مبلّغان اسلام به ناچار دست به شمشیر برده و به دفاع از خود پرداختند. هذلیان گفتند: ما با شما جنگ نداریم، عهد می‌کنیم که شما را نکشیم ما می‌خواهیم شما را تسلیم قریش کنیم و جایزه بگیریم. خُبیب بن عدی، زید بن دَثِنَه و عبدالله بن طارق تسلیم

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۰

شدنـد. اما مَرْثَـد بن ابی‌مَرْثَـد، خالد بن بُکیر و عاصم بن ثابت گفتند: به خدا قسم ما عهد و پیمان مشرک را نمی‌پذیریم و به جنگ پرداختند و هر سه شهید شدند.

مردان هُذلی همراه سه نفر اسیر مسلمان راهی مکه شدند. عبدالله بن طارق نیز در بین راه در مر الظّهران بر آنان شورید و شهید شد. خُبیب و زیـد را به مکه بردنـد و در مقابل دو اسیر هُـذَلی که در مکه بودنـد فروختنـد. ماه‌های حرام که گذشت خُبیب و زید را در یک روز برای اعدام به تَنْعِیم در خارج از منطقه حرم آوردند و هر دو را کشتند.

حادثه بئر معونه

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۱۹۳ در ماه صفر چهار ماه پس از جنگ احـد در سال چهارم هجرت ابوبرا عامر بن مالک عامری کلابی معروف به مُلاعب الاسِنَّه با هـدایایی نزد رسول خـدا آمـد، چون مشـرک بود حضـرت هـدیه او را نپـذیرفت، آن‌گاه اسـلام را به او عرضه کرد. ابوبرا نه اسلام آورد و نه آن را رد کرد. گفت ای محمد همانا من آیین تو را کاری نیکو و شریف می‌بینم، اگر مردانی از اصـحاب خویش را برای دعوت مردم نجـد بفرسـتی امیـدوارم که اجـابت کننـد. حضـرت فرمود: «من از اهـل نجـد بر یـاران خود بیمناکم».

ابوبرا گفت: بیم نداشـته باش من آنان را پناه می‌دهم. سـپس رسول خدا (ص) چهل تن و یا به قولی هفتاد تن از یاران جوان خود را که عموما از انصار و قاری قرآن بودند به فرماندهی منذر بن عمرو همراه نامه‌ای به‌سوی بنی‌عامر گسیل داشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۱

مبلّغان اسلام آمدند تا به بِئر مَعُونَه که چاه آبی بود از آب‌های بنی‌سُلیم و بین سرزمین بنی‌عامر و بنی‌سُلیم واقع شده بود رسیدند. در آن‌جا توقف کردنـد و چهارپایان خود را برای چرا رها کردنـد. آن‌گاه حَرام بن مِلْحان را همراه چند تن از بنی‌عامر با نامه پیامبر نزد عـامر بن طُفیل که از بزرگان بنی‌عامر بود فرسـتادند. او بـدون آن‌که نامه حضـرت را بخوانـد حَرام بن مِلْحان را کشت و از بنی‌عامر برای کشـتن اصـحاب رسول خدا کمک خواست. چون ابوبرا قبلًا به منطقه نجد رفته بود و مردم از پناه دادن او مطلع بودند، تقاضای عامر را رد کردند. او از دیگر قبایل کمک گرفت و مسلمانان را شـهید کرد. عمرو بن امیه ضَمْری که از این حادثه جان سالم به در برد راهی مـدینه شـد و در بین راه به دو نفر از بنی‌عامر برخورد و بدون اطلاع از پیمان رسول خدا با بنی‌عامر آن دو تن را سـر برید. چون به مدینه رسـید حضرت فرمود: «دو مردی را کشته‌ای که باید دیه آنان را بپردازم». سپس فرمود: «این کار ابوبراء است، من این کار را نمی‌خواستم و از آن بیمناک بودم».

واقدی ۱/ ۳۴۹ گوید: خبر شـهدای رجیع و بئر معونه در یک شب به رسول خدا رسید و حضرت بسیار آزرده خاطر گردید. ابوبرا از این حادثه و این‌که برادرزاده‌اش عامر بن طفیل پناه او را نادیـده گرفت و خیانت کرد متأثر شـد و درصـدد جبران برآمد و پسر خود ربیعه و برادرزاده‌اش لَبید را با هدیه‌ای برای نوعی عذرخواهی نزد پیامبر فرستاد. حضرت باز هم هدیه او را نپذیرفت.

تذکر دو نکته در این‌جا مناسب است؛ یکی این‌که مؤلف سیرة المصطفی/ ۴۴۳ در بی‌گناهی ابوبرا تشکیک کرده و می‌گوید ابوبرا

در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۲

بین قبیله خود رهبری مطاع بود و عرب هم پناه را معتبر می‌دانست و به آن اهتمام ویژه‌ای می‌ورزید و فرض این است که ابوبرا به یاران پیامبر پناه داده بود. و انگهی ابوبرا با پیمان‌شکنان برخورد و اعتراض و خونخواهی نکرد. در پاسخ این اشکال می‌توان گفت شاید ابوبرا در ادای مسئولیت خود کوتاهی کرده باشد ولی تعمد و خیانتی در کار نبوده است. از ملاقاتی هم که فرزند او پس از وقوع حادثه با رسول خدا (ص) داشته بیش از این استفاده نمی‌شود. واقدی ۱/ ۳۵۰ می‌نویسد: بعدها که ابوبرا بیمار شد و از پیامبر طلب شفا کرد حضرت عسلی را متبرک کرد و برای او فرستاد.

نکته دوم این‌که برخی از محققان معاصر در بسیاری از جزئیات این دو حادثه تشکیک و تردید کرده‌اند و عمده دلایل آنان اختلاف زیاد بین روایات و بعضا تناقضات آن‌هاست. روشن است که اگر بر اثر اختلاف نقل‌ها و یا تناقض بدوی آن‌ها در وقایع تاریخی تشکیک و انکار شود اکثر حوادث تاریخی قابل اثبات نیست.

جنگ بنی‌نضیر

تاریخ جنگ بنی‌نضیر را عروهٔ بن زبیر هفت ماه پس از جنگ احد دانسته ولی به نقل مشهور هفتم ربیع الاول سال چهارم هجرت بوده است. طوایف سه‌گانه یهود بنی قینقاع، بنی نضیر و بنی قریظه در شمال شرقی منطقه قبا سکونت داشتند و بنی‌نضیر در دهکده‌ای به نام زُهره زندگی می‌کردند. گویند پس از واقعه بئر معونه پیامبر برای کمک در پرداخت خونبهای دو مرد عامری که به دست عمرو بن امیه کشته شدند نزد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۳

بنی‌نضیر رفت. طبرسی در اعلام الوری/ ۸۸ گفته رفتن حضرت برای گرفتن وام و برخی نیز گفته‌اند برای سؤال از چگونگی دیه بوده است، زیرا بنی‌نضیر از هم‌پیمانان بنی‌عامر بودند و از قوانین و مقررات دیه آنان اطلاع داشتند. البته برخی هم احتمال داده‌اند این ظاهر قضیه بوده و حضرت درواقع می‌خواسته از اهداف و نیات آنان مطلع گردد، چرا که پس از جنگ احد منافقان و یهود بر پیامبر و مسلمانان جرأت یافتند و درصدد توطئه و ضربه زدن برآمدند. بعضی هم توطئه قتل رسول خدا را در اثناء یک مناظره علمی علت جنگ بنی‌نضیر دانسته‌اند.

مؤلف سبل الهدی ۴/ ۴۵۱ گوید: کفار قریش قبل از جنگ بدر به سردسته منافقان عبدالله بن ابی و بت‌پرستان مدینه نامه نوشتند که شما محمد را پناه دادید، حال یا او را اخراج کنید و یا ما عرب را بر سر شما می‌ریزیم ولی آنان نتوانستند کاری کنند. پس از جنگ بدر به یهودیان نامه نوشتند و گفتند شما دارای سلاح و قلعه‌های مستحکم هستید، پس یا با محمد بجنگید و یا ما چنین و چنان خواهیم کرد. یهود بنی‌نضیر تصمیم به قتل پیامبر گرفتند که توطئه‌شان برملا شد و رسول خدا (ص) به جنگ آنان رفت.

به هر حال پیامبر همراه کمتر از ده نفر از اصحاب راهی قلعه بنی‌نضیر شد و در کنار دیوار خانه یکی از آنان نشست و راجع به کمک در پرداخت خونبها به طایفه بنی‌عامر گفتگو کرد. یهودیان گفتند: ای ابوالقاسم هر چه دوست داشته باشی انجام می‌دهیم. چطور شده به دیدار ما آمده‌ای؟! بنشین تا از شما پذیرایی کنیم. آن‌گاه عده‌ای از آنان خلوت کرده و در باب کشتن پیامبر رایزنی کردند. حُیی بن اخْطَب گفت: ای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۴

ی

هودیان از بالای بام سنگی بر سرش بیفکنید و او را بکشید! کاری که یک روز باید انجام بدهید هم اکنون تمامش کنید. سَلّام بن

مِشْکَم آنان را از این کار نهی کرد ولی نپذیرفتند. عمرو بن جِحاش سنگ آسیایی را آماده کرد و می‌خواست آن را بر سر پیامبر بیندازد که جبرئیل او را از توطئه آنان آگاه ساخت. حضرت به سرعت برخاست و چنین وانمود کرد که برای کاری می‌رود و یکسره آهنگ مدینه کرد و به روایت تاریخ الخمیس ۱/ ۴۶۰ علی (ع) را طلبید و فرمود: «از جای خود تکان نخور و هر کس از اصحاب در باره من سؤال کرد بگو به مدینه رفت». آن‌گاه امیرالمؤمنین و یاران پیامبر مقداری منتظر نشستند، وقتی از مراجعت حضرت مأیوس شدند برخاستند بروند. حُیی بن اخطب گفت: ابوالقاسم عجله کرد حال آن‌که ما قصد داشتیم خواسته او را برآورده سازیم و از ایشان پذیرایی کنیم.

نصیحت ابن‌صوریا

واقدی ۱/ ۳۶۵ گوید: پس از آن‌که رسول خدا (ص) به مدینه رفت کنانهٔ بن صُوریا به یهودیان گفت: به تورات سوگند محمد از خیانت شما باخبر شد. به خدا قسم همانا او فرستاده خدا و خاتم انبیاست، عین اوصاف او در کتاب ما موجود است. من دو پیشنهاد دارم؛ نخست این‌که اسلام بیاورید تا اموال و اولادتان در امان باشد و از سرزمین خود هم خارج نشوید. گفتند ما تورات و عهد موسی را رها نمی‌کنیم. گفت پس در این صورت محمد برای شما پیام می‌فرستد که از سرزمین من خارج شوید این نصیحت را بپذیرید که جان و مال شما در امان است. گفتند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۵

این پیشنهاد را می‌پذیریم.

پیامبر (ص) به مدینه آمد و محمد بن مَسْلَمَه را که با یهود بنی‌نضیر هم‌پیمان بود به سوی آنان فرستاد تا بگوید که در مدت ده روز از مدینه بیرون بروند. یهودیان چند روزی توقف کردند و در این بین آماده رفتن بودند و تعدادی شتر نیز از قبیله اشجع کرایه کردند.

کارشکنی منافقان

عبدالله بن ابی برای یهودیان پیام فرستاد که از خانه‌های خود خارج نشوید و در قلعه‌هایتان بمانید. من دو هزار نفر از اقوام خود و دیگر عرب دارم که با شما داخل قلعه‌ها می‌جنگند و تا آخرین نفر ایستادگی خواهند کرد و یهودیان بنی‌قریظه نیز شما را یاری خواهند نمود. دیاربکری در تاریخ الخمیس ۱/ ۴۶۲ گوید: در این هنگام یهودیان گرد هم آمده و توطئه خطرناکی را طراحی کرده و گفتند پیامبر را به عنوان مناظره و گفتگو فرا می‌خوانیم و غافلگیرانه او را به قتل می‌رسانیم.

سپس از حضرت خواستند همراه سی نفر از یارانش بیاید و آنان نیز سی نفر از احبار و علمای یهود را بفرستند، این دو گروه بروند در مکانی که مسافت آن نسبت به محل هر دو مساوی باشد بنشینند و درباره اسلام گفتگو کنند. اگر علما و احبار یهود پیامبر را تصدیق کردند تمامی یهود بنی‌نضیر به او ایمان بیاورند، حضرت پذیرفت.

سپس یهودیان با خود گفتند چگونه ما می‌توانیم به او دسترسی پیدا کنیم و حال آن‌که سی نفر پیش‌مرگ همراه اوست. از این‌رو به رسول خدا گفتند در بین شصت نفر جمعیت امکان تفهیم و تفاهم وجود ندارد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۴۶

بهتر است شما سه نفر از اصحاب خود را همراه بیاورید و از علمای ما نیز سه نفر بیایند. حضرت این پیشنهاد را نیز پذیرفت. آن‌گاه سه نفر عالم یهود خنجر همراه خود پنهان کردند تا به‌طور ناگهانی رسول خدا (ص) را به قتل برسانند. یکی از زنان خیرخواه

بنی‌نضیر برادر خود را که مسلمان شده و در جرگه انصار بود از توطئه یهود مطلع ساخت و او نیز سریعاً مطلب را به آگاهی رسول خدا (ص) رساند و ایشان از رفتن به مناظره خودداری کرد و به مدینه بازگشت. نکته قابل تأمّل این‌که رسول خدا برای هدایت یهود راضی بود هر شرطی را بپذیرد ولی آنان خود گمراهی و تباهی را انتخاب کردند.

بیهقی در دلائل النبوة ۳/ ۱۷۹ و صالحی شامی در سبل الهدی ۴/ ۴۵۱ نیز این مطلب را نقل کرده‌اند جز آن‌که گفته‌اند این کار به تحریک قریش انجام شد و هم‌چنان که گذشت علت جنگ بنی‌نضیر نیز بنابر قولی این مسأله بوده است. گویا کعب بن مالک در شعر خود به این مطلب اشاره دارد در آن‌جا که به روایت ابن اسحاق ۳/ ۲۰۹ می‌گوید:

لَقَدْ خَزِيَتْ بِغَدْرَتِهَا الْحُبُورُ كَذاكَ الدَّهرُ ذُو صَرْفٍ يَدُورُ

احبار یهود با خیانتی که کردند مسلّماً خوار شدند. روزگار این‌گونه پستی و بلندی دارد.

واقدی ۱/ ۳۶۹ گوید: عبدالله بن ابَی نزد کعب بن اسد رئیس بنی‌قریظه فرستاد و درخواست کمک کرد ولی او گفت حتی یک نفر از بنی‌قریظه پیمان‌شکنی نمی‌کند. عبدالله پیوسته حُیی بن اخطب را به مقاومت و جنگ تشویق می‌کرد تا آن‌که حُیی برادر خود جُدَی ابن اخطب را نزد پیامبر فرستاد و گفت به او بگو که ما خانه و اموال

خود را ترک نمی‌کنیم، هر کاری می‌خواهی بکن! آن حضرت میان اصحاب نشسته بود چون این خبر را شنید تکبیر گفت! مسلمانان نیز تکبیر گفتند.

آن‌گاه دستور بسیج داد مسلمانان بی‌درنگ آماده شدند، پرچم را به دست علی داد و همراه سپاه اسلام به‌سوی بنی‌نضیر حرکت کرد و نماز عصر را در منطقه بنی‌نضیر گزارد. یهودیان آن روز را تا شب به سوی مسلمانان تیراندازی و سنگ‌پرانی کردند. بقیه اصحاب نیز که به‌واسطه کارهای خود تأخیر کرده بودند تا وقت نماز عشا خود را به اردوگاه رساندند. پیامبر نماز عشا را خواند آن‌گاه علی بن ابی‌طالب را به فرماندهی لشکر منصوب کرد و خود با چند نفر از اصحاب به خانه بازگشت. صبح پس از اقامه نماز ابن ام‌مکتوم را به جانشینی خود گماشت و به‌سوی بنی‌نضیر رفت. یک خیمه چوبی که بر روی آن چرم و پارچه موبین کشیده بودند و سعد بن عباده آن را فرستاده بود برای رسول خدا برپا کردند. یکی از یهودیان به نام غَزْوَک که بی‌باک و شجاع و تیرانداز ماهری بود تیری انداخت که به خیمه پیامبر اصابت کرد. حضرت دستور داد خیمه‌اش را از تیررس دشمن دور کردند. یهودیان آن روز را به شب بردند ولی از کمک عبدالله بن ابی خبری نشد.

شجاعت امیرالمؤمنین

به روایت واقدی ۱/ ۳۷۲ و شیخ مفید/ ۴۹ در یکی از شب‌ها هنگام عشا علی (ع) حضور نداشت مردم گفتند: یا رسول الله ما علی را نمی‌بینیم؟ فرمود: «به او کاری نداشته باشید، همانا او در پی برخی از

کارهای شماست». چیزی نگذشت او با سر غَزْوَک آمد، سر را مقابل پیامبر گذاشت و گفت: «ای رسول خدا! من در کمین این مرد پلید بودم دیدم مرد شجاعی است. با خود گفتم ممکن است جرأت پیدا کند و شبانه بر ما شبیخون بزند. او در حالی‌که شمشیر برهنه داشت همراه تنی چند از یهودیان پیش می‌آمد. من بر وی سخت حمله کردم و او را کشتم. یارانش گریختند ولی در همین نزدیکی هستند، اگر چند نفری با من بفرستی امیدوارم بر آنان دست یابم. پیامبر ابودُجانه و سهل بن حُنیف و ده نفر دیگر را همراه آن حضرت فرستاد. ایشان دشمن را تعقیب کرده و پیش از آن‌که به قلعه‌های‌شان برسند کشتند و سرهای آنان را آوردند و در چاه‌های بنی‌خَطْمَه انداختند.

تسلیم شدن بنی‌نضیر

چون محاصره طول کشید و یهودیان تسلیم نمی‌شدند رسول خدا برای جلوگیری از خونریزی دستور داد نخل‌های آنان را قطع کنند. واقدی ۱/ ۳۷۳ گوید: تعدادی از نخل‌ها که قطع شد زنان گریبان‌ها را چاک دادند و بر سر و صورت خود زدند و صدای شیون و زاری آنان بلند شد. حُیی بن اخطب کسی را نزد رسول خدا (ص) فرستاد و گفت: ای محمد تو خود از تباهی نهی می‌کردی، حال چرا نخل‌ها را قطع می‌کنی؟ ما آن‌چه را که قبلًا خواستی می‌پذیریم و از سرزمین تو بیرون می‌رویم. پیامبر (ص) فرمود: «امروز دیگر آن را نمی‌پذیریم مگر به این شرط که از اموالتان فقط به اندازه یک بار شتر آن هم بدون اسلحه همراه خود ببرید».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۴۹

وقتی اخراج یهودیان قطعی شد آنان تا توانستند از اموال منقول همراه خود برداشته و خانه‌های‌شان را نیز تخریب کردند تا به دست مسلمانان نیفتد. پیامبر آنان را پس از پانزده روز محاصره، از مدینه اخراج کرد. بعضی از یهودیان رهسپار خیبر شدند، برخی هم به اذْرِعات شام رفتند. هنگام ترک مدینه صف کشیده و بر ششصد شتر سوار شدند و از وسط بازار مدینه عبور کردند. ابن اسحاق ۳/ ۲۰۲ گوید: از طایفه بنی‌نضیر فقط دو مرد به نام یامین بن عُمیر و ابوسعد بن وَهْب در زمان محاصره شبانه از قلعه خارج شدند و اسلام آوردند و اموال خود را حفظ کردند.

تقسیم غنایم

یهودیان بنی‌نضیر کشاورز بودند و بیشتر اموال آنان نخلستان و زمین‌های زراعی بود و چون اموالشان بدون جنگ و درگیری به دست آمده بود فَیء و از خالصه رسول خدا (ص) به حساب می‌آمد و متعلق به خود آن حضرت بود. واقدی ۱/ ۳۷۹ گوید: پیامبر ثابت بن قیس بن شَمّاس را خواست و دستور داد همه انصار را جمع کند. هنگامی که همه جمع شدند برای آنان سخن گفت، سپس از محبت‌های ایشان به مهاجران و این‌که ایثار کرده و مهاجران را بر خود ترجیح داده و آنان را در منازل خویش سکونت داده‌اند یاد کرد. آن‌گاه خطاب به انصار فرمود: «اگر دوست داشته باشید آن‌چه را خداوند از بنی‌نضیر بر من غنیمت داده میان شما و مهاجران تقسیم کنم و مهاجران هم‌چنان در خانه‌های شما باشند و از اموال شما استفاده کنند و اگر دوست داشته باشید به مهاجران بدهم و آن‌ها از خانه‌های شما بیرون بروند». سعد بن عباده و سعد بن معاذ گفتند ای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۵۰

رسول خدا بین مهاجران تقسیم کن و آنان هم‌چنان در خانه‌های ما بمانند. همه انصار گفتند: با این پیشنهاد موافقیم و می‌پذیریم. حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَم الأَنْصارَ وَ أَبْناءَ الأَنْصارِ».

خدایا انصار و فرزندان انصار را رحمت فرما.

آن‌گاه قسمتی از اموال آنان را بین مهاجران تقسیم کرد و به انصار جز دو نفر، سهل بن حُنیف و ابودُجانه انصاری که نیازمند بودند به کس دیگر چیزی نداد. از همین زمان به بعد مهاجران کم‌کم از منازل انصار بیرون رفتند و زندگی مستقل تشکیل دادند.

نکته قابل تذکر این است که در غزوهٔ بنی‌قینقاع هم اموال آنان بدون جنگ و درگیری به دست آمد، با این حال آن‌جا گفته نشد که از خالصه رسول خداست. حلبی ۲/ ۲۶۸ اشاره‌ای به این مطلب دارد. البته ممکن است این حکم در جنگ بنی‌نضیر تشریع شده و پیش از آن نبوده است. برخی از محققان گفته‌اند علت این‌که اموال بنی‌نضیر اختصاص به رسول خدا پیدا کرد این بود که قلعه

بنی‌نضیر به دست امیرالمؤمنین فتح شد و درحقیقت او به تنهایی این جنگ را به پیروزی رساند. بعضی از پژوهشگران معتقدند این اختلاف نشأت گرفته از حکم حکومتی پیامبر بوده است.

نتایج جنگ بنی‌نضیر

جنگ بنی‌نضیر دومین درگیری مسلمانان با یهود بود. اخراج بنی‌نضیر با توجه به قدرتی که در مدینه داشتند ضربه شکننده‌ای به یهودیان وارد آورد و برای منافقان و مشرکان نیز شکست غیر مستقیم به‌حساب می‌آمد، زیرا که آنان امید زیادی به یهودیان داشتند. نوشته‌اند منافقان به شدت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۵۱

ناراحت و غمگین شدند. به نقل ابن اسحاق ۳/ ۲۰۵ ابن‌لُقَیم عَبْسِی گوید:

فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّی قُرَیْشاً رِسالَةً فَهَلْ بَعْدَهُم فِی الْمَجْدِ مِنْ مُتَکرَّم

کیست که از سوی من به قریش پیام ببرد که آیا پس از بنی‌نضیر در شرافت و بزرگی جایگاهی برای شما مانده است؟!

اخراج بنی نضیر حتی برای برخی از مسلمانان هم‌پیمان آنان نیز خوشایند نبود تا آن‌جا که افرادی چون حسان بن ثابت از رفتن آنان تأسف خوردند. در مقابل برای مسلمانان پیروزی آشکاری بود و تا اندازه زیادی شکست جنگ احد را جبران کرد و خطر بالقوه بزرگی را از بین برد و امنیت مدینه را تا حد زیادی تأمین کرد.

در هیچ یک از منابع سیره و تاریخ اسلام تعداد یهودیان بنی‌نضیر ذکر نگردیده است. در تفسیر قمی ۱/ ۱۶۸ آمده است: یهودیان بنی‌نضیر هزار نفر بودند که گویا با توجه به این‌که به قول واقدی ۱/ ۳۷۴ هنگام رفتن ششصد شتر آنان را حمل می‌کرده و طبق روایت تاریخ الخمیس ۱/ ۴۶۲ از ابن‌عباس که هر سه خانوار یک شتر داشتند آنان دویست خانوار بوده‌اند که میانگین جمعیت آن تقریباً هزار نفر می‌شود و اگر روایت دیگر تاریخ الخمیس ۱/ ۴۶۲ که می‌گوید به هر سه نفر یک شتر تعلق داشت صحیح باشد می‌توان گفت تعداد آنان نزدیک به دو هزار نفر بوده است.

جنگ بنی‌نضیر از نظر قرآن

بیشتر آیات سوره حشر درباره جنگ بنی‌نضیر نازل شده تا آن‌جا که ابن‌عباس این سوره را سوره بنی‌نضیر می‌نامید. در صدر سوره آمده است:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۵۲

«اوست کسی که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد با مسلمانان از خانه‌های‌شان بیرون راند، شما گمان نمی‌کردید که آنان بیرون روند. خودشان می‌پنداشتند که دژهای‌شان آنان را از عذاب الهی در امان نگه می‌دارد. خداوند در دل‌های‌شان هراس افکند به گونه‌ای که خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می‌کردند». چون قطع درختان نخل در اذهان برخی شبهه ایجاد کرده بود خداوند این کار را تأیید کرد و فرمود: «هر درخت نخلی را که قطع کردید یا آن را به حال خود وانهادید به اذن خدا بود تا فاسقان را خوار گرداند». آن‌گاه به توضیح فَیء و غنایم می‌پردازد. در قرآن به علت جنگ بنی نضیر اشاره نشده است.

تحریم خمر

به روایت تاریخ الخمیس ۲/ ۲۶ گروهی از صحابه خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند یا رسول الله (ص) نظر خود را درمورد

شراب بیان فرما، چرا که شراب عقل را زائل و مال را نابود می‌کند. در پاسخ آنان آیه دویست و نوزده بقره نازل شد:

(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا).

از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند بگو در آن‌ها گناهی بزرگ و سودهایی نیز برای مردم است ولی گناه آن‌ها از سودشان بیشتر است.

بعدها گروهی در میهمانی عبدالرحمن بن عوف شراب نوشیده و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۵۳

مست شدند، سپس برخی مشغول نماز گردیدند و یکی از آنان سوره کافرون را در نماز خود این‌گونه خواند: «قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ». پس از این واقعه آیه چهل و سه نساء فرود آمد:

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوةَ وَأَنْتُمْ سُکَارَی).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی گرد نماز نروید.

پس از این ماجرا شرابخواری خیلی کم شد تا آن‌که گروهی از انصار همراه سعد بن ابی‌وقاص در جلسه‌ای شراب نوشیدند و در حال مستی به تفاخر پرداختند. سعد شعری در هجای انصار خواند و کار به درگیری کشید، پس از آن شکایت نزد رسول خدا بردند. آن‌گاه آیه نود مائده نازل شد:

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند و از کار شیطان‌اند، پس از آن‌ها دوری گزینید.

در تاریخ تحریم نهایی خمر اختلاف زیاد است، مشهور آن است که تحریم نهایی خمر هم‌زمان با جنگ بنی‌نضیر بوده است. از آن‌جا که شرابخواری در بین عرب‌ها رایج و نفع تجاری آن نیز زیاد بود تحریم دفعی آن بر آنان سخت و دشوار می‌نمود، به این لحاظ حرمت آن به تدریج تشریع شد. هر چند از گزارش ابن‌اسحاق ۲/ ۲۸ که می‌گوید وقتی اعْشی برای پذیرش اسلام به مکه آمد به او گفتند محمد شراب را تحریم کرده، استفاده می‌شود که شراب در همان اوایل بعثت هم نوعی مذمّت و حرمت داشته است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۵۴

بدر الموعد

این غزوه به‌نام‌های بدر الآخره و بدر الثالثه نیز نامیده شده است. طبق وعده ابوسفیان در جنگ احد قرار شد قریش سال آینده در بدر با مسلمانان برخورد کنند. به روایت واقدی ۱/ ۳۸۴ ابوسفیان از رفتن به‌سرزمین بدر و جنگ با رسول خدا (ص) اکراه داشت. با این حال هر کس در مکه نزد او می‌آمد و آهنگ مدینه داشت در ظاهر به او می‌گفت: ما تصمیم داریم باسپاهی گران به جنگ محمد برویم. آنان وقتی وارد مدینه می‌شدند به مسلمانان می‌گفتند ما در حالی ابوسفیان را ترک کردیم که سرگرم جمع‌آوری سپاه بود. مسلمانان این مطلب را خوش نداشتند و از آن بیمناک بودند. نُعیم بن مسعود اشجعی به مکه آمد، ابوسفیان با عده‌ای از سران قریش به دیدار او رفت و مشکل خود را با او در میان گذاشت. نعیم گفت آمدن من به مکه نیز جز برای این نبود که دیدم محمد و یارانش مشغول تهیه سلاح و اسب هستند. من از مدینه که بیرون آمدم شهر مانند دانه‌های انار پر از سپاه بود.

ابوسفیان گفت دوست ندارم محمد و یارانش به قصد جنگ بیرون بیایند و من خارج نشوم، زیرا در این صورت آنان جسور می‌شوند. پس ما بیست شتر برای تو جایزه تعیین می‌کنیم و آن‌ها را به دست سهیل بن عمرو می‌سپاریم به شرط آن‌که آنان را متفرق سازی. نعیم پذیرفت و شتابان راهی مدینه شد و سر خود را تراشید که حالت عمره‌گزاران را داشته باشد. او هنگامی به مدینه رسید که اصحاب رسول خدا در حال آماده شدن برای جنگ با مشرکان بودند. مسلمانان از او پرسیدند از ابوسفیان چه خبر؟ گفت

درحالی او را ترک کردم که سپاهی گران برای

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۵۵

جنگ با شما فراهم آورده بود. با تبلیغات او اوضاع طوری شد که بیم آن می‌رفت کسی در جنگ شرکت نکند.
پیامبر (ص) فرمود: «سوگند به آن‌که جانم در دست اوست هر آینه به جنگ خواهم رفت هر چند یک نفر با من خارج نشود». پرچم را به دست علی (ع) داد و با سپاه یک هزار و پانصد نفری با ده اسب راهی سرزمین بدصر شد. هشت شب منتظر ابوسفیان ماند. مسلمانان مقداری کالای تجاری که همراه داشتند فروختند و سپس به مدینه بازگشتند.
ابوسفیان به قریش گفت می‌دانید که ما نعیم بن مسعود را برای متفرق کردن یاران محمد فرستادیم ولی ما هم اکنون بیرون می‌رویم و یکی دو شب بعد بازمی‌گردیم. ابوسفیان با دو هزار نفر و پنجاه اسب حرکت کرد و تا نزدیک مرّ الظهران و یا عُسْفان آمد. مَعْبَد بن ابی‌مَعْبَد خزاعی که آن سال در بازار بدر شرکت کرده بود نخستین کسی بود که اخبار بدرالموعود را به مکه برد. صفوان به ابوسفیان گفت: به خدا سوگند من تو را آن روز از وعده دادن بازداشتم و اکنون آنان بر ما جسور شدند و تصور می‌کنند به واسطه ضعف و ناتوانی است که از مقابله با آنان خودداری کردیم. از همین‌جا بود که قریش دوباره به چاره‌اندیشی و جمع اموال برای جنگ با پیامبر پرداختند و مقدمات جنگ خندق را فراهم کردند.
تخلف ابوسفیان از وعده‌ای که به پیامبر و مسلمانان داده بود موجب سرشکستگی و تضعیف او شد و در بین طوایف عرب انعکاس بدی داشت. شعرا خُلْف وعده او را تقبیح کرده و به سرزنش وی پرداختند. کعب بن مالک گفت:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۵۶

وَعَدْنا أَباسُفْیانَ بَدْراً فَلَمْ نَجِدْ لِمَوْعِدِه صِدْقاً وَ ما کانَ وافِیاً

با ابوسفیان درباره حضور در بدر وعده گذاردیم ولی او را در وعده‌اش راستگو نیافتیم، او وفاکننده به وعده خود نیست.

غزوه ذات‌الرقاع

ابن‌اسحاق ۳/ ۲۱۳ این غزوه را قبل از بدر الموعد آورده است. واقدی ۱/ ۳۹۵ از جابر نقل می‌کند که مردی مقداری کالا برای فروش به مدینه آورد. از او پرسیدند متاعت را از کدام ناحیه آورده‌ای؟ گفت از نجد آمدم و در آن‌جا گروهی از قبیله نَمِر و ثَعْلَب را دیدم که مردم را بر ضد شما جمع کرده‌اند. چون این گفتار به اطلاع رسول خدا (ص) رسید با چهارصد و یا به قولی هفتصد و یا هشتصد نفر از مدینه خارج شد. تا به محل آنان رسید ولی هیچ کس را در آن‌جا نیافت، زیرا اعراب به قله‌های کوه رفته بودند. لذا بدون درگیری به مدینه بازگشت.

غزوه دومهٔ الجندل

به گفته معجم ما اسْتَعْجَم ۲/ ۵۶۴ منطقه دُوْمَهُٔ الجَنْدَل در حدود هشتاد فرسنگی شمال مدینه قرار دارد. در صدر اسلام در آن‌جا بازارتجاری بزرگی بوده است. واقدی ۱/ ۴۰۲ درباره علت این جنگ گفته است: رسول خدا تصمیم گرفت به سرزمین‌های مرزی شام برود. به ایشان گفتند اگر به مرزهای شام نزدیک شوید مایه ترس قیصر خواهد شد. هم‌چنین خبر رسید گروه زیادی در دومهٔ الجندل جمع شده‌اند و نسبت به تجار و بازرگانان ستم می‌کنند. گروهی از عرب نیز با آنان هماهنگ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج ۱، ص: ۲۵۷

شده و قصد حمله به مدینه را دارند. پیامبر با هزار نفر از مسلمانان آهنگ دومهٔ الجندل کرد. شب‌ها راه می‌پیمود و روزها خود را از

انظار پنهان می‌داشت. به نزدیکی دومهٔ الجندل که رسیدند معلوم شد دشمن از آن‌جا کوچیده است و مسلمانان جز بر گوسفندان و شبانان ایشان دست نیافتند. اهل دومهٔ الجندل نیز با اطلاع از ورود سپاه اسلام پراکنده شدند. پیامبر چند روزی در آن‌جا توقف نمود و دسته‌هایی به اطراف اعزام کرد.

مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۱۴ گوید: این نخستین جنگ با رومیان بود، زیرا اَکیدِر بن عبدالملک کِنْدی فرمانروای دومهٔ الجندل بر کیش نصرانیت و فرمانبردار هِرَقْل پادشاه روم بود و راه بر مسافران و بازرگانان مدینه می‌بست.

خلاصه درس

غزوه حمراء الاسد: جنگ حَمْراء الاسد دنباله و ادامه جنگ احد به‌شمار می‌رود که در نتیجه آن مشرکان از ترس تعقیب مسلمانان شتابان گریختند.

سریه ابوسلمه، حادثه رجیع، حادثه بئر معونه نیز از اتفاقات این ایام است.

جنگ بنی نضیر: تاریخ جنگ بنی‌نضیر را عروهٔ بن زبیر هفت ماه پس از جنگ احد دانسته ولی به نقل مشهور هفتم ربیع الاول سال چهارم هجرت بوده است. یهود بنی‌نضیر تصمیم به قتل پیامبر گرفتند که توطئه‌شان برملا شد و رسول خدا به جنگ آنان رفت و نهایتاً یهود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۵۸

بنی‌نضیر به خواسته پیامبر گردن نهادند و از مدینه بیرون رفتند.

یهودیان بنی‌نضیر کشاورز بودند و بیشتر اموال آنان نخلستان و زمین‌های زراعی بود و چون اموالشان بدون جنگ و درگیری به دست آمده بود فَیء و از خالصه رسول خدا به حساب می‌آمد و متعلق به خود آن حضرت بود. پیامبر قسمتی از اموال آنان را بین مهاجران تقسیم کرد و به انصار جز دو نفر، سهل بن حُنیف و ابودُجانه انصاری که نیازمند بودند به کس دیگر چیزی نداد. از همین زمان به بعد مهاجران کم‌کم از منازل انصار بیرون رفتند و زندگی مستقل تشکیل دادند. جنگ بنی‌نضیر دومین درگیری مسلمانان با یهود بود. اخراج بنی‌نضیر با توجه به قدرتی که در مدینه داشتند ضربه شکننده‌ای به یهودیان وارد آورد و برای منافقان و مشرکان نیز شکست غیر مستقیم به‌حساب می‌آمد، زیرا آنان امید زیادی به یهودیان داشتند. نوشته‌اند منافقان به شدت ناراحت و غمگین شدند

بدر الموعد: این غزوه به‌نام‌های بدر الآخره و بدر الثالثه نیز نامیده شده است. طبق وعده ابوسفیان در جنگ احد قرار شد قریش سال آینده در منطقه بدر با مسلمانان برخورد کنند. ابوسفیان از رفتن به‌سرزمین بدر و جنگ با رسول خدا اکراه داشت. اما سپاه اسلام به سرزمین بدر رفت و در آن‌جا هشت شب منتظر ابوسفیان ماند. مسلمانان مقداری کالای تجاری که همراه داشتند فروختند و سپس به مدینه بازگشتند. تخلف ابوسفیان از وعده‌ای که به پیامبر و مسلمانان داده بود موجب سرشکستگی و تضعیف او شد و در بین طوایف عرب برای وی انعکاس بدی داشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۱، ص: ۲۵۹

خود آزمایی

۱. غزوه حمراء الاسد را توضیح دهید.

۲. سریه ابو سلمه را شرح دهید.

۳. حادثه رجیع را توضیح دهید.

۴. حادثه بئر معونه را شرح دهید.

۵. نتایج جنگ بنی نضیر را بیان کنید.

۶. کدام سوره از قرآن جنگ بنی‌نضیر را توضیح داده است؟

۷. آیه چهل و سه سوره نساء درباره چه مطلبی است؟

۸. نام‌های دیگر بدر الموعد چیست؟

۹. ماجرای غزوات ذات الرقاع و دومهٔ الجندل چه بود؟ به اختصار توضیح دهید.

جلد دوم

درآمد

در جلد اول درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام (پیام‌آور رحمت) فصل اول که شامل مباحث دوران قبل از بعثت و عصر جاهلیت است و فصل دوم که در بردارنده دوران بعد از بعثت و تاریخ دعوت به اسلام در مکه و حوادث مربوط به آن است و نیز پاره‌ای از مباحث فصل سوم که محتوی مقداری از مطالب دوران بعد از هجرت در مدینه و نیز جنگ‌های بدر، احد، حمراء الاسد، بنی‌نضیر، ذات الرقاع و دومهٔ الجندل است گذشت. از پانزده درسی که کتاب درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام حاوی آن است، هشت درس آن در جلد اول آمده و هفت درس دیگر آن که شامل بقیه مباحث و مطالب دوران پس از هجرت است در این جلد یعنی جلد دوم آمده که از درس نهم و از جنگ احزاب (خندق) آغاز می‌شود و با سرگذشت رحلت رسول خدا (ص) کتاب نیز خاتمه می‌یابد و فهرست منابع و مآخذ کتاب در پایان آن درج شده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳

درس نهم جنگ احزاب ...، و دوران تثبیت قدرت

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علل وقوع جنگ احزاب را بررسی کنیم.
- موقعیت مکانی جنگ احزاب را بدانیم.
- به چگونگی وقایع جنگ احزاب پی ببریم.
- با نظر قرآن در مورد جنگ احزاب آشنا شویم.
- علل شکست مشرکان در جنگ احزاب را بدانیم.
- چگونگی جنگ بنی قریظه را بدانیم.

در این درس به جنگ احزاب، علت وقوع آن، موقعیت مکانی آن، حفر خندق به پیشنهاد سلمان فارسی، پیمان شکنی یهود به تحریک ابوسفیان، رشادت حضرت علی (ع) در از پای در آوردن عمرو بن عبدود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴

که از پهلوانان نامدار عرب بود، نگاه قرآن به جنگ احزاب، علل هزیمت سپاه شرک، پایان یافتن اقتدار قریش در نتیجه جنگ احزاب، علت رخداد جنگ بنی قریظه و در نهایت اسارت آنان به دست سپاه اسلام خواهیم پرداخت.

جنگ احزاب (خندق)

پیروزی پیامبر (ص) در جنگ بنی‌نضیر و اخراج آنان از مدینه و سرکوبی برخی قبیله‌های سرکش عرب در جنگ‌های ذات الرقاع و دومهٔالجندل و حضور فعال و مقتدرانه در بدر الموعد تا اندازه‌ای شکست مسلمانان را در احد جبران کرد و موجب تضعیف قریش و یهودیان گردید. عدم حضور قریش در سرزمین بدر و تخلف ابوسفیان از وعده خویش، موقعیت قریش را متزلزل ساخت و تداوم سروری آنان را در بین قبایل جزیرهٔ العرب با خطر جدی روبه‌رو کرد. سران قریش تصمیم گرفتند این مشکل بزرگ را به هر نوع که شده حل کنند و به اصطلاح خودشان از دست رسول خدا (ص) و مسلمانان راحت شوند. بنابراین برای جنگ با حضرت به جمع‌آوری اموال پرداختند و هزینه جنگ خندق را بر دوش اهل مکه نهادند به‌طوری که تمام مردم کم و بیش کمک کردند.
از دیگر سوی یهودیان اخراجی بنی‌نضیر با سران یهود خیبر تجمع و توطئه جنگ بر ضد مسلمانان را طراحی کردند. به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۲۲۵ و واقدی ۲/ ۴۴۱ سَلّام بن ابی‌الحُقیق، حُیی بن اخْطَب، کنانهٔ بن ربیع و هَوْذهٔ بن قیس همراه عده‌ای دیگر رهسپار مکه شدند و نزد سران قریش رفتند و آنان را به جنگ با رسول خدا (ص) فرا خواندند. ابوسفیان
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵
گفت: ای یهودیان شما اهل دانش و کتاب پیشین هستید، دین ما بهتر است یا دین محمد؟ یهودیان برخلاف عقیده خود شرک و بت‌پرستی را بر توحید ترجیح داده و گفتند بلکه دین شما از دین محمد بهتر است و شما از او به حق نزدیک‌ترید. خداوند آیه پنجاه و یک سوره نساء را در مذمت و تقبیح آنان نازل کرد:
أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هَؤُلاءِ أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا.
آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب به آنان داده شده به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند و به کافران می‌گویند اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت یافته‌ترند.
باری، قریش از پاسخ یهودیان شاد و در جنگ با رسول خدا راسخ‌تر شدند. سپس پنجاه نفر از سران طوایف با یکدیگر هم‌پیمان گشتند و در کنار پرده کعبه گرد آمده سوگند یاد کردند که تا آخرین نفر بر ضد رسول خدا (ص) بجنگند.
یهودیان نیز غَطَفان و بنی‌سُلیم را با خود متحد کردند و قرار شد در ازای شرکت قبیله غَطَفان خرمای یک سال خیبر و یا به قولی نصف آن را به آنان بدهند. سرانجام از تمامی قبایل ده هزار نیرو، ششصد اسب و چندین هزار شتر در قالب سه لشکر آماده شدند. فرماندهی کل سپاه با ابوسفیان بود. گویا حجاز تا آن روز در هیچ یک از جنگ‌های خود چنین سپاه بزرگی را ندیده یا کم دیده بود.

شورای جنگی مدینه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶
سوارانی از قبیله خزاعه چهار روزه خود را به مدینه رساندند و رسول خدا (ص) را از حرکت سپاه بزرگ قریش مطلع ساختند. به روایت شیخ صدوق در خصال/ ۳۶۸ امیرالمؤمنین فرمود جبرئیل بر پیامبر نازل شد و او را از این مطلب آگاه کرد. واقدی ۲/ ۴۴۴ گوید: حضرت یاران خود را از حمله قریب‌الوقوع قریش باخبر ساخت و آنان را موعظه کرد و فرمود اگر شکیبایی و پرهیزکاری کنند پیروز خواهند شد و مردم را به اطاعت از خدا و رسول او فرا خواند. آن‌گاه درباره جنگ به مشورت پرداخت و از آنان پرسید

برای پیکار با دشمن به بیرون مدینه بروند یا در مدینه بمانند؟ نظر مسلمانان در این مورد مختلف بود.

سلمان گفت: ای رسول خدا (ص) روزگاری که ما در سرزمین فارس بودیم و از سواران دشمن بیم داشتیم در اطراف خود خندق می‌کندیم. مسلمانان نظر سلمان را پسندیدند و با توجه به خسارتی که در جنگ احد متحمل شده بودند بیشتر مایل بودند که در داخل مدینه بمانند. پیامبر (ص) سوار اسب شد و همراه تنی چند از اصحاب برای تعیین مکان حفر خندق و اردوگاه سپاه بیرون رفت. قرار شد در دامنه کوه سَلْع اردو بزنند و کوه را پشت سر قرار دهند و حفر خندق را از ناحیه مَذاذ شروع و به ذُباب و راتِج ختم کنند. پیامبر همان روز فرمان حفر خندق را صادر کرد. از ناحیه راتِج تا کوه ذُباب که قسمت شرقی بود به مهاجران واگذار گردید و از ناحیه کوه ذُباب تا کوه بنی‌عبید به انصار سپرده شد.

پیامبر (ص) هر چهل ذراع را به ده نفر سپرد و این‌جا بود که بر سر سلمان که به تنهایی به جای ده مرد کار می‌کرد نزاع شد. انصار مدعی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷

بودند سلمان از انصار است و مهاجران می‌گفتند او از مهاجران است و هر یک خواهان آن بودند که سلمان را نزد خود ببرند. در این بین پیامبر داوری کرد و با سخن تاریخی خود به کشمکش انصار و مهاجر خاتمه داد و فرمود:

«سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

سلمان از ما اهل‌بیت است.

مسلمانانی که سهم خود را حفر می‌کردند به یاری کسانی می‌شتافتند که هنوز سهم خود را نکنده بودند.

به روایت ابن اسحاق ۳/ ۲۳۰ سلمان گوید: «من در ناحیه‌ای از حفر خندق به سنگ بزرگی برخوردم که کار را دشوار ساخت. رسول خدا (ص) آمد کلنگ را از من گرفت سه بار به آن زد که هر بار برقی از زیر کلنگ جهید. پرسیدم: ای رسول خدا این برق چه بود؟ فرمود: «خداوند با برق نخستین یمن و با برق دوم شام و مغرب و با برق سوم مشرق زمین را برای من فتح کرد».

موقعیت و مشخصات خندق

همان گونه که در جنگ احد گفته شد مکه در جنوب مدینه قرار دارد و به طور طبیعی باید خندق در ناحیه جنوب بر سر راه قریش حفر می‌شد، با این وصف چرا در شمال مدینه حفر شد؟ پاسخ همان است که در جنگ احد گفته شد. یعنی مدینه یک حالت نعل اسبی داشت که سه طرف آن را کوه، ساختمان و نخلستان پوشانده بود و ورود یک سپاه بزرگ فقط از ناحیه شمال ممکن بود. به قول سمهودی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸

در وفاء الوفاء ۴/ ۱۲۰۵ با حفر خندق در سمت شمال حصار شهر کامل شد و دیگر راه ورود برای سپاه شرک نماند. اما حدود و مشخصات خندق به‌طور دقیق در متون سیره و تاریخ ذکر نشده است.

محققان و نویسندگان متأخر از روی برخی قراین حدود و اندازه آن را متفاوت گفته‌اند. به نقل واقدی ۲/ ۴۴۷ عمق خندق پنج ذراع بوده است که حدود دو متر و نیم می‌شود. با توجه به گزارشی که گفته عمق خندق بلندتر از قامت یک انسان بوده و اگر شخصی در آن می‌ایستاد دیگر دیده نمی‌شده این اندازه صحیح‌تر به نظر می‌رسد. عرض آن هم گویا حدود دو متر و نیم تا سه متر بوده که انسان پیاده و سواره به راحتی نمی‌توانسته از آن عبور کند. طول خندق را پنج هزار ذراع نوشته‌اند که قریب نیم فرسخ می‌شود. اگر سه هزار نیرویی که در جنگ احزاب حاضر شدند در حفر خندق هم شرکت نموده و همان‌طور که تصریح شده هر نفر هم چهار ذراع حفر کرده باشند طول خندق دوازده هزار ذراع بوده است، یعنی حدود یک فرسخ و این دقیق‌تر به نظر می‌رسد. محمد

حمیدالله حیدرآبادی هم در کتاب رسول اکرم در میدان جنگ/ ۱۱۴ گفته است: «شخصاً بعد از رسیدگی به وضع خندق چنین استنباط می‌کنم که طول اصلی آن در حدود پنج کیلومتر و نیم بوده است». واقدی ۲/ ۴۵۴ گوید: خندق به مدت شش روز حفر شد.

حرکت به سوی دشمن

ابن اسحاق ۳/ ۲۳۰ گوید: چون رسول خدا (ص) از حفر خندق فراغت یافت سپاهیان شرک متشکل از احزاب مختلف عرب به نزدیک مدینه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۹

رسیدند. قریش و هم‌پیمانانشان از بنی‌کنانه و مردم تِهامه در ناحیه‌ای از رُومَه، میان جُرْف و زَغابه در وادی عقیق فرود آمدند. غطفان و پیروانشان از مردم نجد در ناحیه‌ای از نَقْما تا کنار احد جای گرفتند. پیامبر (ص)، ابن ام‌مکتوم را در مدینه به جای خود گذاشت و دستور داد زنان و کودکان را در برج‌ها و کوشک‌ها جای دادند و پرچم مهاجران را به علی بن ابی‌طالب و پرچم انصار را به سعد بن عباده داد و با سه هزار نفر از مدینه خارج شد و در دامنه کوه سَلْع فرود آمد و آن‌جا را لشکرگاه خود قرار داد. کوه سَلْع پشت سر و خندق در مقابل حضرت بود و بین سپاه اسلام و سپاه شرک خندق قرار داشت.

پیمان‌شکنی یهود

به روایت واقدی ۲/ ۴۵۵ حُیی بن اخْطَب که از سران اخراجی بنی‌نضیر بود به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد رئیس بنی‌قریظه رفت و از او خواست تا پیمان خود را با محمد نقض کند ولی کعب نمی‌پذیرفت. حُیی آن قدر او را وسوسه کرد تا آن‌که در نهایت گفت من می‌ترسم محمد کشته نشود و قریش به سرزمین خود بازگردد، تو نیز به سوی خانواده‌ات باز گردی و من و همراهانم کشته شویم. حُیی به تورات سوگند یاد کرد که اگر چنین شود او نزد بنی‌قریظه بماند و به سرنوشت آنان دچار گردد.

در نقل دیگر واقدی ۲/ ۴۸۶ آمده است که قرار شد هنگام شروع جنگ حُیی هفتاد نفر از بزرگان طوایف مختلف را به عنوان گروگان و وثیقه نزد آنان بگذارد. قراردادی نیز در این زمینه نوشته و امضا شد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰

آن‌گاه عهدنامه‌ای را که با رسول خدا بسته بودند آوردند، حُیی آن را پاره کرد و از قلعه بنی قریظه خارج شد.

واقدی ۲/ ۴۵۷ گوید: رسول خدا (ص) پس از آگاهی از پیمان شکنی بنی‌قریظه ابتدا زبیر را فرستاد تا خبری بیاورد. زبیر پس از بررسی و بازدید بازگشت و گفت بنی‌قریظه را دیدم که چهارپایان خود را جمع کرده و قلعه‌ها و راه‌های‌شان را اصلاح و ترمیم می‌کردند. باز هم برای کسب اطلاع بیشتر و اتمام حجت سعد بن عباده و سعد بن معاذ و اسید بن حُضیر را نزد آنان فرستاد و فرمود: «بنگرید آن‌چه از اینان به ما رسیده راست است یا دروغ؟ اگر راست بود سخن به کنایه بگویید من می‌فهمم تا موجب تضعیف مسلمانان نشود و اگر بر پیمان خود وفادارند آشکارا و در حضور مردم بگویید». اینان نزد یهودیان آمدند دیدند کار از پیمان شکنی هم بالاتر است. وقتی از آنان خواستند نقض عهد نکنند به رسول خدا (ص) اسائه ادب کرده و به سعد بن معاذ فحش‌های رکیک دادند. فرستادگان پیامبر بازگشتند و با گفتن عَضَل و قاره به آن حضرت رساندند که مانند قبیله عَضَل و قاره پیمان شکنی کرده‌اند.

رسول خدا (ص) تکبیر گفت و فرمود:

«أَبْشِرُوا یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ بِنَصْرِ اللهِ وَ عَوْنِهِ».

ای مسلمانان مژده باد شما را به یاری و کمک خداوند.

به این صورت خبر پیمان شکنی یهودیان در بین مسلمانان پخش شد.

مسلمانان بر زنان و کودکان و اموال خود سخت بیمناک بودند. یهود بنی‌قریظه تصمیم گرفتند شبانه به مرکز مدینه شبیخون بزنند. به این منظور حُیی بن اخطب رانزد قریش فرستادند تا هزار نفر از آنان و هزار نفر از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱

غطفان بیایند و به کمک آنان به مرکز شهر حمله کنند. این خبر به پیامبر رسید و گرفتاری بسیار سخت شد. رسول خدا (ص)، سَلَمَهٔ بن اسْلَم را با دویست مرد و زید بن حارثه را همراه سیصد نفر برای پاسداری از مدینه اعزام کرد و فرمود تا سپیده‌دم تکبیر بگویند.

تنظیم سپاه

به روایت واقدی ۲/ ۴۷۲ رسول خدا (ص) سپاه خود را سازماندهی کرد و نگهبانانی بر خندق گمارد و دستور داد هرگاه دشمن خواست از خندق عبور کند او را با تیر و سنگ به عقب برانند. حدود سی و پنج اسب‌سوار نیز در طول خندق گشت می‌زدند و به مردانی که برای نگهبانی گمارده بودند سرکشی می‌کردند. علی بن ابراهیم قمی ۲ / ۱۸۶ گوید: شب‌ها فرماندهی سپاه با امیرالمؤمنین بود.

پیامبر (ص) خیمه خود را در دامنه کوه سَلْع برپا کرد و عَبّاد بن بشر را به فرماندهی نگهبانان آن گمارد. خود حضرت نیز زره بر تن کرد و کلاهخود بر سر گذاشت و به دقت از خندق حفاظت می‌کرد و مرتب به نگهبانان و مجاهدان سرکشی می‌نمود. مشرکان پیوسته درصدد بودند تا از جاهای باریک و تنگ خندق عبور کرده و به قلب سپاه اسلام حمله‌ور شوند ولی هر بار با مقاومت سرسخت نگهبانان مسلمان روبه‌رو می‌گشتند.

فرماندهان و رؤسای مشرکان به نوبت به معرکه می‌آمدند. گاهی پراکنده و گاهی با هم در اطراف خندق اسب می‌تاختند، همه آنان یک هدف داشتند و به یک جا می‌خواستند حمله کنند و آن هم خیمه پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲

بود. در یکی از روزها حِبّان بن عَرِقَه تیری به دست سعد بن معاذ زد، چون زره او کوتاه بود تیر به دستش اصابت کرد و پس از چند ماه شهید شد.

فارس یلیل

مسلمانان همچنان در محاصره دشمن بودند ولی نبرد شدیدی بین آنان رخ نداد تا آن‌که به روایت واقدی ۲/ ۴۷۰ یک روز عده‌ای از پهلوانان قریش تصمیم گرفتند دسته‌جمعی حمله کنند. از این رو در جستجوی تنگنایی برآمدند. عمرو بن عَبْدِوُدّ، عِکْرِمَهٔ بن ابی جهل، هُبیرهٔ بن ابی وَهْب و ضِرار بن خطّاب اسب‌های خود را تاختند و از تنگنایی عبور کردند. عمرو نخستین کسی بود که از خندق عبور کرد.

به روایت طبرسی/ ۹۱ پهلوانان قریش مابین خندق و کوه سَلْع به جولان درآمدند. علی بن ابی‌طالب با گروهی از مسلمانان راه عبور از خندق را مسدود کردند. عمرو بن عَبْدِوُدّ که از پهلوانان نامدار عرب به‌شمار می‌آمد و با صدها نفر برابر بود پیوسته هماورد می‌طلبید.

به روایت قمی ۲/ ۱۸۳ و عیون التواریخ ۱/ ۲۰۰ امیرالمؤمنین برخاست و گفت: «ای رسول خدا (ص) من با او مبارزه می‌کنم». حضرت دستور داد بنشیند. عمرو دوباره مبارز طلبید ولی ترس و وحشت چنان بر سر مسلمانان سایه افکنده بود که نفس در سینه‌ها حبس شده، سرها به گریبان فرو رفته و سکوت محض آنان را فرا گرفته بود. علی (ع) برای بار دوم برخاست و اعلام آمادگی کرد

و این بـار نیز پیـامبر به او دسـتور داد بنشـیند. عمرو اسب خود را پس و پیش تاخت و وقتی دیـد کسـی پاسـخ او را نمی‌دهـد عربـده مستانه سر داد:

وَ لَقَدْ بَحِحْتُ مِنَ النِّداءِ بِجَمْعِهِمْ هَلْ مِنْ مُبارِز

وَ وَقَفْتُ مُذْ جَبُنَ الشُّجاعُ مَوْقِفَ الْقَرْنِ الْمُناجِز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳

همانـا صـدایم گرفت از بس فریـاد زدم آیـا در بینشـان مبـارزی هست و من در جایگاهی از مبارزه ایسـتاده‌ام که قهرمانان سـخت به وحشت می‌افتند!

قمی ۲/ ۱۸۲ گوید: امیرالمؤمنین (ع) برخاست و از رسول خدا (ص) اجازه رفتن به میدان خواست. حضرت فرمود: «نزدیک من بیا». چـون نزدیـک رفت عمـامه از سـر خـویش برداشت و بر سـر وی نهـاد و شمشـیر خود، ذوالفقـار را نیز به او داد. سـپس دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا او را بر دشـمن یاری فرما» و از خدا خواست تا وی را از هر جهت محافظت فرماید. آن‌گاه به نقل طبرسـی/ ۱۹۴ و ابن ابی‌الحدیـد ۱۳/ ۳۶۱ سـخن مهم و تـاریخی خود را دربـاره عظمت و اهمیت این نبرد چنین بیـان داشت: «بَرَزَ الإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ» تمامی ایمان در برابر تمامی کفر آشـکار شـد. ابن ابی الحدید ۱۹/ ۶۳ گویـد: علی (ع) هنگامی که نزدیک عمرو رسید پاسخ رجز او را چنین داد:

لا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتا كَ مُجيبُ صَوْتِكَ غَيْرَ عاجِز

ذُو نِيَّةٍ وَ بَصِيرَةٍ يَرْجُو بِذاكَ نَجاةَ فائِز

شتـاب مکن که همانـا پاسخ‌دهنـده بانـگ تو با قـدرت تمام به سویت آمـد، کسـی که دارای هـدف و بینش است و از این نبرد امید رستگاری دارد.

تزلزل عمرو

به روایت قمی ۲/ ۱۸۴ عمرو که در جاهلیت با ابوطالب دوست بود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴

پرسـید: تو کیستی؟ فرمود: «علی پسـر ابوطالب». عمرو گفت: آری، همانا پـدرت همنشـین و دوست من بود. بازگرد که من دوسـت ندارم تو را بکشم. حضرت فرمود: «ولی من دوست دارم تو را بکشم». عمرو گفت: برادرزاده من مایل نیستم مرد بزرگواری مانند تو را به قتل برسانم. بازگرد که برایت بهتر است. ابن ابی‌الحدیـد ۱۹/ ۶۴ می‌نویسد: استاد ما ابوالخیر مصدّق بن شَبیب نحوی می‌گفت: به خـدا سوگنـد پیشـنهاد بازگشت برای زنـده مانـدن علی (ع) نبود بلکه از ترس بود، زیرا او از کشته‌های علی در بدر و احد اطلاع داشت و می‌دانست که اگر بـا وی به نبرد برخیزد همانـا کشـته خواهـد شـد. چون خجـالت می‌کشـید ترس خود را اظهار کنـد چنین گفت و هر آینه دروغ می‌گفت. امیرالمؤمنین فرمود: «ای عمرو تو در جـاهلیت می‌گفته‌ای اگر کسـی سه خواسـته از تو داشـته باشـد تمامی و یا یکی از آن‌ها را می‌پذیری» گفت: آری. حضرت از او خواست مسلمان شود، نپذیرفت. به او گفت جنگ را ترک کند و به مکه بازگردد، قبول نکرد.

سرانجام به او پیشـنهاد کرد پیاده به جنگ بپردازد، این را پذیرفت و اسب خود را پی کرد و یا به قولی به صورت آن زد و به کناری رانـد. آن‌گـاه به پیکـار پرداختنـد، غبـار غلیظی برخـاست به طوری که از چشم‌هـا پنهان شدنـد. عمرو با شمشـیر آخته حمله‌ور شـد، حضـرت در پنـاه سپر به اسـتقبال او رفت. عمرو ضـربتی زد سپر شـکافته شـد و بر سـر آن بزرگوار اصـابت نمود. حضـرت بی‌درنگ ضربتی بر شانه عمرو زد که او را نقش بر زمین کرد. از حـذیفه نقل شـده که زره عمرو کوتاه بود امیرالمؤمنین با شمشـیر پاهایش را

قطع کرد و او از قفا به زمین افتاد. ابن‌شهر آشوب در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵

مناقب ۲/ ۱۱۵ گوید: چون علی (ع) روی سینه عمرو نشست تا سرش را جدا کند او به مادر حضرت دشنام داد و آب دهان به صورتش افکند. حضرت خشمناک شد و از بیم آن‌که مبادا او را برای انتقام خویش بکشد برخاست و وی را رها کرد، بعد که خشمش فروکش کرد سر عمرو را برای رضای خدا از بدن جدا کرد.

به روایت شیخ مفید/ ۵۵ امیرالمؤمنین (ع) سر عمرو را جدا کرد و با خود آورد مقابل رسول خدا گذاشت. در این لحظه پیامبر ارزش و عظمت کار آن حضرت را بیان کرد و برای همیشه جاودانه ساخت، به نقل تاریخ بغداد ۱۲/ ۱۹، مستدرک حاکم ۳/ ۳۲ و مجمع البیان ۸/ ۳۴۳ فرمود:

«لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثَّقَلَيْنِ».

هر آینه ضربت علی در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است.

شیخ مفید/ ۵۶ و ابن ابی‌الحدید ۱۹/ ۶۲ روایت کرده‌اند که پس از کشته شدن عمرو، پیامبر (ص) فرمود:

«الآنَ نَغزُوهُم وَ لا يَغْزُونا».

هم اینک ما به جنگ آنان می‌رویم و آنان دیگر به جنگ ما نمی‌آیند.

قراردادی که امضا نشد

ابن‌اسحاق ۳/ ۲۳۴ و واقدی ۲/ ۴۷۷ نقل کرده‌اند که وقتی دوران محاصره طول کشید و مسلمانان دچار سختی شدند رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶

سران غطفان را خواست و با آنان قرارداد بست که یک سوم خرمای آن سال مدینه را بگیرند و با سپاه خود بازگشته و از جنگ با مسلمانان دست بکشند. هنوز قرارداد امضا نشده بود حضرت با سعد بن معاذ و سعد بن عباده مشورت کرد. آنان گفتند: ای رسول خدا! اگر این دستور آسمانی است که حتماً اجرا کنید و اگر دستور آسمانی نیست ولی خودتان بدان مایل هستید باز هم اجرا کنید که ما گوش به فرمانیم و اما اگر مشورت می‌فرمایید پس برای آنان نزد ما جز شمشیر چیز دیگری نیست. پیامبر (ص) به سعد بن معاذ دستور داد نامه را پاره کند و او با آب دهان نوشته‌ها را محو نمود و سپس آن را پاره کرد.

برخی از محققان معاصر در صحت این مطلب به این‌گونه تردید کرده و مسائلی را در استبعاد آن ذکر نموده‌اند. به نظر می‌رسد اصل داستان صحیح است ولی به گونه‌ای دیگر و آن این‌که درخواست این مطلب از سوی قبیله غطفان بوده است نه از جانب پیغمبر. واقدی ۲/ ۴۸۳ نقل می‌کند که زبیر بن باطا در ضمن سخنان خود که تفاوت موقعیت بنی‌قریظه را با قریش بیان می‌داشت گفت: غطفان از محمد خواسته‌اند که مقداری از محصول خرمای اوسیان را به آنان بدهد تا برگردند و محمد نپذیرفته و گفته است فقط شمشیر بین ما حکمفرماست. با توجه به این‌که قبیله غطفان به گدایان عرب معروف بودند و در شدت فقر و تنگدستی به‌سر می‌بردند به احتمال زیاد درخواست قسمتی از خرمای مدینه از سوی خود آنان بوده است.

ماجرای نعیم بن مسعود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۲۴۰ و واقدی ۲/ ۴۸۰ نعیم بن مسعود اشجعی از قبیله غطفان که همراه آنان به جنگ مسلمانان آمده بود،

گفته است بین نماز مغرب و عشا نزد پیامبر رفتم و گفتم: ای رسول خدا، من اسلام آورده‌ام ولی قبیله‌ام از اسلام من بی‌خبرند، هر چه می‌خواهی به من دستور ده. پیامبر فرمود: «تا می‌توانی دشمن را خوار و پراکنده ساز». از آن‌جا نزد بنی‌قریظه که در جاهلیت ندیمشان بودم رفتم و گفتم ای بنی‌قریظه دوستی و صمیمیت مرا با خویش می‌دانید. قریش و غطفان مانند شما نیستند، اگر پیروز نشوند به سرزمین خود باز می‌گردند و شما را با محمد رها می‌کنند و شما هم به تنهایی قدرت مقاومت با او را ندارید. پس در جنگ با آنان همراه نشوید مگر آن‌که گروهی از اشراف و بزرگان آنان را گروگان بگیرید.

سپس نزد قریش آمد و به ابوسفیان و بزرگان قریش گفت از دوستی من با خود و مخالفتم با محمد به خوبی آگاهید. بنی‌قریظه از پیمان‌شکنی با محمد پشیمان شده و شخصی را نزد او فرستاده و گفته‌اند ما هفتاد نفر از قریش و غطفان می‌گیریم و به تو تسلیم می‌کنیم تا گردن بزنی و ما تا پایان جنگ همراه تو می‌جنگیم مشروط بر آن‌که بنی‌نضیر را بازگردانی. آن‌گاه نزد قبیله خود غطفان رفت و همین مطلب را به آنان گفت. ابوسفیان و رؤسای غطفان عکرمهٔ بن ابی‌جهل را همراه چند نفر از قریش و غطفان غروب جمعه نزد بنی‌قریظه فرستادند. عکرمه به آنان گفت توقف ما طولانی و مراتع خشک شده است و چهارپایان در معرض هلاکت‌اند، آماده باشید فردا صبح همگی با این مرد بجنگیم. یهودیان گفتند: فردا شنبه است و ما روز شنبه جنگ نخواهیم کرد. وانگهی ما با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸

محمد نمی‌جنگیم مگر آن‌که شما گروهی از مردان خود را به عنوان گروگان نزد ما بگذارید.

پذیرفتن این داستان بدین صورت مشکل است، محققان در صحت آن تشکیک و تردید کرده‌اند، چرا که عموماً راویان آن از قبیله اشجع و درنهایت خود نعیم بن مسعود است و او به گفته ابن‌دُرید در کتاب اشتقاق مردی سخن‌چین بوده است. آری، نعیم به بوقلمون‌صفتی و دروغگویی شهرت داشته است. او در جنگ بدر الموعد از طرف ابوسفیان مأمور شد در ازای گرفتن بیست شتر به مدینه بیاید و با دروغ‌پردازی و شایعه‌پراکنی مسلمانان را از جنگ با ابوسفیان ترسانده و منصرف سازد. لذا نعیم کسی نبود که به صداقت و راستگویی معروف و مورد اعتماد عرب باشد. آن هم در پذیرش اسرار بسیار خطیر و سرنوشت‌ساز نظامی. وانگهی چرا احدی به او ایراد نگرفت و وی را در مورد خیانت بزرگی که در حق قریش و قبیله خود روا داشت سرزنش و توبیخ نکرد.

برخی نیز اشکال کرده و گفته‌اند نعیم قبل از جنگ خندق مسلمان شده بود. اشکال دیگر این‌که اگر علت بازگشت قریش این بوده نباید حُیی بن اخطب نزد بنی‌قریظه می‌رفت و خود را تسلیم مرگ می‌کرد، چون بنی‌قریظه به وعده‌ای که به حُیی داده بودند که بر ضد پیامبر و مسلمانان بجنگند عمل نکردند و نیز باید هنگامی که کار بنی‌قریظه رو به وخامت گذاشت آنان را درباره ترک جنگ سرزنش می‌کرد.

همان‌گونه که گذشت مسأله گروگان و وثیقه گرفتن را واقدی ۲/ ۴۸۶ در یک نقل از ابوکعب قُرَظی روایت می‌کند که در همان ابتدای کار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۹

بوده است. لذا وقتی عکرمه پرسید کدام گروگان؟ کعب گفت همانی که خودتان شرط کردید. گفت چه کسی شرط کرده است؟ گفت حُیی بن اخطب. به روایت قُرْب الاسناد/ ۱۳۳ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «به رسول خدا (ص) خبر رسید که بنی‌قریظه کسی را نزد ابوسفیان فرستاده و گفته‌اند هنگامی که شما با محمد برخورد کردید ما شما را کمک و یاری می‌کنیم. رسول خدا (ص) برخاست خطبه خواند و فرمود: همانا بنی‌قریظه کسی نزد ما فرستاده‌اند که وقتی ما با ابوسفیان به جنگ برخیزیم ما را کمک و یاری دهند. آن‌گاه این مطلب به ابوسفیان رسید و او گفت یهود خیانت کردند. سپس مسلمانان را رها کرد و رفت».

به هر حال هر چه بوده این مطلب مسلم است که اختلافی بین مشرکان و یهودیان رخ داده، حال علت آن چه بوده، به‌نظر می‌رسد که خود پیامبر در این کار نقش اساسی داشته است. گرچه نعیم نیز در این ماجرا بدون تأثیر نبوده است. اما این‌که علت اصلی

بازگشت قریش تخلف بنی‌قریظه بوده به هیچ وجه صحیح نیست و در آینده از آن سخن خواهیم گفت.

لشکریان خدا

واقدی ۲/ ۴۸۸ گوید: شب شنبه که فرا رسید خداوند باد و توفان سهمگینی را برانگیخت که همه اسباب و وسایل مشرکان را به هم ریخت و واژگون ساخت. حذیفهٔ بن یمان گوید پیامبر (ص) در آن شب به پاخاست و تا یک سوم از شب گذشته نماز خواند. آن‌گاه رو به ما کرد و گفت: «کیست برخیزد و بنگرد این گروه چه کرده‌اند و سپس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۰

بازگردد؟». حذیفه گوید رسول خدا (ص) با این بیان بازگشتن او را تعهد کرد. با این حال کسی از شدت ترس و گرسنگی و سرما برنخاست. حضرت مرا فراخواند و چاره‌ای جز برخاستن نداشتم. فرمود: «ای حذیفه برو میان این قوم ببین چه می‌کنند، به کاری هم دست نزن تا نزد من بازگردی». حذیفه می‌گوید من به میان دشمن رفتم ابوسفیان برخاست و گفت از جاسوسان بپرهیزید، هر کسی بنگرد همنشین او کیست؟ حذیفه گوید من دست مردی را که طرف چپم بود گرفتم و گفتم تو کیستی؟ گفت عمروعاص. دست مردی را نیز که در پهلوی دیگرم بود گرفتم و گفتم تو کیستی؟ گفت معاویهٔ بن ابی‌سفیان. آن‌گاه ابوسفیان گفت ای قریش به خدا قسم این‌جا جای ماندن شما نیست، همانا اسبان و شتران ما هلاک شدند، بنی‌قریظه خلف وعده کردند و شدت توفان هم که می‌بینید چه بر سر ما آورده است. حرکت کنید که من هم حرکت می‌کنم.

سپس برخاست و به سبب شتابزدگی به شتر پای‌بسته خود سوار شد. عکرمه ابوسفیان را صدا زد و به او گفت تو سالار و فرمانده این قومی، این‌گونه می‌گریزی و مردم را رها می‌کنی؟ ابوسفیان شرمگین شد و شتر خود را خواباند و از آن پیاده شد. سپس به عمروعاص گفت من و تو ناچاریم با گروهی از سواران این‌جا در مقابل محمد و یارانش بمانیم تا سپاه بگذرد، زیرا از تعقیب دشمن در امان نیستیم. حذیفه به سوی غطفان رفت دید آنان نیز کوچیده‌اند. سپس به اردوگاه مسلمانان بازگشت. پیامبر در حال نماز خواندن بود، سلام نماز را که گفت حذیفه اخبار را به آن حضرت گزارش داد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۱

رسول خدا (ص) و سپاه اسلام آن شب را در کنار خندق گذراندند و بامداد فردا دیگر هیچ کس از سپاه دشمن در کنار خندق نمانده بود. در این هنگام پیامبر اجازه داد مسلمانان به خانه‌های خود بروند و آنان با خرسندی تمام و با شتاب به خانه‌های‌شان رفتند. در غزوه احزاب بنابر قول ابن اسحاق ۳/ ۲۶۴ و واقدی ۲/ ۴۹۵ شش نفر از مسلمانان و سه نفر از مشرکان کشته شدند. از شهدای بزرگ جنگ خندق سعد بن معاذ بود که نخست مجروح و بعد از چند ماه شهید شد. سعد در امور سیاسی و اجتماعی مدینه وزنه سنگینی به‌شمار می‌آمد و خدمات بزرگی به اسلام و رسول خدا (ص) کرد. او مردی مؤمن و متعهد و معتقد به مبانی اسلام و مطیع محض پیامبر بود.

مدت محاصره خندق را پانزده، بیست، بیست و پنج، سی و چهل روز و غیر آن هم گفته‌اند. واقدی ۲/ ۴۹۱ گوید: قول صحیح‌تر نزد ما پانزده روز است، در شعر ضرار بن خطّاب یک ماه و در شعر ابن‌زِبَعْری چهل روز آمده است.

جنگ احزاب در منظر قرآن

خداوند در سوره احزاب که به سبب همین جنگ احزاب نامیده شد، به پاره‌ای از مسائل این جنگ پرداخته است. از آیه نهم به بعد می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به یاد آورید نعمت خدا را هنگامی که لشکریانی به‌سوی شما آمدند. آن‌گاه بر سر ایشان باد و لشکریانی که نمی‌دیدید فرستادیم و خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید بیناست».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۲
بعد با اشاره به هجوم همه‌جانبه سپاه شرک از بیرون و پایین مدینه و بنی‌قریظه از داخل و بالای مدینه و این‌که مسلمانان سخت به وحشت افتادند و نزدیک بود که قالب تهی کنند می گوید: «آن هنگامی که از سمت بالا و پایین بر سر شما فرود آمدند و آن‌گاه که دیدگان خیره گشت و جان‌ها به گلوگاه رسید و به خدا گمان‌های نادرست می‌بردید». سپس با توجه به این‌که این جنگ امتحان الهی بود می‌فرماید: «در آن‌جا بود که مؤمنان در معرض امتحان قرار گرفتند و سخت تکان خوردند».
بعد به نفاق منافقان و کارشکنی آنان می‌پردازد و از آنان حکایت می کند که گفتند خدا و رسولش ما را فریب دادند و بعد از مؤمنان تمجید می کند که وقتی احزاب را دیدند گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده دادند، خدا و رسول او راست گفته‌اند و بر ایمان و تسلیمشان افزوده شد.

علل هزیمت سپاه شرک

جنگ خندق از جنگ‌های بسیار بزرگ و وحشتناک بود. مشرکان با بسیج تمامی قبایل هم‌پیمان خود یقین داشتند که رسول خدا را به قتل می‌رسانند و مدینه را ویران می کنند. اگر کمک‌ها و امدادهای الهی نبود از نظر نظامی این گمان چندان هم بعید به‌نظر نمی‌رسید. آنان مدینه را به‌طور کامل محاصره و ارتباط آن را با خارج قطع کردند و اگر این محاصره طول می کشید مسلمانان با مشکلات فراوان روبه‌رو می گردیدند. مدینه همانند جزیره‌ای درآمده بود که ارتباط آن با خارج قطع شده باشد
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۳
و شبانه‌روز توفان آن را به غرق شدن تهدید کند.
با وجود این‌که از دیدگاه نظامی شکستی برای قریش متصور نبود، چگونه شد که آنان بدون رسیدن به کوچک‌ترین اهداف خود مدینه را ترک کردند؟ در ارزیابی علل شکست و هزیمت سپاه ده‌هزار نفری احزاب نخست باید از خندق سخن گفت، چرا که نخستین و بزرگ‌ترین عاملی که جلو سپاه بزرگ و ویرانگر قریش و غطفان را گرفت همانا وجود خندق بود. به روایت ابن اسحاق ۳/ ۲۶۷ یکی از مشرکان درباره نقش خندق سروده است:
فَلَوْ لا خَنْدَقٌ كانُوا لَدَيْهِ لَدَمَّرْنا عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينا
اگر نبود خندقی که به آن پناه برده بودند همه آنان را نابود می کردیم.
به نقل ابن اسحاق ۳/ ۲۶۹ عبدالله بن زِبَعْرَی نیز گفته است:
لَوْلَا الْخَنادِقُ غادَرُوا مِنْ جَمْعِهِمْ قَتْلَى لِطَيْرٍ سُغَّبٍ وَ ذُئاب
اگر خندق‌ها نبود کشته‌های زیادی از جمع خود برای پرندگان و گرگان گرسنه برجای می گذاشتند.
ابوسفیان فرمانده کل سپاه شرک نیز در نامه‌ای به رسول خدا علت عدم پیروزی خود را وجود خندق بیان کرد. لذا سخن مؤلف دولة الرسول فی المدینه/ ۲۵۲ که گفته قریش به طور جدی نخواست بجنگد والا عبور از موانع ممکن بود، صحیح به نظر نمی‌رسد.
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۴
علت و عامل بعدی در هزیمت سپاه قریش کشته شدن پهلوان نامدار آنان عمرو بن عَبْدِوُدّ بود. خداوند در آیه بیست و پنج سوره احزاب می‌فرماید: (وَ كَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ). قمی در تفسیر ۲/ ۱۸۹ و حَسْکانی در شواهد التنزیل ۲/ ۳ گفته‌اند: مقصود خداوند این است که به‌وسیله علی (ع) مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت. به روایت شیخ صدوق در خصال/ ۳۶۸ امیرالمؤمنین در این‌باره فرموده است: «قهرمان عرب و قریش در آن روز عمرو بن عبدوُدّ بود که مانند شتر مست فریاد می کشید و مبارز می‌طلبید، هیچ کس به مبارزه او اقدام نکرد. خداوند عزّوجلّ او را به دست من کشت در حالی که عرب را عقیده این بود که هیچ پهلوانی با عمرو

برابری نتواند کرد. خداوند قریش و عرب را به سبب این قتلی که من در بینشان انجام دادم شکست داد».

جابر بن عبدالله انصاری که از نزدیک صحنه را مشاهده می‌کرده گفته است همان‌گونه که داود باعث شکست سپاه جالوت گشت علی نیز باعث شکست سپاه شرک شد. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۵/ ۷ تصریح دارد به این‌که علت هزیمت سپاه قریش کشته شدن عمرو بن عَبْدِوُد بوده است. آری، با این‌که قتل عمرو بسیار خطیر و سرنوشت‌ساز بود و مسیر تاریخ را به نفع اسلام تغییر داد و قریش را برای همیشه ذلیل و مسلمانان را عزیز کرد ولی آن‌گونه که شایسته و حق آن است مطرح نشده است.

در مرحله بعد توفان نیز عرصه را بر مشرکان تنگ کرد و تمام تدارکات، پشتیبانی، بار و بنه و هستی آنان را بر هم ریخت و نظم و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۵

اساس کارشان را دگرگون ساخت. ابوسفیان در توجیه و تعلیل فرمان خود به عقب‌نشینی و بازگشت به مکه گفت: می‌بینید که شدت طوفان با ما چه می‌کند، نه دیگی بر جایش قرار می‌گیرد، نه آتشی روشن می‌ماند و نه خیمه‌ای بر پای می‌ایستد. قرآن در آیه نه سوره احزاب می‌فرماید ما بر سر آنان تندباد فرستادیم. به نقل ابن اسحاق ۳/ ۳۶۸ کعب بن مالک درباره نقش طوفان در شکست سپاه شرک سروده است.

بِرِیحٍ عاصِفٍ هَبَّتْ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ تَحْتَها مُتَکَمِّهِینا

با طوفان شدیدی که بر شما وزید و شما در زیر آن همچون کور مادرزاد بودید.

به روایت ابن اسحاق ۳/ ۲۷۰ حسان بن ثابت نیز گفته است:

بِهُبُوبِ مُعْصِفَةٍ تُفَرِّقُ جَمْعَهُمْ وَ جُنُودِ رَبِّکَ سَیِّدِ الأَرْباب

با وزیدن بادهای شدید جمعشان را پراکنده کرد و لشکریان پروردگارت که سرور پروردگارهاست.

از دیگر عوامل و علل شکست قریش خشکسالی و کمبود علوفه برای شتران و اسبان آنان بود. به همین لحاظ از بنی‌قریظه درخواست علوفه کردند. ابوسفیان و عکرمه به این مطلب تصریح نمودند.

علت دیگر شکست سپاه شرک اختلاف بین آنان و یهود بنی‌قریظه بود که ابوسفیان به این نیز اشاره کرد. اما این‌که این عامل بسیار مهم شمرده شده و برخی گفته‌اند سبب فرار قریش فقط حیله نعیم بود گویا به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۶

این لحاظ بوده که قتل عمرو بن عبدوُدّ کم‌رنگ شود و از عظمت آن کاسته گردد و الا پرواضح است که جداشدن یک گروه چند صد نفری از بدنه سپاه ده هزار نفری چندان ضربه‌ای بر آن وارد نمی‌کند، حتی اگر موقعیت سوق‌الجیشی آن گروه اقلیت مهم و خطیر باشد. این نیز روشن است که بنی‌قریظه توان ایجاد رعب و وحشت و ناامن‌کردن داخل مدینه و در نهایت به خطر انداختن جان زنان و کودکان را داشته‌اند ولی به هیچ وجه توان مقابله با مسلمانان و شکست آنان را نداشتند.

جنگ احزاب پایان اقتدار قریش

ابوسفیان می‌خواست از رشد و گسترش دین خدا و حکومت پیامبر (ص) جلوگیری کند و به سلطه بی‌معارض قریش در حجاز تداوم بخشد و موقعیت ریاست خود را که به سبب عدم حضورش در بدرالموعد دچار ضعف شده بود سر و سامان بخشد. به این سبب با به کار گرفتن تمام توان خود سپاه عظیم ده‌هزار نفری احزاب را بسیج نمود. او مطمئن بود که در پناه چنین سپاهی می‌تواند پیامبر را بکشد و مدینه را ویران کند. با این حال جز این‌که مدتی مسلمانان را محاصره و اذیت کرد کار دیگری نتوانست انجام دهد و سرانجام با پذیرش شکست سرافکنده به مکه بازگشت. در واقع پایان جنگ احزاب به سود مسلمانان و به ضرر مشرکان تمام شد. موقعیت رهبری ابوسفیان در نظر مردم مکه متزلزل گشت و حیثیت و عظمت قریش در بین قبایل درهم شکست و بسیاری از

عرب‌های حجاز متوجه شدنـد کـه نیروی خارق‌العاده‌ای مسـلمانان را یـاری می‌دهـد. بی‌شـک ایـن آخریـن تلاش و کوشـش طاقت‌فرسایی بود که مشرکان برای نابودی اسلام به کار گرفتند،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۷

ولی به اهـداف خود نرسیده و دست خالی مدینه را ترک کردند. از این به بعد بود که دیگر سـتاره بخت و اقتدار قریش رو به افول گرایید. در مقابل حضور مقتدرانه سپاه اسـلام در بسیاری از مناطق حجاز توانمندی بی‌بدیل اسلام را به منصه ظهور گذاشت و این قدرت تا آن‌جا پیش رفت که سرانجام مکه نیز در برابر آن سر فرود آورد و سقوط کرد.

جنگ بنی‌قریظه

جنگ بنی‌قریظه در حقیقت بخش پایانی جنگ خندق است، به این بیان که بنی‌قریظه نیز قسـمتی از سپاه احزاب به‌شمار می‌رفتند که در داخل مدینه بر ضد مسـلمانان تحرکاتی را شروع کرده بودند. چون مشرکان از جنگ خندق به مکه بازگشتند بنی‌قریظه به شدت ترسیدند و گفتند محمد به جنگ ما خواهد آمد. حُیی بن اخطب نیز پس از بازگشت قریش و غطفان برای آن‌که به عهدش با کعب بن اسـد عمـل کنـد به قلعه بنی‌قریظه رفت و همراه آنـان بود. برای همه روشن بود که خیانت بسیار بزرگ بنی‌قریظه و بیعت‌شـکنی آنان به هیچ‌وجه قابل عفو و اغماض نبود و خیانت آنان به مراتب از خیانت بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر بدتر و بزرگ‌تر بود. از این‌رو خود آنان هم امیدی به زنده‌بودن نداشتند و مجازات جرم خود را قتل می‌دانستند.

واقدی ۲/ ۴۹۶ گویـد: روز بیست و چهارم ذی‌القعـده سال پنجم هجرت مسـلمانان از اطراف خندق به مدینه بازگشـتند. جبرئیل نزد پیـامبر (ص) آمـد و گفـت خداونـد تـو را امر می‌کنـد که رهسپار دیـار بنی‌قریظه شـوی و هم‌اکنـون من بر سـر ایشـان می‌روم و در قلعه‌های‌شان زلزله می‌افکنم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۸

رسول خـدا بلال را فرمود تـا در میـان مردم اعلام کنـد هر کس فرمانبردار خـدا و رسول اوست بایـد نماز عصـر را جز در بنی‌قریظه نخواند.

آن‌گاه پرچم را که هم‌چنان به حالت خود باقی و پس از بازگشت از خنـدق باز نشده بود به دست علی (ع) سپرد و او را همراه سـی نفر از خزرج به سـوی بنی‌قریظه گسـیل داشت. به روایت شـیخ مفیـد/ ۵۸ امیرالمـؤمنین (ع) فرمـود: «مردم نزد من جمع شدنـد و من حرکت کردم تا نزدیک دیوارهای‌شان رسیدم، یهودیان بالای پشت‌بام‌ها آمدند و چون مرا دیدند یکی از آنان فریاد زد: قاتل عمرو به سراغتان آمد، سپس شروع کردند به رسول خدا ناسزا گفتن».

به روایت ابن‌اسـحاق ۳/ ۲۴۵ امیرالمؤمنین پس از شـنیدن کلمـات زشت یهودیـان به سوی رسول خـدا آمـد، در بین راه به حضـرت برخورد و عرض کرد: «ای رسول خدا به این پلیدها نزدیک نشوید. فرمود: برای چه؟ گمان می‌کنم از آنان درباره من سخن ناروایی شنیده‌ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: اگر مرا ببینند از این سخنان نمی‌گویند».

خاتم پیامبران که چشـمه جوشان رحمت برای تشـنگان عدالت بود، ابتدا کوشـید تا از مجازات و کشتن یهودیان جنایتکار بنی‌قریظه نیز درگـذرد و سابقه سوء آنان را نادیده بگیرد ولی این بار نیز یهودیان با لجاجت و عناد تمام، با آن‌که راه حق برای‌شان روشن بود راه ضلالت و نابودی را برگزیدند! عبدالرزّاق در المُصَنَّف ۵/ ۳۷۰ و ابونعیم در دلائل النبوه/ ۵۰۵ گفته‌اند: رسول خدا ابتدا یهودیان را به پذیرش اسلام دعوت کرد اما آنان نپذیرفتند و به ناچار محاصره ادامه پیدا کرد و هر دو گروه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۳۹

به سوی یکدیگر تیراندازی می‌کردند.

درخواست مذاکره

بنی‌قریظه مدتی در محاصره به سر بردند و از سوی مسلمانان به آنان تیراندازی می‌شد. واقدی ۲/ ۵۰۱ گوید: یهودیان ناچار جنگ را رها کرده و به پیامبر پیشنهاد مذاکره دادند. پیامبر پذیرفت، بنی‌قریظه نَبّاش بن قیس را برای مذاکره فرستادند، او ساعتی با آن حضرت مذاکره کرد و برای فرار از مجازات حق و شمشیر عدالت و نیز توطئه و فتنه‌گری در آینده همچون یهودیان بنی نضیر، گفت ما به همان‌گونه که بنی‌نضیر تسلیم شدند تسلیم می‌شویم. اموال و سلاح ما از شما باشد، خون ما محفوظ بماند و ما با زنان و کودکان از شهر بیرون برویم و از اموال فقط به اندازه بار شتری غیر از سلاح از آن ما باشد. رسول خدا نپذیرفت. نَبّاش گفت: ما به همان بار شتر هم احتیاج نداریم. پیامبر فرمود: «نه، مگر آن‌که تسلیم فرمان من شوید». نَبّاش نزد یاران خود بازگشت و حاصل گفتگوی خود را به اطلاع آنان رساند.

به نقل ابن‌اسحاق ۳/ ۲۴۶ و واقدی ۲/ ۵۰۲ در این هنگام کعب بن اسد رو به بنی‌قریظه کرد و گفت: ای گروه یهود می‌بینید که چه بر سرتان آمده است. اکنون سه کار را به شما پیشنهاد می‌کنم؛ از این مرد پیروی کنیم به خدا سوگند شما می‌دانید محمد فرستاده خداست، در این صورت بر جان و مال و فرزندان و زنان ایمن خواهید بود. گفتند ما هرگز دست از تورات برنمی‌داریم. گفت پس بیایید فرزندان و زنانمان را بکشیم و آن‌گاه بدون آن‌که نگران بازماندگان خود باشیم با شمشیرهای آخته بر محمد و یاران

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۰

وی حمله کنیم. گفتند این بیچارگان چه گناهی دارند، زندگی بعد از ایشان چه ارزشی خواهد داشت! کعب گفت فقط یک راه دیگر مانده است و آن این‌که امشب شب شنبه است محمد و یارانش از حمله ما آسوده‌خاطرند، بر ایشان حمله بریم. گفتند می‌گویی شنبه خود را تباه سازیم، تو که می‌دانی از این کار چه بر سر ما آمده است.

لغزش ابولبابه

واقدی ۲/ ۵۰۵ گوید: چون کار بر یهودیان سخت شد و خداوند رعب و وحشت بر دلشان افکند از رسول خدا (ص) خواستند تا ابولُبابهٔ بن عبدالمنذر را که از هم‌پیمانان بنی‌قریظه بود، نزد آنان بفرستد تا در کار خود با وی مشورت کنند. پیامبر (ص)، ابولبابه را نزد ایشان فرستاد. یهودیان چون او را دیدند شروع کردند به گریه و زاری. کعب به ابولبابه گفت: آیا به حکم محمد تن در دهیم و تسلیم شویم؟ گفت: آری و با اشاره به گلوی خود فهماند که آنان را سر می‌برد! این کار ابولبابه افشای اسرار نظامی بود و کار تسلیم بنی‌قریظه را با مشکل روبه‌رو می‌کرد و به تأخیر می‌انداخت. خود او نیز به سرعت متوجه اشتباه بزرگ خود شد و دانست که این امر را خداوند از پیامبرش پوشیده نمی‌دارد.

ابولبابه گوید هنوز گامی برنداشته بودم که ناگهان متوجه شدم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام، از راه دیگری از پشت قلعه‌ها به مسجد النبی آمدم و خودم را به ستون بستم و گفتم از این‌جا نخواهم رفت تا خدا توبه‌ام را قبول کند. او هفت و یا به روایتی پانزده شبانه روز کنار ستون مسجد به‌سر برد تا آن‌که توبه‌اش پذیرفته شد و رسول خدا پس از نماز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۱

صبح او را از ستون باز کرد. سهیلی در الرَّوْضُ الأُنُف ۶/ ۲۲۸ از امام زین‌العابدین (ع) نقل می‌کند که حضرت فاطمه (س) آمد تا طناب ابولبابه را باز کند ولی او گفت سوگند یاد کرده‌ام جز رسول خدا فرد دیگری مرا باز نکند. پیامبر (ص) که آمد بند او را بگشاید فرمود:

«فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی».

فاطمه پاره‌تن من است.

یعنی اگر او هم باز می‌کرد به سوگند خود وفا کرده بودی. سهیلی گوید این حدیث دلالت دارد بر این‌که کسی که فاطمه را سب کند همانا کافر شده است و کسی که به او درود بفرستد بر پدر وی درود فرستاده است.

اسارت بنی‌قریظه و حکم سعد

به روایت ابن‌هشام در سیره ۳/ ۲۵۱ یک روز علی بن ابی‌طالب در هنگام محاصره بنی‌قریظه فریاد زد: «ای سپاه ایمان!» آن‌گاه او و زبیر بن عوام حمله کردند. علی گفت: «به خدا قسم یا همان چیزی را که حمزه چشید می‌چشم یا قلعه ایشان را می‌گشایم». سپس یهودیان گفتند: ای محمد به حکم سعد بن معاذ تسلیم می‌شویم. ابن عبدالبر اندلسی در الدرر/ ۱۷۹ می‌نویسد: در شبی که فردای آن بنی‌قریظه تسلیم حکم رسول خدا شدند گروهی از یهودیان از قلعه‌های‌شان خارج و مسلمان شدند و جان و مال خود را حفظ کردند.

به روایت واقدی ۲/ ۵۰۹ به دستور حضرت اسیران بنی قریظه را به ریسمان بستند و کالاهای‌شان را ضبط کردند. یک هزار و پانصد شمشیر،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۲

سیصد زره، دو هزار نیزه و یک هزار و پانصد سپر فلزی و چرمی و مقدار زیادی لباس و ظرف و اثاث وجود داشت. تعداد زیادی نیز خم می‌بود که شراب آن‌ها را به زمین ریختند و نابود کردند. هم‌چنین تعدادی شتران آبکش و نیز دام به دست آمد.

اوسیان نزد رسول خدا آمدند و تقاضا کردند تا همان‌گونه که بنی قینقاع را به خزرجیان و عبدالله بن ابی بخشید بنی‌قریظه را نیز به اوسیان ببخشد. وقتی اصرار کردند حضرت فرمود: «اگر حکم درباره ایشان را به مردی از شما واگذارم خشنود خواهید شد؟».

گفتند: آری. فرمود: «حکم‌کردن در این باره را به سعد بن معاذ واگذار کردم».

پس از آن‌که سعد حاضر شد گفت: من حکم می‌کنم مردانشان کشته، اموالشان قسمت و فرزندان و زنانشان اسیر شوند. پیامبر (ص) فرمود:

«لَقَدْ حَکَمْتَ فِیهِمْ بِحُکْمِ اللهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعَۀِ أَرْقِعَۀٍ».

همانا حکمی کردی که خداوند از فراز هفت آسمان حکم کرده بود.

آن‌گاه یهودیان بنی قریظه به سزای خیانت و جنایت خود رسیدند. تعداد آن‌ها را از چهارصد تا نهصد نفر گفته‌اند. با توجه به این‌که تعداد زنان و فرزندان آنان را هزار نفر گفته‌اند چهار صد نفر صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در این جنگ از مسلمانان یک نفر به نام خَلّاد بن سُوَید انصاری شهید شد. زنی از یهودیان با انداختن سنگ آسیا او را کشت. واقدی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۳

۲/ ۵۲۴ گوید: مجموع اسیران از زن و بچه هزار نفر بودند. پیامبر دستور داد در تقسیم و نیز فروش بین کودکان و مادرانشان جدایی نیفتد. اگر مادری دارای فرزند کوچک بود او را همراه فرزندش به مشرکان عرب، یهودیان مدینه و تیماء و خیبر می‌فروختند ولی اگر کودک نابالغی بی‌مادر بود او را فقط به مسلمانان می‌فروختند.

آیات بیست و شش و بیست و هفت سوره احزاب درباره جنگ بنی‌قریظه نازل شد. خداوند در آن دو آیه می‌فرماید: «کسانی از اهل کتاب را که از مشرکان حمایت کرده بودند از قلعه‌های‌شان فرود آورد و در دل‌هاشان هراس افکند. گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید و زمین و دیار و اموالشان را و نیز سرزمینی را که بر آن گام ننهاده بودید نصیب شما ساخت و خدا بر هر

چیز تواناست».

بدین‌سان مدینه از لوث یهودیان پاک شد و قریش متحد بسیار خوبی را از دست داد و حکومت رسول خدا (ص) از خطر بسیار بزرگی رهایی یافت. اعدام دسته‌جمعی یهودیان بنی‌قریظه را سیره‌نویسان، مورخان و مفسران متقدم و متأخر نوشته‌اند و بین آنان مشهور و معروف بوده و بر آن اجماع دارند ولی برخی از نویسندگان معاصر در صحت آن تشکیک و بدون ارائه دلیل معتبر قضیه را انکار کرده‌اند. نگارنده این موضوع را در کتاب فریادی به بلندای تاریخ عنوان کرده و پاسخ شبهات آن را به تفصیل داده است.

دوران تثبیت قدرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۴

گرچه در ابتدای جنگ خندق خارج نشدن رسول خدا از مدینه برای نبرد و سنگر گرفتن در پشت خندق نوعی ضعف و عقب‌نشینی تلقی می‌شد. اما با زمینگیرشدن سپاه شرک در آن سوی خندق و بازگشت بدون نتیجه مشرکان سرانجام کتاب پیروزی به نفع سپاه اسلام ورق خورد و آوازه آن به سراسر جزیرهٔ العرب رسید. در فاصله بین جنگ احزاب و صلح حدیبیه که می‌توان آن را مرحله تثبیت قدرت اسلام نامید برای رسول خدا (ص) دو موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار بود؛ یکی زمینه‌سازی برای پذیرش اسلام و دیگری ایجاد امنیت و جلوگیری از تعرضات و غارت و چپاول اعراب بیابانگرد.

برای تحقق بخشیدن به این اهداف به ناچار باید اعراب شرور و متجاوز سرکوب می‌شدند. اعراب بدوی و قبایل بیابانگرد حجاز از فهم، فرهنگ و مسائل الهی و انسانی بویی نبرده بودند و جز به یک لقمه نان و دانه‌ای خرما به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و حاضر بودند برای به دست آوردن آن به هر جنایتی دست بزنند. اینان فقط یک زبان می‌فهمیدند و آن زبان زور بود و بس، جز در مقابل زور و قدرت در برابر هیچ چیز دیگری تسلیم نمی‌شدند. این گروه باید در مقابل قدرت مرکزی مدینه سر تسلیم فرود می‌آوردند و دست از تجاوز و ناامن ساختن مناطق و راهها برمی‌داشتند. از این رو بعد از جنگ خندق تا صلح حدیبیه بیشتر اهتمام حضرت صرف جلوگیری از تجاوزات اعراب و سرکوبی آنان شد. هم اکنون به تعدادی از غَزَوات و سرایایی که به این منظور انجام شد اشاره می‌شود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۵

خلاصه درس

جنگ احزاب (خندق): عدم حضور قریش در سرزمین بدر و تخلف ابوسفیان از وعده خویش، موقعیت قریش را متزلزل ساخت. لذا سران قریش تصمیم گرفتند این مشکل بزرگ را به هر نوع که شده حل کنند. بنابراین برای جنگ با حضرت به جمع‌آوری اموال پرداختند. از دیگر سوی یهودیان اخراجی بنی‌نضیر با سران یهود خیبر تجمع و توطئه جنگ بر ضد مسلمانان را طراحی کردند. سوارانی از قبیله خزاعه چهار روزه خود را به مدینه رساندند و رسول خدا (ص) را از حرکت سپاه بزرگ قریش مطلع ساختند. حضرت یاران خود را از حمله قریب‌الوقوع قریش باخبر ساخت و آنان را موعظه کرد و فرمود اگر شکیبایی و پرهیزکاری کنند، آن‌گاه درباره جنگ به مشورت پرداخت و از آنان پرسید برای پیکار با دشمن به بیرون مدینه بروند یا در مدینه بمانند؟

مسلمانان نظر سلمان مبنی بر حفر خندق را پسندیدند و بیشتر مایل بودند که در داخل مدینه بمانند. پیامبر سوار اسب شد و همراه تنی چند از اصحاب برای تعیین مکان حفر خندق و اردوگاه سپاه به بیرون مدینه رفت. چون رسول خدا (ص) از حفر خندق فراغت یافت سپاهیان شرک متشکل از احزاب مختلف عرب به نزدیک مدینه رسیدند. حُیی بن اخْطَب که از سران اخراجی بنی‌نضیر بود به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد رئیس بنی‌قریظه رفت و از او خواست تا پیمان خود را با محمد نقض کند. رسول خدا (ص)

پس از آگاهی از پیمان شکنی بنی‌قریظه ابتدا زبیر را فرستاد تا خبری بیاورد. به این صورت خبر پیمان شکنی یهودیان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۶

در بین مسلمانان پخش شد. یهود بنی‌قریظه تصمیم گرفتند شبانه به مرکز مدینه شبیخون بزنند.

رسول خدا (ص)، سَلَمَةُ بن اسْلَم را با دویست مرد و زید بن حارثه را همراه سیصد نفر برای پاسداری از مدینه اعزام کرد و فرمود تا سپیده‌دم تکبیر بگویند. رسول خدا (ص) سپاه خود را سازماندهی کرد. مسلمانان هم‌چنان در محاصره دشمن بودند. عمرو نخستین کسی بود که از خندق عبور کرد و پیوسته هماورد می‌طلبید. امیرالمؤمنین برخاست و گفت: «ای رسول خدا من با او مبارزه می‌کنم». حضرت دستور داد بنشیند. عمرو دوباره مبارز طلبید ولی ترس و وحشت چنان بر سر مسلمانان سایه افکنده بود که نفس در سینه‌ها حبس شده، سرها به گریبان فرو رفته و سکوت محض آنان را فرا گرفته بود. علی (ع) برای بار دوم برخاست و اعلام آمادگی کرد و این بار نیز پیامبر به او دستور داد بنشیند. عمرو گفت: از بس فریاد زدم که آیا در بینشان مبارزی هست صدایم گرفت! امیرالمؤمنین برخاست و از رسول خدا اجازه رفتن به میدان خواست. حضرت فرمود: «نزدیک من بیا». چون نزدیک رفت عمامه از سر خویش برداشت و بر سر وی نهاد و شمشیر خود، ذوالفقار را نیز به او داد. سپس دست به دعا برداشت. عمرو با شمشیر آخته حمله‌ور شد، ضربتی زد سپر شکافته شد و بر سر آن بزرگوار اصابت نمود. حضرت بی‌درنگ ضربتی بر شانه عمرو زد که او را نقش بر زمین کرد. در این لحظه پیامبر ارزش و عظمت کار آن حضرت را بیان کرد و برای همیشه جاودانه ساخت و فرمود: هر آینه ضربت علی (ع) در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۷

حذیفه گوید حضرت مرا فراخواند و فرمود: «ای حذیفه برو میان این قوم ببین چه می‌کنند، به کاری هم دست نزن تا نزد من بازگردی».

پیامبر (ص) در حال نماز خواندن بود، سلام نماز را که گفت حذیفه اخبار را به آن حضرت گزارش داد. پیامبر و سپاه اسلام آن شب را در کنار خندق گذراندند و بامداد فردا دیگر هیچ کس از سپاه دشمن در کنار خندق نمانده بود. در این هنگام پیامبر اجازه داد مسلمانان به خانه‌های خود بروند و آنان با خرسندی تمام و با شتاب به خانه‌های‌شان رفتند.

خداوند در سوره احزاب که به سبب همین جنگ احزاب نامیده شد، به پاره‌ای از مسائل این جنگ پرداخته است.

جنگ خندق از جنگ‌های بسیار بزرگ و وحشتناک بود. مشرکان با بسیج تمامی قبایل هم‌پیمان خود یقین داشتند که رسول خدا را به قتل می‌رسانند و مدینه را ویران می‌کنند. اگر کمک‌ها و امدادهای الهی نبود از نظر نظامی این گمان چندان هم بعید به‌نظر نمی‌رسید.

ابوسفیان فرمانده کل سپاه شرک نیز در نامه‌ای به رسول خدا علت عدم پیروزی خود را وجود خندق بیان کرد. در مرحله بعد توفان نیز عرصه را بر مشرکان تنگ کرد. قرآن در آیه نه سوره احزاب می‌فرماید ما بر سر آنان تندباد فرستادیم. از دیگر عوامل و علل شکست قریش خشکسالی و کمبود علوفه برای شتران و اسبان آنان بود. به همین لحاظ از بنی‌قریظه درخواست علوفه کردند.

علت دیگر شکست سپاه شرک اختلاف بین آنان و یهود بنی‌قریظه بود. در واقع پایان جنگ احزاب به سود مسلمانان و به ضرر مشرکان تمام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۸

شد. بی‌شک این آخرین تلاش و کوشش طاقت‌فرسایی بود که مشرکان برای نابودی اسلام به کار گرفتند ولی به اهداف خود نرسیده و دست خالی مدینه را ترک کردند.

جنگ بنی‌قریظه: جنگ بنی‌قریظه در حقیقت بخش پایانی جنگ خندق است، به این بیان که بنی‌قریظه نیز قسمتی از سپاه احزاب

به‌شمار می‌رفتند که در داخل مدینه بر ضد مسلمانان تحرکاتی‌را شروع کرده بودند. چون مشرکان از جنگ خندق به مکه بازگشتند بنی‌قریظه به شدت ترسیدند و گفتند محمد به جنگ ما خواهد آمد. برای همه روشن بود که خیانت بسیار بزرگ بنی‌قریظه و بیعت‌شکنی آنان به هیچ‌وجه قابل عفو و اغماض نبود، از این‌رو خود آنان هم امیدی به زنده‌بودن نداشتند و مجازات جرم خود را قتل می‌دانستند.

رسول خدا (ص)، بلال را فرمود تا در میان مردم اعلام کند هر کس فرمانبردار خدا و رسول اوست باید نماز عصر را جز در بنی‌قریظه نخواند.

آن‌گاه پرچم را که هم‌چنان به حالت خود باقی و پس از بازگشت از خندق باز نشده بود به دست علی (ع) سپرد و او را همراه سی نفر از خزرج به سوی بنی‌قریظه گسیل داشت. رسول خدا ابتدا یهودیان را به پذیرش اسلام دعوت کرد اما آنان نپذیرفتند و به ناچار محاصره ادامه پیدا کرد و هر دو گروه به سوی یکدیگر تیراندازی می‌کردند. بنی‌قریظه مدتی در محاصره به سر بردند و از سوی مسلمانان به آنان تیراندازی می‌شد. یهودیان بنی‌قریظه نَبّاش بن قیس را برای مذاکره فرستادند، او گفت ما به همان‌گونه که بنی‌نضیر تسلیم شدند تسلیم می‌شویم. پیامبر (ص) فرمود: «نه، مگر آن‌که تسلیم فرمان من شوید».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۴۹

چون کار بر یهودیان سخت شد و خداوند رعب و وحشت بر دلشان افکند از رسول خدا (ص) خواستند تا ابولُبابهٔ بن عبدالمنذر را که از هم‌پیمانان بنی‌قریظه بود، نزد آنان بفرستد تا در کار خود با وی مشورت کنند. ابولبابه با اشاره به گلوی خود فهماند که آنان را سر می‌برد! این کار ابولبابه افشای اسرار نظامی بود و کار تسلیم بنی‌قریظه را با مشکل روبه‌رو می‌کرد و به تأخیر می‌انداخت. ابولبابه گوید هنوز گامی برنداشته بودم که ناگهان متوجه شدم به خدا و رسول او خیانت کرده‌ام، از راه دیگری از پشت قلعه‌ها به مسجد النبی آمدم و خودم را به ستون بستم و گفتم از این‌جا نخواهم رفت تا خدا توبه‌ام را قبول کند.

سهیلی در الرَّوْضُ الأُنُف ۶/ ۲۲۸ از امام زین‌العابدین (ع) نقل می‌کند که حضرت فاطمه (س) آمد تا طناب ابولبابه را باز کند ولی او گفت سوگند یاد کرده‌ام جز رسول خدا فرد دیگری مرا باز نکند. پیامبر که آمد بند او را بگشاید فرمود: «فاطِمَهُ بَضْعَةٌ مِنِّی» فاطمه پاره‌تن من است، یعنی اگر او هم باز می‌کرد به سوگند خود وفا کرده بودی. سهیلی گوید این حدیث دلالت دارد بر این‌که کسی که فاطمه را سب کند همانا کافر شده است و کسی که به او درود بفرستد بر پدر وی درود فرستاده است.

در شبی که فردای آن بنی‌قریظه تسلیم حکم رسول خدا (ص) شدند گروهی از یهودیان از قلعه‌های‌شان خارج و مسلمان شدند و جان و مال خود را حفظ کردند. به دستور حضرت اسیران بنی قریظه را به ریسمان بستند و کالاهای‌شان را ضبط کردند. اوسیان نزد رسول خدا (ص) آمدند و تقاضا کردند تا همان‌گونه که بنی قینقاع را به خزرجیان و عبدالله بن ابی بخشید بنی‌قریظه را نیز به اوسیان ببخشد. وقتی اصرار کردند حضرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۰

فرمود: «اگر حکم درباره ایشان را به مردی از شما واگذارم خشنود خواهید شد؟» گفتند: آری. فرمود: «حکم‌کردن در این باره را به سعد بن معاذ واگذار کردم». پس از آن‌که سعد حاضر شد گفت: من حکم می‌کنم مردانشان کشته، اموالشان قسمت و فرزندان و زنانشان اسیر شوند. آیات بیست و شش و بیست و هفت سوره احزاب درباره جنگ بنی‌قریظه نازل شد.

خود آزمایی

۱. نام دیگر جنگ احزاب چیست؟

۲. موقعیت و مشخصات خندق را توضیح دهید.

۳. پیمان شکنی یهود را شرح دهید.

۴. نقش حضرت علی (ع) را در جنگ احزاب بیان کنید.

۵. کدام سوره از قرآن به جنگ احزاب پرداخته است؟

۶. علل شکست مشرکان در جنگ احزاب چه بود؟

۷. فروپاشی اقتدار قریش از کدام جنگ آغاز شد؟

۸. عاقبت بنی‌قریظه در جنگی به همین نام چه شد؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۳

درس دهم غزوه ذی قرد ...، و پیامدهای صلح حدیبیه

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- چگونگی پیش‌آمدهای غزوه ذی قرد و سریه زید به عیص را بدانیم.
- جنگ بنی‌مصطلق را بررسی و تحلیل کنیم.
- علت نزول سوره منافقین را بدانیم.
- چگونگی صلح حدیبیه را بدانیم.
- با محتوای صلحنامه حدیبیه آشنا شویم.
- پیمان حدیبیه را ارزیابی کنیم.
- به پیامدهای صلح حدیبیه پی ببریم.

در این درس به رخدادهای غزوه ذی قرد، سریه زید به عیص، جنگ بنی‌مصطلق، نزاع بین مهاجرین و انصار بر سر آب، نفاق افکنی عبدالله بن ابی و دامن زدن به این نزاع به وسیله او، نزول سوره منافقین و رسوایی منافقین، ماجرای افک و بهتان به همسر پیامبر، بیعت شجره یا بیعت رضوان تصمیم بر صلح با مشرکان و امضای پیمان صلح حدیبیه، ارزیابی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۴

این پیمان و پیامدهای آن خواهیم پرداخت.

غزوه ذی قرد

غزوه ذی‌قَرَد که آن را غابه نیز نامند به روایت واقدی ۲/ ۵۳۷ در ربیع‌الاول سال ششم هجرت واقع شد. علت وقوع آن چنین بود که شتران شیرده پیامبر که حدود بیست ماده شتر بودند در منطقه غابه در یک فرسنگی مدینه در حال چرا به سر می‌بردند و هر روز غروب شیر آن‌ها را به مدینه می‌آوردند. ابوذر از رسول خدا اجازه خواست تا به غابه رود و از آن‌ها مواظبت کند. حضرت فرمود: «می‌ترسم از این ناحیه بر تو غارت برند، ما از جانب عُیینَهٔ بن حِصْن و وابستگان او امنیت نداریم». ابوذر اصرار ورزید. حضرت فرمود: «گویی تو را می‌بینم در حالی که پسرت کشته و همسرت اسیر گردیده، عصازنان نزد من می‌آیی».

آن گاه او همراه پسر و همسرش نزد شتران رفتند. ابوذر گوید ما یک شب شیر شتران را دوشیده و در خیمه‌های خود خوابیده بودیم.

نیمه شب عُیینَهٔ بن حِصْن با چهل سوار به ما هجوم آوردند. پسرم در برابر آنان ایستاد او را کشتند و همسرم را اسیر کردند و شتران را به غارت بردند. من خودم را حضور پیامبر رساندم و خبر دادم. سَلَمَهٔ بن اکْوَع گوید من سحرگاه برای آوردن شیر به نزد گله شتران رفتم، غلام عبدالرحمن بن عوف را دیدم، او گفت عُیینَه شتران پیامبر را به غارت برده است. به مدینه بازگشتم و با فریاد رسا اعلام خطر کردم!

رسول خدا (ص) مردم را برای تعقیب راهزنان و اشرار و تأمین امنیت فرا خواند و هشت نفر سواره را به فرماندهی مقداد پیشاپیش اعزام کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۵

آن‌گاه ابن ام مکتوم را به جانشینی خود گماشت و سعد بن عباده را با سیصد نفر از قبیله‌اش مأمور پاسبانی مدینه کرد و با سپاهی پانصد و یا هفتصد نفری تا ذی قرد که در شش فرسنگی مدینه قرار داشت پیش رفت. در آن‌جا زد و خوردی رخ داد، چند نفر کشته شدند و ده شتر را پس گرفتند. رسول خدا یک شبانه روز در آن‌جا توقف کرد و پس از پنج روز به مدینه بازگشت. در این غزوه مُحْرِز بن نَضْلَه و وقّاص بن مُجَزِّر به شهادت رسیدند و از مشرکان شش نفر، از جمله دو نفر از پسران عُیینَه کشته شدند. برخی گویند پیامبر در ذی‌قِرَد نماز خوف خواند.

سریه زید به عیص

واقدی ۲/ ۵۵۳ می‌نویسد: چون پیامبر (ص) از جنگ غابه بازگشت خبر رسید که کاروانی از قریش از شام می‌آید. حضرت بر همان اساس که در جنگ بدر به سوی کاروان قریش رفت، زید بن حارثه را همراه یکصد و هفتاد سوار در جمادی الآخره سال ششم به سوی آنان فرستاد. سپاهیان اسلام در عِیص به کاروان رسیدند و آن را مصادره و برخی از نگهبانان آن را اسیر کردند، از جمله ایشان ابوالعاص بن ربیع داماد پیغمبر بود.

سبل الهدی ۶/ ۱۳۳ گوید: ابوالعاص شبانه به در خانه زینب همسر قبلی خود رفت و از وی پناه خواست و زینب او را پناه داد. چون پیامبر فریضه صبح را ادا کرد، زینب از جایگاه زنان به نام «صُفّهٔ النساء» با صدای بلند اعلام کرد من به ابوالعاص پناه داده‌ام، حضرت نیز پذیرفت و به مسلمانان فرمود: «همان‌گونه که می‌دانید این مرد از ماست و از او اموالی به شما

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۶

رسیده، اگر نیکی کنید و به او باز گردانید ما این کار را دوست داریم و اگر نپذیرید آن غنیمتی است که خداوند به شما ارزانی داشته و شما به آن سزاوارترید». مسلمانان گفتند: ای رسول خدا بلکه به او باز می‌گردانیم. ابوالعاص به مکه آمد و اموال مردم را به صاحبانشان باز گرداند. آن‌گاه گفت من هم اکنون گواهی می‌دهم خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. همانا من در مدینه اسلام آوردم و فقط به این جهت در مدینه نماندم چون بیم آن داشتم که شما تصور کنید من برای آن‌که اموال شما را تصرف کنم ایمان آورده‌ام. آن‌گاه به مدینه بازگشت و پیامبر زینب را دوباره به نکاح ابوالعاص درآورد.

جنگ بنی‌مصطلق

بنی مُصْطَلِق تیره‌ای از قبیله خزاعه به شمار می‌آمدند و با بنی‌مُدْلِج هم پیمان بودند و در ناحیه فُرْع کنار آب مُرَیسِیع منزل داشتند. به همین مناسبت به این غزوه مُرَیسِیع نیز می‌گویند. مریسیع در دوازده فرسنگی کنار دریا بین راه مکه و مدینه قرار داشت و تا مدینه حدود سی فرسنگ فاصله داشت. رئیس و سالار ایشان حارث بن ابی‌ضرار بود. او از قبیله خود و دیگر اعراب افرادی فراهم کرد و تعدادی اسب و سلاح خرید و به قصد جنگ با پیامبر آماده شد.

رسول خدا (ص) با اطلاع از این تصمیم بُریدهٔ بن حُصیب اسْلَمی را برای تحقیق فرستاد. بُریده به سوی بنی‌مصطلق رفت و با حارث رئیس آنان گفتگو کرد. آن‌گاه نزد حضرت بازگشت و صحت خبر را تأیید کرد. پیامبر مردم را برای جنگ با بنی‌مصطلق فرا خواند. مسلمانان که به روایت ابن کثیر ۳/ ۲۹۷

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۷

هفتصد نفر بودند بی‌درنگ آماده شدند. آنان در این جنگ سی اسب داشتند، ده اسب از مهاجران و بیست اسب از انصار بود. واقدی ۱/ ۴۰۵ می‌گوید: گروه زیادی از منافقان نیز در این جنگ شرکت کردند.

حرکت سپاه اسلام

رسول خدا (ص) زید بن حارثه و یا ابوذر و یا نُمیلهٔ بن عبدالله را در مدینه به جای خود گذاشت و همراه سپاه اسلام روز دوشنبه دوم شعبان سال ششم هجرت و یا به قول واقدی ۱/ ۴۰۴ سال پنجم هجرت از مدینه خارج شد و چون به منطقه حلائق رسید فرود آمد. در آن‌جا مردی از قبیله عبدالقیس را به حضور رسول خدا آوردند. حضرت پرسید «خانواده‌ات کجاست؟» گفت: رَوْحا. فرمود: «کجا می‌روی؟» گفت: نزد شما آمدم تا ایمان بیاورم و گواهی دهم آن‌چه را آورده‌ای حق است و همراه شما با دشمنانتان جنگ کنم. پیامبر (ص) فرمود: «سپاس خدایی را که تو را به اسلام هدایت کرد». آن‌گاه آن مرد پرسید: ای رسول خدا! کدام یک از کارها نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود:

«الصَّلاةُ فِی أَوَّلِ وَقْتِها».

نماز اول وقت.

گویند از آن پس آن شخص مرتب نمازش را در اول وقت اقامه می‌کرد.

چون به محل بَقْعا رسیدند به جاسوسی از دشمن برخوردند. پیامبر (ص) او را به اسلام فرا خواند ولی او نپذیرفت. لذا به جرم جاسوسی او را گردن زدند. خبر کشته‌شدن او که به حارث و یارانش

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۸

رسید سخت هراسان شده و به وحشت افتادند و کسانی که از دیگر قبایل عرب همراه او بودند متفرق شدند.

شکست دشمن

رسول خدا (ص) در منطقه مُرَیسِیع اردو زد و صفوف سپاه خود را منظم نمود. دشمن هم در آن‌جا آماده جنگ بود. واقدی ۱/ ۴۰۷ گوید: پیامبر (ص) نخست فرمود آنان را به اسلام دعوت کنند. عمر به دستور آن حضرت خطاب به آنان گفت: بگویید «لا إِلهَ إِلَّا اللهُ» جان و مال خود را از تعرض مصون دارید. آنان نپذیرفتند. ابتدا مردی از دشمن تیراندازی کرد و با تیراندازی او جنگ شروع شد، مسلمانان نیز ساعتی تیراندازی کردند. سپس به فرمان رسول خدا یک باره تمامی سپاه اسلام حمله خود را آغاز کردند. به روایت شیخ مفید/ ۶۲ و ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۱ با کشته شدن جنگجوی آنان مالک و پسرش به دست امیرالمؤمنین فتح و پیروزی نصیب سپاه اسلام گردید. دوازده نفر از دشمن کشته و بقیه اسیر شدند و حتی یک نفر هم از آنان نتوانست بگریزد. از مسلمانان فقط یک نفر اشتباهاً به دست یکی از مسلمانان کشته شد.

اسیران و غنایم

به روایت واقدی ۱/ ۴۱۰ اسیران را در گوشه‌ای جمع کردند. پیامبر بُریدهٔ بن حُصیب را برآنان گمارد و دستور داد با آنان به نرمی و

ملاطفت رفتار شود. چهارپایان و اموال را نیز جمع نموده و خمس آن را جدا کردند. تعداد شتران دو هزار، گوسفندان پنج هزار و اسیران نیز دویست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۵۹

خانوار و برخی گفته‌اند هفتصد نفر بودند. جُوَیرِیه دختر حارث در سهم ثابت بن قیس و پسر عمویش قرار گرفت. آنان با او قرار گذاشتند که با پرداخت نه اوقیه طلا بتواند خود را آزاد کند. در حالی که پیامبر کنار آبی نشسته بود جویریه نزد رسول خدا آمد و ضمن اظهار اسلام عرض کرد من جویریه دختر حارث بن ابی‌ضرار هستم که سالار قوم خود بود و شما می‌دانید که چه بر سر ما آمده است. من در سهم ثابت بن قیس و پسر عمویش افتادم. ثابت سهم پسر عمویش را با پرداخت چند نخل در مدینه خرید و برای آزادی من قراردادی گذاشته که توان پرداخت آن را ندارم، امیدوارم شما مرا یاری فرمایید. پیامبر (ص) فرمود: «کاری بهتر از این هم هست». پرسید چه کاری؟ فرمود: «تعهدی را که کرده‌ای من می‌پردازم و تو را به همسری خود برمی‌گزینم».

جویریه گفت بسیار خوب. حضرت او را از ثابت بن قیس خرید و آزاد کرد و سپس با وی ازدواج نمود. چون این خبر میان مردم پخش شد مسلمانان تمامی اسیران بنی‌مصطلق را که از این پس خویشاوندان سببی رسول خدا به‌شمار می‌آمدند به احترام آن حضرت بدون فدیه و یا با فدیه اندکی آزاد کردند. گویند به برکت این ازدواج ده‌ها خانه‌وار آزاد شدند و دوباره زندگی عادی خود را آغاز کردند. ظاهر گزارش این است که این مراسم در همان منطقه مُرَیسِّیع رخ داده است. به روایت شیخ مفید/ ۶۲ امیرالمؤمنین (ع) جویریه را اسیر کرد و نزد پیامبر آورد، بعدها پدرش نزد رسول خدا (ص) آمد و درخواست استرداد دخترش را نمود و گفت: ای رسول خدا دختر من به اسارت درنیاید، زیرا او زنی است بزرگوار. پیامبر (ص)، جویریه را بین ماندن نزد حضرت و رفتن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۶۰

پیش پدر مخیر ساخت. جویریه گفت من خدا و رسولش را اختیار می‌کنم. آن‌گاه رسول خدا (ص) او را آزاد کرد و در زمره همسران خویش درآورد.

نزاع مهاجر و انصار

ابن‌اسحاق ۳/ ۳۰۳ و واقدی ۲/ ۴۱۵ گویند: جنگ که تمام شد مسلمانان بر سر چاه‌ها سرگرم آب کشیدن بودند، آب چندان کم بود که دلوها پر نمی‌شد و به نوبت آب بر می‌داشتند. سِنان بن وَبَر جُهنی از انصار و جَهْجاه بن سعید غفاری که مزدور عمر بود هر دو دلوهای خود را به چاه انداختند، دلوهای آنان با هم اشتباه شد، یکی از دلوها که متعلق به سنان بود از چاه بیرون آمد. او گفت دلو من است. جهجاه گفت به خدا این دلو من است. بین آن دو نزاع درگرفت. جهجاه سیلی محکمی به گوش سنان زد. سنان انصار را به یاری طلبید و جهجاه در حالی که فرار می‌کرد مهاجران را به کمک فرا خواند. مهاجران به یاری جهجاه و انصار به کمک سنان شتافتند. شمشیرها کشیده و فتنه بزرگی بر پا شد! سرانجام با وساطت تعدادی از مهاجر و انصار سنان بدون آن‌که مرافعه را نزد پیامبر ببرد از حق خود صرف نظر کرد و آتش فتنه خاموش شد.

نفاق عبدالله بن ابی

به نقل واقدی ۲/ ۴۱۶ عبدالله بن ابی که با عده‌ای از همفکران منافق خود در مجلسی نشسته بود از این حادثه و به خصوص از سیلی جهجاه به سنان خشمگین شد و در حضور مردانی از قبیله خود از جمله زید بن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۶۱

ارْقَم که جوانی نورس بود گفت: به خدا من خواری و ذلتی مانند امروز ندیده بودم، کار ما به جایی رسیده که اینان در سرزمین ما و در شهر ما بر ما برتری می‌جویند. به خدا مثل ما و این گلیم‌پوشان قریش همان مثلی است که می‌گوید: سگت را فربه کن تا تو را بخورد! به خدا قسم اگر به مدینه بازگردیم افراد عزیر افراد ذلیل را خارج خواهند کرد.

زید بن ارقم برخاست و این مطلب را به اطلاع رسول خدا (ص) رساند، سپس این خبر در لشکر شایع شد. عمر گفت ای رسول خدا به محمد بن مسلمه بگو تا عبدالله را بکشد. حضرت فرمود: «نه، آن‌گاه مردم می‌گویند محمد اصحاب خود را می‌کشد!».

ابن اسحاق ۳/ ۳۰۵ و واقدی ۲/ ۴۲۱ گویند: چون عبدالله پسر عبدالله بن ابی از گفتار عمر در مورد کشتن پدرش با خبر شد نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله اگر می‌خواهید پدرم را بکشید به خودم امر بفرمایید. به خدا سوگند پیش از آن‌که از این‌جا برخیزید سرش را برای شما می‌آورم. می‌ترسم اگر به کس دیگری فرمان دهید که پدرم را بکشد من ناراحت شوم و تحمل دیدن قاتل پدرم را نداشته باشم و او را بکشم و داخل آتش شوم. البته عفو شما برتر و منت شما بزرگ‌تر است. حضرت فرمود: «ای عبدالله نه اراده کشتن او را کرده‌ام و نه به این کار فرمان داده‌ام، تا هر وقت که میان ما باشد با وی خوشرفتاری خواهم کرد».

حرکت سپاه و رسوایی منافقان

رسول خدا (ص) برای آن‌که آتش این فتنه را خاموش کند و فکر آن ماجرا را از ذهن مردم بزداید، دستور حرکت ناگهانی و بی‌موقع سپاه را

صادر کرد. واقدی ۲/ ۴۱۹ گوید: در گرمای شدید سوار بر ناقه شد و دستور حرکت داد. سپاه اسلام آن روز و شب را تا نزدیک فردای آن روز بی‌وقفه به حرکت خود ادامه داد و فقط برای اقامه نماز توقف می‌کرد. بعد که پیامبر اجازه فرود آمدن داد مسلمانان بی‌درنگ به خواب رفتند و سر و صدا و کشمکش‌ها فروکش کرد. در بحار الانوار ۲۰/ ۲۹۶ آمده است: رسول خدا ابونَضْلَه طایی را به مدینه فرستاد تا خبر پیروزی جنگ مریسیع را به مردم برساند. مؤلف تاریخ الخمیس ۱/ ۴۷۲ گوید: نزدیک مدینه که رسیدند عبدالله پسر عبدالله بن ابی جلوتر رفت و در دروازه شهر ایستاد و مانع ورود پدرش به شهر شد و گفت تا پیامبر اجازه ندهد وارد شهر نمی‌شوی تا بدانی که امروز عزیز کیست و ذلیل چه کسی است. ابن ابی شکایت پسرش را نزد رسول خدا (ص) برد. حضرت به عبدالله پیغام داد بگذار پدرت وارد شهر شود.

در غزوه بنی‌مصطلق منافقان نیت پلید خود را آشکار کردند و همان گونه که گذشت رئیس آنان عبدالله بن ابی به رسول خدا و مهاجران زبان طعن گشود. چون زید بن ارقم به پیامبر خبر داد و عبدالله بن‌ابی گفتار ناروای خود را انکار کرد، گروهی از انصار هم به لحاظ شخصیت سیاسی او از وی طرفداری کردند و به نکوهش زید پرداختند. کار بر زید سخت شد و به سرزنش ابن ابی گرفتار گردید. اما در راه بازگشت به مدینه با نزول سوره منافقین گفتار زشت عبدالله بن ابی بازگو و دروغ وی آشکار گردید.

علی بن ابراهیم قمی ۲/ ۳۶۹ می‌گوید: رسول خدا (ص) به زید بن ارقم مژده داد که گفتار تو راست بود و درباره آن‌چه گفتی قرآن نازل شد.

آن‌گاه اصحاب را جمع کرد و سوره منافقین را برای آنان تلاوت فرمود. خداوند در این سوره مُهر دورویی و دروغگویی را تا ابد بر پیشانی منافقان زد.

ماجرای افک

به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۳۰۹ و واقدی ۲/ ۴۲۶ عایشه گوید: من در سفر بنی‌مصطلق با ام‌سلمه همراه پیامبر بودم. چون در راه بازگشت مدینه برای حاجتی از بین سپاه بیرون رفتم گردن‌بندم گسیخته شد، به اردوگاه که بازگشتم متوجه شدم گردن‌بندم گم شده، برای یافتن آن به همان‌جا رفتم و آن را پیدا کردم. شتربانان من آمده بودند و به گمان آن‌که من داخل کجاوه هستم آن را بالای شتر بسته و به راه افتاده بودند. هنگامی که به اردوگاه بازگشتم همه مردم رفته بودند و کسی نمانده بود. جامه‌ام را به خود پیچیدم و در گوشه‌ای دراز کشیدم. صفوان بن مُعَطَّل که از پی سپاه می‌آمد مرا شناخت، شترش را آورد و گفت سوار شو و خود کنار رفت. آن‌گاه مهار شتر را گرفت و با شتاب در پی لشکر به راه افتاد تا فردا صبح که در منزل دیگر به سپاه رسیدیم. دروغگویان زبان به بهتان گشودند و بیشتر حرف‌ها را عبدالله بن ابی گفته بود ولی من اطلاع نداشتم. به مدینه که آمدیم بیمار گشتم و برای درمان به خانه مادرم رفتم و در آن‌جا متوجه بهتان مردم شدم. از این‌رو بیماری‌ام شدت یافت تا آن‌که یک روز آیه یازدهم تا سی و هفتم سوره نور نازل شد. رسول خدا (ص) به منبر رفت و آیات مذکور را درباره برائت من قرائت فرمود. تهمت‌زنندگان عبارت بودند از: عبدالله بن ابی، حسّان بن ثابت، مِسْطَح

بن اثاثه و حَمْنَه دختر جَحْش. گویند پیامبر دستور داد حسان، مِسْطَح و حَمْنَه را که صریح بهتان زده بودند حد زدند ولی واقدی ۲/ ۴۳۴ می‌گوید: قول صحیح‌تر نزد ما آن است که آنان را حد نزدند.

صفوان بن مُعَطَّل که بعدها معلوم شد نمی‌تواند با زنان آمیزش کند به سبب بهتانی که حسان به او زده بود شمشیری به وی زد و او را مجروح ساخت. رسول خدا از حسان خواست تا از صفوان صرف‌نظر نماید و او را قصاص نکند. پیامبر (ص) در مقابل پذیرش این درخواست نخلستانی به حسان داد و سیرین کنیز مصری را که مُقَوْقِس پادشاه مصر به آن حضرت هدیه داده بود به او بخشید.

ماجرای اِفْک به این صورت در اکثر منابع اهل سنت و تعدادی از منابع شیعی آمده است، با این وصف برخی از علما و مفسران شیعه از جمله علی بن ابراهیم قمی ۲/ ۹۹ منکر این مطلب هستند و می‌گویند ماجرای افک درباره ماریه قِبْطِیه بوده است.

البته بر هر دو قول یک اشکال تاریخی به طور مشترک وارد است، قول مشهور می‌گوید پیامبر، سیرین را به حسان بخشید و حال آن‌که سیرین را پادشاه مصر در سال هفتم به پیامبر (ص) اهدا کرد. مگر گفته شود که ماجرای افک تا سال هفتم ادامه داشته که این خلاف ظاهر نصوص است. به قول غیرمشهور نیز همین اشکال وارد است که ماریه قبطیه را هم پادشاه مصر در سال هفتم به پیامبر هدیه کرد. مگر پاسخ داده شود که داستان افک و ماجرای ماریه در سال هفتم بوده، این نیز خلاف مشهور است که می‌گویند نزول سوره نور هم زمان با جنگ بنی‌مصطلق بوده است. گرچه به گفته علّامه طباطبایی در المیزان ۱۵/ ۱۰۴ ظاهر آیه

ی

ازده سوره نور که به صورت جمع می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِینَ جَاؤُوا بِالإِفْکِ) کسانی که تهمت بزرگ زدند، مؤید نظریه مشهور است.

آن‌چه در این ماجرا باعث شگفتی و حیرت انسان می‌گردد بردباری و بزرگواری پیامبر است، حضرت با درایت خاص و شکیبایی بی‌حد فتنه افک را خاموش و فتنه انگیزان و بهتان زنندگان را عفو کرد و از گناه بزرگشان درگذشت.

صلح حدیبیه

واقدی ۲/ ۵۷۲ گوید: رسول خدا (ص) در عالم رؤیا دید وارد کعبه شد، سر خود را تراشید و کلید کعبه را گرفت، آن‌گاه همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف فرمود. حضرت رؤیای خود را برای مسلمانان بازگو نمود و آن را به فال نیک گرفت و از اصحاب برای ادای عمره دعوت کرد. مسلمانان به‌ویژه مهاجران که شمار آنان به هزار و چهارصد نفر رسید بدون درنگ آماده حرکت

شدنـد. پیـامبر هفتـاد شتر قربـانی همراه برداشت و برای این‌که اعلام کنـد برای عُمره آمـده است نه جنـگ، دسـتور داد تـا شتران را علامت قربانی بزنند و جز شمشیر که سلاح مسافر بود از ادوات نظامی چیزی به همراه نداشته باشند.

هنگامی که کاروان آماده حرکت شد سعد بن عباده رئیس طایفه خزرج به رسول خدا (ص) گفت: کاش اجازه می‌فرمودید اسلحه همراه برمی‌داشتیم که اگر از طرف دشـمن تهدیـد شدیم آمادگی دفاع داشـته باشـیم. حضـرت فرمود: «من اسلحه برنمی‌دارم، چون فقط برای عمره می‌روم». آن‌گاه عبدالله بن امّ‌مکتوم یا نُمیلهٔ بن عبدالله لیثی را به جانشینی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۶۶

خود در مدینه نصب کرد و روز دوشـنبه اول ماه ذی‌القعده سال ششم هجرت با همراهانش به سوی مکه حرکت کرد. از نقل واقدی ۲ / ۵۷۵ که می‌گویـد بـاران پـاییزی بر مسـلمانان باریـد معلوم می‌شود که سـفر حـدیبیه در فصـل پـاییز بوده ولی طبق تقویم تطبیقی وُوسْتِنْفِلْد در اسـفندماه واقع شـده است. مسـلمانان با علاقه وافر و شور و اشتیاق وصف‌ناپذیری راهی مکه شدند، زیرا پس از شـش سال برای اولین بار می‌خواسـتند خانه خـدا را زیارت کنند و از اقوام و خویشان و منازل خود دیدن نمایند. پیامبر در بین راه مدینه به مکه هر قبیله‌ای را که می‌دیـد از آنـان دعوت می‌کرد تا در این سـفر ایشان را همراهی کننـد. این کار برای آن بود که عـده کاروان اسـلام افزون گردد و قریش از کثرت جمعیت بترسند و اقدام به جنگ و یا جلوگیری از زیارت نکنند ولی اعراب بادیه‌نشین به بهانه اموال و زن و بچه‌های‌شان از فرمان حضرت سرپیچی می‌کردند.

آگاهی قریش از کاروان

واقدی ۲ / ۵۷۴ گویـد: پیـامبر (ص) بـا کـاروان خود حرکت کرد و در ذوالحُلیفه احرام بست. بیشـتر مسـلمانان نیز بـا احرام او محرم شدند. به روایت ابن اسـحاق ۳/ ۳۲۳ پیامبر بُشْر بن سـفیان را به مکه فرسـتاد تا اخبار و واکنش قریش را به اطلاع ایشان برساند. بُشْر بن سـفیان خدمت آن حضـرت بازگشت و گفت قریش از حرکت شما آگاه شده‌اند، با زن و بچه از مکه بیرون آمده و در ذی‌طُوی اردو زده‌اند و با خدا عهد کرده‌اند که هرگز نگذارند وارد مکه شوی. خالد بن ولید را هم همراه دویست نفر به کُراع الغَمیم گسیل داشته‌اند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۶۷

به روایت ابن اسـحاق ۳/ ۳۲۳ پیـامبر (ص) فرمود: «وای بر قریش! جنـگ اینـان را نـابود کرده است. به خـدا سوگنـد پیوسـته در راه آن‌چه خدا مرا بدان مبعوث کرده است جهاد خواهم کرد تا خدا آن را پیروز گرداند و یا خود از میان بروم!». آن‌گاه فرمود: «کیست مرا از غیر آن راهی که قریش در آن هستند ببرد؟». مردی از قبیله اسْلَم داوطلب شد و پیامبر را از راه ناهموار و سنگلاخی در میان دره‌های سخت عبور داد تا به سرزمین هموازی رسیدند.

خالد بن ولید از این امر آگاه شد بی‌درنگ خود را بدان نقطه رساند و راه را بر مسلمانان بست و به اندازه‌ای بدان‌ها نزدیک شد که وقتی رسول خـدا خواست نماز بخواند عَبّاد بن بِشـر را دسـتور داد تا با گروهی از مسـلمانان مقابل خالد صف کشـیدند. آن‌گاه نماز ظهر و عصـر را به صورت نماز خوف خوانـد. سپس لشـکر اسـلام حرکت کرد و روز بعـد به سـرزمین حُدَیبیه که در حـدود چهار فرسـخی غرب مکه قرار دارد رسـید، شتر پیامبر در آن مکان زانو زد. حضـرت فرمود: «آن خدایی که از ورود فیل به مکه جلوگیری کرد این شتر را هم این‌جا نگه داشت. امروز قریش هر پیشـنهادی به من بکنند که در آن صله رحم باشد من آن را می‌پذیرم». سپس به مردم فرمود: «پیاده شوید». کاروان اسلام در همان‌جا اردو زد.

نمایندگان قریش

واقدی ۲/ ۵۹۳ گوید: چون رسول خدا (ص) در سرزمین حدیبیه مستقر شد بُدیل بن وَرْقاء خُزاعی با تنی چند از بزرگان خزاعه نزد ایشان آمد و پرسید: برای چه به این‌جا آمده‌ای؟ رسول خدا فرمود: «ما برای جنگ با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۶۸

احدی نیامده‌ایم، ما آمده‌ایم این خانه را زیارت کنیم». آن‌گاه بُدیل و همراهان نزد قریش بازگشتند و گفتند: ای گروه قریش شما در مخالفت با محمد عجله کردید، محمد برای جنگ نیامده، او همانا برای زیارت این خانه آمده است. مشرکان گفتند گرچه برای جنگ نیامده ولی هرگز نمی‌گذاریم با زور داخل مکه شود. سپس مِکْرَز بن حَفْص را نزد رسول خدا روانه کردند. حضرت تا مِکْرَز را در حال آمدن دید فرمود: «این مرد حیله‌گر است». آن‌گاه همان سخنانی را که به بُدیل فرموده بود به او نیز بازگو کرد. یعقوبی ۲/ ۵۴ نوشته است: پیامبر حاضر نشد با وی مذاکره کند.

ابن اسحاق ۳/ ۳۲۶ گوید: آن‌گاه سران شرک حُلَیس بن عَلْقَمَه را نزد پیامبر فرستادند. هنگامی که حضرت او را دید فرمود: «این مرد از قبیله‌ای است که خداجوی هستند و قربانی را محترم می‌شمرند، شتران قربانی را پیش روی وی رها کنید تا آن‌ها را ببیند». حُلیس وقتی که شتران نشانه‌دار را دید و مشاهده کرد که به علت توقف زیاد و گرسنگی کرک‌های خود را خورده‌اند، قبل از ملاقات با رسول خدا (ص) به نزد قریش بازگشت و مشاهدات خود را گزارش داد و تأکید نمود محمد به هیچ‌وجه برای جنگ به مکه نیامده است. قریش به او می‌گفتند: بنشین همانا تو عرب بیابانی هستی و از اینگونه امور اطلاعی نداری. حُلیس از سخنان قریشیان به خشم آمد و آنان را به شورش قبیله خود تهدید کرد.

سپس عروهٔ بن مسعود ثقفی را فرستادند. عروه نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای محمد از اطراف و اکناف مردم را جمع کرده و آنان را بر سر عشیره خود آورده‌ای تا ایشان را شکست دهی. آن‌گاه آمادگی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۶۹

قریش را برای جلوگیری از ورود مسلمانان گوشزد کرد. پیامبر (ص) همان پاسخی را که به دیگر نمایندگان قریش داده بود به او نیز داد. عروه که از شیفتگی اصحاب رسول خدا به آن حضرت به شگفت آمده بود نزد قریش برگشت و به آنان گفت: ای گروه قریش من به دربار خسرو، قیصر و نجاشی رفته‌ام، به خدا سوگند پادشاهی را در میان رعیت خود چون محمد در میان اصحابش ندیدم، مردمی را دیدم که هرگز دست از یاری او بر نمی‌دارند. اکنون ببینید صلاح شما در چیست.

بیعت رضوان

ابن‌اسحاق ۳/ ۳۲۸ گوید: پیامبر (ص)، خِراش بن امیه خُزاعی را به مکه فرستاد و شتر خود را که ثَعْلَب نام داشت در اختیار وی گذاشت و به او دستور داد قریش را از مقصدش آگاه سازد. همین که خِراش به مکه رسید قریشیان شتر او را کشتند و می‌خواستند خودش را نیز به قتل برسانند که افراد قبیله‌اش از وی دفاع کرده و او را از چنگال قریش نجات دادند و خِراش به نزد رسول خدا بازگشت.

پیامبر، عثمان را نزد ابوسفیان و سران قریش فرستاد. ده نفر از مهاجران نیز با اجازه حضرت همراه عثمان به مکه رفتند تا از خویشاوندان خود دیدار کنند. عثمان راهی مکه شد، در موقع ورود ابان بن سعید بن عاص او را دید همراه خود سوار مرکب نمود و به وی پناه داد تا مأموریتش را انجام دهد ولی قریش عثمان را بازداشت نموده و از بازگشت وی به کاروان اسلام جلوگیری کردند. بین مسلمانان شایع شد که قریشیان عثمان را کشته‌اند! به نقل ابن اسحاق ۳/ ۳۳۰ رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۰

فرمود: «از این‌جا نمی‌رویم تا با قریش به نبرد بپردازیم». سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند، تمامی مسلمانان به جز جَدّ بن قیس

منافق، با آن حضرت بیعت کردند که هرگز فرار نکنند و تا پای جان در کنار پیامبر بایستند. این بیعت در زیر درختی انجام گرفت و خداوند با فرستادن آیه هجده سوره فتح (لَقَدْ رَضِیَ ا للهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) خشنودی خود را از این بیعت اعلام کرد. از این رو آن را «بیعت شجره» و نیز «بیعت رضوان» گویند.
به روایت واقدی ۲/ ۶۰۵ قریش شخصی را نزد عبدالله بن ابی فرستادند و گفتند اگر بخواهی می‌توانی داخل مکه شوی و خانه خدا را طواف کنی. پسرش که آن‌جا نشسته بود گفت: ای پدر تو را به خدا ما را در همه جا رسوا نکن! عبدالله نیز دعوت قریش را نپذیرفت.

آخرین فرستاده قریش

پس از پایان بیعت رضوان خبر رسید که عثمان کشته نشده است در این‌هنگام به روایت واقدی ۲/ ۶۰۴ چون قریش شتاب و سرعت مردم را در امر بیعت و آمادگی ایشان را برای جنگ دیدند ترس و نگرانی‌شان بیشتر شد و در امر صلح عجله کردند. آن‌گاه سُهیل بن عمرو را همراه حُویطب بن عبدالعزّی و مِکْرَز بن حَفْص به سوی پیامبر (ص) روانه ساختند و گفتند نزد محمد برو و با او قرارداد صلحی منعقد ساز اما قرارداد صلح جز بر این نباشد که امسال بازگردد. سهیل همراه یاران خود وارد اردوگاه مسلمانان شد و خدمت رسول خدا رسید. هنگام ورود سهیل پیامبر آمدن او را به فال نیک گرفت و فرمود: «کارشان آسان شد.
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۱
آن‌ها می‌خواهند صلح کنند که این مرد را فرستاده‌اند».
شیخ مفید/ ۶۳ گوید: وحی بر پیامبر نازل شد که پیشنهاد صلح را بپذیرد و نگارش و تنظیم آن را بر عهده امیرالمؤمنین بگذارد.
پس از آن‌که نخستین دور گفتگوهای هیئت قریش با رسول خدا شروع شد و مسلمانان شنیدند پیامبر حاضر شده با مشرکان صلح کند، بهت‌زده شدند و این امر برای بیشتر آنان باورکردنی نبود! مسلمانان شش سال بی‌وقفه با قریش در حال نبرد بودند و هیچ گاه انتظار صلح با آنان را نداشتند.
واقدی ۳/ ۶۰۶ گوید: هنگامی که مقدمات صلح به پایان رسید و جز نوشتن متن قرارداد چیزی نمانده بود، عمر با ناراحتی تمام از جای برجست و نزد حضرت آمد و گفت ای رسول خدا! مگر تو پیامبر خدا نیستی؟ فرمود: «چرا». عمر گفت مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: «چرا». عمر گفت مگر اینان مشرک نیستند؟ فرمود: «چرا». عمر گفت پس چرا در راه دین خود تن به خواری می‌دهیم؟ رسول خدا (ص) فرمود: «من بنده خدا و پیامبر او هستم و هرگز با امر وی مخالفت نمی‌کنم، او نیز مرا تنها نخواهد گذاشت». عمر همچنان پاسخ پیامبر را می‌داد تا این‌که ابوعبیده جراح بانگ زد: ای پسر خطاب مگر نمی‌شنوی که پیامبر چه می‌گوید!؟ از شیطان به خدا پناه ببر و اندیشه خود را باطل بدان. عمر از شرمساری شروع کرد به گفتن أعوذ بالله من الشیطان الرجیم! او بعدها می‌گفت: هرگز در پیامبری محمد شک نکردم جز در روز حدیبیه، چنان شک و تردیدی برایم حاصل شد که از آغاز مسلمانی خود تا به آن روز دچارش نگشته بودم و اگر در آن روز پیروانی می‌یافتم که به سبب صلح
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۲
از جرگه مسلمانان خارج می‌شدند من نیز خارج می‌شدم.
واقدی ۲/ ۶۰۷ گوید: هنوز متن عهدنامه نوشته نشده بود که ابوجَنْدَل فرزند سهیل بن عمرو که مسلمان بود و در بند به‌سر می‌برد از حبس گریخت و با همان قید و بندی که بر وی بود با حالت رقت‌باری خود را به اردوگاه پیامبر رساند و از مسلمانان یاری طلبید. سهیل تا چشمش به فرزندش افتاد برخاست و شروع به کتک زدن او نمود و گفت ای محمد این اولین مورد از مفاد پیمان است، باید او را به من برگردانید. رسول خدا فرمود: «هنوز صلحنامه را ننوشته‌ایم».

سهیل گفت به خدا سوگند من حاضـر به صلح نیستم تا او را به من بازگردانی. پیامبر به ناچار برای حفظ صلح ابوجندل را به پدرش بازگرداند. این صـحنه بر نگرانی و اعتراض مسـلمانان ناراضـی افزود و به روایت واقدی ۲/ ۶۰۸ عمر این‌جا نیز به حضـرت اعتراض کرد و حتی شمشیرش را نزدیک ابوجَنْدَل برد و از او خواست تا پدرش را بکشد ولی او نپذیرفت.

متن صلحنامه

ماجرای حدیبیه از آغاز تا انعقاد و امضای پیمان صـلح حدود بیست روز طول کشـید و رفت و آمدهای بسیاری انجام شد، سهیل بن عمرو چنـدین بـار به مکه رفت و از سـران قریش کسب تکلیـف کرد. به روایت ترمـذی ۵/ ۵۹۲ و شـیخ مفید/ ۶۴ یک بار سـهیل از پیامبر خواست تا عـده‌ای از مسـلمانان مهاجر را که به ادعای او بردگان و فرزندان اهل مکه بودند به قریش تحویل دهد. رسول خدا از این درخواست برآشفت و با اشاره به امیرالمؤمنین قریش را تهدید کرد و فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۳

«یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ لَتَنْتَهُنَّ أَوْ لَیَبْعَثَنَّ اللهُ عَلَیْکُمْ مَنْ یَضْرِبُ رِقابَکُمْ بِالسَّیْفِ عَلَی الدِّینِ، قَدْ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ عَلَی الإِیمانِ».

ای گروه قریش یـا دست برمی‌داریـد و یـا خداونـد فردی که قلبش را به ایمـان امتحان کرده برمی‌انگیزد و او گردن‌هایتان را در راه دین با شمشیر خواهد زد.

وقتی برخی پرسیدند این شخص کیست؟ پیامبر نشانی امیرالمؤمنین را داد.

پس از گفتگوهای زیاد و رفت و آمدها قرار شد متن صلحنامه را بنویسند. به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۳۳۱ و واقدی ۲/ ۶۱۰ رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «بنویس بسم الله الرحمن الرحیم». سـهیل بن عمرو گفت ما «رحمان» را نمی‌شناسیم. بنویس «بِسْمِکَ اللَّهُمَ». مسـلمانان از این موضوع به تنگ آمدنـد و گفتنـد: خداونـد رحمان است و جز رحمان چیز دیگری ننویس. سـهیل گفت پس من بر هیچ چیز صـلح نخواهم کرد. نزدیک بود کار صلح منتفی گردد که پیامبر عظیم‌الشأن با بردباری و دوراندیشی از آن جلوگیری کرد و فرمود: بنویس «بِسْـمِکَ اللَّهُمَّ هـذا ما صالَحَ عَلَیْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ سُـهَیْلَ بْنَ عَمْروٍ». سـهیل گفت اگر گواهی می‌دادم که تو رسول خـدایی با تو جنگ نمی‌کردم. نام خود و پـدرت را بنویس. مسلمانان از این سـخن سـهیل بیشتر ناراحت شدنـد، صـداها بلنـد شـد. گروهی از بزرگان صـحابه به‌پاخاستند و به شدت اعتراض کردند و به علی بن ابی‌طالب گفتند چیزی جز «محمد رسول الله» ننویس. اسید بن حضیر و سعد بن عباده، دست علی (ع) را گرفتند و گفتند مبادا چیزی جز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۴

«محمد رسول الله» بنویسی، در غیر این صورت بین ما و ایشان شمشیر خواهد بود، چرا باید در دین خود تن به خواری دهیم.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا من رسول خـدا هسـتم، گرچه شـما تکذیب کنید». آن‌گاه مسـلمانان را آرام نمود و با دست به آنان اشاره کرد که سـاکت شونـد و به امیرالمؤمنین فرمود لفـظ «رسول الله» را پـاک کنـد. وی گفت: «ای رسول خـدا دسـتم یارای پاک کردن رسالت شـما را از کنار نامتان ندارد». پیامبر (ص) از او خواست تا آن کلمه را نشان دهد و بدین‌سان خود آن حضـرت کلمه «رسول الله» را پاک کرد و به امیرالمؤمنین فرمود: «تو خود نیز به زودی به چنین امری فراخوانده می‌شوی و ناچار به آن تن درمی‌دهی».

مقصود پیـامبر مـاجرای حکمیت جنـگ صـفّین بود که سال‌ها بعـد اتفاق افتاد و علی (ع) به ناچار کلمه «امیرالمؤمنین» را از کنار نام مبارک خود حذف کرد! باری، سـپس صـلحنامه حدیبیه به روایت ابن‌اسحاق ۳/ ۳۳۲، واقدی ۲/ ۶۱۰، قمی ۲/ ۳۱۳، طبرسی/ ۹۷ و نویری ۱۷/ ۲۳۱ چنین به رشته تحریر درآمد:

به نام تو ای خدا

این پیمان صـلحی است که محمد بن عبدالله با سهیل بن عمرو بستند و توافق کردند مدت ده سال جنگ متوقف گردد، مردم در این

مدت در امان باشند و دست از یکدیگر بردارند و هیچ‌گونه سرقت و خیانت نکنند و متعرض یکدیگر نگردند. هر کس از اصحاب محمد برای حج، عمره یا تجارت به مکه رود جان و مالش در امان باشد و هر کس از قریش در رفتن به مصر یا شام از مدینه عبور کند جان و مال او در امان باشد. دین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۵

اسلام در مکه ظاهر و خداوند آشکارا پرستش گردد و احدی بر دینش اکراه، آزار و سرزنش نشود. هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد درآید می‌تواند و هر کس نیز بخواهد در عهد و پیمان قریش درآید می‌تواند. هر کس از قریش بدون اذن سرپرست خود نزد محمد برود باید او را نزد سرپرستش بازگرداند و هر کس از محمد نزد قریش رود او را به وی بازنگردانند. محمد و یارانش امسال بازگردند و در سال آینده بیایند و فقط سه روز در شهر مکه اقامت کنند و سلاحی جز سلاح مسافر که شمشیرِ در نیام است همراه نداشته باشند.

نسخه اول صلحنامه نزد پیامبر (ص) ماند و نسخه دیگری نیز نوشتند و به سهیل بن عمرو دادند. در این هنگام قبیله خزاعه از جای برخاستند و گفتند ما هم‌پیمان محمدیم و بنی‌بکر برخاستند و گفتند ما هم‌پیمان قریشیم.

عده‌ای از مسلمانان که به ظاهر صلح می‌نگریستند و از عمق آن بی‌خبر بودند و چندان تعبّدی نیز نداشتند، از صلح ناراضی بودند. اینان اعتراض کرده و گفتند این صلح برای ما در حقیقت خواری و ذلت است. چرا مسلمانی که از مکه به مدینه بیاید باید تحویل آنان دهیم ولی اگر مسلمانی از مدینه نزد قریش رود آنان موظف به تحویل او نباشند؟ با تحریک این عده نزدیک بود نظم و انسجام کاروان مسلمانان به هم خورده و مختل شود که به روایت حلبی ۳/ ۲۲ پیامبر (ص) خطاب به معترضان فرمود: «اگر از آنان کسی نزد ما آید و ما او را به آنان بازگردانیم، به‌زودی خداوند برای وی وسیله نجات و گشایشی فراهم می‌آورد و اگر کسی از ما دوری کند و به سوی آن‌ها برود ما به او نیازی نداریم و او دیگر از ما نیست و به آنان سزاوارتر است».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۶

خروج پیامبر از احرام

رسول خدا (ص) پس از قرارداد صلح برخاست و قربانی نمود و سپس سر تراشید و از احرام بیرون آمد ولی عده‌ای از مسلمانان امتناع ورزیدند و گفتند چگونه قربانی کنیم و سر بتراشیم و حال آن‌که نه طواف کردیم و نه سعی بین صفا و مروه نمودیم. چون در حالت غیر اضطرار قربانی فرع سعی و طواف است.

واقدی ۲/ ۶۰۹ گوید: عمر با گروهی خدمت پیامبر (ص) رسیدند و گفتند: ای رسول خدا مگر نگفته بودی که به‌زودی داخل مسجدالحرام خواهی شد. حضرت فرمود: «آیا گفتم در همین سفر؟! آگاه باشید شما به‌زودی داخل مسجدالحرام خواهید شد». سپس رو کرد به عمر و چنین فرمود: «آیا روز احد را فراموش نمودید که می‌گریختید و به هیچ کس هم توجّه نمی‌کردید و من شما را فرا می‌خواندم؟» آن‌گاه روزهای دشواری را که آنان از خود سستی نشان داده بودند و خود حضرت پایداری کرده بود برشمرد.

پیروزی آشکار

به روایت دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۱۵۸ و نهایهٔ الارب نویری ۱۷/ ۲۳۴ کاروان اسلام در حالی که هاله‌ای از غم و اندوه بر آن سایه افکنده بود به سوی مدینه حرکت کرد. بسیاری اندوهگین و غمناك و در این اندیشه بودند که چه شد پس از شش سال اقتدار، افتخار، عظمت و سربلندی وضع به این‌جا منتهی گشت؟ در این حال بود که خداوند مهربان رحمت خود را بر مسلمانان نازل و از آنان دلجویی و افکار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۷

پریشانشان را بازسازی کرد. در بین راه مدینه ناگهان سوره فتح نازل شد: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً).

نویری در نهایهٔ الارب ۱۷/ ۲۳۵ گوید: عمر گفت: ای رسول خدا آیا این فتح است؟! فرمود: «آری، سوگند به آن‌که جانم در دست اوست هر آینه این فتح است». جبرئیل به مناسبت این فتح و پیروزی به رسول خدا (ص) تبریک گفت، مسلمانان نیز تبریک گفتند. گویند حضرت از نزول این آیه به قدری خوشحال شد که قابل وصف نیست. به روایت مجمع البیان ۹/ ۱۰۹ و سبل‌الهدی ۵/ ۹۶ پیامبر فرمود: «آیه‌ای بر من نازل شد که نزد من از تمامی دنیا محبوب‌تر است» و به روایت واقدی ۲/ ۶۱۷ فرمود: «از آن‌چه خورشید بر آن می‌تابد بهتر است». آن‌گاه حضرت مسلمانان را جمع کرد و آیات سوره فتح را که ناظر بر صلح حدیبیه است، برای آنان تلاوت فرمود. مسلمانان از شنیدن پیام خدا شاد شدند و از نگرانی و پریشانی بیرون آمدند.

اما برخی هم گفتند این پیروزی نیست، نه گذاشتند خانه خدا را زیارت کنیم و نه قربانی‌هایمان را سر ببریم. وقتی رسول اکرم (ص) گفتار اینان را شنید سخت آزرده شد و به روایت دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۱۶۰ و سبل الهدی ۵/ ۹۶ فرمود: «این سخن بدی است بلکه این بزرگ‌ترین فتح است. همانا مشرکان راضی شدند بگذارند شما (بدون درگیری) سرزمین آنان را ترک کنید و درخواست صلح و امان کردند و از شما چیزی را دیدند که دوست نداشتند، خدا شما را بر آنان پیروز کرد و سالم و مأجور بازگرداند، پس این بزرگ‌ترین پیروزی است».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۸

ارزیابی پیمان حدیبیه

۱. بزرگ‌ترین نتیجه این صلح که خداوند حکیم نیز بدان لحاظ آن را «فتح مبین» نامید و پیامبر (ص) هم در پاسخ به اعتراض برخی به آن اشاره کرد، به رسمیت شناختن حکومت اسلامی مدینه از سوی مشرکان قریش بود.

۲. به جهت فضای امن و قدرتی که این صلح به بار آورد، رسول خدا (ص) به پادشاهان بزرگ جهان نامه نوشت و آنان را به اسلام دعوت نمود و جهانی بودن دین اسلام را اعلان کرد.

۳. صلح مزبور به رسول خدا (ص) و مسلمانان فرصت داد تا خیبر، آخرین دژ یهود را فتح کنند و همچنین زمینه‌ای شد برای فتح مکه و سرکوبی سران شرک و برچیدن بساط بت و بت‌پرستی.

۴. پیامبر (ص) با انعقاد صلح حدیبیه از ناحیه جنوب آسوده خاطر گردید. لذا فشار تبلیغی و نظامی را در شمال جزیرهٔ العرب متمرکز نمود و در نتیجه اسلام در مرز روم شرقی پیشرفت خوبی کرد.

۵. عظیم‌ترین دستاورد صلح مذکور این بود که در مدت کمتر از دو سال از این قرارداد، بر اثر رفت و آمدهای مسلمانان به مکه و گفتگو با یکدیگر و روشن شدن جوانب اسلام عده بسیار زیادی اسلام آوردند. تعداد این‌ها بیش از عده‌ای بود که از آغاز اسلام تا به آن روز مسلمان شده بودند.

به روایت طبرسی/ ۹۸ از امام صادق (ع) «هنوز مدت صلح تمام نشده بود که نزدیک بود اسلام سراسر مکه را فرا گیرد». از این‌روست که به روایت کلینی ۸/ ۳۲۶ امام صادق (ع) فرمود: «هیچ حادثه‌ای بابرکت‌تر از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۷۹

صلح حدیبیه نبود».

پیامدهای صلح حدیبیه

الف. واقدی ۲/ ۶۲۴ گوید: بعد از آن‌که قرارداد حدیبیه بین رسول اکرم (ص) و مشرکان به امضا رسید و آن حضرت به مدینه بازگشت، ابوبصیر که از مسلمانان گرفتار در مکه بود از حبس گریخت و رهسپار مدینه شد. اخْنَس بن شَریق و ازْهَر بن عبدعوف به پیامبر نامه نوشتند و طبق مفاد قرارداد خواستار استرداد ابوبصیر شدند. نامه را به دو نفر به نام خُنَیس و کوثر دادند و آنان با یک شتر راهی مدینه شدند و نامه را تقدیم حضور رسول خدا نمودند. حضرت ابوبصیر را خواست و به او فرمود: «می‌دانی که ما با اینان پیمان بستیم و از نظر دینمان شایسته نیست که پیمان‌شکنی کنیم. به‌زودی خداوند برای تو و دیگر مسلمانان دربند فرج و گشایشی عنایت خواهد کرد، پس به سوی قبیله خویش بازگرد».

ابوبصیر گفت: ای رسول خدا مرا نزد مشرکان باز می‌گردانی تا شکنجه‌ام دهند و از دین خارج کنند؟! پیامبر (ص) فرمود: «ابوبصیر برو، همانا به‌زودی خدا برای تو و دیگر مسلمانان گرفتار گشایشی قرار خواهد داد». آن‌گاه ابوبصیر همراه آن دو مأمور راهی مکه شد تا به ذوالحلیفه رسیدند در آن‌جا منزل گرفتند و به استراحت پرداختند. ابوبصیر یکی از آن دو را کشت و دیگری فرار کرد و نزد پیامبر رفت. ابوبصیر اثاث و شتر آنان را برداشت و به مدینه آمد. خدمت حضرت رسید و گفت: ای رسول خدا به پیمان شما وفا شد و خدا آن را ادا کرد. شما مرا به دشمن تسلیم کردی ولی من از خود دفاع کردم تا دینم را از دست ندهم. پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۰

فرمود: «وای بر مادرش! اگر مردانی همراه داشت آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساخت». ابوبصیر از حضرت درخواست نمود تا خمس لباس و شمشیر و شتر خُنَیس را که همراه آورده بود بردارد ولی ایشان قبول نکرد و فرمود: «اگر من خمس این مال را بپذیرم، قریش تصور خواهند کرد که به پیمانم وفا نکرده‌ام. تو هستی و آن‌ها، به هر کجا می‌خواهی برو». چون خبر قتل خُنَیس به سهیل بن عمرو رسید سخت ناراحت شد و از پیامبر تقاضای دیه کرد. قریش و ابوسفیان به او گفتند محمد در این حادثه نقشی ندارد و تبرئه است، بیش از آن‌چه کرده است برعهده او نیست، او ابوبصیر را در اختیار فرستادگان شما قرار داده است.

باری، ابوبصیر از مدینه بیرون رفت و راهی ساحل دریا شد و در منطقه عِیص که راه کاروان قریش از مکه به شام بود منزل گرفت. ابوبصیر کاروانیان قریش را که از آن‌جا عبور می‌کردند به قتل می‌رساند و مال‌التجاره آنان را مصادره می‌کرد. وقتی مسلمانان دربند در مکه از جمله ابوجَنْدَل از داستان ابوبصیر و سخنی که پیامبر (ص) درباره او فرموده بود باخبر شدند، به هر نحوی بود از حبس گریختند و در عیص به ابوبصیر پیوستند. ابوبصیر یک واحد نظامی هفتاد و یا به روایت طبرسی/ ۹۸ سیصد نفری از آن‌ها تشکیل داد و ابوجندل را به معاونت خود برگزید. کار سختگیری بر کاروان قریش شدت یافت. وی در حقیقت حکومت خودمختاری را تأسیس کرد که نه به ظاهر تابع حکومت مدینه بود و نه تابع قریش و طوایف مکه. از این‌رو بدون هیچ‌گونه منع قانونی و محذورات سیاسی می‌توانست ضربات شکننده خود را بر پیکر قریش وارد سازد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۱

ابوبصیر برای یارانش نماز جماعت می‌خواند و جلسه درس برقرار می‌کرد و قرآن، احکام و معارف اسلامی می‌آموخت. وقتی قریش دیدند راه ارتباط تجاری‌شان با شام قطع شد و امنیت از آن رخت بربست، به روایت دیاربکری در تاریخ الخمیس ۲/ ۲۵ ابوسفیان را نزد پیامبر (ص) فرستادند و از ایشان عاجزانه درخواست کردند تا ابوبصیر و یارانش را به مدینه فرا خواند و از این پس نیز هر کس از مسلمانان مکه به مدینه بگریزد پیامبر او را نگه دارد و تحویل قریش ندهد. بدین‌سان طولی نکشید که این ماده جنجالی به درخواست خود قریش لغو گردید. آن‌گاه رسول خدا نامه‌ای به ابوبصیر نوشت تا همراه یارانش به مدینه بازگردد.

فرستاده حضرت در حالی نامه را تسلیم ابوبصیر کرد که وی در حال احتضار بود. ابوبصیر نامه رسول خدا (ص) را بوسید و شروع به خواندن کرد و در حالی‌که نامه در دستش بود مرغ روحش به جنت پرکشید. ابوجندل و یاران وی پیکر مقدس فرمانده خود را غسل داده، بر او نماز گزارده و در همان‌جا به خاک سپردند و بر سر مقبره او به عنوان یادبود و سپاس از زحماتش مسجدی ساختند.

سپس عده‌ای از آنان به سرپرستی ابوجندل به مدینه آمدند و خدمت رهبر محبوب و پیامبر گرامیشان رسیدند و تعداد دیگر نزد قبیله و عشیره خود رفتند.

ب. به روایت تاریخ الخمیس ۲/ ۲۳ پس از انعقاد قرارداد حدیبیه چند تن از زنان مسلمان که تحت شکنجه به سر می‌بردند به مدینه هجرت کردند و به پیامبر پناه بردند. آن‌گاه همسران و سرپرست آنان به مدینه آمدند و از پیامبر خواستند تا طبق مفاد صلحنامه ایشان را تحویل دهد. اما خداوند رحمان با نزول آیه دهم سوره مُمْتَحَنَه دستور داد تا زنان مهاجر

را امتحان کنند، اگر واقعاً مسلمان هستند از بازگرداندن آنان به کفار خودداری شود، زیرا زن مسلمان نمی‌تواند در حباله مرد کافر باشد. وانگهی زنان طاقت و تحمل شکنجه و آزار مشرکان را نداشتند. از این رو بود که به روایت مجمع البیان ۹/ ۲۷۴ پیامبر (ص) فرمود: «قرارداد درباره مردان است و شامل زنان نمی‌شود».

خلاصه درس

غزوه ذی قرد: غزوه ذی‌قِرَد که آن را غابه نیز نامند در ربیع الاول سال ششم هجرت واقع شد. علت وقوع آن نیز هجوم نیمه شب عُیینَهٔ بن حِصْن با چهل سوار به ابوذر و خانواده او بود. ابوذر گوید پسرم در برابر آنان ایستاد او را کشتند و همسرم را اسیر کردند و شتران را به غارت بردند. من خودم را حضور پیامبر (ص) رساندم و خبر دادم. سَلَمَهٔ بن اکْوَع گوید من سحرگاه برای آوردن شیر به نزد گله شتران رفتم، غلام عبدالرحمن بن عوف را دیدم، او گفت عُیینَه شتران پیامبر را به غارت برده است. به مدینه بازگشتم و با فریاد رسا اعلام خطر کردم. رسول خدا مردم را برای تعقیب راهزنان و اشرار و تأمین امنیت فرا خواند و هشت نفر سواره را به فرماندهی مقداد پیشاپیش اعزام کرد. در آن‌جا زد و خوردی رخ داد، چند نفر کشته شدند و ده شتر را پس گرفتند.

رسول خدا (ص) یک شبانه روز در آن‌جا توقف کرد و پس از پنج روز به مدینه بازگشت.

سریه زید به عیص: چون پیامبر از جنگ غابه بازگشت خبر رسید که کاروانی از قریش از شام می‌آید. حضرت بر همان اساس که در

جنگ بدر به سوی کاروان قریش رفت، زید بن حارثه را همراه یکصد و هفتاد سوار در جمادی الآخره سال ششم به سوی آنان فرستاد. سپاهیان اسلام در عِیص به کاروان رسیدند و آن را مصادره و برخی از نگهبانان آن را اسیر کردند.

جنگ بنی‌مصطلق: بنی مُصْطَلِق تیره‌ای از قبیله خزاعه به شمار می‌آمدند. رئیس و سالار ایشان حارث بن ابی‌ضرار بود. او از قبیله خود و دیگر اعراب افرادی فراهم کرد و تعدادی اسب و سلاح خرید و به قصد جنگ با پیامبر آماده شد. بُریده به سوی بنی‌مصطلق رفت و با حارث رئیس آنان گفتگو کرد. آن‌گاه نزد حضرت بازگشت و صحت خبر را تأیید کرد. پیامبر مردم را برای جنگ با بنی‌مصطلق فرا خواند. رسول خدا در منطقه مُرَیسِّیع اردو زد و صفوف سپاه خود را منظم نمود. دشمن هم در آن‌جا آماده جنگ بود. پیامبر (ص) نخست فرمود آنان را به اسلام دعوت کنند. عمر به دستور آن حضرت خطاب به آنان گفت: بگویید «لا إِلهَ إِلَّا الله» جان و مال خود را از تعرض مصون دارید. آنان نپذیرفتند. ابتدا مردی از دشمن تیراندازی کرد سپس به فرمان رسول خدا (ص) یک باره تمامی سپاه اسلام حمله خود را آغاز کردند. در پایان به دست امیرالمؤمنین فتح و پیروزی نصیب سپاه اسلام گردید.

در غزوه بنی‌مصطلق منافقان نیت پلید خود را آشکار کردند و همان گونه که گذشت رئیس آنان عبدالله بن ابی به رسول خدا و مهاجران زبان طعن گشود. عبدالله بن‌ابی گفتار ناروای خود را انکار کرد، گروهی از انصار هم به لحاظ شخصیت سیاسی او از وی طرفداری کردند و به نکوهش زید پرداختند. اما در راه بازگشت به مدینه با نزول سوره منافقین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۴

گفتار زشت عبدالله بن ابی بازگو و دروغ وی آشکار گردید.

رسول خدا (ص) در عالم رؤیا دید وارد کعبه شد، سر خود را تراشید و کلید کعبه را گرفت، آن‌گاه همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف فرمود. حضرت رؤیای خود را برای مسلمانان بازگو نمود و آن را به فال نیک گرفت و از اصحاب برای ادای عمره دعوت کرد. گوید: پیامبر با کاروان خود حرکت کرد و در ذوالحُلیفه احرام بست. بیشتر مسلمانان نیز با احرام او محرم شدند.

پیامبر (ص)، بُشیر بن سفیان را به مکه فرستاد تا اخبار و واکنش قریش را به اطلاع ایشان برساند. بُشر بن سفیان خدمت آن حضرت بازگشت و گفت قریش از حرکت شما آگاه شده‌اند، با زن و بچه از مکه بیرون آمده و در ذی‌طُوی اردو زده‌اند و با خدا عهد کرده‌اند که هرگز نگذارند وارد مکه شوی. پیامبر (ص) فرمود: «کیست مرا از غیر آن راهی که قریش در آن هستند ببرد؟». مردی از قبیله اسْلَم داوطلب شد و پیامبر را از راه ناهموار و سنگلاخی در میان دره‌های سخت عبور داد تا به سرزمین هموای رسیدند.

خالد بن ولید از این امر آگاه شد بی‌درنگ خود را بدان نقطه رساند و راه را بر مسلمانان بست و به اندازه‌ای بدان‌ها نزدیک شد که وقتی رسول خدا (ص) خواست نماز بخواند به عَبّاد بن بِشر دستور داد تا با گروهی از مسلمانان مقابل خالد صف کشیدند. آن‌گاه نماز ظهر و عصر را به صورت نماز خوف خواند. سپس لشکر اسلام حرکت کرد و روز بعد به سرزمین حُدَیبِیه که در حدود چهار فرسخی غرب مکه قرار دارد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۵

رسید، شتر پیامبر در آن مکان زانو زد. حضرت فرمود: «آن خدایی که از ورود فیل به مکه جلوگیری کرد این شتر را هم این‌جا نگه داشت. امروز قریش هر پیشنهادی به من بکنند که در آن صله رحم باشد من آن را می‌پذیرم». سپس به مردم فرمود: «پیاده شوید».

کاروان اسلام در همان‌جا اردو زد. پیامبر خِراش بن امیه خُزاعی را به مکه فرستاد و شتر خود را که ثَعْلَب نام داشت در اختیار وی گذاشت و به او دستور داد قریش را از مقصدش آگاه سازد. همین که خِراش به مکه رسید قریشیان شتر او را کشتند. پیامبر عثمان را نزد ابوسفیان و سران قریش فرستاد. بین مسلمانان شایع شد که قریشیان عثمان را کشته‌اند! رسول خدا (ص) فرمود: «از این‌جا نمی‌رویم تا با قریش به نبرد بپردازیم». سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند، تمامی مسلمانان به جز جَدّ بن قیس منافق، با آن حضرت بیعت کردند که هرگز فرار نکنند و تا پای جان در کنار پیامبر بایستند. این بیعت در زیر درختی انجام گرفت و خداوند با فرستادن آیه هجده فتح (لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) خشنودی خود را از این بیعت اعلام کرد. از این رو آن را «بیعت شجره» و نیز «بیعت رضوان» گویند.

پس از پایان بیعت رضوان خبر رسید که عثمان کشته نشده است در این‌هنگام چون قریش شتاب و سرعت مردم را در امر بیعت و آمادگی ایشان را برای جنگ دیدند ترس و نگرانی‌شان بیشتر شد و در امر صلح عجله کردند. وحی بر پیامبر نازل شد که پیشنهاد صلح را بپذیرد و نگارش و تنظیم آن را بر عهده امیرالمؤمنین بگذارد. ماجرای حدیبیه از آغاز تا انعقاد و امضای پیمان صلح حدود بیست روز طول کشید و رفت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۶

و آمدهای بسیاری انجام شد، سهیل بن عمرو چندین بار به مکه رفت و از سران قریش کسب تکلیف کرد. رسول خدا (ص) پس از قرارداد صلح برخاست و قربانی نمود و سپس سر تراشید و از احرام بیرون آمد. کاروان اسلام در حالی که هاله‌ای از غم و اندوه بر آن سایه افکنده بود به سوی مدینه حرکت کرد. در بین راه مدینه ناگهان سوره فتح نازل شد. جبرئیل به مناسبت این فتح و پیروزی به رسول خدا (ص) تبریک گفت، مسلمانان نیز تبریک گفتند. عظیم‌ترین دستاورد صلح مذکور این بود که در مدت کمتر از دو سال از این قرارداد، بر اثر رفت و آمدهای مسلمانان به مکه و گفتگو با یکدیگر و روشن شدن جوانب اسلام عده بسیار زیادی

اسلام آوردند.

خود آزمایی

۱. غزوات و سرایایی را که در فاصله بین جنگ خندق تا صلح حدیبیه رخ داد نام ببرید.

۲. غابه نام دیگر کدام غزوه است؟

۳. ماجرای سریه زید به عیص چیست؟

۵. جنگ بنی مصطلق را توضیح دهید.

۶. نزاع مهاجرین و انصار بر سر چه بود؟ عاقبت این نزاع به کجا انجامید؟

۷. منظور از «فتح المبین» چیست؟

۸. سوره فتح ناظر به چه پیمانی است؟

۹. صلح حدیبیه را ارزیابی کنید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۷

۱۰. پیامدهای صلح حدیبیه چه بود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۸

درس یازدهم دعوت جهانی ...، و اسلام عمرو وخالد

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- با اقدامات پیامبر جهت دعوت جهانی و فرستادن نامه برای زمامداران جهان آشنا شویم.
- جنگ خیبر و علت وقوع آن را بررسی کنیم.
- موقعیت مکانی و چگونگی حوادث جنگ خیبر را بدانیم.
- به نقش حضرت علی (ع) در فتح خیبر پی ببریم.
- خیانت بزرگ یهود در فتح خیبر را بدانیم.
- با ماجرای فتح مصالحه‌آمیز فدک آشنا شویم.
- داستان غزوه وادی القری را بدانیم.
- منظور از عمرهٔ القضاء را بدانیم.
- چگونگی اسلام آوردن عمرو و خالد را بدانیم.

در این درس به چگونگی دعوت جهانی اسلام و اقدامات پیامبر در این مورد خواهیم پرداخت که عبارتند از: ارسال نامه به نجاشی شهریار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۸۹

حبشه، قیصر روم، امپراتور ایران، پادشاه مصر، زمامداران شام و یمامه.

در ادامه به جنگ خیبر، علت وقوع آن، موقعیت مکانی خیبر، نقش امیرالمؤمنین (ع) در این جنگ، کشته شدن مرحب از قهرمانان بزرگ عرب و یهود و فتح خیبر به دست مبارک و توانای حضرت علی (ع) تسلیم شدن یهودیان، خیانت یهود و قصد جان پیامبر از سوی یهودیان، فتح سرزمین فدک و بخشیدن آن به حضرت فاطمه (س) از سوی پیامبر، غزوه وادی القری، عمرة القضاء و اسلام آوردن عمرو و خالد می‌پردازیم.

دعوت جهانی

با قرارداد صلح حدیبیه حکومت مدینه از سوی قریش و هم‌پیمانانشان به رسمیت شناخته شد و با سرکوبی قبایل شرور و راهزن امنیت مدینه و مناطق اطراف و راه‌های منتهی به آن نیز تا اندازهٔ زیادی تأمین گردید. پیامبر (ص) به تصریح قرآن «رحمة للعالمین» و «خاتم النبیّین» بود. دین او به جزیرة العرب اختصاص نداشت بلکه برای همه مردم دنیا بود. از این رو در این فرصتی که پس از صلح حدیبیه پیش آمد به بُعد تبلیغی اسلام پرداخت. پیامبر از همان روز اول به جهانی بودن اسلام اشاره نموده بود. در سال پنجم بعثت هنگام اعزام جعفر بن ابی‌طالب و مهاجران به حبشه نجاشی را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد. در سوره‌هایی که در مکه نازل شده به جهانی بودن دین اسلام تصریح شده است. آیه بیست و هشت سبأ می گوید: (وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ) و ما نفرستادیم تو را مگر برای همه مردم. در آیه نوزده انعام آمده است: (وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۰

الْقُرآنُ لأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ) این قرآن بر من وحی شده است تا شما و هر کس را که این قرآن به او برسد هشدار دهم. نکته ظریفی که در این آیه آمده تعبیر مَنْ بَلَغَ است. آیه به این مطلب اشاره دارد که این دین به‌طور عادی و روال طبیعی به هر کسی که در هر جای دنیا به‌سر می‌برد برسد موظف به پذیرش و گرویدن به آن است و روشن است تا آن زمان که به اشخاص نرسیده و اطلاع از آن حاصل نکرده‌اند در قبال آن وظیفه‌ای ندارند. گفتنی است که بسیاری از خطابات قرآن نیز (یَا أَیُّهَا النَّاس) برای عموم است و حتی یک مورد «یَا أَیُّهَا الْعَرَب» ندارد.

باری، جهان در عصر بعثت متشکل از چند کشور بزرگ بود و تقریبا در قبضه دو امپراتوری بزرگ ایران و روم قرار داشت و مناطق زیادی از دنیا زیر سلطه آن‌ها بود. قسمتی از خاور زمین مانند عراق و حیره و نیز بخشی از جزیرة العرب مانند یمن از مستعمرات ایران به‌شمار می‌آمد و بخش‌هایی از آسیا نیز زیر سلطه سیاسی و فرهنگی آن بود. امپراتوری روم نیز به دو بخش بزرگ شرقی و غربی تقسیم می‌شد. قسطنطنیه (ترکیه)، شام (سوریه)، فلسطین، لبنان، اردن، مصر و پاره‌ای از سرزمین‌های دیگر در قلمرو روم شرقی قرار داشت و اروپای امروزی هم امپراتوری روم غربی را تشکیل می‌داد. پس مرکز ثقل قدرت و سیاست جهان را این دو ابرقدرت تشکیل می‌دادند.

از این‌رو رسول خدا (ص) اعلام جهانی بودن رسالت خود را از این دو امپراتوری بزرگ آغاز کرد و هم‌چنین ممالک مجاور را به اسلام فرا خواند. البته این دعوت تا پایان عمر آن حضرت ادامه داشت و تا آن‌جا که در آن روز با وسایل عادی ممکن بود، حاکمان و زمامداران عالم را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۱

به پذیرش اسلام دعوت کرد. اما ابتدای آن از دو امپراتوری کبیر و چند کشور مجاور آغاز گشت. ابن‌هشام در سیره ۴/ ۲۵۴ می‌نویسد: پس از انعقاد صلح حدیبیه روزی رسول خدا (ص) به اصحاب گفت:

«أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَنِی رَحْمَةً وَ کافَّةً».

ای مردم، همانا خداوند مرا به عنوان رحمت برای تمامی مردم فرستاده است.

بعد مسأله دعوت زمامداران جهان را به دین اسلام مطرح کرد. ابن‌سعد ۱/ ۲۵۸ گوید: در یک روز از محرم سال هفتم هجرت شش سفیر با شش نامه از مدینه خارج شدند و به دربار شش تن از زمامداران آن روز جهان رفتند. این شش زمامدار عبارت بودند از نجاشی پادشاه حبشه، قیصر امپراتور روم، خسرو پرویز امپراتور ایران، مُقَوْقِس پادشاه مصر، حارث بن ابی‌شمر فرمانروای شامات و هَوْذَة بن علی فرمانروای یمامَه.

نامه به نجاشی پادشاه حبشه

نامه پیامبر به نجاشی پادشاه حبشه درباره دعوت به اسلام دوگونه نقل شده است؛ یکی همان نامه مشهور که در آن نام جعفر بن ابی‌طالب آمده و همان‌گونه که در ابتدای کتاب گذشت مربوط به دوران مکه است. دیگری نامه غیر مشهور. این نامه به روایت دلائل النبوه بیهقی ۲/ ۳۰۸ و مستدرک حاکم ۲/ ۶۲۳ به این شرح است: «به‌نام خداوند مهرورز مهربان. این نامه‌ای است از محمد رسول خدا به سوی اصْحَمَه نجاشی بزرگ حبشه. درود بر کسی که از هدایت پیروی کند و به خدا و رسول وی ایمان آورد و گواهی دهد که جز او خدایی نیست، یگانه است و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۲

شریکی ندارد، نه دوستی برگزید و نه فرزندی و این‌که محمد بنده و فرستاده اوست. تو را به پذیرش دعوت خدا فرا می‌خوانم، چونکه من فرستاده او هستم. پس اسلام بیاور تا به سلامت بمانی. ای اهل کتاب بیایید به پیروی از سخنی که بین ما و شما یکی است و آن این‌که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و یکدیگر را به جای خداوند پروردگار خود برنگزینیم و اگر امتناع می‌ورزید پس گواه باشید که ما مسلمانیم و اگر رسالت مرا نپذیرید پس گناه نصارای قومت بر گردن توست».

عمرو بن امیه ضَمْری حامل نامه به نجاشی بود و به قول ابن سعد ۱/ ۲۵۸ او نخستین سفیری بود که از مدینه بیرون رفت. درباره دعوت نجاشی به اسلام یک معضل بزرگ تاریخی وجود دارد و آن این‌که همان‌گونه که در اوایل کتاب یادآور شدیم نجاشی سال‌ها پیش در حضور جعفر بن ابی‌طالب اسلام آورد و خبر آن را نیز طی نامه‌ای خدمت رسول خدا (ص) اعلان نمود و به گرمی از جعفر و مهاجران مسلمان استقبال کرد و به عنوان میهمان از آنان پذیرایی نمود. حال چرا دوباره او را به اسلام دعوت کرد؟ در توجیه آن مطالبی گفته شده.

برخی مانند مسلم در صحیح ۳/ ۱۳۹۷، ابن‌حَزْم در جوامع السیره/ ۲۵ و ابن طُولُون در اعلام السائلین/ ۵۷ گفته‌اند این نجاشی غیر از آن نجاشی بوده که مهاجران به‌سوی او هجرت کردند، او مسلمان شده و از دنیا رفته بود ولی این نجاشی کافر بود. روشن است که لفظ «نجاشی» لقب پادشاهان حبشه بوده است. برخی از محققان در تأیید این توجیه گفته‌اند به همین دلیل لحن نامه غیرمشهور تا اندازه‌ای تند است. این توجیه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۳

صحیح نیست، زیرا در زمان دعوت پادشاهان به اسلام در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم نجاشی اصْحَمَه زنده بوده است. او به روایت ابن جوزی در المنتظم ۳/ ۳۷۵ و مقریزی در امتاع الاسماع/ ۴۴۵ در سال نهم هجرت از دنیا رفت و رسول خدا از فاصله دور بر او نماز میت خواند. وانگهی نام او نیز اصْحَمَه بود که در نامه به آن تصریح شده است. توجیه دیگر این است که پذیرفتن اسلام نجاشی در ابتدای بعثت شاید رسمی نبوده، گویا در سال هفتم رسول خدا (ص) از او خواست به صراحت و به‌طور رسمی اسلام خود را آشکار کند. این توجیه نیز با ظاهر محتوا و لحن نامه سازگار نیست.

حلبی ۳/ ۲۴۹ گفته است: احتمال دارد پیامبر این نامه را بعدها پس از درگذشت اصْحَمَه به نجاشی بعدی نوشته باشد. با این همه اشکال همچنان باقی است.

نامه به قیصر روم

به نقل یعقوبی ۲/ ۷۷ و طبری ۲/ ۳۱ رسول خدا (ص)، قیصر روم را به شرح زیر به پذیرش اسلام دعوت کرد: «به نام خداوند مهرورز مهربان. از محمد فرستاده خدا به قیصر بزرگ روم. سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. اما بعد من تو را به اسلام فرا می‌خوانم، اسلام بیاور تا به سلامت بمانی و خداوند تو را دوبار پاداش دهد. اگر روگردان شوی گناه قومت بر عهده تو خواهد بود. ای اهل کتاب بیایید به‌سوی سخنی که بین ما و شما یکسان است و آن این‌که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۴

سروری نگیریم. پس اگر روی‌گردان شدند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم».

حامل نامه قیصر دِحْیهٔ بن جناب کلبی بود که پیش از این نیز چند بار به دیدار هِرَقْل رفته بود و به زبان رومی آشنایی داشت. نامه را طبق دستور حضرت به حاکم بُصْری رساند تا آن را به قیصر بدهد. قیصر که قبلًا نذر کرده بود اگر بر ایرانیان پیروز شود پیاده به زیارت بیت‌المَقْدِس برود، در این ایام در حال رفتن به زیارت بود و در حِمْص به‌سر می‌برد. دِحْیه نامه را به حارث پادشاه غَسّان داد. آن‌گاه عَدی بن حاتم به دستور حارث دِحْیه را نزد قیصر برد. اطرافیان قیصر به وی گفتند هرگاه امپراتور را دیدی وی را سجده کن و سر برمدار تا تو را بار دهد. دِحْیه گفت هرگز چنین کاری نمی‌کنم و جز برای خدا سجده نخواهم کرد. آن‌گاه مردی او را راهنمایی کرد که نامه‌اش را مقابل صندلی که قیصر روی آن می‌نشیند بگذارد، او نیز چنین کرد. قیصر نامه را برداشت و مترجم را طلبید تا نامه را برای او بخواند. پس از اطلاع از مضمون آن از بزرگان و مردم روم خواست تا دعوت پیامبر (ص) را بپذیرند ولی ناگهان با مخالفت شدید مردم روبه‌رو شد. برای آرام کردن آنان گفت من هم با شما هم‌عقیده هستم، فقط خواستم شما را امتحان کنم.

نامه به پادشاه ایران

به روایت طبری ۲/ ۶۲۴ و قسطلانی ۱/ ۴۴۲ پیامبر نامه‌ای به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشت و آن را به عبدالله بن حُذافه سَهْمی سپرد تا به دربار پادشاه ساسانی برساند. متن نامه چنین است: «به نام خداوند مهرورز

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۵

مهربان. از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ فارس. درود بر کسی که پیرو هدایت باشد و به خدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد خدایی جز خداوند یکتا نیست، یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست. من تو را به سوی خداوند عزّوجلّ فرا می‌خوانم، زیرا من فرستاده خداوند عزّوجلّ به سوی تمامی مردم هستم تا کسانی را که زنده هستند بیم دهم، اسلام بیاور تا به سلامت بمانی. پس اگر امتناع‌ورزی گناه مجوس بر عهده تو خواهد بود».

چون مترجم نامه را خواند، خسرو پرویز آن را گرفت و پاره کرد و گفت این کیست که نام خود را بر نام من مقدم داشته است. چون خبر بی‌حرمتی او به حضرت رسید فرمود: «همان‌گونه که نامه را پاره کرد، خداوند پادشاهی‌اش را پاره کند». سپس خسرو پرویز به باذان کارگزار خود در یمن نوشت دو نفر مرد دلیر را بفرست تا این مرد را که در حجاز است نزد من بیاورند. در نقلی دیگر آمده است که گفت: او را توبه بده و اگر نپذیرفت سر وی را برای من بفرست.

نامه به پادشاه مصر

به نقل دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۳۹۵ و تاریخ الخمیس ۲/ ۳۷ رسول خدا (ص) نامه‌ای نیز به مُقَوْقِس پادشاه مصـر به همان مضمون نامه قیصـر و کسری نوشت و او را به اسلام دعوت نمود و تصریح کرد که اگر امتناع ورزی همانا گناه قِبْط بر گردن توست. مصر در آن روز زیر سـلطه روم شـرقی به مرکزیت قسـطنطنیه بود و فرمانروای آن از پیروان آیین مسـیح به‌شـمار می‌آمـد. حاطب بن ابی‌بَلْتَعَه که حامل نامه بود هنگامی که به مصر رسید

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۶

مقوقس در اسـکندریه داخل کاخی در ساحل رود نیل به سر می‌برد، حاطب با کشتی به آن‌جا رفت و نامه را به دست او داد. پادشاه مصـر وقتی از مضـمون نامه اطلاع حاصل نمود رو کرد به حاطب و از او پرسید: اگر این شخص پیامبر است چرا بر قوم خود که با او مخالفت کردنـد و از شـهر خویش بیرونش راندنـد نفرین نمی‌کنـد؟ حاطب گفت: آیا تو خود گواهی نمی‌دهی که عیسـی بن مریم فرسـتاده خـدا بود، پس چرا هنگـامی که قومش او را آزردنـد و می‌خواسـتند به دار بیاویزنـد نفرین نکرد که خـدا نابودشـان سـازد؟ مقوقس گفت: احسنت! مردی حکیم از نزد حکیمی آمده است.

آن‌گـاه حـاطب او را پنـد و انـدرز داد و گفت: از سـرنوشت فرعون که در همین سـرزمین بود عـبرت بگیر که چگونه خداونـد از او انتقـام گرفت و به کیفر دنیـا و آخرت گرفتـار سـاخت. مقوقس بـا کمـال احـترام پاسـخ نـامه رسول خـدا را نوشت و همراه هـدایای ارزشـمند برای پیامبر ارسال داشت. با آن‌که حضـرت معمولًا هدیه مشرك را نمی‌پذیرفت هدایای ایشان را قبول کرد. پادشاه مصر با آن‌که نبوت آن حضـرت برایش محرز بود ولی همان‌گونه که خود او تصریح کرد برای حفظ تاج و تخت و ریاست خود از پذیرش اسلام سرباز زد. پیامبر (ص) درباره او فرمود: «درگذشتن از پادشاهی خود بخل ورزید با آن‌که پادشاهی او را دوامی نیست». گویند مقوقس در زمان خلافت عمر در حالی که بر کیش نصرانیت بود درگذشت.

نامه به زمامداران شام و یمامه

قسطلانی ۱/ ۴۴۹ و حلبی ۳/ ۲۵۵ گویند: پیامبر نامه‌ای نیز به حارث بن ابی‌شمر غَسّانی فرمانروای شام نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. حامل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۹۷

این نـامه شـجاع بن وَهْب اسـدی بود. حـارث در غُوطه دمشق سـرگرم فراهم ساختن وسایل پـذیرایی قیصـر روم بود که از حِمْص به طرف ایلیاء (بیت‌المَقْدِس) می‌آمد. شـجاع بن وَهْب دو سه روز منتظر ماند تا موفق به ملاقات حارث شد. حارث پس از خواندن نامه بی‌حرمتی کرد و آن را کنـار انـداخت و گفت من به جنگ او خواهم رفت. بعـد که قیصـر او را از این کار منصـرف ساخت، روش خود را تغییر داد و هـدایایی به شـجاع اهـدا کرد و گفت سـلام مرا به رسول خـدا (ص) برسان. چون شـجاع بن وَهْب نزد پیامبر آمد حضرت فرمود: «پادشاهی وی بر باد است». حارث بن ابی‌شمر غَسّانی در سال هشتم هجرت درگذشت.

ابن اسعد ۱/ ۲۶۲ و قسطلانی ۱/ ۴۴۸ گوینـد: رسول خـدا (ص) نـامه‌ای هم به هَوْذَهْ بن علی حـاکم یمامه نوشت و سَـلیط بن عمرو عامری حامل آن بود. هَوْذَه با دعوت پیامبر برخوردی ملایم داشت و از سفیر آن حضرت پذیرایی کرد و به او هدایایی نیز بخشید. رسول خدا (ص) در طی سال‌های بعد نیز نامه‌هایی برای حاکمان و زمامداران جهان نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.

جنگ خیبر

خیبر سـرزمین حاصـلخیز و جلگه سرسبزی بود که در حدود بیست و پنج فرسنگی شمال مدینه در سر راه شام قرار داشت. این منطقه در صدر اسلام قطب اصلی کشاورزی حجاز را تشکیل می‌داد و فزونی خرمای آن زبانزد عرب بود و به لحاظ درآمد سرشار از امور

كشاورزى جمعيت زيادى در آن سكونت داشت. طبرسى در اعلام الورى/ ۹۹ تعداد ساكنان

خيبر را چهارده هزار نفر نوشته است. واقدى ۲/ ۶۳۴ و ديگران گفته‌اند: ده هزار نيروى جنگجو و هزار زره‌پوش در خيبر وجود داشت. يعقوبى ۲/ ۵۶ تعداد جنگجويان آنان را بيست هزار نفر نوشته است. يهوديان خيبر در هفت قلعه مستحكم سنگى كه بر بالاى كوه بنا شده بود زندگى مى‌كردند كه به روايت ياقوت حَمَوى در معجم البلدان ۲/ ۴۰۹ عبارت بود از ناعِم، قَمُوص، شِقّ، نَطات، سُلالِم، وَطيح و كَتيبه. داخل قلعه‌ها چاه آب و مواد غذايى به مقدار زيادى وجود داشت و ساكنين آن‌ها مى‌توانستند داخل دژها سنگر گرفته و تا يك سال در مقابل دشمن مقاومت كنند. قلعه‌هاى سنگى نفوذناپذير و جمعيت زياد و سلاح فراوان و حتى منجنيق، خيبر را به قدرت بزرگى تبديل كرده بود به‌طورى كه كليه يهوديان حجاز تحت نفوذ آنان بودند و چشم اميد به آن‌جا داشتند و اكثر جنگ‌ها و شورش‌هايى كه يهوديان و يا حتى قريش بر ضد حكومت پيامبر راه مى‌انداختند به نوعى با خيبر ارتباط داشت. شكست يا پيروزى خيبر در مصاف با مسلمانان براى قريش بى‌نهايت مهم و سرنوشت‌ساز بود تا آن‌جا كه سران قريش مانند صفوان، سهيل و ابوسفيان بر سر اين امر شرطبندى كردند.

ابن اسحاق/ ۱۹۳ گويد: قبلًا رسول خدا (ص) نامه‌اى به يهود خيبر نوشته و آنان را به اسلام دعوت كرده بود ولى آنان نپذيرفته بودند. بارى، صلح حديبيه امنيت ناحيه جنوب را تأمين كرد اما امنيت نواحى شمال با وجود يهوديان خيبر تضمينى نداشت. به‌ويژه كه واقدى ۲/ ۵۳۰ مى‌نويسد: چون خبر اعدام بنى‌قريظه به خيبر رسيد يهوديان گرد هم آمدند، رئيس آنان سَلّام بن مِشْكم گفت: محمد از كار يهوديان مدينه آسوده گشت و

اينك به‌سوى شما خواهد آمد. پرسيدند چاره چيست؟ گفت بايد با تمامى يهوديان خيبر كه شمارشان هم زياد است با او به جنگ برخيزيم و از يهود تَيماء، فَدَك و وادى‌القُرى هم كمك بگيريم. مشكل بزرگ يهوديان خيبر اين بود كه پس از انعقاد صلح حديبيه ديگر قريش و هم‌پيمانانشان نمى‌توانستند به آنان كمك نظامى كنند. يهوديان فقط مجاز بودند از قبايلى مانند بنى‌سعد و غطفان كه با قريش پيمان نداشتند كمك نظامى بگيرند.

حركت به سوى خيبر

رسول خدا (ص)، نُميلهٔ بن عبدالله ليثى و يا سِباع بن عُرْفُطَه غفارى را در مدينه به جانشينى خود گذاشت و با هزار و چهار صد نفر و دويست اسب در صفر سال هفتم هجرت و يا به روايت ابن اسحاق ۲/ ۳۴۲ در اواخر محرم رهسپار خيبر گرديد. سپاه را كسانى تشكيل مى‌دادند كه در حديبيه شركت كرده بودند، تنها فردى كه در حديبيه شركت كرد ولى در خيبر حضور نداشت جابربن عبدالله انصارى بود. بيست نفر زن نيز از جمله صفيه، ام‌سلمه و ام‌عماره در جنگ خيبر شركت كردند. پيامبر (ص) پرچم را به دست اميرالمؤمنين سپرد و به روايتى پرچمى هم به حُباب بن مُنذر و پرچمى ديگر به سعد بن عباده داد.

واقدى ۲/ ۶۶۰ از ابورُهْم غفارى نقل مى‌كند كه گفت ما هنگام خوشه بستن خرما به خيبر رفتيم كه گويا اوايل فصل بهار بوده و هنوز گرماى شديد شروع نشده بود، زيرا سرزمين خيبر بسيار گرم و سوزان است.

واقدى ۲/ ۶۳۸ گويد: پيامبر همراه سپاه از مدينه خارج شد و از

راهنماهاى خود خواست تا از راهى آنان را ببرد كه بين غطفان و خيبر جدايى بيفتد. سپاه پيش رفت تا به منطقه خيبر رسيد. ديار بكرى در تاريخ الخميس ۲/ ۴۳ گويد: عبدالله بن ابى شخصى را نزد يهود خيبر فرستاد و به آنان اطلاع داد كه محمد به سوى شما

می‌آید، در برابر وی مقاومت کنید. چون این خبر به خیبر رسید کنانة بن ابی‌الحُقیق و هَوْذَة بن قیس را نزد غطفان که هم‌پیمان آنان بودند فرستادند و از آنان خواستند تا خیبریان را در مقابل پیامبر یاری دهند و اگر بر مسلمانان غلبه پیدا کردند نصف خرمای خیبر را به ایشان بدهند ولی غطفان از ترس مسلمانان نپذیرفتند. به روایتی دیگر پذیرفتند و به سوی خیبر حرکت کردند اما در بین راه از بیم مسلمانان بر اموال و خانواده‌شان پشیمان شدند و بازگشتند.

محاصره خیبر

به نقل واقدی ۲/ ۶۴۰ رسول خدا عَبّاد بن بشر را پیشاپیش سپاه فرستاد. عَبّاد به یکی از جاسوسان یهود که از قبیله اشجع بود برخورد، او پس از تهدید گفت یهودیان خیبر سخت از شما ترسیده‌اند و وحشت‌زده و بیمناکند. سپاه اسلام به خیبر رسید و شب هنگام در آن‌جا موضع گرفت. با این‌که یهودیان از حرکت رسول خدا (ص) اطلاع داشتند ولی متوجه ورود وی نشدند. صبح در حالی که برای کار روزانه خود از قلعه‌ها خارج می‌شدند ناگهان با لشکر اسلام مواجه شده و فریاد کشیدند: محمد و لشکر! آن‌گاه وحشت‌زده گریختند و وارد حصارهای خود شدند. پیامبر تکبیر گفت و فرمود: «خیبر ویران شد!». یهودیان به رئیس خود سَلّام بن مِشْکم خبر دادند که سپاه محمد آنان را غافلگیر کرد. سَلّام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۱

گفت: سخن مرا نشنیدید و در لشکرکشی به سوی او کوتاهی کردید، اکنون در جنگ با او کوتاهی نکنید. آنان اموال و زن و فرزندان خود را در قلعه کتیبه و ذخائرشان را در قلعه ناعم جای دادند. مردان جنگجو نیز در قلعه نَطات موضع گرفتند. قرار شد از برج‌ها سپاه اسلام را تیرباران کنند و هرگاه نیاز بود در خارج قلعه‌ها نیز به مبارزه بپردازند. پیامبر چون تصمیم یهود را بر جنگ دید اصحاب خود را موعظه و آنان را تشویق به جهاد کرد و بشارت داد به این‌که پیروزی از آن ایشان است.

آغاز جنگ

ابن اسحاق ۳/ ۳۴۳ گوید: پیامبر طبق سیره همیشگی خود شبانه جنگ را شروع نکرد. به روایت سبل الهدی ۵/ ۱۸۷ دستورالعمل جنگی بسیار مهم ذیل را برای سپاه خود صادر کرد و فرمود: «برخورد با دشمن را آرزو نکنید، از خداوند متعال عافیت را بخواهید، چرا که شما نمی‌دانید به‌چه چیز از ناحیه آنان مبتلا می‌شوید. هنگامی که با آنان برخورد کردید بگویید بار خدایا تو پروردگار ما و ایشانی، پیشانی ما و اینان به دست توست، همانا تو آنان را می‌کشی. سپس روی زمین بنشینید، آن‌گاه که شما را محاصره کردند برای نبرد برخیزید و تکبیر بگویید». آنگاه پیامبر دو زره بر تن کرد، کلاه خود بر سر گذاشت، سوار بر اسب شد و نیزه و سپر به دست گرفت. سپس فرمان جنگ را صادر و مسلمانان را تشویق به صبر و پایداری کرد.

نبرد در روز اول از قلعه نطات آغاز شد. یهودیان چون می‌دانستند که سقوط خیبر پایان حیات یهود حجاز است سرسختانه به دفاع از کیان خود

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۲

پرداختند و در همان روز اول با تیراندازی گسترده حدود پنجاه نفر از مسلمانان را مجروح ساختند. به این سبب سپاه اسلام شبانگاه به منطقه رجیع تغییر مکان و آن‌جا را لشکرگاه خود قرار داد. مسلمانان به مدت یک هفته روزها کنار قلعه‌ها می‌جنگیدند و شب‌ها به اردوگاه خود بازمی‌گشتند. اما پس از فتح نطات اردوگاه را تغییر داده و در نزدیکی قلعه‌ها موضع گرفتند.

در ترتیب فتح قلعه‌های خیبر بین مورخان اختلاف زیاد است. ابن اسحاق ۳/ ۳۴۴ نوشته است: ناعم نخستین قلعه‌ای بود که فتح شد و پس از آن قَمُوص. واقدی ۲/ ۶۴۵ گوید: اولین قلعه که فتح شد نطات بود و سپس شقّ. قسطلانی در المواهب اللدنیه ۱/ ۲۸۶ گوید:

قلعه‌ها یکی پس از دیگری گشوده می‌شد و فتح آن‌ها به ترتیب ذیل بود، نطات، ناعم، زُبیر، شِقّ، ابَی، بَراء، قَمُوص، وَطیح و سُلالم. البته برخی از این اقوال با هم قابل جمع است، چون تعدادی از این حصارها داخل یک قلعه بزرگ قرار داشته است، مانند قلعه ناعم، صَعْب و زبیر که داخل نطات بوده است.

یهودیان جرأت آن را نداشتند که وارد میدان شوند و به جنگ بپردازند بلکه طبق شیوه دیرین خود در کنار قلعه‌های‌شان می‌جنگیدند. فتح قلعه‌ها به لحاظ استحکام آن‌ها و غیرقابل نفوذبودن به کندی صورت می‌گرفت. به روایت واقدی ۲/ ۶۵۹ پیامبر (ص) پرچم را به حباب بن منذر سپرد. او همراه سپاهیان اسلام پس از سه روز جنگ بسیار سخت قلعه صَعْب را که پانصد جنگجو داشت فتح کرد. پس از فتح قلعه صعب یهودیان به قلعه زبیر که برفراز کوهی قرار داشت راه یافتند. پیامبر (ص) آنان را سه روز محاصره و سرانجام آن‌جا را نیز فتح کرد و پس از فتح

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۳

حصارهای نطات به محاصره قلعه شقّ پرداخت. این قلعه با رشادت ابودجانه انصاری و کمک حباب بن منذر فتح شد. روزی در اثنای جنگ مسلمانان تیرباران شدند، تیری هم به لباس رسول خدا اصابت کرد. چون فتح حصارهای نطات و شقّ به پایان رسید، یهودیانی که جان سالم به در برده بودند به حصارهای کتیبه که سخت‌ترین قلعه‌های آن قموص بود پناه بردند.

قموص به تصریح حِمْیری در الرَّوْضُ الْمِعْطار/ ۲۲۸ از بزرگ‌ترین و مستحکم‌ترین دژهای خیبر به‌شمار می‌رفت که سرانجام به‌دست توانای قهرمان بی‌بدیل اسلام امیرالمؤمنین (ع) فتح گردید.

دلاورمردی حیدر کرار

کار فتح قلعه قموص که دژ نفوذناپذیر خیبر به شمار می‌آمد دشوار شد، پهلوانان بزرگ یهود به فرماندهی مرحب خیبری سرسختانه از قلعه خود دفاع کردند. به روایت احمد حنبل ۵/ ۳۳۳، بیهقی ۴/ ۲۰۵ و طبرسی/ ۹۹ در همین ایام پیامبر سردرد داشت و نمی‌توانست در جنگ شرکت کند. از این‌رو فرماندهی را به ابوبکر سپرد و پرچم را به دست او داد. ابوبکر همراه سپاه رفت ولی نتوانست کاری انجام دهد و رو به هزیمت گذاشت. روز بعد فرماندهی و پرچم را به عمر سپرد او نیز مانند ابوبکر کاری از پیش نبرد و فرار کرد. آن‌گاه پیامبر (ص) فرمود:

«لَأُعْطِيَنَّ الرّايَةَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللهُ عَلى يَدَيْهِ، كَرّاراً غَيْرَ فَرّارٍ».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۴

فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، خداوند به دست وی فتح می‌کند، او پی‌درپی حمله می‌برد بدون آن‌که فرار کند.

مردم چشم انتظار دیدن این شخص بودند و آرزو می‌کردند که فرد مورد نظر پیامبر باشند. رسول خدا (ص) بامداد فردا فرمود: «علی بن ابی‌طالب کجاست؟». مردم فریاد زدند: او چشم‌درد دارد به‌طوری که جلوی پای خود را نمی‌بیند. سپس سَلَمَةُ بن اکْوَع و یا عمار یاسر را دنبال وی فرستاد و آنان او را آوردند. پیامبر (ص) با آب دهان خود چشم ایشان را درمان کرد و فرمود: «خدایا او را از گرما و سرما نگهدار». آن‌گاه زره آهنین خود را به وی پوشاند و ذوالفقار را به آن بست و پرچم را به دستش داد و به روایت شیخ مفید/ ۶۶ فرمود: «پرچم را بگیر و آن را پیش ببر، جبرئیل همراه توست و پیروزی پیش رویت. ترس در سینه‌های آنان ریخته شده و بدان‌که آن‌ها در کتابشان یافته‌اند آن‌کس که اینان را نابود می‌کند نامش ایلیا (علی) است. پس هنگامی که آن‌ها را دیدی بگو من علی هستم که ان‌شاءالله خوار خواهند شد».

به روایت صحیح مسلم ۴/ ۱۸۷۲ و امالی شیخ طوسی/ ۳۸۰ سپس فرمود: «پیش برو بی‌آن که به پشت سر خود توجه کنی تا آن‌که

خداوند پیروزت گرداند». امیرالمؤمنین کمی پیش رفت، آن‌گاه بدون آن‌که سرش را برگرداند صدا زد: «ای رسول خدا! بر چه چیز با آنان جنگ کنم؟». فرمود: «با آنان جنگ کن تا گواهی دهند که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست. هنگامی که چنین کردند جان و مال خود را حفظ نموده‌اند. به خدا سوگند این‌که خدا یک نفر را به دست تو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۵

هدایت کند بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی» و به روایت علامه مجلسی ۲۱/ ۲۹ فرمود: «به یکی از سه چیز آنان را فرا بخوان؛ یا مسلمان شوند یا جزیه بپردازند و یا آماده جنگ شوند».

کشته شدن مرحب و فتح خیبر

امیرالمؤمنین (ع) هروله‌کنان با سپاه خود به کنار قلعه قموص آمد. به روایت تاریخ‌الخمیس ۲/ ۴۶ یک نفر یهودی از بالای قلعه پرسید تو کیستی؟ فرمود: «من علی بن ابی‌طالبم». یهودی گفت: سوگند به آن‌چه بر موسی نازل شد پیروز شدید! به روایت علامه مجلسی ۲/ ۲۹ نخست یهودیان را به اسلام فراخواند ولی نپذیرفتند، سپس به پرداخت جزیه دعوت کرد آن را نیز قبول نکردند. آن‌گاه آماده پیکار شد.

واقدی ۲/ ۶۵۴ می‌نویسد: نخست حارث که پدر مرحب و به روایتی برادر او بود و از پهلوانان بزرگ یهود به‌شمار می‌آمد از قلعه بیرون آمد، تا مسلمانان او را دیدند فرار کردند. علی (ع) ایستاد و او را با یک ضربت کشت، یاران حارث به قلعه گریختند.

آن‌گاه به نقل شیخ مفید/ ۶۶، ابن شاکر کُتْبی ۱/ ۲۶۶ و دیگران قهرمان بسیار بزرگ عرب و جنگاور نامدار یهود مرحب خیبری به سرعت از قلعه خارج شد در حالی که دو زره بر تن و دو شمشیر همراه و کلاهخود سنگی بر سر داشت، این رجز را می‌خواند:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۶

قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّي مَرْحَبُ شاكِي السِّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ

أَطْعَنُ أَحْياناً وَ حِيناً أَضْرِبُ

خیبر می‌داند که من مرحبم، غرق در سلاح و پهلوانی کارآزموده، گاهی نیزه فرو کوبم و گاهی شمشیر می‌زنم!

امیرالمؤمنین (ع) بی‌درنگ در پاسخ او فرمود:

أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَهْ كَلَيْثِ غاباتٍ كَرِيهِ الْمَنْظَرَهْ

أَكِيلُكُم بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ

من آنم که مادرم مرا شیر مرد نامیده است، همانند شیر بیشه‌ها دارای چهره‌ای مهیبم، بی‌درنگ شما را با شمشیر نیست و نابود خواهم کرد!

آن‌گاه دو پهلوان نامی عرب به نبرد برخاستند، مرحب خواست علی (ع) را با شمشیر بزند که آن حضرت پیشی جست و با ذوالفقار ضربتی بس محکم بر سر او نواخت که به روایت طبری ۳/ ۱۲ تمامی لشکریان اسلام صدای آن را شنیدند. مرحب با این‌که سپر بر سر گرفته بود ولی شمشیر سپر را برید و کلاهخود را نیز پاره کرد و سرش را شکافت و به دندان‌ها رسید و مرحب نقش بر زمین گردید! به روایت ابن اسحاق ۳/ ۳۴۹ و حلبی ۳/ ۳۷ در ابتدای درگیری مرحب ضربه‌ای به امیرالمؤمنین زد سپر آن حضرت از دستش افتاد، بی‌درنگ به طرف در قلعه رفت و آن را از پاشنه کند و به جای سپر به کار برد. یعقوبی ۲/ ۵۰۶ گوید: برای گشودن قلعه در را از جای کند. پس از آن‌که مرحب را کشت، در را روی خندقی که اطراف قلعه بود انداخت، سپاه اسلام از روی آن عبور کرده و وارد قلعه شدند. بعد که کار فتح قلعه تمام شد علی بن ابی‌طالب در را به پشت سر خود پرت کرد که هشتاد وجب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۷

فاصله را پیمود. به روایت یعقوبی ۲/ ۵۶ درِ قلعه سنگی به طول چهار ذرع و عرض دو ذرع و ضخامت یک ذرع بود.
ابورافع آزاد شده رسول خدا (ص) گوید با هفت نفر که من هشتمینِ آنان بودم کوشیدیم تا آن در را از جای بلند کنیم نتوانستیم. قسطلانی در المواهب اللدنیه ۲/ ۲۸۶ گوید: هفتاد نفر به راحتی نتوانستند آن را از جای بلند کنند. به نقل شیخ مفید/ ۶۸ علی (ع) فرمود: «برای من وزن آن در به اندازه سپرم بود و هیچ تفاوتی با آن نداشت» و نیز به روایت کشف المراد/ ۳۸۳ و تاریخ الخمیس ۲/ ۵۱ فرمود:
«وَاللهِ ما قَلَعْتُ بابَ خَیْبَرَ بِقُوَّةٍ جِسْمانِیَّةٍ ولَکِنْ بِقُوَّةٍ رَبّانِیَّة».
به خدا سوگند! من درِ خیبر را با نیروی جسمانی از جای نکندم، بلکه با نیروی الهی از جای درآوردم.
واقدی ۲/ ۶۵۷ گوید: چون مرحب و یاسر کشته شدند پیامبر (ص) فرمود: «مژده باد شما را! همانا خیبر به شما خوش‌آمد می‌گوید و کار آن آسان گردید». طبرسی/ ۱۰۰ از امام باقر (ع) نقل کرده است: «شخصی نزد پیامبر آمد و مژده ورود علی را به قلعه داد. پیامبر (ص) به سوی قلعه حرکت کرد، علی در راه به آن حضرت برخورد نمود. پیامبر فرمود: هرآینه خبر قابل تشکر و کار زبانزد تو به من رسید. همانا خداوند از تو خشنود است و من نیز از تو خشنودم. امیرالمؤمنین گریست! پیامبر (ص) پرسید: برای چه می‌گریی؟ عرض کرد: از شادی این‌که خدا و رسولش از من خشنودند».

تسلیم شدن یهودیان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۸
چون پهلوانان نامدار خیبر و در رأس آنان مرحب به دست علی (ع) کشته شدند و قلعه قموص که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین قلعه خیبر بود سقوط کرد. کنانهٔ بن ابی‌الحُقیق از رسول خدا درخواست صلح نمود و حضرت هم پذیرفت. در نتیجه قلعه‌های وَطیح و سلالم بدون جنگ و خونریزی تسلیم سپاه اسلام گردید. واقدی ۲/ ۶۷۰ گوید: کنانهٔ شَمّاخ یهودی را برای انعقاد صلح نزد پیامبر فرستاد. حضرت ضمن مصالحه بر یهودیان منت گذاشت، تمامی مردان، زنان و کودکان را بخشید و آزاد کرد و از اسارت و کشتن آنان به این شرط صرف نظر کرد که کلیه اموال خود را بگذارند و فقط با لباسی که بر تن دارند از خیبر کوچ کنند. ابن اسحاق ۳/ ۳۵۲ گوید: یهودیان به رسول خدا (ص) عرض کردند ما صاحبان این نخل‌ها هستیم و به اصلاح امور و آبادی آن‌ها آگاه‌تریم، حاضریم در این‌جا بمانیم و برای شما کار کنیم. پیامبر به این شرط پذیرفت تا هر زمانی که حضرت بخواهد بمانند و هر وقت که آنان را نخواست کوچ کنند و بروند.
بی‌شک اداره سرزمین وسیع خیبر و اصلاح امور کشاورزی و باغداری آن با توجه به فاصله زیادی که با مدینه داشت برای پیامبر (ص) مشکل بزرگی بود. لذا سپردن آن به دست یهودیان هم از این جهت صلاح بود و هم از آواره‌شدن هزاران انسان جلوگیری می‌کرد. به این ترتیب با عفو و رحمت بی‌کران پیامبر دیگر بار سرزمین خیبر در دست یهود قرار گرفت.

کاروانی از سرزمین خاطره‌ها

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۰۹
به نقل ابن‌اسحاق ۴/ ۳ و دیگران چون رسول خدا (ص) عازم خیبر گردید و مصمم شد آخرین خطری که حکومت اسلامی را تهدید می‌کند از سر راه بردارد و با فتح خیبر دیگر نیازی به نگهداشتن پایگاهی در خارج جزیرهٔ العرب دیده نمی‌شد، عمرو بن امیه ضَمْری را نزد نجاشی فرستاد و از او خواست تا جعفر بن ابی‌طالب و دیگر مهاجرانی را که در حبشه اقامت داشتند به مدینه گسیل دارد. نجاشی خواسته حضرت را اجابت کرد و اسباب و وسایل سفر مهاجران را آماده و با احترام کامل آنان را با دو کشتی روانه

مدینه نمود. جعفر و یارانش زمانی به مدینه رسیدند که پیامبر و مسلمانان در منطقه خیبر در حال پیکار با یهود بودند. بی‌درنگ راهی خیبر شدند و زمانی به سرزمین خیبر رسیدند که تازه فتح شده بود. یکی از مسلمانان فریاد زد و به حضرت مژده داد که جعفر آمد! پیامبر (ص) که پانزده سال پسر عمو و سفیر خود را ندیده بود بی‌نهایت خوشحال شد، دوازده گام به استقبال جعفر شتافت، او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید.

آن‌گاه به نقل واقدی ۲/ ۶۸۳ و یعقوبی ۲/ ۵۶ و تمامی مورخان و محدثان، جمله تاریخی خود را چنین فرمود:

«ما أَدْرِی بِأَیِّهِما أَنَا أَشَدُّ سُرُوراً، بِقُدُومِ جَعْفَرٍ، أَمْ بِفَتْحِ خَیْبَرَ؟».

نمی‌دانم به کدام‌یک خوشحال‌ترم، به آمدن جعفر یا به فتح خیبر؟!

و از شادی دیدار وی گریست. آن‌گاه نماز بسیار ارزشمند جعفر طیار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۰

را به عنوان جایزه و پاداش پانزده سال هجرت و تبلیغ اسلام به جناب جعفر (ع) اهدا و تعلیم کرد. این نماز که کیمیای سعادت و کلید رستگاری است، بین مسلمین مشهور و معروف است و پیشوایان و امامان شیعه همواره به آن اهتمام ورزیده، خود اقامه می‌نمودند و یاران خویش را نیز به خواندن آن سفارش می‌کردند.

تقسیم غنایم

به گفته ابن عبدالبر در الدرر/ ۲۰۱ سرزمین خیبر عَنْوَةً، یعنی با جنگیدن و قدرت نظامی فتح شد، جز دو قلعه وَطیح و سلالم که بدون درگیری تسلیم شدند تا جانشان در امان بماند.

به روایت واقدی ۲/ ۶۷۱ غنیمت خیبر علاوه بر سرزمین حاصلخیز، نخلستان‌ها، قلعه‌ها و بناها عبارت بود از مقدار بسیار زیادی اثاث، قماش، قطیفه، سلاح، خوراکی، شتر، گاو، گوسفند و غیر آن. فقط در قلعه کتیبه صد زره، چهارصد شمشیر، هزار نیزه و پانصد کمان عربی و تیردان به دست آمد. تعدادی از نسخه‌های تورات نیز در بین غنایم بود که رسول خدا طبق درخواست یهودیان به آنان بازگرداند.

ابن اسحاق ۳/ ۳۶۴ و واقدی ۲/ ۶۸۹ گویند: رسول خدا (ص) پس از جدا کردن خمس غنایم آن‌ها را به هزار و هشتصد سهم تقسیم کرد، چون هزار و چهارصد جنگجو و دویست اسب بود. به هر اسب دو سهم تعلق می‌گرفت که جمع آن هزار و هشتصد سهم می‌شد. این هزار و هشتصد سهم به هجده قسمت صد نفری تقسیم گردید که هر گروه یک نماینده برای اخذ محصولات و عایدات آن داشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۱

به روایت عیون الاثر ۲/ ۱۴۴ و زاد المعاد ۳/ ۵۷۵ مهاجران حبشه نیز از غنیمت خیبر سهم بردند. بیست زن در جنگ خیبر شرکت داشتند، پیامبر به آنان نیز هدایایی بخشید. غنایم قلعه کتیبه در خمس رسول خدا (ص) قرار گرفت و غنایم قلعه‌های وَطیح و سلالم چون بدون درگیری فتح شده بود از خالصه حضرت به‌شمار می‌رفت و متعلق به خود ایشان بود. پیامبر (ص) از سهم خود خرما، جو و گندم و مقداری اثاث و لباس و مهره‌های جیبی در بین بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب تقسیم کرد. هم‌چنین از سهام خود به مستمندان، فقیران و یتیمان نیز پرداخت. به روایت یعقوبی ۲/ ۵۶ چون از بیچارگی و نیازمندی و سختی و قحطی اهل مکه باخبر شد برای آنان نیز به‌وسیله عمرو بن امیه ضَمْری مقداری طلا فرستاد. شگفتا که در اندیشه یاری رساندن به همان کسانی بود که او را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون راندند!

صندوق جنگ

به روایت واقدی ۲/ ۶۷۱ یهودیان مدینه به‌ویژه بنی‌نضیر یک صندوق و خزانه ملی از پوست شتر داشتند که به آن «کنز» می گفتند و در آن طلا، نقره و اشیاء گرانبها و زیورآلات نگهداری می‌شد و معمولًا آن را در عروسی‌ها به اهل مکه عاریه می‌دادند و گاهی به مدت یک ماه در دست مکیان بود و در حوادث غیرمترقبه و هزینه‌های جنگی و خونبها و غیره نیز از آن استفاده می‌شد. پس از اخراج آنان از مدینه این صندوق نیز به خیبر منتقل شد. گویا رسول خدا (ص) برای آن‌که توان مالی یهود را تضعیف کند تا دیگر به فکر حمله به مدینه نباشند در شرایط صلح خیبر قید کرد که هیچ چیزی از اموال

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۲

خود را نباید از پیامبر پنهان کنند، از جمله این صندوق را از آنان مطالبه کرد. کنانهٔ بن ابی‌الحقیق که خزانه‌دار آن بود گفت آن گنج را در جنگ خرج کردیم و چیزی از آن نمانده است، چون ما آن را برای چنین روزی نگهداری می کردیم. پیامبر (ص) فرمود: «اگر آن گنج نزد شما باشد ذمه خدا و رسولش از شما برداشته خواهد شد». یهودیان پذیرفتند. آن‌گاه با اطلاعاتی که از برخی یهودیان به دست آمد صندوق مذکور که در خرابه‌ای پنهان شده بود پیدا شد و کنانه به سزای خود رسید.

اسیران

به روایت واقدی ۲/ ۷۰۰ در جنگ خیبر نود و سه نفر از یهودیان و پانزده نفر از مسلمانان کشته شدند ولی نویری ۱۷/ ۲۵۹ می گوید: از مسلمانان بیست نفر به شهادت رسیدند. در باره تعداد اسرای یهود اطلاعی در دست نیست، زیرا مورخان و سیره‌نگاران درباره اسیران خیبر توضیحی نداده‌اند. گویا جز صفیه و دختر عمویش و چند زن فرد دیگری اسیر نشد. یهودیان زنان و کودکان را در قلعه‌ای جای دادند و جنگجویان در قلعه‌های دیگر به جنگ پرداختند. در پایان هم که کار به مصالحه انجامید پیامبر بر آنان منت گذاشت و همگی را بخشید و آزاد کرد. گزارشی که واقدی ۲/ ۶۶۹ درباره صفیه نقل می کند مؤید همین مطلب است. او می‌نویسد عبدالرحمن بن محمد بن ابی‌بکر برایم نقل کرد که به جعفر بن محمود گفتم چرا صفیه در حصن نزار در قلعه شقّ بود و حال آن‌که قلعه خاندان ابوالحُقیق در منطقه سلالم است و چگونه شد که جز در نزار در قلعه‌های نطات و شقّ هیچ زن و بچه‌ای اسیر نشد با آن‌که در آن‌جا نیز باید زن و بچه بوده باشد. او گفت یهودیان زنان و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۳

کودکان خود را به قلعه کتیبه منتقل کردند و قلعه نطات را برای جنگ آماده نمودند. بنی‌کنانه تصور می کردند که قلعه نَزار، استوارترین قلعه‌هاست به همین جهت در شبی که رسول خدا (ص) فردای آن آهنگ ناحیه شقّ نمود صفیه و دختر عمویش و چند زن دیگر را به آن‌جا منتقل کردند که بعد اسیر شدند. از این‌رو کسی جز صفیه و دختر عمویش و چند زن دیگر که همراه او در نزار بودند اسیر نگشت. طبرسی در اعلام الوری/ ۱۰۰ گوید: علی (ع) صفیه را اسیر کرد و نزد رسول خدا فرستاد.

صفیه دختر حُیی بن اخْطَب نخست همسر سَلّام بن مِشْکَم بود. پس از او با کنانهٔ بن ابی‌الحقیق ازدواج کرد. کنانه در خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت. صفیه چون اشراف‌زاده و پدرش از رؤسای یهود بود و رسول خدا به نقل طبرانی در المعجم الکبیر ۲/ ۳۰۴ می‌فرمود: «إِذَا جَاءَکُمْ کَرِیمُ قَوْمٍ فَأَکْرِمُوهُ» هرگاه شخصیت بزرگوار طایفه‌ای نزدتان آمد به او احترام بگذارید و نیز به روایت حلبی ۲/ ۴۵ می‌فرمود: «ارْحَمُوا عَزِیزَ قَوْمٍ ذُلَّ» به شخصت بزرگوار طایفه‌ای که خوار شده مهربانی کنید، به وی بسیار احترام گذاشت و از ایشان دلجویی کرد و او را برای خود برگزید و فرمود: «اگر خواسته باشی به دین خود بمانی آزادی و من تو را به ترک آن مجبور نمی‌کنم و اگر خدا و رسولش و اسلام را برگزینی برای تو بهتر است». صفیه گفت من خدا و رسولش و اسلام را برمی گزینم. آن‌گاه حضرت او را آزاد و با او ازدواج نمود و مهرش را آزادیش قرار داد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۴

علی فاتح خیبر

به گواهی متون مستفیض و متواتر تاریخی و حدیثی یگانه قهرمانی که خط دفاعی خیبر را در هم شکست و دژ پولادین و افسانه‌ای مرحب را گشود امیرالمؤمنین علی (ع) بود. او با کشتن پهلوانان نامدار خیبر یهودیان را شکست داد و افتخار فتح خیبر در تاریخ اسلام به نام او ثبت شد تا آن‌جا که همواره از او با عنوان فاتح خیبر یاد می‌شود و چون پی در پی و کرارا به دشمن حمله کرد، بدون آن‌که فرار کند به «حیدر کرّار» معروف گردید. احمد حنبل ۵/ ۳۳۳، بخاری ۳/ ۱۴۴، مسلم ۱/ ۱۲، یعقوبی ۲/ ۵۶، طبری ۳/ ۱۲، حاکم نیشابوری ۲/ ۴۳۷، بیهقی ۸/ ۲۰۹، ابن‌قیم ۳/ ۵۶۹، ابن‌اثیر ۲/ ۱۴۹، دیار بکری ۲/ ۵۰، حلبی ۳/ ۳۸ و عده‌ای دیگر از محدثان اهل سنت و تمامی محدثان و مورخان شیعه نوشته‌اند علی (ع) مرحب را کشت و همو بود که خیبر را فتح کرد. این‌که در برخی روایات محمد بن مَسْلَمَه را شریک در قتل مرحب دانسته و یا کشتن مرحب به وی نسبت داده شده به هیچ وجه صحیح و قابل پذیرش نیست و با گزارشی که بین مورخان و محدثان متواتر است تاب تعارض ندارد. قبلًا خود پیامبر پیروزی علی را نوید داد و فرمود: «يَفْتَحُ اللهُ عَلى يَدَيْهِ» خداوند به دست او خیبر را فتح می‌کند و این فتح بدون کشته شدن پهلوان بزرگ آنان چون مرحب ممکن نبود.

حاکم در مستدرک ۳/ ۴۳۷ می‌گوید: اخبار بسیاری با سندهای متواتر دلالت دارد بر این‌که قاتل مرحب علی بن ابی‌طالب بود. ابن‌عبدالْبَرّ در الدرر/ ۲۰۰ می‌گوید: به روایت ابن‌اسحاق مرحب را محمد بن مسلمه کشت ولی غیر او می‌گویند علی بن ابی‌طالب او را به قتل رساند و همین قول نیز نزد ما صحیح است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۵

ابن‌اثیر در کامل ۲/ ۱۴۹ نوشته است: گفته‌اند کسی که مرحب را کشت و در قلعه را گشود علی بن ابی‌طالب بود، همین قول نیز مشهورتر و صحیح‌تر است. ابوالفداء در المختصر فی اخبار البشر/ ۱۴۰ گوید: علی ضربتی بر سر مرحب زد نقش بر زمین گشت و کشته شد. از ابن اسحاق خلاف این نقل شده ولی آن‌چه ما ذکر کردیم صحیح‌تر است و خیبر به دست علی رضی‌الله عنه گشوده شد. ابن‌شاکر کُتُبی نیز در عیون التواریخ ۱/ ۲۶۶ گوید: قول صحیح‌تر آن است که علی بن ابی‌طالب مرحب را کشت و پیروزی به دست علی بود.

مؤلف بهجة المحافل ۱/ ۳۵۰ گوید: در سیره ابن‌هشام از ابن‌اسحاق نقل کرده که قاتل مرحب محمد بن مسلمه انصاری بود ولی این صحیح نیست، آن‌چه در اخبار صحیح ثابت شده که علی بن ابی‌طالب او را کشت صحیح‌تر است. دیار بکری نیز در تاریخ الخمیس ۲/ ۵۰ گوید: رسول خدا (ص)، علی را به فرماندهی سپاه گمارد و خیبر به دست او فتح شد و این قول که علی مرحب را کشت صحیح است، اشعار ذیل را که برخی از شعرا در این‌باره سروده‌اند مؤید آن است:

عَلِيٌّ حَمَى الإِسْلامَ مِنْ قَتْلِ مَرْحَب غَداةَ اعْتَلاهُ بِالحُسامِ الْمِضْخَم

علی با کشتن مرحب اسلام را یاری کرد در صبحگاهان نبرد که شمشیر بزرگ و برّان را بر سر او فرود آورد.

مَقْدِسی در البدء و التاریخ ۲/ ۲۲۶ نوشته: این‌که محمد بن مسلمه قاتل

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۶

مرحب باشد روایت اهل سنت است ولی شیعه اجماع دارند که علی او را کشت و این مطلب در اشعارشان مشهود است. از همه گویاتر فرمایش خود حضرت است که به روایت شیخ صدوق در خصال/ ۵۶۱ فرمود: «شما را به خدا سوگند آیا جز من کسی در بین شما هست که در مبارزه با پهلوان یهود مرحب یهودی را کشته باشد؟ گفتند: نه».

طرفه این‌که محمد حسین هیکل مصری در کتاب حیاة محمد/ ۳۵۸ بی‌پروا تاریخ را تحریف کرده و گفته محمد بن مسلمه مرحب را کشت و حتی اشاره‌ای هم به نام علی (ع) نکرده است!

خیانت بزرگ یهود

یهودیان که پیمان‌شکنی و تزویر و خیانت طبیعت ثانوی آنان شده بود، به جای آن‌که از رسول خدا به پاس عفو و گذشت از آنان و آزادی اسیران و اسکان دادن آنان در سرزمین مسلمانان تشکر و قدردانی کنند، طی توطئه‌ای خطرناك و ناجوانمردانه طرح قتل حضرت را ریختند و سم کشنده تب‌آوری تهیه کرده و آن را در غذایی ریخته و به وسیله زنی برای ایشان فرستادند.

ابن‌سعد ۲/ ۱۱۵، بخاری ۷/ ۳۲، بیهقی ۲/ ۲۵۶ و دیگران روایت کرده‌اند که چون خیبر فتح شد یهودیان گوسفند بریانی را مسموم کرده و برای رسول خدا (ص) هدیه آوردند، آن حضرت با بِشْر بن بَرا مشغول خوردن شد. بشر اولین لقمه را که برداشت متوجه مسمومیت آن شد ولی به جهت مراعات ادب در محضر پیامبر (ص) لقمه را فرو برد. رسول خدا تا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۷

لقمه را در دهان گذاشت بیرون انداخت و فرمود: «این گوشت به من خبر می‌دهد که مسموم است». آن‌گاه دستور داد سران یهود را جمع کردند، از آنان پرسید: «سؤالی از شما می‌کنم آیا پاسخ آن را صادقانه می‌گویید؟» گفتند: آری. فرمود: «آیا در این گوسفند سم ریختید؟» گفتند: آری. فرمود: «چه چیز باعث شد که چنین کنید؟» گفتند: ما گفتیم اگر دروغگو باشی از دست تو راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشی زیانی به شما نمی‌رساند! عده‌ای از مورخان و سیره‌نویسان نوشته‌اند این کار به دست زینب زن سَلّام بن مِشْکَم، دختر حارث و خواهر مرحب و یا به قولی برادرزاده او انجام شد.

باری، رسول خدا (ص) سریع حِجامت کرد تا از اثر زهر کاسته شود. با این وصف بعدها می‌فرمود اثر آن سم در بدن من عود می‌کند.

عبدالمعطی قَلْعَجی در پاورقی دلائل النبوه بیهقی ۴/ ۲۵۸ نوشته است: استاد منیر عَجْلانی مدیر مجله العربیهٔ الغرّاء طی مطالعات خود به سند بسیار قدیمی دست یافته که در آن به حادثه مسموم کردن پیامبر در خیبر اشاره و گفته شده این کار از ناحیه رؤسای یهود بوده است. آری، بسیار بعید به نظر می‌رسد که یک زن خودسرانه و به تنهایی و بدون مشورت و صلاحدید بزرگان قوم خود جرأت کار بس خطرناکی را داشته باشد.

شایان ذکر است درباره جنگ خیبر که از بزرگ‌ترین جنگ‌ها و غزوات رسول خدا به شمار می‌رود و در هیچ یك از جنگ‌های پیامبر دشمن این تعداد کشته نداد آیاتی نازل نشد، فقط قبل از وقوع آن در سوره فتح که در باره صلح حدیبیه است در یکی دو آیه به آن اشاره شده

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۸

است.

فدک

فدك دهکده‌ای آباد و دارای سرزمین حاصلخیز و نخلستان‌ها و باغ‌های زیبا بود که در نزدیکی خیبر قرار داشت. معجم ما استعجم ۳/ ۱۰۱۵ گوید: از فدك تا مدینه دو روز راه فاصله است. و ساکنان آن همه یهودی بودند. به روایت واقدی ۲/ ۷۰۶ هنگامی که پیامبر (ص) به نزدیك خیبر رسید مُحَیصَهٔ بن مسعود را به فدك فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند و بیم دهد که اگر مسلمان نشوند با آنان جنگ خواهد شد. محیصه نزد یهودیان فدك ماند. آنان به محیصه گفتند در قلعه نطات عامر، یاسر، اسَیر و حارث

سالار یهودیان هستند، گمان نمی‌کنیم محمد بتواند به سرزمین آنان نزدیک گردد تا آن‌که خبر کشته شدن بزرگان و پهلوانان خیبر به اطلاع ایشان رسید، این موضوع آنان را به وحشت انداخت و ارکانشان را از هم پاشید. سرانجام مردی از سران یهود به نام نون بن یوشع همراه تنی چند از آنان با محیصه نزد رسول خدا (ص) رفتند و صلح کردند و از او خواستند تا با اینان نیز همانند خیبریان رفتار شود. ایشان نیز پذیرفت. به روایت طبرسی در اعلام الوری/ ۱۰۰ کار فتح و مصالحه فدک به دست امیرالمؤمنین (ع) انجام شد.

سرزمین فدک چون بدون لشکرکشی و جنگ فتح شده بود از اموال خالصه پیامبر به‌شمار می‌آمد و متعلق به خود ایشان بود. رسول خدا (ص) که همواره عنایت خاصی داشت تا هر کسی که به آن حضرت خدمت کرده آن را جبران کند، به روایت علامه مجلسی در بحار الانوار ۲۹/ ۱۱۵

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۱۹

فدک را در قبال مهر حضرت خدیجه که بنا بر قول مشهور خود خدیجه پرداخته بود به دخترش حضرت فاطمه بخشید و فرمود: «دخترم همانا مادرت خدیجه بر گردن من مهر داشت، پدرت فدک را به عوض آن برای تو قرار داد و به تو و پس از تو به فرزندانت بخشید». به روایت کلینی ۱/ ۵۴۳ به عنوان حق ذوی‌القربی و خویشاوندان به او بخشید. برخی احتمال داده‌اند فدک را برای این به فاطمه بخشید که امیرالمؤمنین در آینده برای اداره حکومت اسلامی از آن استفاده کند. فدک بعدها پس از رحلت رسول خدا (ص) رنگ سیاسی به خود گرفت و در طول تاریخ فراز و نشیب‌های زیادی پیدا کرد.

غزوه وادی القری

رسول خدا (ص) پس از فتح خیبر و فراغت از کارهای آن رهسپار وادِی القُری شد. وادی القری منطقه‌ای بود متشکل از روستاهای زیاد و نزدیک به هم در حدود پنجاه فرسخی شمال مدینه که ساکنان مناطقی از آن یهودی بودند. واقدی ۲/ ۷۱۰ گوید: آنان با شنیدن خبر آمدن سپاه اسلام آماده جنگ شدند. رسول خدا (ص) ایشان را محاصره کرد و گویند پرچم را به سعد بن عباده یا حباب بن منذر، یا سهل بن حنیف یا عَبّاد بن بشر داد و سپس اهل وادی القری را به پذیرش اسلام فرا خواند و اعلام کرد اگر اسلام بیاورند خونشان مصون و اموالشان محفوظ خواهد ماند و حساب اعمالشان نیز با خداست.

یهودیان وادی القری نپذیرفتند و روز نخست به جنگ با مسلمانان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۰

پرداختند که طی آن ده نفر از جنگاورانشان به میدان آمدند و به دست علی (ع) و ابودجانه انصاری و زبیر بن عَوّام کشته شدند. هر یک از آنان که کشته می‌شدند پیامبر بقیه را به اسلام دعوت می‌کرد، پس از نماز نیز آنان را به اسلام دعوت کرد. سرانجام اوایل روز دوم که تازه آفتاب طلوع کرده بود تسلیم شدند. حضرت چند روز در آن‌جا ماند و بر یهودیان ترحم کرد، زمین‌ها و نخلستان‌های آنان را همانند خیبر در اختیار خود آنان گذاشت و ایشان را عامل حکومت اسلامی مدینه در آن سرزمین قرار داد. چون خبر سرگذشت خیبر، فدک و وادی القری به یهودیان تَیماء رسید آنان نیز با رسول خدا (ص) صلح کردند و متعهد شدند که جِزْیه بپردازند. بدین‌سان بود که یهود در جزیرهٔ العرب سرکوب شد و دیگر چندان خطری از ناحیه آنان احساس نمی‌شد. پس از فتح خیبر، فدک و مناطق وابسته به آن و تنظیم امور آنان رسول خدا و سپاه اسلام به مدینه بازگشتند.

عمرهٔ القضاء

همان‌گونه که در صلح حدیبیه گذشت مشرکان قریش در ذی‌القعده سال ششم هجرت مانع انجام دادن عُمره پیامبر و مسلمانان شدند. به روایت واقدی ۲/ ۷۳۱ رسول خدا (ص) در ذی‌القعده سال هفتم تصمیم گرفت عمره سال گذشته را قضا کند. به دستور

آن حضرت تمامی کسانی که در حدیبیه شرکت داشتند در این سفر حاضر شدند تا عمره خود را قضا نمایند. گروهی غیر ازآنان نیز برای عمره آماده شدند که

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۱

تعداد مسلمانان به دو هزار نفر رسید. پیامبر ابورُهْم غفاری و یا عُوَیف بن اضْبط دِیلی را در مدینه به جانشینی خود گماشت و شصت شتر قربانی، صد اسب و تعدادی سلاح از قبیل زره، نیزه و کلاهخود همراه برداشت. عده‌ای گفتند: ای رسول خدا (ص) قریش شرط کرده‌اند که بر آنان جز با سلاح مسافر وارد نشویم و شمشیرها نیز باید در غلاف باشد.

حضرت فرمود: «ما آن‌ها را وارد حرم نخواهیم کرد ولی نزدیک ما خواهد بود که اگر حمله‌ای از قریش صورت گرفت سلاح به ما نزدیک باشد».

نزدیک مکه که رسیدند سلاح‌ها را در درّه یأجَج گذاشت و اوس بن خولی را مأمور محافظت آن‌ها کرد. چند نفر از قریش با دیدن اسبان و سلاح‌های مسلمانان شتابان خود را به مکه رساندند و سران قریش را از این امر مطلع کردند. قریش بی‌درنگ مِکْرَز بن حَفْص را همراه تنی چند نزد پیامبر فرستادند و گفتند: ای محمد به خدا سوگند هیچ‌گاه، نه در دوران کودکی و نه در دوران بزرگی به حیله معروف نبودی، با سلاح وارد حرم و قوم خود می‌شوی و حال آن‌که شرط کرده بودی که جز با سلاح مسافر داخل نشوی و شمشیرها نیز در غلاف باشد. پیامبر (ص) فرمود: «ما وارد مکه نخواهیم شد مگر به همان‌گونه».

آن‌گاه قریش مکه را خالی گذاشتند و به کوه‌ها رفتند و گفتند به محمد و یارانش نگاه هم نخواهیم کرد. رسول خدا (ص) در حالی که بر شتر قَصْوا سوار بود و مسلمانان شمشیر بسته اطراف آن حضرت را گرفته بودند وارد مکه شد. سواره طواف کرد و با عصای خود حجرالاسود را استلام نمود، مسلمانان هم همراه آن حضرت طواف کردند. سپس سعی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۲

بین صفا و مَرْوَه نمود و در مَرْوَه قربانی کرد و سرش را تراشید و از احرام خارج شد. به روایت دیاربکری ۲/ ۶۳ پس از گذشت سه روز ظهر روز چهارم سهیل بن عمرو و حُویطب بن عبدالعزی نزد علی (ع) آمدند و گفتند به رفیقت بگو از نزد ما برود، مدت تمام شد. رسول خدا و مسلمانان از مکه خارج شدند. پیامبر (ص) فرمود: «نباید تا شب احدی از مسلمانان در مکه بماند».

اسلام عمرو و خالد

پس از جنگ احزاب و عقیم ماندن لشکرکشی ده هزار نفری قریش و کشته شدن پهلوان نامدار عرب عمرو بن عبدِوُدّ، برای کسانی که بینش سیاسی داشتند به خوبی آشکار بود که از این پس دیگر کار قریش رو به وخامت گراییده و اقتدار آن رو به تحلیل است و از آن سوی دین اسلام و حکومت آن رو به گسترش و تثبیت است. عمرو عاص که در عرصه تزویر و شیطنت بسیار قوی و زبانزد عرب بود آینده‌نگری نمود و خود را برای تسلیم به رسول خدا (ص) آماده ساخت.

او به روایت واقدی ۲/ ۷۴۲ همراه گروهی از دوستان خود به حبشه رفت تا به نجاشی پناهنده شود. در آن‌جا به توصیه نجاشی به حجاز بازگشت و مستقیماً راهی مدینه شد. در بین راه به خالد بن ولید برخورد که او هم برای تسلیم شدن و پذیرش اسلام به مدینه می‌رفت. واقدی ۲/ ۷۴۵ گوید: هر دو در صفر سال هشتم هجرت وارد مدینه شدند و با سرافکندگی و شرمساری خدمت رسول خدا رسیدند و آن اقیانوس عفو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۳

و بخشش تمامی جنایات، ستمگری‌ها، اذیت‌ها، کینه‌توزی‌ها، هتک حرمت‌ها و بی‌مهری‌ها را از آنان نادیده گرفت و با کرامت و رحمت بی‌انتهای خود فرمود:

«الإِسْلامُ يَجُبُّ ما كانَ قَبْلَهُ».

اسلام گذشته‌ها را قطع می‌کند.

آن‌گاه عمرو و خالد شهادتین بر زبان جاری کردند و در جرگه مسلمانان قرار گرفتند.

خلاصه درس

پیامبر (ص) به تصریح قرآن «رحمهٔ للعالمین» و «خاتم النبیین» بود. دین او به جزیرهٔ العرب اختصاص نداشت بلکه برای همه مردم دنیا بود.

نامه به نجاشی پادشاه حبشه: پیامبر در سال پنجم بعثت هنگام اعزام جعفر بن ابی‌طالب و مهاجران به حبشه نجاشی را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد و نیز نامه‌ای در سال هفتم هجرت برای نجاشی پادشاه حبشه نوشت. نجاشی دعوت پیامبر را پذیرفت و مراتب ایمان خود را به استحضار رسول خدا رساند.

نامه به قیصر روم: قیصر نامه را برداشت و مترجم را طلبید تا نامه را برای او بخواند. پس از اطلاع از مضمون آن از بزرگان و مردم روم خواست تا دعوت پیامبر را بپذیرند ولی ناگهان با مخالفت شدید مردم روبه‌رو شد. برای آرام کردن آنان گفت من هم با شما هم‌عقیده هستم، فقط خواستم شما را امتحان کنم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۴

نامه به پادشاه ایران: چون مترجم نامه را خواند، خسرو پرویز آن را گرفت و پاره کرد و گفت این کیست که نام خود را بر نام من مقدم داشته است.

نامه به پادشاه مصر: پادشاه مصر با آن‌که نبوت آن حضرت برایش محرز بود ولی همان‌گونه که خود او تصریح کرد برای حفظ تاج و تخت و ریاست خود از پذیرش اسلام سرباز زد.

نامه به زمامداران شام و یمامه: حارث بن ابی‌شمر غَسّانی فرمانروای شام پس از خواندن نامه بی‌حرمتی کرد و آن را کنار انداخت و گفت من به جنگ او خواهم رفت. بعد که قیصر او را از این کار منصرف ساخت، روش خود را تغییر داد و هدایایی به شجاع اهدا کرد و گفت سلام مرا به رسول خدا برسان. هَوْذَهٔ بن علی حاکم یمامه با دعوت پیامبر برخوردی ملایم داشت و از سفیر آن حضرت پذیرایی کرد و به او هدایایی نیز بخشید.

رسول خدا (ص) در طی سال‌های بعد نیز نامه‌هایی برای حاکمان و زمامداران جهان نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.

جنگ خیبر: خیبر سرزمین حاصلخیز و جلگه سرسبزی بود که در حدود بیست و پنج فرسنگی شمال مدینه در سر راه شام قرار داشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام؛ ج۲؛ ص۱۲۴

لًا رسول خدا نامه‌ای به یهود خیبر نوشته و آنان را به اسلام دعوت کرده بود ولی آنان نپذیرفته بودند. چون خبر اعدام بنی‌قریظه به خیبر رسید یهودیان گرد هم آمدند، گفتند با او به جنگ برخیزیم. مشکل بزرگ یهودیان خیبر این بود که پس از انعقاد صلح حدیبیه فقط مجاز بودند از قبایلی مانند بنی‌سعد و غطفان که با قریش پیمان نداشتند کمک

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۵

نظامی بگیرند.

رسول خدا نُمیلهٔ بن عبدالله لیثی و یا سِبّاع بن عُرْفُطه غفاری را در مدینه به جانشینی خود گذاشت و با هزار و چهار صد نفر و دویست اسب رهسپار خیبر گردید. سپاه اسلام به خیبر رسید. یهودیان صبح در حالی که برای کار روزانه خود از قلعه‌ها خارج

می‌شدنـد ناگهان با لشـکر اسـلام مواجه شده و فریاد کشـیدند: محمد و لشـکر! آن‌گاه وحشت‌زده گریختند و وارد حصارهای خود شدنـد. پیـامبر تکبیر گفت و فرمود: «خیبر ویران شـد!». یهودیـان به رئیس خود سَـلّام بن مِشْـکم خبر دادنـد که سپاه محمـد آنان را غـافلگیر کرد. سَـلّام گفت: سـخن مرا نشـنیدید و در لشکرکشـی به سوی او کوتـاهی کردیـد، اکنون در جنگ با او کوتاهی نکنیـد. پیـامبر چون تصـمیم یهود را بر جنگ دیـد اصـحاب خود را موعظه و آنان را تشویق به جهاد کرد و بشارت داد به این‌که پیروزی از آن ایشان است. نبرد در روز اول از قلعه نطات آغاز شد.

در ترتیب فتـح قلعه‌های خیبر بین مورخان اختلاف زیاد است. پیامبر (ص) زره آهنین خود را به امیرالمؤمنین پوشاند و ذوالفقار را به آن بست و پرچم را به دسـتش داد و فرمـود: «پرچم را بگیر و آن را پیش ببـر، جبرئیـل همراه توست و پیروزی پیش رویت. ترس در سینه‌هـای آنـان ریخته شـده و بـدان‌که آن‌هـا در کتابشـان یافته‌انـد آن‌کس که اینـان را نـابود می‌کنـد نـامش ایلیا (علی) است. پس هنگامی که آن‌ها را دیدی بگو من علی هستم که ان‌شاءالله خوار خواهند شد».

پهلوانان نامـدار خیبر و در رأس آنان مرحب به دست علی (ع) کشـته شدنـد و قلعه قموص که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین قلعه خیبر بود سقوط

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۶

کرد.

یهودیـان به رسول خـدا (ص) عرض کردنـد مـا صاحبان این نخل‌ها هستیم و به اصـلاح امور و آبادی آن‌ها آگاه‌تریم، حاضـریم در این‌جا بمانیم و برای شـما کار کنیم. پیامبر به این شـرط پـذیرفت تا هر زمانی که حضـرت بخواهـد بماننـد و هر وقت نخواست کوچ کنند و بروند.

یهودیان که پیمان‌شـکنی و تزویر و خیانت طبیعت ثانوی آنان شـده بود، به جای آن‌که از رسول خدا (ص) به پاس عفو و گذشت و آزادی اسیران و اسـکان دادن آنان در سـرزمین مسـلمانان تشـکر و قـدردانی کنند، طی توطئه‌ای خطرناک و ناجوانمردانه طرح قتل حضـرت را ریختنـد و سم کشـنده تب‌آوری تهیه کرده و آن را در غـذایی ریخته و به وسـیله زنی برای ایشان فرسـتادند. رسول خدا (ص) سریع حِجامت کرد تا از اثر زهر کاسته شود. با این وصف بعدها می‌فرمود اثر آن سم هر سال در بدن من عود می‌کند.

فـدک دهکده‌ای آباد و دارای سـرزمین حاصـلخیز و نخلسـتان‌ها و باغ‌های زیبا بود که در نزدیکی خیبر قرار داشت. سـرزمین فدک چون بـدون لشکرکشـی و جنگ فتـح شـده بود از اموال خالصه آن حضـرت به‌شـمار می‌آمد و متعلق به خود ایشان بود. رسول خدا (ص) فدک را در قبال مهر حضـرت خدیجه که بنا بر قول مشـهور خود خدیجه پرداخته بود به دخترش حضرت فاطمه (س) بخشید. فدک بعدها پس از رحلت رسول خدا رنگ سیاسی به خود گرفت و در طول تاریخ فراز و نشیب‌های زیادی پیدا کرد.

غزوه وادی القری

: رسول خدا (ص) پس از فتح خیبر و فراغت از کارهای آن رهسپار وادِی الْقُری شد. وادی القری منطقه‌ای بود متشکل از روستاهای زیاد و نزدیک به هم در حدود پنجاه فرسخی شمال مدینه که

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۷

ساکنان مناطقی از آن یهودی بودنـد. رسول خـدا (ص) ایشان را محاصـره کرد و سـپس به پـذیرش اسـلام فرا خواند. یهودیان وادی القری نپذیرفتند و روز نخست به جنگ با مسلمانان پرداختند که طی آن ده نفر از جنگاورانشان به میدان آمدند و به دست علی (ع) و ابودجانه انصاری و زبیر بن عَوّام کشـته شدند. سـرانجام اوایل روز دوم که تازه آفتاب طلوع کرده بود تسـلیم شدند. بدین‌سان بود که یهود در جزیرهٔ العرب سـرکوب شد و دیگر چندان خطری از ناحیه آنان احساس نمی‌شد. پس از فتح خیبر و مناطق وابسته به آن

و تنظیم امور آن‌ها رسول خدا و سپاه اسلام به مدینه بازگشتند.

همان‌گونه که در صلح حدیبیه گذشت مشرکان قریش در ذی‌القعده سال ششم هجرت مانع انجام عُمره پیامبر و مسلمانان شدند. رسول خدا (ص) در ذی‌القعده سال هفتم تصمیم گرفت عمره سال گذشته را قضا کند. رسول خدا در حالی که بر شتر قَصْوا سوار بود و مسلمانان شمشیر بسته اطراف آن حضرت را گرفته بودند وارد مکه شد. سواره طواف کرد و با عصای خود حجرالاسود را استلام نمود، مسلمانان هم همراه آن حضرت طواف کردند. سپس سعی بین صفا و مَرْوَه نمود و در مَرْوَه قربانی کرد و سرش را تراشید و از احرام خارج شد.

پس از جنگ احزاب عمرو عاص که در عرصه تزویر و شیطنت بسیار قوی و زبانزد عرب بود آینده‌نگری نمود و خود را برای تسلیم به رسول خدا آماده ساخت. او در بین راه به خالد بن ولید برخورد که او هم برای تسلیم شدن و پذیرش اسلام به مدینه می‌رفت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۲۸

خود آزمایی

۱. جهانی بودن دین اسلام را با آوردن چند دلیل توضیح دهید.

۲. حضرت محمد (ص) جهت دعوت به پذیرش اسلام برای چه کسانی نامه نوشت؟

۳. علت وقوع جنگ خیبر را شرح دهید.

۴. نقش حضرت علی (ع) در فتح خیبر چه بود؟

۵. خیانت بزرگ یهودیان خیبر را بر ضد پیامبر توضیح دهید.

۶. حضرت رسول (ص) فدک را به چه کسی بخشید؟

۷. غزوه وادی القری را توضیح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۰

درس دوازدهم سریه کعب ...، و مجازات نشدن خالد

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- داستان سریه کعب را بدانیم.
- علت وقوع جنگ موته را بررسی کنیم.
- موقعیت مکانی و چگونگی حوادث جنگ موته را بدانیم.
- فرمانده نبرد موته را بشناسیم.
- ماجرای سریه ذات السلاسل را بدانیم.
- به علت فتح مکه پی ببریم.
- چگونگی اسلام آوردن ابوسفیان را بدانیم.
- به نحوه سقوط مکه پی ببریم.

- با جریان سریه خالد بن ولید آشنا شویم.

در این درس به سریه کعب، جنگ موته، علت وقوع و عدم پیروزی مسلمانان در این جنگ، ماجرای سریه ذات السلاسل، پشیمانی دو گناهکار بزرگ یعنی ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عمو زاده پیامبر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۱

و عبدالله بن ابی امیه پسر عمه پیامبر و برادر ام سلمه و اسلام آوردن آن ها، اسلام آوردن ابوسفیان، سقوط مکه و تسلیم قریش، تطهیر خانه خدا از لوث شرک، ماجرای سریه خالد بن ولید و کشته شدن عده‌ای از مسلمانان بی گناه بنی‌جذیمه و بیزاری پیامبر از عمل زشت او خواهیم پرداخت.

سریه کعب

پس از عمرهٔ القضاء چند سریه رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها سریه کعب بن عُمیر غفاری است. واقدی ۲/ ۷۵۲ گوید: پیامبر (ص) کعب را در ربیع‌الاول سال هشتم همراه پانزده نفر به سرزمین ذات اطْلاح از اراضی شام فرستاد. مسلمانان به گروه زیادی از مردم آن‌جا برخوردند و آنان را به اسلام دعوت کردند ولی آنان نپذیرفتند و به جنگ با مسلمانان پرداختند. مسلمانان مردانه جنگیدند و سرانجام همه آنان شهید شدند، جز یک نفر که در بین مجروحان افتاده بود، شبانه برخاست و خود را با رنج و زحمت فراوان به مدینه رساند و پیامبر را از این واقعه باخبر ساخت.

جنگ موته

در اوایل سال هشتم هجرت در بسیاری از مناطق حجاز امنیت برقرار شد. پیامبر تصمیم گرفت دعوت و تبلیغ اسلام را در مرزهای شمال و سرزمین روم شرقی متمرکز کند. به روایت واقدی ۲/ ۷۵۲ و ابن سعد ۲/ ۱۲۸ حارث بن عمیر ازْدِی را همراه نامه‌ای نزد شُرَحْبیل بن عمرو غَسّانی فرمانروای بُصْری فرستاد و او را به پذیرش اسلام فرا خواند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۲

حارث به دهکده موته که رسید شُرَحبِیل بن عمرو او را دستگیر کرد و گردن زد. این کار بر رسول خدا (ص) سخت آمد و در جمادی الاولی سال هشتم هجری سپاهی متشکل از سه هزار نفر به فرماندهی جعفر بن ابی‌طالب و معاونت زید بن حارثه و عبدالله بن رَواحه بسیج کرد. پس از اقامه نماز ظهر در اردوگاه جُرْف در شمال شهر مدینه حاضر شد و به نوشته یعقوبی ۳/ ۶۵، شرح الاخبار ۳/ ۲۰۶، تلخیص الشافی ۲/ ۲۲۷ و اعلام الوری/ ۱۰۲ جعفر بن ابی‌طالب را به‌عنوان فرمانده سپاه معرفی کرد و مقرّر فرمود اگر او کشته شود زید بن حارثه فرمانده باشد و اگر او نیز کشته شد عبدالله بن رَواحه فرمانده باشد و اگر وی نیز کشته شود مسلمانان فردی را به عنوان فرمانده انتخاب کنند.

سپس سپاه اسلام را تا ثنیهٔ الوداع مشایعت کرد و در آن‌جا در حالی‌که مجاهدان اسلام دور حضرت حلقه زده بودند، به روایت واقدی ۲/ ۷۵۷ خطبه بسیار مهم ذیل را در باره رعایت مسائل و قوانین جنگ بیان کرد: «شما را به پرهیزکاری و نیکی به مسلمانان که همراهتان هستند سفارش می کنم. به نام خدا در راه خدا به پیکار بپردازید. با کسی نبرد کنید که به خدا کفر می‌ورزد. خیانت نکنید، مکر نورزید و زنان و کودکان شیرخوار و پیران فرتوت را نکشید. درختان را از جای نکنید و خانه‌ها را ویران نکنید. وقتی با دشمنان مشرک برخورد کردید به یکی از سه چیز آنان را فرا خوانید؛ نخست به پذیرش اسلام دعوت کنید، اگر نپذیرفتند به پرداخت جزیه فرا خوانید و اگر قبول نکردند از خداوند یاری جویید و با آنان به نبرد برخیزید».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۳

شورای نظامی

ابن‌اسحاق ۴/ ۱۶ و واقدی ۲/ ۷۵۹ گوینـد: آن‌گاه سپاه اسـلام به سوی شام حرکت کرد. خبر حرکت مسـلمانان به فرمانروایان روم رسـید. آنان نیز به گردآوری و بسیج سپاه پرداختند. سپاهیان اسلام به راه خود ادامه داده تا به منطقه مَعان در سرزمین اردن رسیدند. در آن‌جا مطلع شدند که رومیان همراه سپاهی گران در مآب از توابع بَلْقا اردو زده‌اند. مسلمانان دو روز در مَعان توقف کردند و در این اندیشه بودند که مشکل نابرابری سپاه را چگونه حل کنند. طی رایزنی خود به این نتیجه رسیدند که نامه‌ای همراه یک پیک به مـدینه اعزام و از رسول خـدا (ص) کسب تکلیف کننـد که آیا به مـدینه بازگردنـد و یا منتظر نیروی کمکی بمانند. نزدیک بود این نظریه پذیرفته شود اما عبدالله بن رواحه معاون دوم سپاه که با روحیه شهادت‌طلبی از مدینه بیرون آمده بود با خطابه آتشین خود آن را دگرگون ساخت و گفت ما هیچ گاه با فزونی سپاه و کثرت سلاح و زیادی اسب نجنگیدیم. به خدا سوگند ما در جنگ بدر دو اسب و در احد یک اسب داشتیم. بدون شک یکی از دو نیکی است؛ یا پیروزی یا شهادت.

سخنـان پسـر رَواحه چنـان روحیه مجاهـدان را تقویت کرد که همگی یک صـدا فریاد زدنـد پسـر رواحه راست می‌گویـد و تصـمیم گرفتنـد به راه خود ادامه داده و به نبرد بپردازنـد. سپاه اسـلام حرکت کرد تـا به بَلْقاء رسـید و در آن‌جا با سپاه روم رو به رو شـد و سرانجام در دهکده موته اردو زد و لشکر روم نیز در مَشارف فرود آمد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۴

پیکار در صحرای موته

ابن اسحاق ۴/ ۲۰ گویـد: جعفر بن ابی‌طالب سـردار سپاه اسـلام نیروهای خود را تنظیم و فرمانـدهان جناح‌ها را تعیین کرد. قُطبهٔ بن قَتاده عُذْری را بر میمنه و عِبایهٔ بن مالک انصاری را بر میسره گمارد و پرچم را خود به دست گرفت و چنین رجز می‌خواند:

یا حَبَّذَا الْجَنَّهُٔ وَ اقْتِرابُها طَیِّبَهًٔ وَ بارِداً شَرابُها

وَ الرُّومُ رُومٌ قَدْ دَنا عَذابُها کافِرَهًٔ بَعِیدَهًٔ أَنْسابُها

عَلَیَّ إِذْ لاقَیْتُها ضِرابُها

ای خوشا بهشت و نزدیک شدن آن! نوشیدنی‌هایش پاکیزه و خنک است. روم رومی است که عذابش فرا رسیده است، رومیانی که کافرند و بیگانه. بر من است وقتی با آنان روبرو شوم ضربت خود را بر سرشان فرود آورم.

جعفر نبرد سـنگینی کرد و آن‌گـاه که در محاصـره دشـمن واقع شـد و دانست شـهادتش قطعی است، برای آن‌که دشـمن از اسب او اسـتفاده نکنـد و هم‌چنین سپاهیان خود را تشـجیع و تحریض بر جنگ نماید و نیز به آنان بفهماند که هیچ‌گونه خیال عقب‌نشـینی و فرار در سر نـدارد، از اسب پیاده شـد و آن را پی کرد و بی‌درنگ به پیکار ادامه داد تا آن‌که دست راست او جـدا شـد، پرچم را به دست چپ گرفت و بـا یک دست به نبرد ادامه داد تا دست چپ او نیز قطع شـد. آن‌گاه پرچم را با باقی‌مانـده بازوانش نگهـداشت. سرانجام رومیان او را محاصـره کردند و در حالی که دست در بدن نداشت تا بتواند از خود دفاع کند او را کشتند. جعفر هیچ‌گاه به دشمن پشت نکرد. از این‌رو هنگامی که شهید شد نود زخم در قسمت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۵

جلوی بدن داشت.

پس از شـهادت فرمانـده کل معاون اول سـپاه زیـد بن حارثه پرچم را به دست گرفت و قهرمانانه جنگیـد تا آن‌که با نیزه‌ای که به او زدند به شهادت رسید. سپس عبدالله بن رَواحه معاون دوم سپاه پرچم را برداشت و مردانه به نبرد پرداخت تا سرانجام شهید شد.

فرار خالد

واقدی ۲/ ۷۶۳ گوید: پس از کشته شدن فرماندهان ارشد، انسجام و نظم سپاه اسلام به هم ریخت و شیرازه آن از هم گسست. ثابت بن اقْرَم انصاری پرچم را به دست گرفت و مجاهدان را سوی خود فرا خواند، مسلمانان گرد او جمع شدند. آن‌گاه ثابت پرچم را به خالد بن ولید داد، اما خالد آن ایثار و رشادت فرماندهان قبلی را نداشت.

از این‌رو بدون آن‌که کاری انجام دهد از میدان نبرد گریخت! مسلمانان وقتی دیدند فرمانده سپاه در حال فرار است، آنان نیز پا به فرار گذاشتند و سپاه روم به تعقیب آنان پرداخت. قُطبهٔ بن عامر فریاد می‌زد: ای مردم! اگر جوانمرد در حال مصاف با دشمن کشته شود بهتر از آن است که در حال فرار وی را بکشند. او یارانش را صدا می‌زد ولی کسی به‌سوی او نمی‌آمد. فقط فرار بود، مسلمانان پشت سر پرچمدار خود می‌گریختند! وقتی مردم مدینه شنیدند خالد گریخته و مسلمانان را نیز فراری داده، در جُرْف به استقبالشان رفتند و به صورتشان خاک می‌پاشیدند و می‌گفتند: ای فراریان! آیا در راه خدا فرار کردید؟! آن‌گاه سپاهیان سریع به خانه‌های خود رفتند و از شرمساری از منزل بیرون

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۶

نمی‌آمدند. واقدی ۲/ ۷۶۹ تعداد کشته‌های سپاه اسلام را در موته هشت نفر نوشته و به روایت ابن‌هشام ۴/ ۳۰ دوازده تن بوده‌اند. از کشته‌های احتمالی سپاه روم اطلاعی در دست نیست.

واقدی ۲/ ۷۶۱ گوید: پیش از آن‌که خبر شهادت جعفر و معاونانش به مدینه برسد رسول خدا (ص) از آن آگاه شد و مردم را مطلع ساخت. حضرت بسیار غمگین شد تا آن‌جا که به روایت اسدالغابه ۱/ ۲۸۹ جبرئیل به پیامبر فرمود:

«إِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ لِجَعْفَرٍ جَناحَیْنِ مُضَرَّجَیْنِ بِالدَّمِ یَطِیرُ بِهِما مَعَ الْمَلائِکَةِ».

ای رسول خدا همانا خداوند برای جعفر دو بال آغشته به خون آفرید که با آن‌ها همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند.

این خبر موجب تسلّی پیامبر شد و از این‌جا بود که به «جعفر ذوالجناحین» و «جعفر طیار» معروف گردید. آن‌گاه به نقل یعقوبی ۲/ ۶۵ به منزل جعفر آمد کودکانش را نوازش کرد و به اسماء بنت عمیس تسلیت گفت و فرمود:

«عَلی مِثْلِ جَعْفَرٍ فَلْتَبْکِی الْبَواکِی».

زنان گریه‌کننده باید برای همچون جعفر بگریند.

آن‌گاه به حضرت زهرا (س) فرمود غذایی فراهم سازد و برای خانواده جعفر ببرد و این کار در بین بنی‌هاشم رسم شد. به روایت محاسن برقی ۲/ ۴۱۹ و کلینی ۳/ ۲۱۷ امام صادق (ع) فرمود: «از آن پس سنت شد که برای خانواده داغدیده تا سه روز غذا فراهم سازند».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۷

به نقل واقدی ۲/ ۷۶۶ اسما به پیامبر (ص) گفت: ای کاش مردم را جمع می‌کردی و فضایل جعفر را به آگاهی آنان می‌رساندی تا آن‌که فراموش نشود. رسول خدا (ص) به مسجد رفت و فضایل جعفر را به آگاهی مردم رساند.

فرماندهی نبرد موته

گویا در صدر اسلام اختلافی وجود نداشته که فرماندهی سپاه موته با جعفر بن ابی‌طالب بوده است، شعرا در آن روز در اشعار خود به این موضوع تصریح کرده‌اند. اما بعدها این مطلب دستخوش مسائل سیاسی گشته و اختلاف شده است. در این‌که عبدالله بن رواحه معاون دوم سپاه موته بوده است اختلافی نیست بلکه اختلاف درباره فرمانده کل و معاون اول است. عموم مورخان اهل سنت نوشته‌اند فرمانده سپاه زید بن حارثه و جعفر بن ابی‌طالب معاون اول بوده است. بیشتر مورخان و محدثان شیعه نوشته‌اند سردار سپاه

جعفر بن ابی‌طالب و معاون اول او زید بوده است. دلایل و شواهد زیادی نظر شیعه را تأیید می‌کند.

الف. طبرسی در اعلام الوری/ ۱۰۲ گوید: ابان بن عثمان احْمَر از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که حضرت فرمود: «رسول خدا (ص) جعفر بن ابی‌طالب را به فرماندهی آنان گمارد و فرمود: اگر او کشته شد زید فرمانده و اگر وی نیز کشته شد عبدالله بن رواحه فرمانده است».

ب. عده‌ای از مورخان و محدثان بزرگ همچون یعقوبی ۲/ ۶۵، قاضی نعمان ۳/ ۲۰۶، طبرسی/ ۱۰۲، ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۵، ابن ابی‌الحدید ۱۵/ ۶۲،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۸

علامه مجلسی ۲/ ۵۵ و دیگران گفته‌اند جعفر (ع) فرمانده سپاه بوده است.

ج. به روایت ابن‌سعد در طبقات ۲/ ۱۳۰ ابوعامر که خود شاهد پیکار موته بوده است می‌گوید نخست جعفر بن ابی‌طالب پرچم را به دست گرفت و پیکار کرد تا کشته شد، آن‌گاه زید بن حارثه پرچم را برداشت و به نبرد پرداخت تا آن‌که کشته شد.

د. در اشعار شعرا تصریح شده که فرماندهی سپاه موته با جعفر بن ابی‌طالب بوده است. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۲۶ حسان بن ثابت گوید:

فَلا يُبْعِدَنَّ اللهُ قَتْلى تَتابَعُوا بِمُؤتَةَ مِنْهُمْ ذُوالْجَناحَيْنِ جَعْفَرُ

غَداةَ مَضَوْا بِالْمُؤمِنِينَ يَقُودُهُم إِلَى الْمَوْتِ مَيْمُونُ النّقِيبَةِ أَزْهَرُ

خدا از رحمت خود دور نگرداند کشتگانی را که به ترتیب در سرزمین موته به میدان شتافتند که از آنان است جعفر ذوالجناحین. در آن بامدادی که همراه مؤمنان حرکت کردند و سپید چهره‌ای ایشان را به سوی مرگ رهبری می‌کرد.

کعب بن مالک نیز سروده است:

ذْ يَهْتَدُونَ بِجَعْفَرٍ وَ لِوائِهِ قُدّامَ أَوَّلِهِم فَنِعْمَ الأَوّلُ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۳۹

چون از جعفر و پرچمش پیروی کردند، جعفری که پیشاپیش آنان در حرکت بود، وه چه نیکو سرداری بود.

نگاهی به جنگ موته

دو مطلب در جنگ موته حائز اهمیت است؛ یکی این‌که گویا مسلمانان همانند دیگر جنگ‌ها از خود رشادت نشان نداده و جانانه نجنگیدند. مؤید این مطلب این است که اگر آنان استوار و پابرجا پیکار می‌کردند نباید در همان درگیری نخست فرماندهان ارشد سپاه کشته می‌شدند. اما مطلب دوم، این‌که در سیره ابن هشام ۴/ ۱۶ تعداد سپاه روم دویست هزار و در تذکرة الخواص/ ۱۸۹ چهارصد هزار نفر آمده است، احتمالًا ذکر این رقم برای توجیه فرار خالد بوده است، زیرا برای مقابله با سه هزار نیرو به دویست هزار نفر احتیاج نیست! در روایت ابان از امام صادق (ع) آمده که پادشاه روم سپاه زیادی بسیج کرد. تعدادی از محققان معاصر از روی برخی قراین و شواهد حدس زده‌اند که سپاه روم حدود بیست هزار نفر و بعضی دیگر گفته‌اند حدود چهار تا پنج هزار نفر بوده است. از این‌روست که برخی از دانشمندان متأخر اهل سنت در مقام توجیه برآمده‌اند، عبدالوهاب نجّار در السیرة النبویه/ ۲۵۹ نوشته است: استاد خِضْری می‌گوید این تعداد را که مورخان ذکر می‌کنند مبالغه‌آمیز است، مسلمانان فقط عده زیادی را در مقابل خود مشاهده کردند و به هیچ وجه ممکن نبود که تعداد حقیقی آنان را بدانند. محال است سپاه عظیمی با یک لشکر کوچک برخورد کند آن‌گاه در میدان نبرد بیش از دوازده نفر کشته نشود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۰

عباس عَقّاد نیز به نقل الحرکات العسکریه/ ۳۹۴ گوید: قول ارجح این است که این سپاه برای جنگ در آن‌جا نیامده بود بلکه هِرَقْل با سپاهیان خود که برای زیارت شکرانه به بیت‌الْمَقْدِس می‌رفت در آن‌جا به‌سر می‌برد. سیف‌الدین سعید هم در الحرکات العسکریه/ ۳۹۴ نوشته است: بی‌شک هرقل و فرماندهان بزرگ او آن‌قدر از فنون نظامی بیگانه نبودند که دویست هزار مرد جنگی را برای رویارویی با سه هزار نفر عرب بیاورند.

سریه ذات السلاسل

چند سریه در فاصله عُمرهٔ القضاء و فتح مکه واقع شد که مهم‌ترین آن‌ها سریه ذات السَّلاسِل است. اهل سنت این سریه را به گونه‌ای و شیعیان به نوع دیگر ذکر کرده‌اند. گویند سلاسل نام آبگاهی بوده که در پشت وادی القری قرار داشته و تا مدینه ده روز راه بوده است. مؤلف معالم الاثیره/ ۱۴۲ گوید: از منطقه ذات السلاسل اطلاع دقیقی در دست نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند مکان آن را معین کند، به احتمال قوی در شمال مدینه در منطقه تبوك و یا مرزهای شام بوده است. واقدی ۲/ ۷۷۰ گوید: خبر رسید که از قبایل بَلِی و قُضاعه مردانی جمع شده و قصد شبیخون به مدینه دارند پیامبر (ص)، عمروعاص را که از ناحیه مادر با قبیله بَلِی خویشاوندی داشت همراه سیصد نفر به آن دیار گسیل داشت. او را به آن جهت انتخاب فرمود تا به این وسیله دل‌های آنان را جلب و به اسلام متمایل گرداند. عمرو تا نزدیکی منطقه آنان رفت، در آن‌جا از بیم دشمن توقف کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۱

آن‌گاه رافع بن مَکیث جُهَنی را نزد رسول خدا (ص) فرستاد و درخواست کمك کرد. حضرت دویست نفر از جمله ابوبکر و عمر را به فرماندهی ابوعبیده جرّاح به کمك عمرو فرستاد و توصیه کرد با هم اختلاف نکنند. آنان تا آخرین نقطه سرزمین دشمن رفتند و ساعتی با آنان درگیر شدند و مقداری تیراندازی کردند، دشمن فرار کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.

محدثان شیعه از جمله شیخ مفید/ ۶۰ و علامه مجلسی ۲۱/ ۶۶ گفته‌اند پس از آن‌که خبر رسید تعدادی از اعراب هم‌پیمان شده‌اند که با تمام نیرو و توان به مدینه یورش برند، پیامبر (ص) نخست ابوبکر را با گروهی اعزام کرد، او بدون آن‌که بتواند کاری کند به مدینه بازگشت. سپس عمر را فرستاد، او نیز مانند ابوبکر بدون نتیجه بازگشت. عمروعاص که تازه مسلمان شده بود عرض کرد یا رسول الله جنگ نیرنگ است، مرا بفرست تا کار را اصلاح کنم. او نیز رفت اما سرنوشت فرماندهان قبلی را داشت. سرانجام پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین را به فرماندهی منصوب کرد، علی (ع) به خانه رفت و پارچه مخصوصی را که هنگام سختی‌ها و دشواری‌های جنگ بر سر می‌بست بر سر خود بست. سپس به سوی دشمن حرکت کرد. او با کاربرد اصول دقیق نظامی از قبیل استتار و اختفا، دشمن را غافلگیر کرد و با کشتن هفت نفر از دلاوران و جنگاوران آنان از جمله سعید بن مالك عِجْلی عده‌ای را اسیر کرد و دست بسته به مدینه آورد. طبرسی در مجمع البیان ۱۰/ ۵۲۸ گوید: به همین لحاظ که اسیران را به صف کشیده و با طناب دست‌هایشان را مانند این‌که به زنجیر کشیده باشند بستند، به این‌جنگ ذات السَّلاسِل گویند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۲

شیخ مفید/ ۸۸ گوید: رسول خدا (ص) همراه صحابه در خارج مدینه به استقبال علی (ع) رفت. هنگامی که چشم علی به آن حضرت افتاد از اسب پیاده شد. پیامبر فرمود:

«ارْکَبْ فَإِنَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ رَاضِیَانِ عَنْكَ».

سوار شو که همانا خدا و رسولش از تو خشنود هستند.

امیرالمؤمنین از شادی گریست. آن‌گاه پیامبر (ص) فرمود: «ای علی اگر بیم آن را نداشتم که طوایفی از امتم آن‌چه را که نصارا درباره عیسی بن مریم گفته‌اند بگویند امروز درباره‌ات سخنی می‌گفتم که هیچ‌گاه بر گروهی نگذری مگر آن‌که خاك زیر پای تو

را (برای تبرک) برگیرند». در تفسیر فرات کوفی/ ۵۹۸ آمده است: پیامبر (ص) با ردای خود غبار از صورت علی (ع) پاک کرد و پیشانیش را بوسید و در حالی که می‌گریست به اصحاب فرمود:

«مَعاشِرَ أَصْحابِی لا تَلُومُونِی فِی حُبِّی عَلِیَّ بْنَ أَبِی طالِبٍ، فَإِنَّما حُبِّی عَلِیّاً مِنْ أَمْرِ اللهِ وَ اللهُ أَمَرَنِی أَنْ أُحِبَّ عَلِیّاً وَ أُدْنِیَهُ».

ای یاران من مرا برای علاقه‌ام به علی بن ابی‌طالب سرزنش نکنید، همانا علاقه من به علی از ناحیه خداست، خداوند مرا فرمان داد تا علی را دوست داشته باشم و مقرّب بدارم.

بسیاری از مفسران و محدثان شیعه نوشته‌اند سوره العادیات درباره این سریه نازل شده است.

فتح مکه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۳

واقدی ۲/ ۷۸۰ گوید: پیش از اسلام بین قبیله خزاعه و بنی‌بکر اختلاف و درگیری بود، با آمدن اسلام و درگیر شدن با مسائل دین جدید دست از اختلاف برداشتند تا آن‌که صلح حدیبیه پیش آمد. بنی‌بکر هم‌پیمان قریش و خزاعه که در جاهلیت با عبدالمطلب پیمان داشتند هم‌پیمان رسول خدا (ص) شدند. بعدها انس بن زُنَیم دِیلی از قبیله بنی‌بکر رسول خدا (ص) را در شعری هجو کرد، نوجوانی از خزاعه به او حمله کرد و سرش را شکست و با این حادثه بین دو قبیله دوباره فتنه برپا شد.

به روایت واقدی ۲/ ۷۸۳ بیست و دو ماه که از انعقاد صلح حدیبیه گذشت، بنی‌نُفاثه که تیره‌ای از بنی‌بکر بودند نزد قریش رفتند و از آنان خواستند تا ایشان را در جنگ با بنی‌خزاعه با نیرو و سلاح یاری دهند. قرار شد قریش این کار را پنهانی انجام دهند، آن‌گاه گروهی از سران قریش در حالی که چهره خود را با نقاب پوشانده بودند، همراه جمعی از یاران خود به کمک بنی‌بکر شتافتند و شبانه به اتفاق آنان به گروهی از خزاعه که در سر آب وَتِیر در نزدیکی مکه خواب بودند حمله بردند و حدود بیست و سه نفر از آنان را که بیشترشان زن و کودک و افراد ضعیف بودند کشتند. بامدادان شرکت قریش در این حمله برملا شد و آنان از کار خود پشیمان شدند و دریافتند که عهد و پیمان خود را با رسول خدا شکستند. عمرو بن سالم خزاعی از تیره بنی‌کعب همراه چهل نفر برای شِکوه و دادخواهی و طلب یاری رهسپار مدینه شد و در حالی که پیامبر با اصحاب در مسجد نشسته بودند به حضور ایشان رسید. آن‌گاه از قریش که بنی‌بکر را کمک کرده بودند شکایت کرد و ظلم و مصائبی را که بر آنان وارد شده بود، در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۴

ضمن اشعاری جانسوز بیان نمود. پیامبر (ص) فرمود: «یاری نشوم اگر همان‌گونه که خودم را یاری می‌دهم بنی‌کعب را یاری نکنم». سپس بُدیل بن وَرْقاء خزاعی نیز با مردانی از خزاعه رهسپار مدینه شد و آن‌چه را بر سرشان آمده بود به رسول خدا (ص) گزارش دادند و از قریش شکایت کردند.

نگرانی قریش

واقدی ۲/ ۷۸۵ گوید: حارث بن هشام و عبدالله بن ابی ربیعه نزد ابوسفیان آمدند و گفتند این کاری است که به ناچار باید اصلاح گردد و اگر اصلاح نشود محمد با اصحاب خود به سراغ ما خواهد آمد. با آن‌که ظاهرا ابوسفیان در این ماجرا شرکت نداشت و به روایت اعلام الوری/ ۱۰۵ از امام صادق (ع) او در این هنگام در شام بود و به روایت واقدی ۲/ ۷۸۵ خود او تصریح کرد که در این کار حضور نداشته و با وی مشورت هم نشده است. با این حال برای جلوگیری از سقوط مکه و سروری قریش صلاح در این دید که برای تحکیم و تمدید پیمان به مدینه برود، زیرا ابوسفیان می‌دانست پس از سقوط خیبر که پشتوانه خوبی برای قریش به شمار می‌آمد و رفتن سیاستمداران و سردارانی چون عمرو عاص و خالدبن ولید به مدینه، دیگر قریش چندان توان مقابله با سپاه اسلام را

ندارد. ابوسـفیان سـرانجام نزد رسول خدا (ص) آمد و در باب تمدید عهدنامه سخن گفت. به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۳۸ و شیخ مفید/ ۹۶ حضـرت به او پاسـخی نـداد ولی به روایت واقـدی ۲/ ۷۹۲ و اعلام الوری/ ۱۰۵ پرسـید: «مگر از نـاحیه شـما حادثه‌ای رخ داده است؟».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۵

ابوسفیان گفت: نه، به خدا پناه می‌برم. حضرت فرمود: «پس ما همچنان بر صلح حدیبیه و مدت آن پایبندیم».

آن‌گاه ابوسفیان از ابوبکر و عمر خواست تا در مورد تمدیـد و تحکیم عهـدنامه با پیامبر گفتگو کننـد، آنان نپذیرفتنـد. از آن‌جا به منزل حضـرت علی (ع) آمـد و از ایشـان خواست تا نزد رسول خـدا از وی شـفاعت کنـد. امیرالمؤمنین فرمود: «رسول خـدا بر کاری تصمیم گرفته و ما را یارای آن نیست که با وی سخن بگوییم». سپس از حضرت فاطمه (س) درخواست کرد تا کودکانش را که در حال بازی بودند دسـتور دهد قریش را پناه دهند. ایشان فرمود: «فرزندانم هنوز خردسال هسـتند. وانگهی احدی برخلاف رسول خدا پناه نمی‌دهد». ابوسـفیان به علی (ع) گفت کار بر من دشوار شده است، چاره چیست؟ حضرت فرمود: «چیزی که برایت فایده داشته باشـد نمی‌دانم ولی تو سـرور بنی‌کنـانه‌ای، برخیز و بین مردم یک‌جـانبه تمدیـد پیمان را اعلام کن». پرسـید این کار فایـده‌ای دارد؟ فرمود: «نه به خـدا، گمـان نمی‌کنم ولی چـاره‌ای جز این نـداری». ابوسـفیان برخاست به مسـجد رفت و گفت: ای مردم من پیمان را تمدید کردم و سپس بر شتر خود سوار شد و به مکه بازگشت.

شیـخ مفید/ ۷۰ می‌گویـد: ابتکـاری که امیرالمؤمنین (ع) دربـاره ابوسـفیان انجـام داد بهترین تـدبیر بود، زیرا هم بـا نرمی و ملاـیمت ابوسفیان را از مدینه خارج کرد به‌طوری که او گمان می‌کرد کاری انجام داده است و با بیرون راندن ابوسفیان این خطر دفع شد که اگر او در مـدینه می‌مانـد و فکر خود را دنبال می‌کرد و کار را بر پیامبر دشوار می‌ساخت، حـداقل کار فتـح مکه به تعویق می‌افتاد و چنان‌چه ناراحت و دست‌خالی به مکه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۶

بازمی‌گشت قریش را بر ضد رسول خدا (ص) تحریک و اندیشه جنگ را در سر می‌پروراند.

وقتی ابوسـفیان به مکه رسـید و شـرح مسافرت خود را به قریش گفت او را ملامت کردند و فهمیدند که نتوانسـته است کاری انجام دهد.

لغزش حاطب

با پیمان‌شکنی قریش مانع فتح مکه برطرف و راه آن باز شد.

رسول خـدا (ص) تصـمیم گرفت خانه خـدا را از لوث شـرک پاک کنـد و به شـیطنت چنـدین ساله ماجراجویان قریش خاتمه دهد. بنابراین بدون آن‌که مقصد خود را بیان کند دستور داد تا مسلمانان آماده شوند.

ابن اسحاق ۴/ ۴۰ و واقـدی ۲/ ۷۹۶ گوینـد: ابوقَتـادهٔ بن رِبْعی را همراه هشت نفر به منطقه اضَم اعزام کرد تـا چنین تصـور شـود که پیـامبر آهنـگ آن ناحیه را دارد و از خـدا خواست اخبار جنگ به قریش نرسـد. چون سـپاه اسـلام برای حرکت آماده شـد برخی از مردم به هر نحوی که بود از حقیقت امر مطلع گردیدند. حاطب بن ابی‌بَلْتَعَه که از بدریون و پیک رسول خدا (ص) نزد پادشاه مصر بود، نـامه‌ای به سه نفر از سـران قریش نوشت و آنـان را از حرکت پیامبر مطلع ساخت. آن‌گاه نامه را به زنی به نام ساره داد تا آن را از بیراهه به قریش برسانـد. سـاره نـامه را در میـان بـافته موهای خود پنهان کرد و راه مکه را در پیش گرفت. جبرئیل این ماجرا را به رسول خدا خبر داد و ایشان علی (ع) و زبیر یا به روایتی مِقْداد را امر فرمود تا در بین راه نامه را از او بگیرند.

امیرالمؤمنین و زبیر در بین راه به ساره رسیدند و او را از شتر پیاده و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۷

بارهایش را جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. حضرت علی (ع) فرمود: «به خدا سوگند نه به رسول خدا دروغ گفته شده و نه به ما، یا خودت نامه را بیرون بیاور یا این‌که ما تفتیشت می‌کنیم». همین که جدیت امیرالمؤمنین را دید گفت کنار بروید و روی خود را برگردانید آن‌گاه نامه را از میان موهای خود درآورد و به آنان داد. علی بن ابی‌طالب نامه را گرفت و نزد پیامبر آورد. حضرت از حاطب پرسید: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟». گفت: ای رسول خدا من به خدا و رسول ایمان دارم و هیچ گونه تغییر و تبدیل هم در عقیده‌ام نداده‌ام. چون در میان قریش عشیره‌ای ندارم و خانواده‌ام بین آنان تنها هستند، خواستم به سبب این کار خانواده‌ام را حمایت کنند. پیامبر (ص)، حاطب را عفو کرد و سه آیه نخست سوره مُمْتَحَنَه در برائت او نازل شد.

تجهیز و حرکت سپاه

رسول خدا (ص) به اعراب بادیه‌نشین پیام داد که هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید ماه رمضان در مدینه باشد. ده هزار نفر از قبایل مختلف آماده شدند. پیامبر ابورُهْم غفاری و یا ابن ام‌مکتوم را به جانشینی خود گذاشت و با سپاه اسلام عصر چهارشنبه و یا جمعه دهم و به روایت یعقوبی ۲/ ۱۵۸ و طبرسی/ ۱۰۶ دوم ماه رمضان سال هشتم هجرت به سوی جنوب مدینه حرکت کرد. در بیست فرسنگی مکه به قُدید که رسید در بِئر ابن‌عِنَبَه اردو زد و پرچم‌ها را برافراشت و پرچم مهاجران را به علی بن ابی‌طالب سپرد.

عباس بن عبدالمطلب که در مکه می‌زیست و هنوز هجرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۸

نکرده بود، به نقل جوامع السیره/ ۱۸۰ مقارن حرکت پیامبر به قصد هجرت از مکه خارج شد و در ذی‌الحُلَیفَه به رسول خدا (ص) برخورد، بار و بنه خود را به مدینه فرستاد ولی خودش همراه آن حضرت به مکه بازگشت.

پشیمانی دو گناهکار بزرگ

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۴۲ ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عموزاده پیامبر که حضرت را هجو می‌کرد و در تمامی جنگ‌ها بر ضد رسول خدا شرکت داشت تا آن‌جا که حضرت خونش را هدر شمرده بود، همراه عبدالله بن ابی امیه مخزومی پسر عمه پیامبر و برادر ام سلمه که او نیز از مخالفان و دشمنان سرسخت آن حضرت بود، در همین ایام برای پذیرش اسلام راهی مدینه شدند. در بین راه به سپاه اسلام برخوردند و خواستند با واسطه شدن عباس بن عبدالمطلب خدمت پیامبر (ص) برسند، ولی حضرت نپذیرفت. ام سلمه نزد حضرت شفاعت آنان را نمود و گفت یکی پسر عمو و دیگری پسر عمه و برادر همسرت است. پیامبر فرمود: «مرا به آنان نیازی نیست، پسر عمویم آبرویم را ریخت، پسر عمه و برادر همسرم هم گفت آن‌چه را که گفت!». ابوسفیان بن حارث که فرزند خردسالش را به همراه داشت گفت به خدا سوگند یا مرا می‌پذیرد یا دست این پسرم را می‌گیرم و سرگردان در بیابان‌ها می‌گردم تا هر دو از گرسنگی و تشنگی جان دهیم! هنگامی که این مطلب به پیامبر رسید بر آنان دلسوزی و مهربانی نمود و به حضور پذیرفت و آن دو نزد حضرت مسلمان شدند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۴۹

ابن اثیر در کامل ۲/ ۱۶۴ گوید: علی (ع) به ابوسفیان گفت از روبرو نزد رسول خدا برود و در مقابل آن حضرت بایستد و آن‌چه را برادران یوسف به او گفتند به پیامبر بگوید. ابوسفیان سرافکنده در مقابل رسول خدا ایستاد و گفت: به خدا سوگند که همانا خداوند تو را بر ما برتری داد گر چه ما گناهکاریم! پیامبر با یک دنیا بزرگواری و رحمت تمام جنایات و بی‌مهری‌ها را نادیده

گرفت و فرمود: «امروز بر شما سرزنشی نیست!». گویند ابوسفیان بن حارث از خجالت و شرمندگی تا آخر عمر هیچ گاه به چهره رسول خدا (ص) نگاه نکرد.

اطلاع ابوسفیان از سپاه اسلام

واقدی ۲/ ۸۱۴ می‌نویسد: تا هنگامی که مسلمانان در مَرُّ الظَّهْران فرود آمدند هیچ‌گونه اطلاعی به قریش نرسیده بود ولی آنان بیم داشتند که شاید رسول خدا (ص) به جنگ ایشان بیاید. پیامبر در مَرُّ الظَّهْران دستور داد هر فردی شبانگاه آتشی برافروزد، مجموعا ده هزار شعله آتش افروخته شد. ابوسفیان، حکیم بن حزام و بُدَیل بن وَرْقاء خزاعی برای به دست آوردن اخبار از شهر خارج گشتند و با دیدن آتش سپاه اسلام وحشت‌زده شدند. عباس بن عبدالمطلب برای جلوگیری از خونریزی به‌سوی مکه آمد و در نزدیکی شهر ابوسفیان را دید. ابوسفیان از او پرسید چه خبر است؟ عباس گفت وای بر تو این رسول خداست با ده هزار نفر از مسلمانان، اگر بر تو ظفر یابد گردنت را می‌زند. بیا به دنبال من بر همین استر سوار شو تا تو را نزد او ببرم و برایت امان بگیرم. عباس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۰

با شتاب ابوسفیان را نزد رسول خدا (ص) آورد و عرض کرد من او را امان داده‌ام. عمر اصرار داشت که ابوسفیان باید کشته شود. پیامبر به عباس فرمود: «او را داخل خیمه خود ببر و صبح نزد من بیاور».

عباس صبحگاهان ابوسفیان را آورد. هنگامی که رسول خدا (ص) او را دید فرمود: «وای بر تو ای ابوسفیان! آیا وقت آن نرسیده که بدانی خدایی جز خداوند یگانه نیست؟» گفت پدر و مادرم فدای تو باد چقدر بردبار و بزرگوار و خویشاوند دوستی. به خدا سوگند من هم گمان کردم اگر همراه خداوند خدایی دیگر وجود داشت تا کنون مرا یاری کرده بود. حضرت فرمود: «وای بر تو هنوز وقت آن نرسیده که بدانی من پیامبرم؟». گفت: اما درباره این مطلب هنوز در دل من تردیدی است! ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۷ گوید: علی (ع) خواست با شمشیر او را بکشد، اما پیامبر مانع شد. عباس گفت: وای بر تو! اسلام بیاور قبل از آن‌که گردنت زده شود. مقصود عباس این بود که با اظهار اسلام مصونیت پیدا کند نه این‌که در پذیرش اسلام مجبور باشد. ابوسفیان در این هنگام از روی اضطرار شهادتین را بر زبان جاری کرد و به روایت طبرسی/ ۱۰۸ با لکنت زبان آن را ادا نمود و اسلام آورد. عباس به رسول خدا (ص) عرض کرد ابوسفیان مردی است خواهان فخر، برای او مزیتی قائل شوید. حضرت فرمود: «هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، یا در خانه خود را ببندد و یا داخل مسجدالحرام شود در امان است». روشن است دارالامان بودن خانه ابوسفیان هیچ گونه فضیلتی برای وی به حساب نمی‌آمد، زیرا به گفته ابن‌حزم در جوامع السیره/ ۱۸۲ خانه هر فرد مکی چنین حکمی داشت. ابن اسحاق ۴/ ۴۶ گوید: چون ابوسفیان خواست برود حضرت به عباس دستور داد او را در تنگنای دره نگهدارد تا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۱

سپاهیان خدا بر وی بگذرند و او عظمت و شُکوه آنان را ببیند تا مبادا به فکر مقاومت بیفتد. عباس چنان کرد و واحدهای سپاه اسلام یکایک از تنگنای دره عبور می‌کردند تا آن‌که نوبت به کتیبهٔ الخضراء رسید که رسول خدا (ص) در بین آنان بود. ابوسفیان با دیدن این صحنه باطن خود را آشکار کرد و به عباس گفت: پادشاهی برادرزاده‌ات بالا گرفته است! عباس گفت: این پادشاهی نیست بلکه پیامبری است.

سقوط مکه و تسلیم قریش

ابوسفیان با شتاب به مکه آمد و دستور امان را به مردم ابلاغ کرد و قریش را از مخالفت و مقاومت و سرسختی برحذر داشت. به روایت یعقوبی ۲/ ۵۹ او به مردم مکه گفت اگر اسلام نیاورند نابود خواهند شد. به نقل ابن اسحاق ۴/ ۴۷ و نویری ۱۷/ ۳۰۲

ابوسفیان گفت: ای گروه قریش این محمد است، با سپاهی آمده که شما توان مقابله با آن را ندارید! همسرش هند او را توبیخ کرد و گفت گوش به سخن این پیر خرفت ندهید و مردم را به پایداری و قتل شوهرش فرا خواند. ابوسفیان گفت به حرف این زن مغرور نشوید که کار از کار گذشته است، هر کس وارد خانه من شود درامان است. مردم گفتند خدا تو را بکشد، خانه‌ات که مشکلی از ما حل نمی‌کند، مگر خانه تو چقدر وسعت دارد؟! ابوسفیان گفت: هر کس داخل خانه خویش بماند و یا وارد مسجد الحرام شود در امان است. مردم در این هنگام متفرق شدند، عده‌ای به خانه‌های خود و گروهی به مسجدالحرام رفتند.

رسول خدا (ص) در ذی‌طُوی سپاه خود را به چهار دسته تقسیم و شهر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۲

مکه را از چهار سو محاصره کرد و به روایت طبرسی/ ۱۱۰ دستور اکید صادر کرد جز با کسانی که سر جنگ دارند جنگ نشود. مقصود حضرت این بود تا جایی که ممکن است از جنگ و خونریزی اجتناب شود و مکه بدون خونریزی فتح گردد. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۴۹ و شیخ مفید/ ۷۱ سعد بن عباده بزرگ انصار که پرچم انصار را حمل می‌کرد بر مشرکان قریش خشم برد و فریاد زد:

أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةُ أَلْيَوْمُ تُسْبَى الْحَرَمَةُ

امروز روز کشتار و انتقام است، امروز زنان اسیر خواهند شد!

آن‌گاه گفت: ای گروه اوس و خزرج انتقام روز احد را بگیرید! عباس به پیامبر گفت: یا رسول الله آیا نمی‌شنوی سعد بن عباده چه می‌گوید؟ پیامبر به امیرالمؤمنین فرمود: «خودت را به سعد برسان و پرچم را از او بگیر و با ملایمت وارد مکه شو». علی پرچم را از سعد گرفت. به روایت ابن‌شهر آشوب ۱/ ۲۰۸ سعد به علی (ع) گفت اگر جز تو کس دیگری بود هرگز نمی‌توانست پرچم را از من بگیرد. امیرالمؤمنین به جای شعار تهدیدآمیز سعد فریاد زد:

«أَلْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةُ».

امروز روز مهربانی است.

آن‌گاه به نقل واقدی ۳/ ۷۲۲ همان گونه که پیامبر (ص) فرموده بود با پرچم وارد مکه شد و آن را در کنار حجرالاسود برافراشت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۳

منشور رأفت در عین قدرت

پیامبر اکرم (ص) در آستانه ورود به مکه و فتح امّ القری فرمانی بسیار مترقی و بشر دوستانه که در بردارنده حقوق کامل و حرّیت و آزادی انسان و آسیب‌دیدگان جنگی است و تا انقراض عالم پیشرفته و قابل اجرا بوده صادر کرد و با یک دنیا مهر و محبت به روایت الاموال ابوعبید/ ۱۴۱ و فتوح البلدان بلاذری/ ۵۳ چنین فرمود:

«أَلا لا يُجْهَزَنَّ عَلى جَرِيحٍ وَلا يُتْبَعَنَّ مُدْبِرٌ وَ لا يُقْتَلَنَّ أَسِيرٌ، وَ مَنْ أَغْلَقَ بابَهُ فَهُوَآمِنٌ».

هان ای سپاهیان! هیچ مجروحی نباید از پا درآید، هیچ گریزانی نباید دنبال گردد، هیچ اسیری نباید کشته شود و هر کس داخل خانه‌اش بماند در امان است.

علاوه بر این به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۴۷ مسجدالحرام و خانه ابوسفیان را نیز امانگاه قرار داد و از همه جالب‌تر این‌که به روایت امتاع الاسماع/ ۳۷۹ پرچم امانی بست و به دست ابورُوَیحه عبدالله بن عبدالرحمن خثعمی داد و دستور فرمود فریاد بزنند: «هر کس زیر پرچم ابورُوَیحه درآید در امان است».

رسول خدا روز جمعه بیستم ماه رمضان سال هشتم هجرت نزدیک ظهر همراه سپاهیان اسلام به‌گفته مقریزی در امتاع الاسماع/ ۳۷۷ در حالی‌که بر شتر قصوای خود سوار و به نشانه تواضع و فروتنی در برابر الله سر خود را پایین افکنده بود و سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُاللهِ»

را که در همان وقت نازل شد زمزمه می‌کرد، وارد مکه گردید و شهر بدون مقاومت تسلیم او شد. حضرت در این هنگام نگاهی به مسلمانان افکند، کثرت و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۴

شوکت آنان هیچ‌گونه تأثیری در او نگذاشت و فرمود: «لا عَیْشَ إِلّا عَیْشُ الآخِرَهْ» زندگی جز زندگی آخرت نیست.

آن‌گاه سر بر جهاز شتر گذاشت و خدا را سجده کرد. شگفتا! این لحظه حضرت که آشکارا و در اوج قدرت وارد مکه می‌شد با آن لحظه که در نهایت ضعف و پنهانی از مکه خارج می‌گشت هیچ تفاوتی نداشت!

صفوان بن امیه، عِکْرِمَهْ بن ابی‌جهل و سهیل بن عمرو عده‌ای را برای جنگ و مقاومت در مقابل مسلمانان در خَنْدَمَه گرد آوردند. اینان با خالد بن ولید درگیر شدند. به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۵۰ دوازده یا سیزده نفر و به روایت واقدی ۲/ ۸۷۵ بیست و چهار نفر از مشرکان کشته و دو یا سه نفر از مسلمانان شهید شدند.

سپاهیان اسلام از چهار سو وارد شهر شدند و در میعادگاه خود که مسجدالحرام بود به هم رسیدند و پیرامون کعبه حلقه زدند. به روایت واقدی ۲/ ۸۲۵ پیامبر دستور داد فقط ده نفر، شش مرد و چهار زن که جرمشان بسیار سنگین بود مجازات شوند گرچه زیر پرده کعبه پنهان شده و یا به آن چنگ زده باشند. اینان عبارت بودند از عِکْرِمَهْ بن ابی‌جهل، هَبّار بن اسْوَد، عبدالله بن سعد، مِقْیس بن صُبابه، حُوَیرِث بن نُقَیذ، عبدالله بن هلال، هند بنت عُتبه، ساره آزاد شده عمرو بن هاشم، قُرَینا و قُرَیبَه کنیزان ابن خَطَل که در آوازه‌خوانی خود رسول خدا را هجو می‌کردند. از این عده چهار نفر کشته و بقیه بخشوده شدند.

پیامبر (ص) در این مدت که در مکه بود به خانه کسی نرفت، ابورافع در حَجُون کنار قبر حضرت ابوطالب و خدیجه خیمه‌ای از چرم برای ایشان برپا ساخت. حضرت در حَجُون اقامت داشت و برای نماز به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۵

مسجدالحرام می‌رفت.

تطهیر کعبه از بت‌ها

واقدی ۱/ ۸۳۱ گوید: رسول خدا (ص) پس از شستشو و ساعتی استراحت در خیمه خود بر ناقه قصوا سوار شد و در حالی‌که سپاهیان در برابرش صف کشیده بودند راهی مسجدالحرام گردید. سوار بر شتر طواف و با چوبدستی خود حجرالاسود را استلام کرد و تکبیر گفت. مسلمانان همه با تکبیر آن حضرت تکبیر گفتند، آن‌چنان که مکه از صدای تکبیر آنان به لرزه درآمد! در این هنگام مشرکان بر فراز کوه‌ها ایستاده و نظاره‌گر این صحنه بودند.

بیهقی در دلائل النبوه ۵/ ۷۱ گوید: آن‌گاه با چوبدستی خود اشاره می‌کرد به هر یک از سیصد و شصت بتی که پیرامون خانه کعبه نصب شده بود و آن‌ها واژگون می‌شدند و حضرت آیه هشتاد و یک سوره اسراء را قرائت می‌فرمود: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقاً).

چند بت بزرگ از جمله هُبَل در موضع بلند قرار داشت که دست به آن‌ها نمی‌رسید. دیاربکری ۲/ ۸۶ و دیگران از امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند که گفت: «پیامبر به من فرمود کنار کعبه بنشین، نشستم. آن‌گاه رسول خدا (ص) بر شانه‌هایم بالا رفت و فرمود برخیز. من برخاستم. وقتی دید من از نگهداری وی ناتوانم فرمود بنشین، نشستم و آن حضرت از شانه من پایین آمد سپس او نشست و به من فرمود بر شانه من بالا برو. بر شانه‌های حضرت بالا رفتم، بعد مرا بلند کرد. در این هنگام تصور کردم

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۶

اگر بخواهم می‌توانم به افق آسمان برسم، آن‌گاه بر بام کعبه رفتم و رسول خدا (ص) کنار رفت. بت بزرگ قریش را فرو افکندم

سپس از طرف ناودان خودم را به زمین پرتاب کردم چون زمین خوردم لبخندی زدم. پیامبر پرسید چرا لبخند می‌زنی؟ گفتم چون خودم را از مکان مرتفع پرتاب کردم و هیچ گونه دردی احساس نکردم. پیامبر (ص) فرمود: چگونه بدنت دچار درد شود در حالی‌که محمد تو را بالا برد و جبرئیل فرود آورد».

دریای بی‌ساحل رحمت

قَسْطَلانی در المَواهِبُ اللَّدُنِّیه ۱/ ۳۲۳ گوید: پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین را دنبال عثمان بن طلحه عَبْدَرِی فرستاد تا کلید کعبه را بگیرد اما او از دادن کلید امتناع ورزید. علی فرمود: «اگر می‌دانستی او فرستاده خداست از دادن کلید امتناع نمی‌کردی». آن‌گاه کلید را به زور از دست عثمان گرفت و آورد و در کعبه را گشود. پیامبر داخل کعبه شد و دستور داد تصاویر و صورت‌هایی را که مشرکان در آن‌جا حک کرده بودند محو کردند و شستند. آن‌گاه در کعبه را گرفت و در حالی که مردم اطراف آن حضرت را گرفته بودند بر در کعبه ایستاد و با چشمانی که بارقه رحمت و عطوفت از آن‌ها ساطع بود قریش را نظاره می‌کرد.

قریش که بیست سال بزرگ‌ترین جنایت‌ها را در حق آن حضرت روا داشته و از هیچ آزار و اذیتی دریغ نورزیده و او را مجبور به ترک وطن کرده بودند، اینک زندگی و مرگ خود را زیر لبان مبارک رسول خدا (ص) می‌دیدند. نفس‌ها در سینه‌ها حبس شده و همه منتظر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۷

بودند تا ببینند پیامبر پس از آن همه بدی که از قریش دیده اکنون با آنان چه می‌کند. رسول خدا (ص) که هر چه قدرتش فزونی می‌یافت فروتنی و مهربانیش بیشتر می‌شد، نگاهی به قریش کرد و به روایت ابن اسحاق ۴/ ۵۴ و واقدی ۲/ ۸۳۵ سخنان خود را چنین آغاز کرد: «سپاس خدایی را که وعده خویش را انجام داد و بنده خود را یاری کرد و به تنهایی گروه‌ها را شکست داد. شما چه می‌گویید و چه می‌پندارید؟» گفتند: نیک می‌گوییم و نیک می‌پنداریم، برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار هستی که قدرت یافته‌ای. در این هنگام دریای رحمت تمام آزارها، بدی‌ها، کینه‌توزی‌ها، ددمنشی‌ها و جنگ‌های بی‌رحمانه قریش را نادیده گرفت و در حالی که اشک در چشمان مبارکش حلقه زده بود و مردم نیز همه گریان بودند، با یک دنیا مهربانی و عطوفت و رحمت فرمود:

«فَإِنِّی أَقُولُ لَکُمْ کَمَا قَالَ أَخِی یُوسُفُ: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ».

من همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت. امروز بر شما ملامتی نیست خداوند بیامرزدتان، او مهربان‌ترین مهربانان است.

«اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقاء».

بروید که شما آزادشدگان هستید.

از این‌رو به اهل مکه «طُلَقاء» می‌گویند.

بی‌شک این عفو و گذشت حیرت‌انگیز رسول اکرم (ص) از زیباترین و درخشان‌ترین جلوه‌های مهر و محبت بود که به دست مهرپرور آن پیام‌آور رحمت تجلی کرد تا آن‌جا که در طول تاریخ بشر نمونه‌ای برای آن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۸

نمی‌توان یافت و جدا قلم و زبان از تحریر و بیان آن عاجز و درمانده است! باری، حضرت کلید کعبه را دوباره به عثمان بن طلحه عَبْدَرِی داد. مردم گروه گروه، کوچک و بزرگ، زن و مرد خدمت آن حضرت می‌رسیدند و به روایت یعقوبی ۲/ ۶۰ خواسته یا ناخواسته ایمان می‌آوردند.

به روایت عیون التواریخ ۱/ ۳۰۶ مردم بر سر کوه صفا جمع شدند تا با پیامبر (ص) بر پذیرش اسلام بیعت کنند، رسول خدا با مردان

بر این موضوع بیعت کرد که در حد توان پیرو و گوش به فرمان خدا و رسولش باشند و سپس از زنان نیز بیعت گرفت. واقدی ۲/ ۸۵۰ گوید: در این هنگام هند همسر ابوسفیان از بین زنان برخاست خدمت پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا با شما دست بیعت بدهم؟ حضرت فرمود:

«إِنِّی لا أُصَافِحُ النِّسَاءِ».

من با زنان دست نمی‌دهم.

به روایت ابن عبدالبر در الدرر/ ۲۲۱ روز دوم فتح مکه رسول خدا (ص) خطبه بسیار مهمی برای مردم ایراد فرمود و پاره‌ای از احکام اسلام را بیان کرد.

در پایان این بحث تذکر چند نکته ضروری است:

الف. گرچه تمامی قریش صلح حدیبیه را نقض نکرده بودند ولی سکوت آنان دال بر رضا بود و به همین لحاظ رسول خدا (ص) پیمان‌شکنی را از سوی همه آنان تلقی کرد. همان‌گونه که در اخراج یهود بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر و کشتن بنی‌قریظه همه آنان نقض عهد نکرده بودند ولی با سکوتشان به این امر راضی بودند.

ب. پس از کشته شدن سران قریش در جنگ بدر، از جمله ابوجهل و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۵۹

عتبه ریاست قریش به ابوسفیان رسید و او جنایتکارترین فرد قریش و امّ الفساد بود، کلیه جنگ‌های قریش بر ضد رسول خدا (ص) را او فرماندهی کرد و شکی نیست که اگر قرار بود کسی از قریش مجازات شود و تاوان جنایت‌های چندین ساله خود را بر ضد پیامبر و مسلمانان بپردازد به طور قطع شخص ابوسفیان بود. با این وصف چرا عباس بن عبدالمطلب آن‌قدر در حفظ جان و نگهداری او کوشید معلوم نیست و اما این‌که امان به ابوسفیان داد، عباس در مقامی نبود که بتواند به او امان بدهد. منتهی با اصرار زیاد این امان را تا حدی بر گردن پیامبر گذاشت. به راستی ابوسفیان که برادرزاده عباس را آنقدر آزار داده و برادرش حمزه را به فجیع‌ترین وجه کشته و مثله کرده بود، چرا در نگاه عباس محترم بود؟ روشن نیست. شاید مقصود عباس این بود که اگر ابوسفیان کشته شود دیگر کسی نمی‌تواند قریش را یک دست متقاعد به تسلیم کند و این باعث هرج و مرج و خونریزی زیاد می‌گردد. هر چه بود کوشش بی‌دریغ وی در سالم نگهداشتن ابوسفیان مؤثر افتاد و آن عنصر خون‌آشام از این معرکه جان سالم به در برد. البته باید حق داد که با تسلیم شدن او راه برای تسلیم شدن قریش هموار گشت.

ج. بین علما اختلاف است که آیا مکه عَنْوَةً، یعنی با قهر و غلبه فتح شد و یا صلحاً؟ ابن قَیم در زادالمعاد ۳/ ۶۲۳ می‌نویسد: اکثر اهل علم می‌گویند عَنْوَةً فتح شد، چرا که گروهی از مکیان با خالد جنگیدند و پیامبر فرمود جنگ در آن حرام است فقط چند ساعتی برای من حلال شد و چون خداوند حرمت مکه را بزرگ شمرده پیامبر (ص) به احترام و حرمت مکه اهالی آن را اسیر نگرفت و اموال آنان را قسمت نکرد و اهل مکه را به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۰

عنوان اسیر آزاد کرد. شافعی و برخی دیگر می‌گویند مکه با صلح فتح شد، چون پیامبر به اهل مکه امان داد به همین جهت خانه و اموالشان را هم قسمت نکرد. برخی هم مانند ابن‌حزم در جوامع السیره/ ۱۸۲ گفته‌اند که مکه مُؤَمَّنَةً فتح شد. به این معنی که حضرت به مکیان و زنان و فرزندانشان امان داد، آنان را اسیر نکرد و اموالشان را نیز به غنیمت نگرفت.

د. رسول خدا (ص) تمامی مردم مکه را بخشید و با اصل «الإِسْلَامُ یَجُبُّ ما کانَ قَبْلَهُ» قلم عفو بر جرائم آنان کشید و تمامی دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های سابق را نادیده گرفت.

ه. همان‌گونه که قبلًا متذکر شدیم با فتح مکه دیگر راه هجرت بسته و تعطیل شد. رسول خدا (ص) فرمود:

«لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْح».

بعد از فتح مکه دیگر هجرت نیست.

کسانی که مانند اکثر امویان پس از فتح مکه به مدینه می‌آمدند، مهاجر محسوب نمی‌شدند و آیات قرآن درباره فضیلت مهاجران شامل آنان نمی‌شد.

و. پیامبر (ص) در فتح مکه هیچ کس را بر پذیرش اسلام اجبار نکرد، همه را آزاد گذاشت تا به دلخواه و انتخاب خود مسلمان شوند. حتی ابوسفیان را هم مجبور نساخت تا آن‌جا که وقتی ابوسفیان بی‌حرمتی کرد و گفت من همواره در رسالت تو شک داشته‌ام و دارم او را تهدید نکرد، خود او به توصیه دوستش عباس به صورت ظاهر اسلام را پذیرفت. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۶۰ صفوان هم وقتی خدمت پیامبر (ص) رسید گفت دو ماه به من مهلت بدهید تا درباره پذیرش اسلام فکر کنم. حضرت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۱

فرمود: «چهار ماه به تو مهلت می‌دهم». به همین جهت بود که عده زیادی پس از فتح مکه تا سال نهم، یعنی نزدیک یک سال بر شرک خویش باقی بودند.

ز. «طُلَقاء» جمع طَلیق به معنای اسیران آزاد شده است، این لقب نشان دهنده سوء پیشینه قریش است که برای همیشه بر پیشانی آنان نقش بست. «مُسْلِمَه» نیز جمع مسلم است، به کسانی که در فتح مکه مسلمان شدند «مُسْلِمَةُ الْفَتْح» می‌گویند. این لقب هم تعریضی دارد به این‌که اینان کسانی هستند که تا زمان فتح مکه بر شرک خود باقی بوده‌اند و پس از فتح مکه مسلمان شدند.

ح. فتح مکه که فتح الفتوح و فتح اعظم نام گرفت، به سیادت و سروری قریش و سلطه آنان در حجاز پایان داد. طوایفی که زیر سلطه فکری و سیاسی قریش بودند همواره چنین می‌پنداشتند که اگر مکیان بر باطل بودند و دین اسلام بر حق بود قریش شکست می‌خورد. ابن‌سعد در طبقات ۱ / ۳۳۶ از عمرو بن سَلَمَه جَرْمی نقل می‌کند که گفت: مردم منتظر بودند که اگر مکه فتح شود مسلمان شوند و می‌گفتند منتظر بمانید اگر محمد بر قریش پیروز گردد پس او راستگو و پیامبر است و چون خبر فتح مکه رسید همه اقوام اقدام به پذیرش اسلام نمودند. مسعودی در التنبیه و الاشراف/ ۲۳۹ گوید: هنگامی که رسول خدا (ص) مکه را فتح کرد و قریش تسلیم او شد عرب به اسلام روی آورد.

سریه خالد بن ولید

رسول خدا (ص) پس از فتح مکه سرایا و دسته‌هایی به اطراف مکه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۲

اعزام کرد تا مردم را به اسلام دعوت کنند ولی فرمان جنگ به آنان نداد. ابن‌اسحاق ۴/ ۷۰ از امام باقر (ع) روایت می‌کند که خالد بن ولید را همراه سیصد و پنجاه نفر از مهاجر و انصار و قبیله بنی‌سُلیم به سوی بنی‌جَذیمه در غُمَیصا درنزدیکی مکه فرستاد تا آنان را به اسلام فرا خواند. خالد برخلاف دستور پیامبر بر بنی‌جَذیمه هجوم برد، آنان از ترس مسلح شدند. خالد از ایشان پرسید در چه حالی به سر می‌برید؟ گفتند ما مسلمان هستیم، نماز می‌گزاریم و محمد را تصدیق کرده و در محله خودمان مسجد ساخته‌ایم و اذان می‌گوییم. گفت چرا سلاح به دست گرفته‌اید؟ گفتند بین ما و گروهی از اعراب دشمنی است ترسیدیم شما از آنان باشید بدین لحاظ سلاح برداشتیم. خالد گفت سلاح را کنار بگذارید. آنان سلاح خود را بر زمین گذاشتند. آن‌گاه دستور داد همه آنان را به اسارت گرفتند. خالد سپس خیانت کرد و به سبب عداوت و دشمنی دیرینه‌ای که از دوران جاهلیت با آنان داشت، سحرگاه فرمان قتل‌عام مسلمانان را صادر کرد و بانگ زد هر کس اسیری در دست دارد او را بکشد! بنی‌سلیم به لحاظ دشمنی که از قدیم با بنی‌جَذیمه داشتند اسیران خود را کشتند ولی مهاجر و انصار از فرمان خالد سرباز زدند و اسیران خود را آزاد کردند. واقدی ۳/ ۸۸۴

گوید: نزدیک سی نفر از آنان کشته شدند.

چون خبر جنایت هولناک خالد به پیامبر (ص) رسید بسیار غمگین شد و گریست. سپس رو به قبله ایستاد و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند نمود و سه مرتبه فرمود: «خدایا من از کرده خالد نزد تو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۳

بیزاری می‌جویم!». آن‌گاه به نقل یعقوبی ۲/ ۶۱ اموالی که از یمن رسیده بود و یا به روایت واقدی ۳/ ۸۸۲ اموالی از صفوان بن امیه، عبدالله بن ابی‌ربیعه و حُویطب بن عبدالعزی قرض کرد به امیرالمؤمنین داد و فرمود: «نزد بنی‌جذیمه برو و خونبها و غرامت اموالشان و خسارت آن‌چه خالد از بین برده پرداخت کن و کارهای دوران جاهلیت را زیر پای خود قرار ده».

علی (ع) نزد بنی جَذیمه رفت و از آنان دلجویی و کارشان را به بهترین وجه اصلاح و همه آنان را راضی کرد تا آن‌جا که چون هزینه پرداخت غرامت کم آمد ابورافع را نزد رسول خدا (ص) فرستاد و مال بیشتری درخواست کرد. پیامبر نیز موافقت کرد. حضرت علی تمام خونبهای آنان و بهای اموالشان را که از بین رفته بود پرداخت، حتی خسارت ظروف غذای سگ‌ها و حیواناتشان را هم پرداخت و مقداری مال نیز در اختیار آنان گذاشت که اگر بعدها برخی از اموال نابود شده یادشان آمد از آن برداشته و به زیان‌دیدگان بپردازند. هنگامی که نزد رسول خدا بازگشت حضرت از او پرسید: «یا علی چه کار کردی؟» عرض کرد: «ای رسول خدا (ص) نزد گروهی رفتیم که مسلمان بودند و در دیار خود مساجدی ساخته بودند. پس خونبهای تمام کسانی را که خالد آنان را کشته بود پرداختم، حتی تاوان ظروف سگ‌های‌شان را هم دادم». حضرت فرمود: «آفرین! کار صحیحی انجام دادی. من به خالد دستور جنگ نداده بودم، همانا فرمان دادم آنان را به اسلام فرا خواند».

به روایت علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۱/ ۱۴۳ فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۴

«أَرْضَیتَنِی رَضِیَ اللهُ عَنْکَ. یا عَلِیُّ أَنْتَ هادِی أُمَّتِی، أَلا إِنَّ السَّعِیدَ کُلَّ السَّعِیدِ مَنْ أَحَبَّکَ وَ أَخَذَ بِطَرِیقَتِکَ، أَلا إِنَّ الشَّقِیَّ کُلَّ الشَّقِیِّ مَنْ خالَفَکَ وَ رَغِبَ عَنْ طَرِیقَتِکَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ».

مرا خشنود کردی خداوند از تو خشنود باد. ای علی! تو راهنمای امت منی، تا روز قیامت خوشبخت واقعی کسی است که تو را دوست بدارد و به راه تو برود و بدبخت واقعی کسی است که با تو مخالفت ورزد و از راه تو روی گرداند.

و به نقل شیخ صدوق در خصال/ ۵۶۲ فرمود: «به خدا سوگند اگر به جای این کاری که کردی شتران سرخ‌موی نصیب من می‌شد این چنین شادمان نمی‌شدم». یعقوبی ۲/ ۶۱ می‌نویسد: در آن روز بود که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

«فِداکَ أَبَوایَ».

پدر و مادرم فدای تو باد!

مجازات نشدن خالد

در این‌جا پرسش مهمی که مطرح است و به صورت مشکل و معضل بسیار بزرگی در سیره رسول خدا (ص) درآمده این است که چرا خالد پس از این جنایت هولناک مجازات و قصاص نشد؟ بلکه دوباره در جنگ طائف به فرماندهی رسید! جواب نخست که از علمای اهل سنت بوده این است که می‌گویند خالد در این کار اشتباه کرده او قصد یاری و نصرت اسلام را داشت ولی به خطا عده‌ای از مسلمانان را کشت و به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۵

همین لحاظ بود که پیامبر دیه آنان را پرداخت. پاسخ دوم مطلبی است که محقق بزرگ استاد سید جعفر مرتضی عاملی از لبنان به

درخواست نگارنده ارسال داشته و خلاصه آن این است، گرچه جنایت خالد قابل انکار نیست ولی همین که او مدعی کفر بنی جَذیمه شد شبهه ایجاد شد و با وجود شبهه حد ساقط می‌گردد و بدیهی است که رسول خدا (ص) از روی موازین عادی و عرفی حکم می‌کرده است نه از روی علم غیب.

پاسخ سوم که گویا دقیق‌تر باشد این است که احکام اسلام، اعم از عبادی، اجتماعی و قوانین جزایی تابع مصالح و مفاسد است، با این حال در مواردی که اضطرار پیش آید به گونه‌ای که در ادای واجبات مفسده و در ارتکاب محرّمات مصلحت عرضی عارض شود، حکم اولی رفع و حکم ثانوی جایگزین می‌گردد، مانند خوردن مردار و نوشیدن شراب در حین اضطرار. در قوانین جزایی نیز حکم چنین است، یعنی اگر در اجرای حدی که دارای مصلحت بوده مفسده آن فزونی یابد، مانند این‌که اغتشاش و اختلال نظم پیش بیاید، از باب اهم و مهم و دفع افسد به فاسد آن حد ساقط می‌گردد. ماجرای خالد از مصادیق بارز همین موضوع بوده است.

کفار قریش در آن ایام به تازگی و از روی بی‌میلی در زمره مسلمانان درآمده بودند و سران آنان در پی فرصتی می‌گشتند تا کفر خود را آشکار کنند و بر ضد پیامبر (ص) و مسلمانان بشورند. لذا رسول خدا دید اگر بخواهد خالد را با آن موقعیت قبیله‌ای و اجتماعی که در بین سران شرک دارد قصاص کند، شورش و اغتشاش بزرگی بر پا می‌شود که به هیچ وجه نتوان آن را مهار کرد و صدها مشکل کوچک و بزرگ برای دین نوپای اسلام به دنبال دارد تا آن‌جا که مفسده اجرای حد به مراتب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۶

بیش از مصلحت آن است. به این علت بود که از اجرای حد خودداری کرد و به پرداخت دیه و خسارت اکتفا نمود و در عین حال از فعل خالد نیز نزد خداوند سه‌بار بیزاری جست. در سیره حلبی ۳/ ۱۹۹ و دلائل الصدق ۳/ ۳۳ هم به این نکته اشاره‌ای شده است. فرماندهی یافتن مجدد او نیز گویا در همین راستا بوده است و حضرت می‌خواسته به نوعی او را مهار کند.

خلاصه درس

سریه کعب: پس از عمرة القضاء چند سریه رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها سریه کعب بن عُمیر غفاری است که در آن مسلمانان مردانه جنگیدند و سرانجام همه آنان شهید شدند، جز یک نفر که در بین مجروحان افتاده بود.

جنگ موته: در اوایل سال هشتم هجرت در بسیاری از مناطق حجاز امنیت برقرار شد. پیامبر (ص) تصمیم گرفت دعوت و تبلیغ اسلام را در مرزهای شمال و سرزمین روم شرقی متمرکز کند. حارث بن عمیر ازْدِی را همراه نامه‌ای نزد شُرَحْبِیل بن عمرو غَسّانی فرمانروای بُصْرِی فرستاد و او را به پذیرش اسلام فرا خواند. حارث به دهکده موته که رسید شُرَحبیل بن عمرو او را دستگیر کرد و گردن زد. این کار بر رسول خدا (ص) سخت آمد و در جمادی الاولی سال هشتم هجری سپاهی متشکل از سه هزار نفر به فرماندهی جعفر بن ابی‌طالب و معاونت زید بن حارثه و عبدالله بن رَواحه بسیج کرد. آن‌گاه مسلمانان به سوی شام حرکت کردند تا به منطقه مَعان در سرزمین اردن رسیدند. در آن‌جا مطلع

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۷

شدند که رومیان همراه سپاهی گران در مآب از توابع بَلْقا اردو زده‌اند. سپاه اسلام حرکت کرد تا به بَلْقاء رسید و در آن‌جا با سپاه روم رو به رو شد و سرانجام در دهکده موته اردو زد و لشکر روم نیز در مَشارف فرود آمد.

پس از شهادت فرمانده کل معاون اول سپاه زید بن حارثه پرچم را به دست گرفت و قهرمانانه جنگید تا آن‌که با نیزه‌ای که به او زدند به شهادت رسید. سپس عبدالله بن رَواحه معاون دوم سپاه پرچم را برداشت و مردانه به نبرد پرداخت تا سرانجام شهید شد. پس از کشته شدن فرماندهان ارشد انسجام و نظم سپاه اسلام به هم ریخت و شیرازه آن از هم گسست. ثابت بن اقْرَم انصاری پرچم را به دست گرفت و مجاهدان را سوی خود فرا خواند، مسلمانان گرد او جمع شدند. آن‌گاه ثابت پرچم را به خالد بن ولید داد، اما خالد

آن ایثار و رشادت فرماندهان قبلی را نداشت. از این‌رو بدون آن‌که کاری انجام دهد از میدان نبرد گریخت! مسلمانان وقتی دیدند فرمانده سپاه در حال فرار است، آنان نیز پا به فرار گذاشتند و سپاه روم به تعقیب آنان پرداخت. پیش از آن‌که خبر شهادت جعفر و معاونانش به مدینه برسد رسول خدا (ص) از آن آگاه شد و مردم را نیز مطلع ساخت. حضرت از شهادت جعفر بسیار غمگین شد. جعفر پس از شهادت به لحاظ آن‌که خدا دو بال به او داد تا در بهشت به هر کجا که می‌خواهد پرواز کند، به «جعفر ذوالجناحین» و «جعفر طیار» معروف گردید.

سریه ذات السلاسل: چند سریه در فاصله عُمرهٔ القضاء و فتح مکه واقع شد که مهم‌ترین آن‌ها سریه ذات السَّلاسِل است. اهل سنت این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۸

سریه را به گونه‌ای و شیعیان به نوع دیگر ذکر کرده‌اند.

فتح مکه: پیش از اسلام بین قبیله خزاعه و بنی‌بکر اختلاف و درگیری بود، با آمدن اسلام و درگیر شدن با مسائل دین جدید دست از اختلاف برداشتند تا آن‌که صلح حدیبیه پیش آمد. بیست و دو ماه که از انعقاد صلح حدیبیه گذشت، بنی‌نُفاثه که تیره‌ای از بنی‌بکر بودند نزد قریش رفتند و از آنان خواستند تا ایشان را در جنگ با بنی‌خزاعه با نیرو و سلاح یاری دهند. گروهی از سران قریش همراه جمعی از یاران خود به کمک بنی‌بکر به گروهی از خزاعه حمله بردند و حدود بیست و سه نفر از آنان را کشتند. مردانی از خزاعه رهسپار مدینه شدند و آن‌چه را بر سرشان آمده بود به رسول خدا (ص) گزارش دادند و از قریش شکایت کردند. با پیمان‌شکنی قریش مانع فتح مکه برطرف و راه آن باز شد. ابوسفیان برای جلوگیری از سقوط مکه و سروری قریش و تحکیم و تمدید پیمان به مدینه رفت ولی کاری نتوانست بکند. وقتی بازگشت به مکه و شرح مسافرت خود را به قریش گفت او را ملامت کردند و فهمیدند که نتوانسته است کاری انجام دهد. حاطب بن ابی‌بَلْتَعَه که از بدریون و پیک رسول خدا نزد پادشاه مصر بود، نامه‌ای به سه نفر از سران قریش نوشت و خواست آنان را از حرکت پیامبر مطلع سازد.

پیامبر از حاطب پرسید: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» گفت: ای رسول خدا من به خدا و رسول ایمان دارم و هیچ گونه تغییر و تبدیل هم در عقیده‌ام نداده‌ام. چون در میان قریش عشیره‌ای ندارم و خانواده‌ام بین آنان تنها هستند، خواستم به سبب این کار خانواده‌ام را حمایت کنند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۶۹

پیامبر حاطب را عفو کرد و سه آیه نخست سوره مُمْتَحَنَه در برائت او نازل شد.

رسول خدا (ص) به اعراب بادیه‌نشین پیام داد که هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید ماه رمضان در مدینه باشد. عباس بن عبدالمطلب که در مکه می‌زیست و هنوز هجرت نکرده بود، مقارن حرکت پیامبر به قصد هجرت از مکه خارج شد و در ذی‌الحُلَیفَه به رسول خدا برخورد، بار و بنه خود را به مدینه فرستاد ولی خودش همراه آن حضرت به مکه بازگشت. ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب عموزاده پیامبر که حضرت را هجو می‌کرد همراه عبدالله بن ابی امیه مخزومی پسر عمه پیامبر و برادر ام سلمه که او نیز از مخالفان و دشمنان سرسخت آن حضرت بود خواستند با واسطه شدن عباس بن عبدالمطلب خدمت پیامبر برسند ولی حضرت نپذیرفت. علی (ع) به ابوسفیان گفت از روبرو نزد رسول خدا (ص) برود و در مقابل آن حضرت بایستد و آن‌چه را برادران یوسف به او گفتند به پیامبر بگوید. پیامبر با یک دنیا بزرگواری و رحمت تمام جنایات و بی‌مهری‌ها را نادیده گرفت و فرمود: «امروز بر شما سرزنشی نیست!»

تا هنگامی که مسلمانان در مَرُّ الظَّهْران فرود آمدند هیچ‌گونه اطلاعی به قریش نرسیده بود. با این حال، آنان بیم داشتند که شاید رسول خدا (ص) به جنگ ایشان بیاید. عباس بن عبدالمطلب برای جلوگیری از خونریزی به‌سوی مکه آمد و در نزدیکی شهر

ابوسفیان را دید. ابوسفیان از او پرسید چه خبر است؟ عباس گفت: وای بر تو! این رسول خداست

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۰

با ده هزار نفر از مسلمانان، اگر بر تو ظفر یابد گردنت را می‌زند.

عباس با شتاب ابوسفیان را نزد رسول خدا (ص) آورد و عرض کرد من او را امان داده‌ام. ابوسفیان از روی اضطرار شهادتین را بر زبان جاری کرد. ابوسفیان با شتاب به مکه آمد و دستور امان را به مردم ابلاغ کرد و قریش را از مخالفت و مقاومت و سرسختی برحذر داشت.

پیامبر اکرم (ص) در آستانه ورود به مکه و فتح آن شهر فرمان و منشور بسیار مترقی و بشر دوستانه‌ای صادر کرد و چنین فرمود: هان ای سپاهیان! هیچ مجروحی نباید از پای درآید، هیچ گریزان نباید دنبال گردد، هیچ اسیری نباید کشته شود و هر کس داخل خانه‌اش بماند در امان است. جالب این‌که پرچم امانی نیز بست و آن را به دست ابورُوَیحَه داد و دستور فرمود فریاد بزنند: «هر کس زیر پرچم ابورُوَیحه درآید در امان است».

رسول خدا (ص) روز جمعه بیستم ماه رمضان سال هشتم هجرت نزدیك ظهر همراه سپاهیان اسلام وارد مکه گردید و شهر بدون مقاومت تسلیم او شد. سپاهیان اسلام از چهار سو وارد شهر شدند و در میعادگاه خود که مسجدالحرام بود به هم رسیدند و پیرامون کعبه حلقه زدند. رسول خدا (ص) سوار بر شتر طواف و با چوبدستی خود حجرالاسود را استلام کرد و تکبیر گفت. مسلمانان همه با تکبیر آن حضرت تکبیر گفتند، آن‌چنان که مکه از صدای تکبیر آنان به لرزه درآمد! در این هنگام مشرکان بر فراز کوه‌ها ایستاده و نظاره‌گر این صحنه بودند. آن‌گاه با چوبدستی خود اشاره می‌کرد به هر یک از سیصد و شصت بتی که پیرامون خانه کعبه نصب شده بود و آن‌ها واژگون می‌شدند. رسول خدا

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۱

تمام بدی‌های قریش را نادیده گرفت و ایشان را عفو کرد و با یک دنیا مهربانی و عطوفت و رحمت فرمود:

«اذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقاء».

بروید که شما آزادشدگان هستید.

از این‌رو به اهل مکه «طُلَقاء» می‌گویند.

سریه خالد بن ولید: رسول خدا (ص) پس از فتح مکه سرایا و دسته‌هایی به اطراف مکه اعزام کرد تا مردم را به اسلام دعوت کنند ولی فرمان جنگ به آنان نداد. خالد برخلاف دستور پیامبر بر بنی‌جَذیمه هجوم برد، آنان از ترس مسلح شدند. خالد گفت سلاح را کنار بگذارید. آن‌گاه دستور داد همه آنان را به اسارت گرفتند. سپس به سبب عداوت دیرینه‌ای که از دوران جاهلیت با آنان داشت، سحرگاه فرمان قتل‌عام مسلمانان را صادر کرد ولی مهاجر و انصار از فرمان خالد سرباز زدند و اسیران خود را آزاد کردند. چون خبر جنایت هولناك خالد به پیامبر (ص) رسید بسیار غمگین شد و گریست. سپس علی (ع) به دستور پیامبر (ص) نزد بنی‌جَذیمه رفت و از آنان دلجویی کرد و تمام خونبهای کشتگانشان و بهای اموالشان را پرداخت.

خود آزمایی

۱. سریه کعب را توضیح دهید.

۲. به نظر شیعیان چه کسی فرمانده جنگ موته بوده است؟

۳. سریه ذات السلاسل را توضیح دهید.

۴. آیه نخست سوره ممتحنه در برائت چه کسی نازل شده است؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۲

۵. چگونگی سقوط مکه و تسلیم‌شدن قریش را شرح دهید.

۶. منشور رأفت پیامبر را در آستانه فتح مکه توضیح دهید.

۷. سریه خالد بن ولید را شرح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۳

درس سیزدهم جنگ حنین ...، و سریه امیر المؤمنین به فلس

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- به چگونگی وقایع جنگ حنین پی ببریم.
- با نقش امیرالمؤمنین (ع) در جنگ حنین آشنا شویم.
- نقش زنان در جنگ حنین را بدانیم.
- به نقش فرشتگان در یاری سپاه اسلام پی ببریم.
- چگونگی محاصره طائف را بدانیم.
- با نقش حضرت علی (ع) در محاصره طائف آشنا شویم.
- با چگونگی اسلام آوردن شعرای بزرگ جاهلیت آشنا شویم.
- چگونگی سریه امیرالمؤمنین به فلس را بدانیم.

در این درس به توضیح جنگ حنین، علت وقوع آن، فرار سپاه اسلام از میدان جنگ، رشادت حضرت علی (ع) در این جنگ، پایداری زنان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۴

شیردل، یاری فرشتگان، جنگ طائف، اسلام آوردن دو تن از شعرای بزرگ جاهلیت، درگذشت زینب دختر پیامبر، تولد ابراهیم فرزند پیامبر، سریه امیرالمؤمنین به فلس و اسلام آوردن عدی فرزند حاتم طایی رئیس قبیله طی خواهیم پرداخت.

جنگ حنین

جغرافی‌نویسان و مورخان قدیم در تعیین مکان حُنَین اختلاف دارند و به خوبی نتوانسته‌اند جایگاه آن را نشان بدهند. مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۳۴ گوید: حنین در کنار ذی‌المجاز و فاصله آن تا مکه سه شب راه است. مؤلف معجم ما استعجم ۱/ ۴۷۱ گوید: دره‌ای است نزدیک طائف. مؤلف معالم الاثیره/ ۱۰۴ می‌گوید در حدود چهار فرسنگی شرق مکه قرار دارد. محمد حمیدالله حیدرآبادی که چندین بار به آن مناطق سفر و از نزدیک آن‌جا را مشاهده کرده و حتی یک بار با چارپا آن سرزمین را گشته در کتاب رسول اکرم در میدان جنگ/ ۱۵۰ گوید: حنین در نزدیکی مکه نیست، زیرا وی بعید می‌داند که دشمن این‌قدر به مکه نزدیک شده باشد و نیز می‌گوید این مکانی که من دیدم نمی‌تواند سپاه دوازده هزار نفری اسلام را در خود جای داده باشد. او معتقد است که حنین در ده یا سیزده فرسنگی مکه بوده است. مؤید نظر وی نصوصی است که می‌گوید فاصله حنین تا مکه سه شب

راه بوده است.

باری، پس از شکست و تسلیم قریش که سروری و رهبری سیاسی سایر گروه‌ها را با خود داشت و طوایف و قبایل اطراف مکه تحت سلطه فکری و سیاسی آنان بود، نباید تحرکاتی از ناحیه دیگران صورت

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۵

می‌گرفت، با این حال تحرکاتی از سوی قبیله هَوازِن و ثَقِیف که معروف به شجاعت و جنگاوری بودند شکل گرفت. به روایت طبری ۳/ ۷۰ قبایل هوازن و ثقیف هنگامی که شنیدند پیامبر از مدینه حرکت کرده گمان کردند به جنگ آنان می‌آید، از این‌رو نیروهای خود را جمع کردند. قبیله‌های نَصْر، جُشَم، سَعْد و گروهی از بنی‌غَیلان با هَوازِن و ثَقِیف همراه شدند. بَغَوی در معالم التنزیل ۲/ ۲۶۱ و نویری در نهایة الارب ۱۷/ ۳۲۴ گوید: سپاه هوازن و ثقیف چهار هزار نفر بوده است. فرمانده کل آنان مالک بن عوف جوان مغروری بود که بیش از سی سال نداشت.

حرکت سپاه کفر

به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۸۰ قبایل هوازن و ثقیف با کلیه اموال و خانمان خود حرکت کردند و در درّه اوْطاس فرود آمدند، دُرید بن صِمَّه پیرمرد باتجربه و بزرگ طایفه بنی جُشَم که نابینا بود پرسید چرا صدای شتران و خران و گریه کودکان و آواز گوسفندان به گوشم می‌رسد؟ گفتند مالک بن عوف مردم را با اموال و زنان و کودکان کوچانده است. پرسید مالک کجاست؟ گفتند این مالک است. گفت ای مالک چرا من صدای شتر و خر و گاو و گوسفند و گریه کودکان را می‌شنوم؟ مالک گفت مردم را با اموال و زنان و فرزندانشان آورده‌ام. پرسید چرا؟ گفت زن و فرزند و اموال هر مردی را پشت سر وی قرار دادم تا از آن دفاع کنند. دُرید دست بر هم زد و گفت این بزچران را چه‌کار به جنگ! مگر چیزی می‌تواند فراری را برگرداند؟!

آن‌گاه رو کرد به مالک و گفت اینان را به جایگاهشان بازگردان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۶

سپس با کمک مردان اسب‌سوار با مسلمانان جنگ کن، اگر پیروز شدی کسانی که پشت جبهه هستند به تو ملحق خواهند شد و اگر شکست خوردی خاندان و اموالت محفوظ خواهد ماند. مالک از این گفتار خشمگین شد و گفت به خدا قسم این کار را نمی‌کنم، تو پیر شده‌ای و عقلت هم فرتوت گشته است. سپس گفت ای گروه هوازن یا از من اطاعت کنید یا بر این شمشیر تکیه می‌کنم تا از پشتم به در آید! گفتند همگی از تو اطاعت می‌کنیم. گفت هرگاه مسلمانان را دیدید شمشیرها را از غلاف بکشید و یک‌باره هماهنگ و دسته‌جمعی حمله‌ور شوید. سپس حرکت کردند تا به درّه حنین رسیدند و در آن‌جا موضع گرفتند.

به سوی حنین

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۸۲ و واقدی ۳/ ۸۸۹ رسول خدا (ص) چون خبر تحرکات هوازن را شنید عبدالله بن ابی‌حَدْرَد اسْلَمی را برای کسب خبر فرستاد. او به‌طور ناشناس به میان آنان رفت و گفتگوهاشان را شنید و پس از بررسی و تحقیق نزد حضرت بازگشت و صحت اخبار جنگ را تأیید کرد. رسول خدا (ص) پس از فتح مکه که در روز جمعه بیستم رمضان رخ داد پانزده روز در آن‌جا توقف کرد، آن‌گاه تصمیم به سرکوبی هوازن و ثقیف گرفت. عَتّاب بن اسید را به عنوان امیر مکه و معاذ بن جَبَل را برای تعلیم احکام در مکه گذاشت و تعدادی زره از صفوان و تعدادی نیزه از نوفل بن حارث عاریه گرفت و با دوازده هزار نیرو که دو هزار نفر آنان از مشرکان تازه‌مسلمان بودند با دویست اسب روز شنبه ششم شوال به سوی حنین حرکت کرد. ابوبکر از فزونی سپاه دچار

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۷

شگفت و غرور شد و گفت امروز از کمی سپاه شکست نخواهیم خورد. آیه بیست و پنج سوره توبه به این مطلب اشاره دارد. گروهی از سران قریش نیز همراه پیامبر حرکت کردند تا ببینند کدام گروه پیروز می‌شود که در هر صورت از غنایم بهره‌مند شوند، در عین حال بدشان نمی‌آمد که محمد و یارانش شکست بخورند.

فرار سپاه اسلام

به روایت امتاع الاسماع/ ۴۰۴ پیامبر شب سه‌شنبه دهم شوال به حنین رسید، شب را درآنجا به‌سر برد. واقدی ۳/ ۸۹۵ گوید: سحرگاهان سپاهیان اسلام را صف‌آرایی کرد و پرچم‌ها را به پرچمداران داد و پرچم بزرگ را به دست علی (ع) سپرد. سپس بر استر سفید خود دُلْدُل سوار شد و دو زره پوشید و کلاهخود بر سر گذاشت. مالک شبانگاه نیروهای خود را در کمینگاه‌های دره حنین پنهان کرد و آماده جنگ ساخت. نیروهای او در تنگناهای دره حنین موضع گرفتند. در تاریکی صبح که سپاهیان اسلام داخل دره حنین شدند ناگهان نیروهای مالک از کمینگاه‌های خود خارج شده و بر مسلمانان یورش برده و بی‌درنگ همه را تیرباران کردند. سپاه اسلام با حمله غیرمنتظره و غافلگیرانه مواجه شد و نتوانست تعادل و ثبات خود را حفظ کند. نخست بنی‌سُلیم که به فرماندهی خالد بن ولید در مقدمه سپاه بودند پا به فرار گذاشتند، پس از آن اهل مکه و سپس عموم مسلمانان گریختند.

مؤلف سبل الهدی ۵/ ۴۷۳ گوید: عده‌ای تا مکه گریختند و مردم را از جنگ رسول خدا مطلع ساختند. عَتّاب بن اسید و معاذ بن جَبَل غمگین و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۸

عده‌ای از مردم مکه خوشحال شدند و اظهار شماتت کردند. برخی نیز گفتند عرب به دین پدران خود برمی‌گردد.

ابن ابی‌شیبه در المصنّف ۸/ ۵۵۳ گوید: جز چهار نفر همه مسلمانان گریختند. بسیاری از مورخان از جمله شیخ مفید در ارشاد/ ۷۴ نوشته است همه فرار کردند جز ده نفر، نه نفر از بنی‌هاشم و دهمین آنان ایمَن بن امّ‌ایمَن بود که شهید شد. مالک بن عُباده غافغی گوید:

لَمْ یُواسِ النَّبِیَّ غَیْرُ بَنِی هاشِمِ عِنْدَ السُّیُوفِ یَوْمَ حُنَیْن

هَرَبَ النّاسُ غَیْرَ تِسْعَةِ رَهْطٍ هُمُ یَهْتِفُونَ بِالنَّاسِ أَیْن

روز حنین در مقابل شمشیرها جز بنی‌هاشم کسی در برابر پیامبر ایثار نکرد. جز یک گروه نه نفری همه مردم گریختند، آنان به مردم بانگ می‌زدند کجا می‌روید؟!

عباس بن عبدالمطلب نیز گفته است:

نَصَرْنا رَسُولَ اللهِ فی الْحَرْبِ تِسْعَةٌ وَ قَدْ فَرَّ مَنْ قَدْ فَرَّ عَنْهُ فَأَقْشَعُوا

وَ عاشِرُنا لاقَی الْحَمامَ بِنَفْسِهِ لِما مَسَّهُ فِی اللهِ لا یَتَوَجَّعُ

ما نه نفر رسول خدا را در جنگ یاری کردیم، در حالی که گریختند آنان که از نزد او گریختند و پراکنده شدند، دهمین ما (ایمن ابن ام‌ایمن) مرگ را دیدار کرد و از آن‌چه در راه خدا به او رسیده بود اظهار درد نمی‌کرد.

نه نفر استوار و ثابت‌قدم عبارت بودند از علی‌بن ابی‌طالب، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل بن حارث، ربیعهٔ بن حارث، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عُتْبه و مُعَتِّب پسران ابولهب.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۷۹

ابن‌اسحاق ۴/ ۸۶ گوید: در این هنگام گروهی از سران قریش زبان به شماتت گشودند، ابوسفیان بن حرب که تیرهای قمار را در تیردان خود پنهان کرده و همراه داشت می‌گفت این فراریان تا کنار دریا می‌گریزند. کَلَدَهٔ بن حَنْبَل برادر مادری صفوان گفت

امروز سحر باطل شد. صفوان به او تندی کرد و گفت خاموش باش خدا دهانت را بشکند! شیبهٔ بن عثمان عَبْدَرِی که پدرش در جنگ احد کشته شده بود گفت امروز انتقام خون پدرم را می‌گیرم، امروز محمد را می‌کشم! رسول خدا (ص) چون فرار مردم را دید به عباس که صدای بلندی داشت دستور داد تا آنان را صدا بزنند. عباس فریاد می‌زد: ای اهل پیمان شجره! ای اصحاب بقره! کجا فرار می‌کنید؟!

پیکار امیرالمؤمنین

به روایت شیخ مفید/ ۷۵ مرد بی‌باک و متهوّری از قبیله هوازن به نام ابوجَرْوَل سوار بر شتر سرخ‌موی شده و پرچم سیاهی را بر سر نیزه بلندی زده بود و بی‌محابا پیشاپیش سپاه دشمن می‌آمد. هرگاه بر مسلمانان چیره می‌شد آنان را رها نمی‌کرد و هرگاه یارانش از اطراف وی کنار می‌رفتند پرچم را برای کسانی که پشت سرش بودند بلند می‌کرد و آنان به دنبالش می‌آمدند و چنین رجز می‌خواند:

أَنا أَبُوجَرْوَلَ لا بَراحَ حَتّى نُبيحَ الْيَوْمَ أَوْ نُباحَ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۰

من ابوجرولم، میدان جنگ را رها نخواهم کرد تا آن‌که امروز اینان را نابود کنیم و یا خود نابود شویم.

علی (ع) به سوی او رفت و ضربتی به پشت شتر زد و او را به زمین انداخت. سپس با ضربتی دیگر او را به دو نیم کرد و چنین رجز خواند:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ لَدَى الصَّباحِ أَنِّي فِي الْهَيْجاءِ ذُو نِصاحِ

همانا این گروه در صبحگاهان نبرد می‌دانند که من در میدان جنگ خیرخواه هستم.

با کشته شدن ابوجَرْوَل سپاه دشمن رو به هزیمت گذاشت و مسلمانان فراری به سوی رسول خدا بازگشتند. به روایت کلینی ۸/ ۳۷۶، شیخ مفید/ ۷۶ و مقریزی/ ۴۰۸ علی (ع) به تنهایی چهل نفر از قهرمانان دشمن را کشت. به روایت شیخ طوسی در امالی/ ۵۷۵ و مقریزی در امتاع الاسماع/ ۴۰۸ فضل بن عباس گوید: پدرم در آن روز که مردم پراکنده شده بودند نگاهی کرد علی را در بین ثابت قدمان ندید، با ناراحتی گفت آیا در مثل این موقع باید پسر ابوطالب جان خویش را از رسول خدا (ص) دریغ ورزد و حال آن‌که او در مواقع سخت و بحرانی تنها یاور پیامبر بود؟! گفتم این چه سخنانی است که درباره برادرزاده‌ات می‌گویی، آیا او را نمی‌بینی که در میان گرد و غبار جنگ است؟! عباس گفت پسرم نشانی او را برایم بگو. گفتم او چنان و چنین است. گفت آن برق چیست؟ گفتم آن برق شمشیر اوست که در بین پهلوانان می‌چرخد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۱

عباس گفت خود جوانمرد است و پسر جوانمرد، عمو و دایی فدایش باد! فضل گوید علی بن ابی‌طالب در آن روز چهل مرد جنگجو را از میان به دو نیم کرد و ضربات او سخت کشنده بود.

زنان شیردل

واقدی ۳/ ۹۰۳ گوید: ام‌عُماره، ام‌سُلیم، ام‌سَلیط و ام‌حارث زنان قهرمانی بودند که شمشیر به دست گرفته و قهرمانانه پایداری کردند. ام‌عماره (نُسَیبَه) با فریاد به انصار می‌گفت: این چه کار زشتی است، شما را چه به فرار؟! آن‌گاه یکی از مردان هوازن را کشت و شمشیرش را برداشت. به روایت قمی ۱/ ۲۸۷ نسیبه بر صورت فراریان خاک می‌پاشید و می‌گفت: کجا فرار می‌کنید؟! آیا از خدا و رسولش فرار می‌کنید؟! عمر از کنار او گذشت. نسیبه به او گفت: وای بر تو این چه کاری بود که انجام دادی؟ عمر گفت

این کار خداست. به روایت واقدی ۳/ ۹۰۴ این مطلب را ام‌حارث به عمر گفت.
با پایداری رسول خدا (ص) و دعوت سپاه اسلام به بازگشت، مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا آن‌که شمار آنان به صد نفر رسید و جنگ دیگر بار شدت گرفت. پیامبر روی رکاب زین ایستاد و فریاد زد:
«الآنَ حَمِیَ الْوَطِیسُ».
هم اکنون تنور جنگ داغ شد!
بیهقی ۵/ ۱۴۲ گوید: پیامبر در آن روز مشتی خاک از روی زمین
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۲
برداشت و یا به روایت روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۴۰ علی به دست او داد و آن را به صورت مشرکان پاشید و فرمود:
«ارْجِعُوا شاهَتِ الْوُجُوهُ!».
بازگردید صورت‌هایتان زشت باد!
همه پا به فرار گذاشتند و کسی نماند جز آن‌که از چشم‌درد می‌نالید و چشم‌های خود را می‌مالید. با صلابت و استواری رسول خدا و رشادت امیرالمؤمنین و نزول فرشتگان مشرکان زن و فرزندان و اموال خود را در میدان جنگ برجای گذاشته و رو به هزیمت نهادند و به گفته سبل الهدی ۵/ ۴۷۳ هنوز شب فرا نرسیده بود که خبر پیروزی پیامبر به مکه رسید.

فرمان عمومی در حفظ جان اسیران

شیخ مفید/ ۷۶ گوید: روز که بالا آمد و مشرکان شکست سختی متحمل شدند رسول خدا (ص) دستور توقف جنگ را صادر کرد و با فریاد رسا اعلام کرد: «هیچ اسیری از دشمن نباید کشته شود».
مردی به نام ابن اکْوَع که قبلًا در فتح مکه جاسوس طایفه هُذَیل بر ضد مسلمانان بود اسیر شد. او که برای پناه گرفتن به سوی مردی از انصار روانه بود، عمر وی را دید و به مرد انصاری گفت: این دشمن خدا بر ضد ما جاسوسی می‌کرد، هم‌اینک اسیر است پس او را بکش. مرد انصاری نیز بی‌درنگ گردن وی را زد! این خبر به پیامبر رسید. حضرت سخت ناراحت شد و فرمود:
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۳
«أَلَمْ آمُرْکُمْ أَلّا تَقْتُلُوا أَسِیراً؟!».
مگر به شما دستور ندادم که هیچ اسیری را نکشید؟!
پس از این حادثه ناگوار جَمیل بن مَعْمَر بن زُهَیر نیز که اسیر بود به دست انصار کشته شد. رسول خدا (ص) در حالی که خشمناک بود کسی را نزد انصار فرستاد و فرمود: «چه چیز شما را بر آن داشت که او را بکشید با آن‌که فرستاده من نزد شما آمد که هیچ اسیری را نکشید؟!»
گفتند: همانا ما او را بنابر گفته عمر کشتیم. رسول خدا از ایشان روی برگرداند تا آن‌که عُمَیر بن وَهْب با آن حضرت سخن گفت و خواهش کرد تا از ایشان درگذرد.
از مسلمانان چهار نفر شهید و از مشرکان بنابر قول مشهور هفتاد نفر و به روایت مسعودی در التنبیه و الاشراف/ ۲۳۵ یک صد و پنجاه نفر کشته شدند. به روایت واقدی ۳/ ۹۴۳، ابن‌سعد ۲/ ۱۵۲ و دیگران غنیمت جنگ حنین عبارت بود از شش‌هزار اسیر، بیست و چهار هزار شتر، بیش از چهل هزار گوسفند و چهار هزار اوقیه نقره. پیامبر آن‌ها را به جِعرِّانه فرستاد و بُدیل بن وَرْقاء خُزاعی یا مسعود بن عمرو غفاری را بر غنایم گمارد. اسیران در آن‌جا برای خود سرپناهی برپا کردند. رسول خدا به بُسر بن سفیان دستور داد برای اسیران از شهر مکه لباس و پوشاک تهیه کند. بُسر برای تمامی آنان لباس و جامه تهیه کرد. واقدی ۳/ ۹۵۵ گوید: پیامبر فرمان

داد خانواده مالک بن عوف فرمانده سپاه هوازن را در شهر مکه نزد عمه‌شان ام‌عبدالله دختر ابوامیه نگهداری کنند.

علی قهرمان حنین

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۴

همان‌گونه که گذشت یگانه سردار دلیر و ثابت‌قدم که بعد از رسول خدا (ص) از همه بیشتر پایداری و استقامت کرد امیرالمؤمنین (ع) بود. تک‌سوار نامدار اسلام رشادت را تا به آن‌جا رساند که عباس عمویش ناخودآگاه گفت عمو و دایی به فدایت باد! او بود که ابوجَرْوَل پرچمدار و پهلوان بی‌باک و متهوّر هوازن رابه خاک مذلت نشاند و با کشته شدن وی سپاه هوازن از هم پاشید و رو به هزیمت نهاد.

علی ۷ به تنهایی چهل نفر از جنگاوران دشمن را کشت. یعنی از هفتاد تن کشته دشمن بیش از نصف آنان به دست آن حضرت به قتل رسیدند. مؤلف سبل الهدی ۵/ ۴۷۸ گوید: علی در آن روز از همه مردم قهرمانانه‌تر در کنار پیامبر می‌جنگید. جنگ بدر نخستین جنگ رسول خدا (ص) با مشرکان بود که منجر به درگیری شد، حنین نیز آخرین جنگی بود که پیامبر با مشرکان داشت و در آن زد و خورد رخ داد. این دو جنگ شباهت‌های دیگری نیز به هم داشتند، از جمله این‌که در حنین نیز همانند بدر کشته‌های دشمن هفتاد نفر بود. در حنین نیز مثل بدر بیشتر آن هفتاد تن به دست علی بن ابی‌طالب کشته شدند. از این روست که این دو جنگ را با هم ذکر می‌کنند و آن حضرت را نیز قهرمان هر دو جنگ قلمداد می‌نمایند. اصولًا در تاریخ، فرهنگ و ادبیات اسلام و مسلمانان لقب قهرمان بدر و حنین به امیرالمؤمنین (ع) اختصاص دارد.

حضور فرشتگان

بدون شک در جنگ حنین فرشتگان به یاری مسلمانان شتافتند. قرآن در سوره توبه آیه ۲۶ می‌فرماید: در روز حنین خداوند سپاهیانی را فرستاد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۵

که شما آنان را نمی‌دیدید. مفسران گویند مراد از سپاهیان ناپیدا فرشتگان است. نویری در نهایهٔ الارب ۱۷/ ۳۳۴ می‌نویسد: سعید بن جُبیر گوید خداوند در جنگ حنین پنج هزار فرشته به کمک پیامبرش فرستاد.

به روایت واقدی ۳/ ۹۰۶ و دیگران بسیاری از مشرکان گفته‌اند پس از آن‌که مسلمانان فرار کردند و ما به قصد کشتن رسول خدا (ص) نزدیک اسب وی رسیدیم، ناگهان مردان سفیدپوش خوش‌چهره که عمامه‌های سرخ بر سر داشتند، بر اسبان ابلق سوار و اطراف پیامبر را گرفته بودند، به ما گفتند صورت‌هایتان زشت باد، بازگردید! ما وحشت‌زده فرار کردیم و جمع ما به هر سوی پراکنده شد، گروهی به طائف رفته و داخل قلعه شدند ولی باز هم وحشت‌زده بودند و گمان می‌کردند که مردان سفیدپوش آنان را تعقیب می‌کنند.

بزرگواری پیامبر

به روایت واقدی ۳/ ۹۰۳ ام‌سُلیم به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله دیدی اینان چگونه تو را تسلیم دشمن کرده و فرار کردند و شما را تنها گذاشتند؟! هنگامی که به آنان دسترسی پیدا کردی عفوشان مفرما و آنان را همانند مشرکان بکش. حضرت فرمود: «خداوند خود کفایت می‌کند و عافیت الهی گسترده‌تر از این است». نیز واقدی ۳/ ۹۰۴ گوید: سعد بن عباده طایفه خزرج را فرا خواند و اسید بن حُضیر طایفه اوس را. مسلمانان از هر سوی جمع شدند و به دشمن غضب نموده و قصد کشتن زن و بچه‌های ثقیف و هوازن را

نمودند. چون این خبر به پیامبر (ص) رسید سه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۶

مرتبه فرمود: «اینان را چه می‌شود که کودکان را می‌کشند! کودکان نباید کشته شوند». اسید گفت: ای رسول خدا مگر اینان بچه‌های مشرکان نیستند؟ فرمود: «مگر خوبان شما فرزندان مشرکان نبوده‌اند؟! هر نوزادی بر فطرت توحید متولد می‌شود».

خالد این‌جا نیز مرتکب جنایت شد و پیرزنی را کشت! مردم گرد جسد او جمع شده بودند. حضرت پرسید: «چه خبر است؟» گفتند: خالد زنی را کشته است. پیامبر (ص) مردی را فرمان داد تا خود را به خالد برساند و بگوید که پیامبر تو را از کشتن زنان، پیرمردان و بردگان منع می‌کند. آری، این‌جا نیز پیام‌آور رحمت با تمهید خردمندانه و جدیت خود از کشتار و قتل‌عام هزاران زن و کودک جلوگیری کرد.

در پایان این بحث تذکر دو نکته مفید به‌نظر می‌رسد؛ نکته اول این‌که از دیرباز افرادی مانند ابن سید الناس در عیون الاثر ۲/ ۲۲۷، صالحی شامی در سبل الهدی ۵/ ۵۱۴ و دیگران به توجیه فرار مسلمانان در جنگ حنین پرداخته‌اند که در حقیقت چیزی جز اجتهاد در مقابل نص نبوده و مخالف صریح قرآن است که در آیه بیست و پنج سوره توبه می‌فرماید: (ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ). رشید رضا مصری نیز در تفسیر المنار ۱۰/ ۲۶۲ گویا برای آن‌که از فضیلت و رشادت امیرالمؤمنین (ع) بکاهد، به توجیه فرار مسلمانان در جنگ حنین پرداخته و گفته است: این فرار گسترده به لحاظ ترس و وحشت از دشمن نبوده است، مسلمانان چون یک مرتبه به‌طور ناگهانی با هجوم سپاه دشمن مواجه گردیدند مضطرب شدند و موضع خود را رها کردند و این برای انسان یک امر طبیعی است! علامه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۷

طباطبایی در المیزان ۹/ ۲۲۱ شبهات او را عنوان کرده و پاسخ آن‌ها را داده است.

نکته دوم این‌که این خالد دیگر آن خالد قهرمان مشرکان در جنگ احد و خندق و صلح حدیبیه نیست، این خالد از این پس کارش در جنگ‌ها فرار و یا انزواست. فرار او در موته که شهره آفاق شد و در حنین نیز هیچ کاری نکرد و اندک تحرکی از خود نشان نداد. او که با مردان بنی‌سُلیم به عنوان طلایه‌دار سپاه رفت گویی خواب او را ربوده بود! در طائف هم هیچ نقش قابل توجه و ابتکار نظامی نداشت. این در حالی است که وی بعدها در دوران خلافت ابوبکر بی‌باکانه و متهورانه جنگید و عده زیادی، از جمله بی‌گناهان و مسلمانان را به خاک و خون کشید! آری، خالد دیگر کارش بیشتر کشتن اسیران مسلمان و پیرزنان و ارتکاب برخی مسائل خلاف شرع و اخلاق بود. گویا او دیگر به این جنگ‌ها معتقد نبود و به اصطلاح دل خوشی نداشت.

جنگ طائف

شهر طائف به‌گفته یاقوت در معجم البلدان ۴/ ۹ در حدود پانزده فرسنگی شرق مکه کنار رود وَجّ قرار دارد، منطقه‌ای است حاصلخیز دارای نخلستان‌ها، باغ‌های انگور و مزارع سرسبز. این شهر نیز مانند دیگر شهرهای حجاز در قدیم شامل چند دهکده و هر یک از آن‌ها دارای قلعه‌ها و برج‌های مراقبت بود و اطراف شهر نیز با دیوار محصور شده بود. کلمه طائف نیز یعنی حصاردار. طائف پس از خیبر دومین شهر حصارداری بود که سپاه اسلام با آن مواجه شد. عموم ساکنان طائف را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۸

قبیله ثقیف تشکیل می‌داد ولی برخی از اشراف قریش نیز در آن‌جا دارای خانه و املاک بودند و طائف شهر ییلاقی آنان به حساب می‌آمد.

ابن‌اسحاق ۴/ ۹۵ گوید: فراریان هَوازِن و ثقیف سه دسته شدند؛ گروهی از جمله مالک فرمانده سپاه شرک به طائف، دسته‌ای به اوطاس و عده‌ای هم به نَخْلَه رفتند. رسول خدا سوارانی را برای سرکوبی آنان به نخله فرستاد. دُرید بن صِمَّه به دست ربیعهٔ بن رُفَیع

در نخله کشته شد. سپاهی را نیز به فرماندهی ابوعامر اشعری، عموی ابوموسی اشعری به اوطاس اعزام کرد. ابوعامر ضمن جنگ سختی کشته شد. او قبل از شهادت ابوموسی را به جای خود نصب کرد. ابوموسی جنگ را ادامه داد و پس از شکست دشمن نزد پیامبر بازگشت. تعداد زیادی از ثقیفیان که همراه فرمانده شورشیان مالک بن عوف به طائف رفته بودند داخل قلعه بسیار مستحکم آن شهر شده و موضع گرفتند. درون قلعه چاه آب و غذای یک سال وجود داشت و نیازی به خارج شدن از قلعه نبود.

مؤلف سبل الهدی ۵/ ۵۵۶ گوید: رسول خدا (ص) نخست خالد بن ولید را همراه هزار نفر به سوی طائف فرستاد، خالد آمد کنار قلعه طائف اردو زد و قلعه را محاصره کرد. حلبی ۳/ ۱۱۷ گوید: خالد مبارز طلبید ولی کسی پاسخ نداد. او سخن خود را تکرار کرد. عَبْدِیالیل از سران ثقیف گفت: احدی از ما برای جنگ نزد تو بیرون نمی‌آید، ما داخل حصار خود می‌مانیم، چرا که غذای سالیانی نزد ما وجود دارد، اگر تا هنگامی که این غذاها تمام شود تو این جا ماندی آن‌گاه ما دسته‌جمعی با شمشیرهایمان به جنگ تو می‌آییم تا آن‌که آخرین نفر ما کشته شود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۸۹

محاصره طائف

به روایت واقدی ۳/ ۹۲۴ رسول خدا (ص) نیز همراه سپاه اسلام به قصد محاصره طائف حرکت کرد، در بین راه به قلعه مالک بن عوف فرمانده شورشیان برخورد. برای آن‌که مبادا دشمن پشت سر به عنوان پایگاهی از آن استفاده کند دستور داد قلعه را تخریب کردند.

پیامبر (ص) کنار قلعه شهر طائف اردو زد و شهر را محاصره کرد. ثقیفیان که دیدند تاب و توان مبارزه با سپاه اسلام را ندارند داخل قلعه‌های خود موضع گرفتند و بیرون نیامدند. آنان صد نفر تیرانداز ماهر داشتند، از همان داخل قلعه مسلمانان را تیرباران کردند و عده‌ای از سپاه اسلام به شهادت رسیدند. حضرت دستور داد تا لشکر اسلام با راهنمایی حباب بن منذر عقب‌نشینی کند و از تیررس دشمن خارج گردد. واقدی ۳/ ۹۲۷ می‌نویسد: به فرمان پیامبر (ص) اطراف شهر را پر از بوته‌های خاردار کردند و راه‌های خروجی و نفوذی را مسدود نمودند. گویا این کار برای قطع ارتباط دشمن با خارج بوده تا مانع رسیدن تدارکات از بیرون قلعه گردد و نیز جلوی حمله شبانه آنان گرفته شود. بلاذری ۱/ ۳۶۷ می‌گوید: پیامبر با این خارها اطراف سپاه خود را محصورکرد. برای فتح طائف به پیشنهاد سلمان فارسی از منجنیق که با آن سنگ پرتاب می‌کردند و همانند توپ‌های کنونی بود استفاده شد ولی نتیجه‌ای نداد. از ارّابه‌های جنگی هم که شبیه زره‌پوش‌ها و نفربرهای امروزی بود و آن‌ها را از چوب می‌ساختند و پوست ضخیم روی آن می‌کشیدند استفاده شد اما ثقیفیان مفتول‌های گداخته را روی ارّابه‌ها ریختند و نیروهای اسلام را

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۹۰

مجروح کردند.

پیامبر (ص) برای آن‌که بتواند با کمترین کشته و خونریزی دشمن را به تسلیم وادار سازد، به نقل واقدی ۳/ ۹۲۸ دستور داد تاک‌ها را قطع کنند و بسوزانند. در این هنگام التماس و استغاثه دشمن شروع شد. سفیان بن عبدالله ثقفی گفت درختان را قطع نکن، یا پیروز می‌شوید که از آن شما می‌گردد و یا آن‌که برای خدا و خویشاوندی این کار را ترک کن. پیامبر فرمود: «من برای خدا و خویشاوندی قطع کردن آن‌ها را رها می‌کنم».

قبیله ثقیف از قبایل ثروتمند جزیرة العرب به‌شمار می‌آمد و غلامان و کنیزان زیادی در اختیار داشت. رسول خدا (ص) فرمان داد اعلان کنند هر برده‌ای از دژ طائف خارج گردد و به مسلمانان پناهنده شود آزاد خواهد شد. حدود بیست نفر از بردگان از جمله ابوبکره از طائف گریختند و به مسلمانان پیوستند، آنان به پیامبر (ص) گفتند: اگر تا یک سال هم محاصره ادامه پیدا کند ثقیف از

نظر آب و غذا در مضیقه قرار نخواهد گرفت.

عظمت امیرالمؤمنین

به روایت شیخ مفید در ارشاد/ ۸۰ و میرخواند در روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۳۴ رسول اکرم (ص) در ایام محاصره طائف، امیرالمؤمنین را برای شکستن بت‌ها و ویران کردن بت‌خانه‌ها به اطراف گسیل داشت. حضرت در بین راه به گروه زیادی از طایفه خَثْعَم برخورد، در تاریکی سپیده‌دم مرد جنگجویی از آنان به نام شهاب بن عِیس پیش آمد و هماورد طلبید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۹۱

امیرالمؤمنین فرمود: «چه کسی به جنگ او می‌رود؟» هیچ کس حاضر نشد. خود به مبارزه با وی برخاست. ابوالعاص بن ربیع گفت من به جای شما می‌روم. حضرت نپذیرفت و فرمود: «اگر من کشته شدم امیر سپاه تو خواهی بود». سپس به میدان رفت و او را به قتل رساند. آن‌گاه همچنان به راه خود ادامه داد تا بت‌ها را شکست و آن مناطق را از لوث بت‌ها پاکسازی کرد. پس از آن نزد رسول خدا (ص) که هنوز در حال محاصره طائف به سر می‌برد بازگشت. پیامبر که نگران سلامت امیرالمؤمنین بود تا او را دید خوشحال شد و برای پیروزی او در این مأموریت تکبیر گفت. سپس دست وی را گرفت به کناری برد و با او خلوت کرد و مدتی طولانی به گفتگوی خصوصی و رازگویی پرداخت. در این هنگام عمر نزد پیامبر آمد و به اعتراض گفت آیا جدا از ما به تنهایی با او راز می گویی؟ حضرت فرمود:

«یَا عُمَرُ ما أَنَا انْتَجَیْتُهُ بَلِ اللّٰهُ انْتَجاهُ».

ای عمر من با او راز نگفتم بلکه خداوند بود که با او راز گفت.

ترمذی ۵/ ۵۹۷ نیز این روایت را نقل کرده جز آن‌که گفته مردم به پیامبر (ص) اعتراض کردند.

شیخ مفید در ارشاد/ ۸۱ گوید: روزی نافع بن غیلان با گروهی از سواران ثقیف از قلعه طائف خارج شد. امیرالمؤمنین در وادی وَجّ با آنان برخورد و نافع را کشت. مشرکان فرار کردند و این باعث وحشت ثقیف شد. بدین جهت گروهی از آنان نزد پیامبر آمدند و اسلام آوردند.

بازگشت از طائف

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۹۲

رسول خدا (ص) برای گشودن دژ طائف از تمامی شیوه‌های جنگی استفاده کرد ولی با سرسختی که ثقیف از خود نشان داد موفق به فتح طائف نشد. شرایط هم اجازه نمی‌داد که بیش از این سپاه اسلام در آن‌جا توقف کند، زیرا اولًا فتح طائف به زمان بیشتری نیاز داشت. ثانیاً ماه شوال سپری می‌شد و با فرا رسیدن ماه ذی‌القعده داخل ماه حرام می‌شدند که جنگ در آن ممنوع و حرام بود. ثالثاً نگهداری انبوه اسیران و غنایم در جِعرّانه مشکلات زیادی داشت و باید هر چه زودتر تکلیف آن‌ها روشن می گشت. رابعاً مراسم حج نیز فرا می‌رسید و باید برای نظارت آن برنامه‌ریزی می‌شد. خامساً تنها گذاشتن مدینه بیش از این صلاح نبود.

از این‌رو پیامبر دستور داد سپاه اسلام محاصره طائف را ترک و به سوی جعرّانه حرکت کند. به روایت ابن‌هشام ۴/ ۱۳۱، احمد حنبل ۳/ ۳۴۳ و دیگران هنگامی که سپاه اسلام خواست طائف را ترک کند مسلمانان از پیامبر (ص) خواستند بر قوم ثقیف نفرین کند ولی حضرت فرمود:

«اللّٰهُمَّ اهْدِ ثَقِیفاً وَ أْتِ بِهِمْ مُسْلِمِینَ».

بار خدایا ثقیف را هدایت کن و آنان را مسلمان نزد ما بفرست.

گفتنی است که بیش از ده سال قبل از جنگ طائف در دورانی که پیامبر (ص) در مکه به سر می‌برد وقتی برای تبلیغ اسلام به این شهر سفر کرد، مردم به جای مهمان‌نوازی او را سخت آزردند و به شدت مجروح ساختند به طوری که نای و توان حرکت نداشت. اما امروز که با چندین

هزار سپاه آنان را محاصره کرد سابقه سوء آنان را نادیده گرفت، حتی وقتی مسلمانان از آن حضرت خواستند آنان را نفرین کند فرمود: «خدایا ثقیف را هدایت کن». این است معنای «رَحْمَةً لِلْعالَمِین» بودن رسول اکرم (ص).

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۲۹ و واقدی ۳/ ۹۳۸ در جنگ طائف دوازده نفر از مسلمانان شهید شدند. گویا از کفّار کسی کشته نشد.

آزادی اسیران

پیامبر (ص) از طائف رهسپار جعرّانه شد و پنجم ذی‌القعده به آن‌جا رسید. به روایت واقدی ۳/ ۹۵۰ در همین ایام هیئت چهارده نفری هوازن که مسلمان شده بودند به ریاست زُهیر بن صُرَد همراه ابوبُرْقان عموی رضاعی پیامبر خدمت آن حضرت رسیدند و از ایشان خواستند تا بر آنان منت گذاشته اسیرانشان را آزاد کند. رسول خدا (ص) فرمود: «من مدت‌ها منتظر شما ماندم و گمان کردم که دیگر نمی‌آیید، همانا اسیران تقسیم و داخل سهم‌ها شده‌اند». آن‌گاه از آنان پرسید: «زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا اموالتان را؟». گفتند اگر زنان و فرزندانمان را به ما بازگردانی برای ما بهتر است. حضرت فرمود: «پس از نماز ظهر برخیزید و بگویید ما رسول خدا را نزد مسلمانان و مسلمانان را نزد رسول خدا درباره آزادی زنان و فرزندانمان شفیع قرار می‌دهیم». آنان نیز پس از نماز ظهر چنین کردند. پیامبر فرمود: «آنچه حق من و فرزندان عبدالمطلب است به شما بخشیدم». مهاجران هم گفتند حق ما هم از آن رسول خداست. انصار نیز چنین گفتند. بدین‌سان تمامی شش هزار اسیر آزاد

شدند و به محل زندگی خود بازگشتند.

واقدی ۳/ ۹۱۳ گوید: شیما خواهر رضاعی پیامبر (ص) نیز بین اسیران بود، او نزد حضرت آمد و نشانی داد، رسول خدا (ص) به محض این‌که او را شناخت اشک‌هایش جاری شد و عبای خود را برای وی پهن کرد. آن‌گاه به او فرمود: «اگر دوست داری با اکرام و احترام نزد ما بمان و اگر مایلی چیزی به تو عطا کنم و به سوی قبیله‌ات باز گرد؟» شیما پیشنهاد دوم را پذیرفت و پس از آن‌که اسلام آورد نزد عشیره خود بازگشت.

رسول خدا (ص) از هیئت هوازن پرسید: «مالک بن عوف کجاست؟» گفتند در طائف. فرمود: «به او بگویید اگر مسلمان نزد من بیاید خانواده و مالش را به او پس می‌دهم و صد شتر نیز به او می‌بخشم». مالک چون این سخن را شنید شبانه پنهانی از طائف گریخت و در جعرّانه به حضور رسول خدا (ص) رسید و اسلام آورد. حضرت خانواده و اموالش را با صد شتر به او داد و وی را بر مسلمانان قبیله‌اش فرمانروا ساخت.

تقسیم غنایم

ابن‌اسحاق ۴/ ۱۳۴ گوید: رسول خدا (ص) پس از آزاد کردن اسیران هوازن شتر خود را سوار شد. در این هنگام مردم دور آن حضرت را گرفته و به سوی او هجوم بردند و گفتند: ای رسول خدا غنایم، شتران و گوسفندان را قسمت فرما. چنان اطراف ایشان را احاطه کردند که ناچار به درختی تکیه داد و عبا از دوشش کشیده شد و فرمود: «ای مردم عبای

مرا بدهید! به خدا سوگند اگر به شماره درختان تهامه شتر و گوسفند داشته باشید همه آن‌ها را میان شما تقسیم می‌کنم». آن‌گاه به ابوسفیان، حکیم بن حِزام، سهیل بن عمرو، حُویطب بن عبدالعزی، صفوان بن امیه صد شتر و چهل اوقیه نقره داد. به افرادی دیگر نیز مانند مَخْرَمهٔ بن نوفل، عُمیر بن وَهْب، هشام بن عمرو هر یک پنجاه شتر داد. به روایت ابن‌هشام ۴/ ۱۳۷ این افراد حدود سی نفر و به روایت سبل الهدی ۵/ ۵۸۲ بیش از پنجاه نفر بودند. ابن‌سعد ۲/ ۱۵۳ گوید: تمامی این بخشش‌ها را از خمس که سهم خود حضرت بود پرداخت و این ثابت‌ترین قول نزد ماست. واقدی ۳/ ۹۴۸ نیز گوید: ثابت‌ترین دو قول این است که این بخشش‌ها از خمس بوده است. سپس غنایم را تقسیم کرد، سهم هر نفر چهار شتر و چهل گوسفند شد. به هرکس که اسب داشت دوازده شتر و صد و بیست گوسفند رسید و اگر بیش از یک اسب داشت برای آن اسبان اضافی دیگر سهمی تعلق نمی‌گرفت.

خرده‌گیری کوته‌نظران

واقدی ۳/ ۹۴۸ گوید: پس از تقسیم غنایم سعد بن ابی‌وقّاص به پیامبر اعتراض کرد و گفت: ای رسول خدا به عُیینَهٔ بن حِصْن و اقْرَع بن حابس صد تا صد تا شتر بخشیدی ولی جُعیل بن سراقه را رها کرده و چیزی به او ندادی. حضرت فرمود: «من خواستم دل آن دو را به دست بیاورم تا مسلمان شوند ولی جُعیل بن سراقه را به اسلامش واگذاشتم». ذوالخُوَیصِرَه تمیمی نیز نزد حضرت آمد و گفت به عدالت رفتار کن. پیامبر (ص) فرمود:

«وَیْلَکَ! فَمَنْ یَعْدِلُ إِذا لَمْ أَعْدِلْ؟!».

وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار می‌کند؟!

انصار نیز از بابت بخشش‌هایی که به طوایف عرب شد ناراحت شدند. آن‌گاه به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۴۱ سعد بن عباده گلایه آنان را به پیامبر رساند. حضرت دستور داد تمامی انصار را در مکانی جدای از دیگر مردم جمع کنند. سپس همراه علی بن ابی‌طالب نزد آنان رفت و ابتدا گمراهی انصار و هدایت آنان را به وسیله خدا و نیز تصدیق و کمک آنان را به رسول خدا گوشزد کرد و در پایان فرمود: «ای گروه انصار آیا به سبب مختصر مال دنیا که من خواستم با آن دل گروهی را به دست بیاورم تا مسلمان شوند و شما را به اسلامتان واگذاشتم ناراحت شدید؟ آیا راضی نیستید مردم با گوسفند و شتر بروند و شما رسول خدا را ببرید. سوگند به آن‌که جان محمد در دست اوست اگر هجرت نبود من هم یک نفر از انصار بودم. اگر مردم همگی به راهی بروند و انصار به راه دیگر هرآینه من راه انصار را می‌روم. بار خدایا انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندانِ انصار را بیامرز». در این هنگام انصار همگی گریستند و گفتند ما راضی شدیم که رسول خدا (ص) در سهم ما باشد.

مقریزی در امتاع الاسماع/ ۴۳۲ گوید: پیامبر سیزده روز در جعرّانه ماند و چون از کار تقسیم غنایم و آزادی اسیران فراغت یافت شب چهارشنبه دوازده روز مانده به پایان ذی‌القعده راهی مکه شد و با احرام عمره وارد شهر گردید و مناسک عمره را انجام داد و همان شب به

جعرّانه بازگشت. آن‌گاه شب پنج‌شنبه از راه سَرِف و مر الظهران رهسپار مدینه گردید و در روز جمعه بیست و هفتم ذی‌القعده پس از دو ماه و شانزده روز وارد مدینه شد. پیش از آن دو نفر از بنی‌عبدالاشهل مژده فتح و پیروزی حنین را به مدینه برده بودند.

در پایان این بحث چند نکته را باید یادآور شویم، اول این‌که آیا آزادی اسیران هوازن پس از تقسیم آنان و یا قبل از آن بوده، اختلاف است. همان‌گونه که گذشت واقدی ۳/ ۹۵۰ در یک گزارش از پیامبر نقل می‌کند که حضرت به هیئت هوازن فرمود اسیران تقسیم شده‌اند. اما ابن اسحاق ۴/ ۱۳۴ تصریح دارد که آزادی اسیران پیش از تقسیم غنایم بوده است. ظواهر امر نیز بر صحت

گزارش ابن اسحاق دلالت دارد. گویا هجوم گسترده مردم به سوی رسول خدا و درخواست اکید و صریح آنان درباره تقسیم غنایم به این جهت بوده که مسلمانان از آن بیم داشتند که مبادا پیامبر اموال هوازن را نیز مانند اسیرانشان به آنان باز گرداند.
دوم این‌که پس از فتح مکه موسم حج فرا رسیده بود. از این‌رو انتظار می‌رفت که خود پیامبر در مراسم حج شرکت کند و آن را هدایت نماید ولی چنین نکرد و به مدینه بازگشت. علت این امر روشن نیست، آیا درباره امنیت مدینه نگرانی داشته و یا مطلب دیگری بوده است، خدا می‌داند.
سوم این‌که در تقسیم غنیمت اگر به تمامی دوازده هزار نیرو سهام تعلق گرفته باشد که معمولًا هم همین‌گونه باید باشد و با توجه به این‌که پیامبر خمس غنایم را برداشت و مقدار زیادی از آن را به عده‌ای
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۹۸
به عنوان تألیف قلوب داد، سهام کم می‌آید و به هر نفر این مقدار که ذکر شده تعلق نمی‌گیرد و تعداد غنایم کمتر از سهامی است که ذکر کرده‌اند.
چهارم با توجه به این‌که رسول خدا (ص) پس از جنگ حنین اسیران را تقسیم نکرد و نیز به هیئت هوازن فرمود: «من مدت‌ها منتظر شما ماندم» معلوم می‌شود که به گفته ابن عبدالبرّ در الدرر/ ۲۳۰ حضرت از اول در این فکر بوده که اسیران آزاد شوند و بر سر زندگی خویش بازگردند.

اسلام کعب‌بن زهیر

زُهَیر بن ابی سُلْمی از شعرای بزرگ جاهلیت و از سرایندگان معلَّقات هفتگانه مشهور عرب بود. دو پسر او به نام بُجَیر و کعب نیز از شاعران نامدار عرب بودند. به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۴۴ و ابن اثیر در کامل ۲/ ۱۸۶ روزی بجیر به کعب گفت این گوسفندان را نگهدار من نزد این مرد بروم و ببینم چه می‌گوید. بجیر نزد رسول خدا (ص) آمد و اسلام آورد. چون خبر به کعب رسید اشعاری در سرزنش و ملامت برادر خود و بر ضد رسول خدا (ص) سرود و برای بجیر فرستاد و بعدها در اشعار خود نام یکی از زنان بزرگ و با شخصیت مسلمان را می‌برد و او را هتك حرمت می‌نمود! رسول خدا (ص) به ناچار خون او را هدر اعلام کرد.
بجیر در جنگ طائف همراه پیامبر (ص) بود، چون از طائف بازگشت نامه‌ای به کعب نوشت و گفت بدان‌که هر کس در حال توبه و پشیمانی نزد رسول خدا بیاید او را می‌بخشاید. پس هنگامی که نامه‌ام به دستت
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۱۹۹
رسید اسلام بیاور و نزد پیامبر بیا، زیرا هرکسی مسلمان شود حضرت گذشته وی را نادیده می‌گیرد. کعب اسلام آورد و چکامه بسیار زیبایی در مدح رسول خدا (ص) سرود و راهی مدینه شد. ابتدا بر مردی از جُهینه که با او آشنا بود وارد شد، آن‌گاه صبح همراه آن مرد به مسجد رفت. پس از نماز دوستش به او گفت این رسول خداست برخیز و از او امان بخواه. کعب برخاست پیش رفت و روبروی پیامبر نشست. آن‌گاه به طور ناشناس دست در دست آن حضرت گذاشت و گفت: ای رسول خدا کعب بن زهیر توبه کرده و مسلمان شده، حال آمده تا از شما امان بگیرد، اگر او را نزد شما بیاورم توبه‌اش را می‌پذیری؟
رسول خدا (ص) فرمود: «آری». گفت: ای رسول خدا من کعب بن زهیرم! در این لحظه مردی از انصار خواست گردن او را بزند، حضرت فرمود: «رهایش کن، زیرا در حال توبه و پشیمانی از کار خویش آمده است». سپس کعب چکامه شیوا و پرآوازه خود را برای رسول خدا (ص) قرائت کرد که از جمله آن این دو بیت است:
نُبِّئْتُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ أَوْعَدَنِي وَ الْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ مَأْمُولُ
إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضاءُ بِهِ مُهَنَّدٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ مَسْلُولُ

خبر یافتم که رسول خـدا مرا تهدیـد به مرگ کرده است و حال آن‌که از رسول خدا امید عفو و بخشـش می‌رود! پیامبر نوری است که مردم در پرتو آن هدایت می‌شوند و او بهترین شمشیر خداوند است که از غلاف بیرون کشیده شده است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۰

آن‌گاه پیامبر (ص) عبایی به او بخشید که بعدها معاویه آن را از وارثان وی به بیست هزار درهم خرید.

درگذشت زینب

به روایت عیون التواریـخ ۱/ ۳۴۰ در سـال هشـتم حضـرت زینب دختر رسول خـدا (ص) همسـر ابوالعـاص بن ربیع بر اثر جراحت و بیماری که از ضـربت هَبّار به او رسیده بود درگذشت و رحلت او موجب تأثر شدید پیامبر گردید. زینب (س) دو فرزند داشت یک پسـر به نـام علی که در دوران نوجـوانی درگـذشت و یـک دخـتر به نـام امـامه که امیرالمـؤمنین (ع) پس از رحلت حضـرت زهرا به وصـیت خود ایشان با او ازدواج کرد. قبلًا نیز ام‌کلثوم و رقیه دو دختر دیگر رسول خدا درگذشـته بودند. از این پس از دختران پیامبر فقط فاطمه زهرا (س) در قید حیات بود.

تولد ابراهیم

به روایت یعقوبی ۲/ ۸۷ در ذی‌الحجه سال هشـتم ابراهیم از ماریه قبطیه که هـدیه زمامدار مصـر به پیامبر بود متولد شد. پیامبر (ص) گویـا به یاد جـدش ابراهیم خلیل نام فرزنـدش را ابراهیم گـذاشت. آن‌گاه جبرئیل نازل شـد و گفت: سـلام بر تو ای ابوابراهیم. روز هفتم ولادتش گوسـفندی برای او عقیقه کرد، موی سـر نوزاد را تراشـید و به وزن آن نقره در راه خـدا انفـاق کرد. زنـان انصـار در شیردادن او به رقابت برخاستند و رسول خدا (ص) او را به ام‌بَرْدَه دختر مُنذر بن زید سپرد.

ولادت ابراهیم سبب شد تا ماریه از کنیزی به مقام همسری ارتقا یابد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۱

و مقام و موقعیت بیشتری نزد پیامبر پیـدا کند. چون پس از حضـرت خدیجه او تنها زنی بود که افتخار فرزند داشـتن از ایشان را پیدا کرد. به روایت بلاذری/ ۴۵۰ و قمی ۲/ ۳۱۸ این امور باعث حسادت عایشه گردید، او زبان به شماتت و تهمت و سخنان ناشایست و ناروا گشود تا ماریه را از چشم حضرت بیندازد.

سریه امیرالمؤمنین به فلس

بتخانه فُلْس در سـرزمین نَجْد و متعلق به قبیله طَی بود، ریاست این طایفه را سـخاوتمند شـهیر جهان عرب حاتم طایی برعهده داشت. عَدِی فرزنـد حاتم که کیش مسیحیت را برگزیـده بود، پس از درگذشت پدرش رئیس و فرمانروای قبیله طی شد. به روایت واقدی ۳/ ۹۸۴ رسول خـدا (ص) علی (ع) را همراه صـد و پنجاه مرد انصـاری که در بین آنـان بزرگان اوس و خزرج بودنـد با صـد شتر و پنجاه اسب به‌سوی قبیله طی در سـرزمین نَجْد فرسـتاد و دسـتور داد بتخانه فُلْس را ویران کند. امیرالمؤمنین رایت سـپاه را به سهل بن حُنیف و پرچم را به جبّار بن صـخر داد. سـپاهیان اسلام به سوی نَجْد حرکت کردند. به نزدیکی سرزمین آنان که رسیدند حباب بن منـذر، ابوقَتـاده و ابونـائله برای جمع‌آوری اطلاعـات به اطراف رفتنـد، آنان غلامی را که جاسوس قبیله طی بود دسـتگیر کرده و نزد امیرالمؤمنین آوردند و حضرت از او به عنوان راهنما استفاده کرد. نیروهای اسلام صبحگاهان بر سر قبیله طی هجوم بردند و در یک درگیری بیشتر آنان را اسیر کردنـد و تعدادی شتر و گوسـفند را به غنیمت گرفتند. از خاندان حاتم سَـفّانه خواهر عدی و چند دختر بچه دیگر اسیر

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۲

شدنـد. اسـیران خانـدان حاتم جـداگانه نگهداری می‌شدند. رئیس قبیله طی عدی بن حاتم نیز طبق برنامه‌ای که از قبل تدارک دیده بود بـا خـانواده خود به سوی شام گریخت. آن‌گاه علی (ع) به بتخانه فُلْس رفت و آن را ویران کرد و از خزانه آن سه شمشـیر و سـه زره و مقـداری پـارچه و لباس همراه آورد. در یکی از مناطق غنایم و اسـیران را تقسـیم کردنـد ولی از تقسـیم اسـیران خانـدان حاتم خودداری شد.

به روایت ابن اسـحاق ۴/ ۲۲۵ سـفّانه دختر حاتم نزدیک مسجد پیامبر در خانه رَمْلَه دختر حارث با احترام نگهـداری می‌شد. هر گاه رسـول خـدا از آن‌جـا عبـور می‌کرد او می‌گفـت: ای رسـول خـدا (ص) پـدرم در گذشـته و یـاورم گریخته است، بر من منت گـذار خداوند بر تو منت گذارد. در هر مرتبه حضرت می‌پرسید: «یاورت کیست؟». می‌گفت: عدی بن حاتم. حضرت می‌فرمود: «همان که از خدا و رسولش گریزان است!». خواهر عدی ناامید شد. روز چهارم پس از آن‌که پیامبر عبور کرد دیگر سخنی نگفت. علی (ع) به او اشاره کرد برخیز و سـخن بگو. سفّانه برخاست و سـخن هر روز خود را تکرار کرد. رسول خـدا سـفّانه را آزاد کرد و به او لباس، مرکب و خرجی راه داد و همراه کاروانی از قوم خودش که مورد اعتماد بودند به شام فرسـتاد. سفّانه از مردم پرسید آن مردی که به من اشاره کرد سـخنت را تکرار کن کیست؟ گفتند: علی است و همو است که شـما را اسیر کرد. مگر او را نمی‌شناسی؟ گفت نه به خـدا سوگنـد از آن هنگـام که اسـیر گشـتم تـا زمـانی که وارد این خانه شـدم جامه خود را بر صورتم کشـیدم و گوشه چادرم را بر روبندم افکندم نه چهره او و نه چهره هیچ یک از یارانش را ندیدم.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۳

عدی گوید من به توصـیه خواهرم به مدینه رفتم و در مسـجد خدمت رسول خدا رسـیدم. حضـرت پرسید: «کیستی؟» گفتم عدی بن حـاتم. پیـامبر مرا به خـانه خـویش برد. در بین راه به پیرزنی ضـعیف برخـورد، او در بـاره مشـکلات خـود به تفصـیل سـخن گفت و حضـرت گوش می‌داد. با خود گفتم به خدا سوگند این مرد پادشاه نیست. سپس وارد خانه حضرت شدیم تشکی از لیف خرما برای من پهن کرد و فرمـود: «روی این بنشـین». گفتم شـما روی آن بنشـین، نپـذیرفت. آن‌گـاه من روی آن نشسـتم و خـودش روی زمین نشـست. با خود گفتم به خدا این رفتار پادشاهان نیست. سـپس حضـرت از عقیده و امور شخصـی من خبر داد. در این‌هنگام فهمیدم که او پیامبر مرسل است، اسلام آوردم و نزد خانواده خویش باز گشتم.

خلاصه درس

جنگ حنین: قبایل هوازن و ثقیف هنگامی که شنیدند پیامبر از مـدینه حرکت کرده گمان کردنـد به جنگ آنان می‌آیـد، از این‌رو نیروهای خود را جمع کردند. قبیله‌های نَصْر، جُشَم، سَعْد و گروهی از بنی‌غَیلان با هَوازِن و ثَقِیف همراه شدند. به دره حنین رسیدند و در آن‌جـا موضع گرفتنـد. رسول خـدا (ص) پس از فتـح مکه که در روز جمعه بیسـتم رمضـان رخ داد پانزده روز در آن‌جا توقف کرد، آن‌گاه تصـمیم به سـر کوبی هوازن و ثقیف گرفت. سپاه اسـلام با حمله غیرمنتظره و غافلگیرانه مواجه شـد و نتوانست تعادل و ثبات خود را حفظ کند. نخست بنی‌سُلیم که به فرماندهی خالد بن ولید در مقدمه سپاه بودند پا به فرار گذاشتند، پس از

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۴

آن اهل مکه و سـپس عموم مسـلمانان گریختنـد. نه نفر اسـتوار و ثابت‌قدم عبارت بودند از علی‌بن ابی‌طالب، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، ابوسـفیان بن حارث، نوفل بن حارث، ربیعهٔ بن حارث، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عُتْبَه و مُعَتِّب پسـران ابولهب. مرد بی‌بـاک و متهوّری از قـبیله هوازن به نـام ابوجَرْوَل سوار بر شتر سـرخ‌موی شـده و پرچم سـیاهی را بر سـر نیزه بلنـدی زده بود و بی‌محابا پیشاپیش سـپاه دشـمن می‌آمـد. علی (ع) به سوی او رفت و ضـربتی به پشت شتر زد و او را به زمین انداخت. با کشـته شدن

ابوجَرْوَل سپاه دشمن رو به هزیمت گذاشت و مسلمانان فراری به سوی رسول خدا بازگشتند.

علی (ع) به تنهایی چهل نفر از قهرمانان دشمن را کشت. ام‌عُماره، ام‌سُلیم، ام‌سَلیط و ام‌حارث زنان قهرمانی بودند که شمشیر به دست گرفته و قهرمانانه پایداری کردند. با پایداری رسول خدا و دعوت سپاه اسلام به بازگشت، مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا آن‌که شمار آنان به صد نفر رسید و جنگ دیگر بار شدت گرفت. با صلابت و استواری رسول خدا (ص) و رشادت امیرالمؤمنین (ع) و نزول فرشتگان مشرکان زن و فرزندان و اموال خود را در میدان جنگ برجای گذاشته و رو به هزیمت نهادند و هنوز شب فرا نرسیده بود که خبر پیروزی پیامبر به مکه رسید. یگانه سردار دلیر و ثابت‌قدم که بعد از رسول خدا (ص) از همه بیشتر پایداری و استقامت کرد امیرالمؤمنین (ع) بود. بدون شک در جنگ حنین فرشتگان به یاری مسلمانان شتافتند. قرآن در سوره توبه آیه بیست و شش می‌فرماید: در روز حنین خداوند سپاهیانی را فرستاد که شما آنان را نمی‌دیدید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۵

ام‌سُلیم به پیامبر گفت: یا رسول الله (ص) دیدی اینان چگونه تو را تسلیم دشمن کرده و فرار کردند و شما را تنها گذاشتند؟! هنگامی که به آنان دسترسی پیدا کردی عفوشان مفرما و آنان را همانند مشرکان بکش. حضرت فرمود: «خداوند خود کفایت می‌کند و عافیت الهی گسترده‌تر از این است».

جنگ طائف: طائف پس از خیبر دومین شهر حصارداری بود که سپاه اسلام با آن مواجه شد. فراریان هَوازِن و ثقیف سه دسته شدند؛ گروهی از جمله مالک فرمانده سپاه شرک به طائف، دسته‌ای به اوطاس و عده‌ای هم به نَخْلَه رفتند. رسول خدا سوارانی را برای سرکوبی آنان به نخله فرستاد. سپاهی را نیز به فرماندهی ابوعامر اشعری، عموی ابوموسی اشعری به اوطاس اعزام کرد. ابوعامر ضمن جنگ سختی کشته شد. او قبل از شهادت ابوموسی را به جای خود نصب کرد. ابوموسی جنگ را ادامه داد و پس از شکست دشمن نزد پیامبر بازگشت. تعداد زیادی از ثقیفیان که همراه فرمانده شورشیان مالک بن عوف به طائف رفته بودند داخل قلعه بسیار مستحکم آن شهر شده و موضع گرفتند. درون قلعه چاه آب و غذای یک سال وجود داشت و نیازی به خارج شدن از قلعه نبود. رسول خدا نیز همراه سپاه اسلام به قصد محاصره طائف حرکت کرد. پیامبر کنار قلعه شهر طائف اردو زد و شهر را محاصره کرد. ثقیفیان که دیدند تاب و توان مبارزه با سپاه اسلام را ندارند داخل قلعه‌های خود موضع گرفتند و بیرون نیامدند.

پیامبر (ص) برای آن‌که بتواند با کمترین کشته و خون‌ریزی دشمن را به تسلیم وادار سازد، دستور داد تاک‌ها را قطع کنند و بسوزانند. در این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۶

هنگام التماس و استغاثه دشمن شروع شد. روزی نافع بن غیلان با گروهی از سواران ثقیف از قلعه طائف خارج شد. امیرالمؤمنین (ع) در وادی وَجّ با آنان برخوردند و نافع را کشت. مشرکان فرار کردند و این باعث وحشت ثقیف شد. بدین جهت گروهی از آنان نزد پیامبر آمدند و اسلام آوردند. رسول خدا برای گشودن دژ طائف از تمامی شیوه‌های جنگی استفاده کرد ولی با سرسختی که ثقیف از خود نشان داد موفق به فتح طائف نشد.

زُهَیر بن ابی سُلْمی از شعرای بزرگ جاهلیت و از سرایندگان معلّقات هفتگانه مشهور عرب بود. دو پسر او به نام بُجَیر و کعب نیز از شاعران نامدار عرب بودند. بجیر نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد. چون خبر به کعب رسید اشعاری در سرزنش و ملامت برادر خود و بر ضد رسول خدا سرود. بجیر در جنگ طائف همراه پیامبر بود، چون از طائف بازگشت نامه‌ای به کعب نوشت و گفت بدان‌که هر کس در حال توبه و پشیمانی نزد رسول خدا بیاید او را می‌بخشاید. کعب نیز اسلام آورد و چکامه بسیار زیبایی در مدح رسول خدا سرود و راهی مدینه شد.

در سال هشتم حضرت زینب دختر رسول خدا (ص) همسر ابوالعاص بن ربیع بر اثر جراحت و بیماری که از ضربت هَبّار به او رسیده

بود درگذشت و رحلت او موجب تأثر شدید پیامبر گردید.

در ذی‌الحجه سال هشتم ابراهیم از ماریه قبطیه متولد شد. پیامبر گویا به یاد جدش ابراهیم خلیل نام فرزندش را ابراهیم گذاشت.

سریه امیرالمؤمنین به فلس: نیروهای اسلام صبحگاهان بر سر قبیله طی هجوم بردند و در یک درگیری بیشتر آنان را اسیر کردند و تعدادی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۷

شتر و گوسفند را به غنیمت گرفتند. علی (ع) به بتخانه فُلْس رفت و آن را ویران کرد. در یکی از مناطق غنایم و اسیران را تقسیم کردند ولی از تقسیم اسیران خاندان حاتم خودداری شد.

عدی گوید: من به توصیه خواهرم به مدینه رفتم و در مسجد خدمت رسول خدا (ص) رسیدم. پیامبر (ص) مرا به خانه خویش برد. از کارهای حکیمانه وی فهمیدم که او پیامبر مرسل است، اسلام آوردم و نزد خانواده خویش بازگشتم.

خود آزمایی

۱. علت فرار سپاه اسلام در جنگ حنین چه بود؟

۲. ابوجرول چگونه و به دست چه کسی کشته شد؟

۳. قهرمان جنگ حنین چه کسی بود؟

۴. حضور فرشتگان را در جنگ حنین توضیح دهید.

۵. چگونگی محاصره طائف را شرح دهید.

۶. شعرای بزرگ جاهلیت را که اسلام آوردند نام ببرید.

۷. نام پسر پیامبر (ص) از ماریه قبطیه چه بود؟

۸. داستان اسلام آوردن عدی پسر حاتم طایی را توضیح دهید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۸

درس چهاردهم جنگ تبوک ...، و سریه علی بن ابی طالب در یمن

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- علت وقوع جنگ تبوک را بدانیم.
- به چگونگی حوادث جنگ تبوک پی ببریم.
- با داستان اعزام خالد به دومهٔ الجندل آشنا شویم.
- به علت ساختن مسجد ضرار پی ببریم.
- دیدگاه قرآن را درباره جنگ تبوک بدانیم.
- با دستاورد های جنگ تبوک آشنا شویم.
- ماجرای اعلام برائت از مشرکین را بدانیم.

- اقدامات پیامبر را برای مسلمان کردن مردم یمن بدانیم.

در این درس به جنگ تبوک، علت وقوع و موقعیت مکانی آن، امضای قرارداد صلح مبنی بر پرداخت جزیه با یوحنّا بن رؤبه حاکم ایله و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۰۹

اکیدر بن عبدالملک کندی پادشاه دومهٔ الجندل، اقدامات منافقین و ساختن مسجد ضرار به عنوان پوششی برای توطئه بر ضد رسول خدا و مسلمانان، نگاه قرآن به جنگ تبوک، دستاوردهای جنگ تبوک، نزول آیات آغازین سوره برائت درباره قوانین جدید، قرائت آیات در روز عید قربان در سرزمین منی به وسیله حضرت علی (ع)، ارسال معاذ از سوی پیامبر به یمن برای گسترش اسلام، اعزام خالد بن ولید به یمن و عدم پذیرش اسلام از سوی قبیله همدان و اسلام آوردن قبیله همدان به دست حضرت علی (ع) به یمن از سوی پیامبر، سریه امیرالمؤمنین در یمن و اسلام آوردن قبیله مذحج خواهیم پرداخت.

جنگ تبوک

سرزمین تبوک بنابر تصریح مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۳۵ و مقدسی در البدء والتاریخ ۲/ ۲۳۹ در نود فرسنگی شمال مدینه در نزدیکی مرز شام قرار داشته است. مؤلف معالم الاثیره/ ۶۹ گوید: تبوک در حدود صد و سی فرسنگی شمال مدینه قرار دارد. بنابراین حدود چهل فرسنگ بیشتر از آن فاصله‌ای است که قدما گفته‌اند. در جمع بین این دو قول شاید بتوان این نکته را بیان داشت که مقصود پیشینیان منطقه تبوک بوده و محل مورد نظر معاصرین خود تبوک است و یا آن‌که راه قدیم و جدید متفاوت است.

درباره علت جنگ تبوک اختلاف است. به‌روایت واقدی ۳/ ۹۹۰ رسول خدا (ص) خبر یافت که هِرَقْل (هراکلیوس) امپراتور روم سپاه عظیمی گرد آورده و جیره یک سال آنان را پرداخته و قبایل لَخم، جُذام،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۰

عامله، غسّان و غیر آنان از عرب‌های نصرانی آماده جنگ با مسلمانان شده‌اند و طلایه سپاه خود را تا بَلْقاء پیش فرستاده و خود هِرَقْل در حِمْص اقامت گزیده است. این خبر به وسیله بازرگانان که روغن و آرد به مدینه حمل می‌کردند انتشار یافت.

یعقوبی ۲/ ۶۷ نوشته است: علت جنگ تبوک برای خونخواهی جعفر بن ابی‌طالب (ع) بوده است که به دست سپاه روم در سرزمین موته شهید شد. در سبل الهدی ۵/ ۶۲۶ علت‌های دیگری نیز ذکر شده است.

بسیج سپاه

گرچه حلبی ۳/ ۱۲۹ گفته جنگ تبوک در فصل پاییز بوده و این با تقویم وُوسْتِنْفِلْد نیز مطابقت دارد ولی به نظر می‌رسد که در فصل تابستان بوده، چون ابن اسحاق ۴/ ۱۵۹ می‌گوید: جنگ تبوک در شدت گرما و در فصل برداشت محصول بود. گرمی هوا و خشکسالی و تا حدودی قحطی از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه عظیم روم از طرفی دیگر بسیج این سپاه را دشوار ساخته بود.

این سپاه را با الهام از قرآن جیش العسره (سپاه سختی) نامیدند، زیرا مسلمانان در این جنگ سختی و دشواری زیادی متحمل شدند. زمخشری در کشّاف ۲/ ۳۱۸ گوید: هوای بسیار گرم، خشکسالی و قحطی این سپاه را در شدت گرفتاری قرار داده بود و از نظر مرکب و غذا و آب بسیار در مضیقه بودند. هر ده نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند و از خرما و جوی کرم‌زده و روغن مانده بدبو استفاده می‌کردند. شدت گرسنگی تا به آن‌جا رسید که به هر دو نفر یک دانه خرما تعلق می‌گرفت که آن را با

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۱

هم تقسیم می‌کردند و از تشنگی گاهی شتر می‌کشتند و آب‌های داخل شکم او را می‌نوشیدند. ابن اسحاق ۴/ ۱۵۹ گوید: با این‌که پیامبر در اکثر جنگ‌ها برای غافلگیری دشمن مقصد و مقصود خود را برای سپاهیان نمی‌گفت و از راه غیر معمولی حرکت می‌کرد ولی در جنگ تبوک به لحاظ قدرت و عظمت سپاه روم و بُعد مسافت از همان ابتدا مقصد و هدف خود را بیان داشت و به مسلمانان دستور داد تا خود را برای جنگ با امپراتور روم مجهز و آماده کنند.

واقدی ۳/ ۹۹۰ گوید: رسول خدا (ص) از تمام قبایل کمک خواست و افرادی را برای بسیج تیره‌ها به طوایف مختلف گسیل داشت و از مکه نیز درخواست نیرو کرد. سرانجام سپاهی بزرگ متشکل از سی هزار نفر، دوازده هزار شتر و ده هزار اسب آماده شد.

در این جنگ منافقان به‌طور گسترده و برنامه‌ریزی شده در میان مردم کارشکنی می‌کردند، آنان به مردم می‌گفتند در این گرمای شدید به جنگ نروید این فصل برای جنگ مناسب نیست.

هزینه جنگ

سپاه اسلام نیاز به هزینه و مخارج زیادی داشت، پیامبر در این مورد بسیج عمومی کرد و از همه خواست در تأمین سپاه تبوک شرکت کنند. مسلمانان با شوق و رغبت در جهاد مالی شرکت کردند، حتی فقیران و نیازمندان در حد توان خود کمک می‌کردند.

به روایت زمخشری در کشّاف ۲/ ۲۹۴ ابوعقیل انصاری یک صاع خرما آورد و گفت: ای رسول خدا در نخلستان کار می‌کردم دو صاع خرما اجرت گرفتم، یکی را برای

خانواده‌ام و دیگری را برای هزینه جنگ آوردم. بسیاری از زنان مسلمان نیز زیورآلات خود را تقدیم کردند تا در کار تجهیز سپاه مصرف شود. هزینه اساسی و عمده سپاه بر دوش ثروتمندان و متمکّنان بود. به روایت طبرسی/ ۱۲۲ و مقریزی/ ۴۴۶ عباس بن عبدالمطلب، سعد بن عباده، عثمان بن عَفّان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر و عده‌ای دیگر بیشتر مخارج جنگ را تأمین کردند. برخی از منافقان نیز از روی ریا و خودنمایی کمک‌هایی کردند.

امیرالمؤمنین جانشین پیامبر

هنگام حرکت پیامبر مدینه ملتهب و بحرانی بود، ماندن عده زیادی از منافقان در شهر و دوری مسافت تبوک اوضاع نگران‌کننده‌ای پدید آورده بود. از این‌رو رسول خدا (ص) تصمیم گرفت فرد لایقی را به عنوان جانشین خود در مدینه بگذارد تا او بتواند امنیت شهر را در غیاب حضرت حفظ کند. این فرد جز امیرالمؤمنین کس دیگری نمی‌توانست باشد. به روایت شیخ مفید/ ۸۳ به علی (ع) فرمود:

«یا عَلِیُّ إِنَّ الْمَدِینهَ لاتَصْلُحُ إِلَّا بِی أَوْ بِکَ».

ای علی مدینه جز با ماندن من یا تو سامان نخواهد گرفت.

منافقان که دیدند با وجود علی (ع) نقشه‌های آنان عملی نخواهد شد، برای بیرون کردن او به شایعه‌پراکنی پرداخته و گفتند پیامبر، علی را برای تجلیل و احترام و دوستی به جانشینی خود نگذاشته بلکه از او آزرده خاطر گشته و از روی بی‌اعتنایی بوده است. امیرالمؤمنین برای تکذیب و رسوایی آنان سلاح خود را برداشت و در جُرْف به سپاه اسلام پیوست و

گفت: «ای رسول خدا! منافقان گمان می‌کنند که از من رنجیده‌خاطر گشته‌ای و مرا از روی ناراحتی و بی‌اعتنایی در مدینه گذاشته‌ای؟». حضرت فرمود: «دروغ گفته‌اند بلکه تو را جانشین خود در دار هجرتم و بین اهل بیت و اقوامم می‌گذارم. برادرم به

جای خود بازگرد که مدینه جز با ماندن من یا تو سامان نخواهد گرفت». سپس به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۶۳ و دیگران جمله تاریخی خود را بیان داشت و فرمود:

«أَفَلا تَرْضَی یا عَلِیُّ أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسَی إِلّا أَنَّه لا نَبِیَّ بَعْدِی؟».

ای علی آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی، جز آن‌که پس از من پیامبری نیست؟ عرض کرد «همانا راضی شدم» و در پی آن به مدینه بازگشت.

صف‌آرایی سپاه

رسول خد (ص) در ثنیهٔ الوداع اردو زد و به صف‌آرایی و تنظیم سپاه خود پرداخت. یعقوبی ۲/ ۶۷ و طبرسی/ ۱۲۲ نوشته‌اند: رسول خدا پرچم مهاجران را به زبیر داد و طلحه را بر میمنه سپاه و عبدالرحمن بن عوف را بر میسره گمارد. دیار بکری در تاریخ الخمیس ۲/ ۱۲۵ گوید: پرچم اوس و پرچم خزرج را به ابودُجانه و یا حُباب بن مُنذر سپرد. آن‌گاه به سوی سرزمین تبوک حرکت کرد. راهنمای آن حضرت در این سفر علقمهٔ بن فَغْواء خزاعی بود.

ابن‌اسحاق ۴/ ۱۶۷ گوید: ابوذر به لحاظ ناتوانی شترش از پیوستن به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۴

پیامبر عقب ماند و در ذی‌المَرْوَه شترش از حرکت بازایستاد. ناچار بار خود را به دوش گرفت و تنها و پیاده به راه افتاد. در نیمروزی بود که برخی از مسلمانان او را از دور دیدند و به رسول خدا (ص) گفتند مردی تنها در راه می‌آید. فرمود: «کُنْ أَباذَرّ» امیدوارم ابوذر باشد. چون دقت کردند گفتند: یا رسول‌الله به خدا سوگند ابوذر است. حضرت فرمود:

«رَحِمَ اللّهُ أَباذَرٍّ، یَمْشِی وَحْدَهُ وَ یَمُوتُ وَحْدَهُ وَ یُبْعَثُ وَحْدَهُ».

خدا ابوذر را رحمت کند، تنها می‌رود و تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.

شبهه‌افکنی منافقان

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۶۶ در این غزوه عده‌ای از منافقان نیز شرکت کردند و اندک مناسبتی که پیش می‌آمد به شبهه‌افکنی و ایجاد شک و تردید در عقاید مسلمانان و زخم‌زبان به رسول خدا مبادرت می‌ورزیدند. از جمله وقتی شتر آن حضرت در بین راه گم شد و اصحاب به جستجوی آن پرداختند، یکی از منافقان به نام زید بن لُصَیت گفت مگر نمی‌پندارد که پیامبر است و از آسمان خبر می‌دهد، پس چگونه اکنون نمی‌داند شترش کجاست؟! پیامبر (ص) از گفتار زید خبر داد و فرمود: «به خدا قسم من چیزی جز آن‌چه خدا به من تعلیم می‌دهد نمی‌دانم.

اکنون خداوند مرا به محل آن راهنمایی کرد. شتر در این دره است و مهارش به درختی گیر کرده است، بروید آن را بیاورید». رفتند و شتر را آوردند. منافقان نفاق‌پراکنی‌های دیگری نیز مرتکب شدند که در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۵

سوره توبه بیان شده است.

اقامت در تبوک

رسول اکرم (ص) و مسلمانان پس از تحمل دشواری‌ها و پیمودن بیابان‌های مخوف و راه‌های سخت سرانجام به سرزمین تبوک رسیدند و به روایت واقدی ۳/ ۱۰۱۹ مطلع شدند خبری که درمورد اعزام نیرو از طرف امپراتور روم به مناطق مرزی داده بودند دروغ

بوده است. برخی نیز معتقدند که حضور مقتدرانه پیامبر در تبوک و کثرت سپاه آن حضرت موجب نگرانی امپراتور روم شد و به این جهت او صلاح دید که سپاه خود را به مرکز فرا خواند و به جنگ با مسلمانان نپردازد. رسول خدا (ص) بیست روز در تبوک توقف کرد و در این مدت با فرمانروایان مرزی که همگی تحت سلطه پادشاه روم بودند معاهدات و قراردادهایی بست و سریه‌هایی به اطراف اعزام کرد. یوحَنّا بن رُؤبه حاکم ایلَه (بندر عقبه) نزد پیامبر آمد و حضرت قطعه‌ای پارچه به او بخشید و با وی قرارداد صلح و پرداخت جزیه امضا کرد.

اعزام خالد به دومهٔ الجندل

به نقل ابن‌اسحاق ۴/ ۱۶۹ پیامبر (ص) در همان زمان که در تبوک به سر می‌برد خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار در ماه رجب به سوی اُکَیدِر بن عبدالملک کِنْدی که نصرانی و پادشاه دَوْمَهُ الجندل بود فرستاد. خالد گفت عده سپاه من اندک است. حضرت فرمود: «در حالی که پی شکار گاو است بر او دست خواهی یافت» و نیز فرمود: «اگر به او

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۶

دست یافتی او را نکش و نزد من بیاور، مگر آن‌که از تسلیم شدن خودداری کند». خالد با سپاه خود به دومهٔ الجندل رفت و در یک شب مهتابی که اکیدر با چند نفر از خاندان خود از جمله برادرش حسّان در حال تعقیب و شکار گاو بودند بر آنان یورش برد، برادر او را کشت و خودش را اسیر کرد. خالد به اکیدر به این شرط امان داد که قلعه دومهٔ الجندل را بر وی بگشاید. آن‌گاه خالد او و برادر دیگرش مُضاد را نزد رسول خدا آورد. حضرت آن دو را امان داد و قرارداد صلحی مبنی بر پرداخت جزیه با آنان امضا کرد.

بازگشت به مدینه

واقدی ۳/ ۱۰۱۹ گوید: پیامبر (ص) با اصحاب خود درباره پیشروی به سوی شام و روم شرقی مشورت کرد. عمر گفت اگر مأمور به حرکت هستی حرکت کن. حضرت فرمود: «اگر مأمور به حرکت بودم هیچ گاه با شما مشورت نمی‌کردم». عمر گفت روم سپاهیان زیادی دارد و در سرزمین آنان حتی یک نفر مسلمان هم نیست و شما به آنان نزدیک شده‌ای و این نزدیک شدن شما آنان را ترسانده است. اگر صلاح می‌دانی امسال بازگردیم تا ببینیم بعد چه می‌شود. دوری راه و کمبود تدارکات، خستگی مسلمانان و فزونی سپاه روم شاید اموری بود که باعث شد رسول خدا تصمیم به بازگشت به مدینه بگیرد و فتح شام را به زمانی دیگر واگذارد. در بازگشت به مدینه دوباره سپاهیان اسلام دچار مشکلات تدارکاتی شدند و از نظر غذا و آب به شدت در مضیقه قرار گرفتند و این بار هم با دعای پیامبر و عنایات الهی از این مشکلات نجات

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۷

پیدا کردند.

واقدی ۳/ ۱۰۴۲، طبرسی/ ۱۲۳ و دیگران نوشته‌اند گروهی از منافقان توطئه کردند تا شتر رسول خدا (ص) را در گردنه‌ای میان تبوک و مدینه رم دهند و ایشان را به میان دره پرتاب کرده و بکشند. حضرت به وسیله وحی از توطئه آنان باخبر شد. وقتی سپاه اسلام به گردنه رسید پیامبر به مسلمانان فرمود اگر بخواهند می‌توانند از پایین گردنه نیز عبور کنند، چون هم آسان‌تر و هم وسیع‌تر است ولی خود حضرت از بالای دره حرکت کرد. به عمار دستور داد مهار شتر را بگیرد و به حذیفه فرمود از پشت سر شتر را براند. شب هنگام بود که رسول خدا (ص) به بالای دره رسید. منافقان که از قبل خود را آماده کرده و صورت‌های‌شان را با پارچه پوشانده بودند خود را به نزدیک شتر حضرت رساندند تا توطئه قتل را عملی کنند. پیامبر بی‌درنگ نهیبی به آنان زد و به حذیفه

فرمود: «با عصایی که در دست داری بر روی شترانشان بزن». حذیفه چنان کرد.
حلبی ۳/ ۱۴۳ در یک نقل گوید: شتر پیامبر رم کرد و قسمتی از بار خود را انداخت. منافقان که حدس زدند پیامبر از طریق وحی از توطئه آنان مطلع گشته دچار وحشت شدند و گریختند. رسول خدا (ص) اسامی آنان را به عمار و حذیفه فرمود و دستور داد مکتوم دارند و به دیگران نگویند. به روایت واقدی ۳/ ۱۰۴۳، اسید بن حُضیر صبح نزد پیامبر آمد و از ایشان خواست اجازه دهد تا منافقانی را که به جان حضرتش قصد سوء داشتند گردن بزنند. رسول خدا که همواره
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۸
نسبت به افکار عمومی توجه خاصی داشت فرمود: «دوست ندارم مردم بگویند همین که محمد از جنگ با مشرکان فراغت یافت دست به کشتن یاران خود زد». تعداد این منافقان را دوازده، چهارده و پانزده نفر هم گفته‌اند. اما درباره این‌که اینان چه کسانی بودند بین اهل سنت و تشیع اختلاف زیاد است تا آن‌جا که در برخی گزارش‌ها شیعه و سنی روی یک نفر هم توافق ندارند. گویا بعدها دست سیاست این موضوع را دگرگون و تحریف کرد، نام بعضی را حذف و نام اشخاصی را به جای آنان ثبت نمود.

بوسه بر دست کارگر

به روایت ابن اثیر در اسدالغابه ۲/ ۲۶۹ در بازگشت از جنگ تبوک سعد انصاری از رسول خدا (ص) استقبال کرد. پیامبر با او مصافحه نمود و سپس فرمود:
«ما هذَا الَّذِی أَکْتَبَ یَدَیْک؟».
چه باعث شده دستت این قدر زبر شده است؟
گفت: یا رسول الله بیل می‌زنم و طناب می‌کشم و با این کار خرجی عائله‌ام را در می‌آورم. رسول خدا دست او را بوسید و فرمود:
«هذِهِ یَدٌ لاتَمَسُّهَا النّارُ».
این دستی است که آتش جهنم به‌آن نمی‌رسد.

مسجد ضرار

به روایت ابن‌اسحاق ۴/ ۱۷۳ عده‌ای از منافقان در محله قبا مسجدی
درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۱۹
ساختند و زیر پوشش آن به توطئه بر ضد رسول خدا (ص) و مسلمانان پرداختند. دیاربکری ۲/ ۱۳۰ گوید: ابوعامر راهب پدر حنظله غسیل الملائکه از مدینه به مکه رفت و همواره بر ضد حضرت فعالیت می‌کرد. بعد از فتح مکه به طائف فرار کرد و پس از شکست هوازن و ثقیف در جنگ حنین و طائف به شام گریخت. هنگام فرار به شام به منافقان مدینه پیغام فرستاد که برای مقابله با پیامبر مسجدی بسازند و در پوشش آن نیرو و سلاح جمع کنند و به آنان گفت من در حال رفتن نزد قیصر پادشاه روم هستم و از آن‌جا با سپاهی از رومیان به مدینه می‌آیم. آن‌گاه محمد و یارانش را از آن شهر اخراج خواهم کرد. منافقان مسجدی ساختند و هنگامی که رسول خدا عازم تبوک بود عده‌ای به نمایندگی از آنان خدمت ایشان رسیدند و گفتند ما برای افراد پیر و ضعیف و نیز شب‌های زمستانی و بارانی مسجدی بنا کرده‌ایم، دوست داریم نزد ما بیایید و با ما در آن‌جا نماز بگزارید. پیامبر فرمود: «من آماده سفرم و سرگرم تهیه مقدمات آن هستم، اگر به خواست خداوند بازگشتم پیش شما خواهم آمد و با شما نماز خواهم گزارد».
ابن اسحاق ۴/ ۱۷۴ گوید: در بازگشت از تبوک وقتی به منزل ذی اوان رسید به وسیله وحی از اغراض شوم آنان مطلع گشت. سپس بی‌درنگ چند نفر از اصحاب خود را فرستاد و فرمود: «بروید این مسجدی را که اهل آن ستمگرند ویران کنید و سپس

بسوزانید». آنان مسجد ضرار را ویران کردند و سوزاندند و جایش را به مزبله تبدیل کردند.

تأدیب سه متخلف

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۰

در ابتدای غزوه تبوک اشاره کردیم که به جز منافقان عده‌ای از مؤمنان نیز بدون عذر موجه به لحاظ گرفتاری شخصی و سهل‌انگاری و ترس از گرما و دوری راه از رفتن به جنگ خودداری کردند. واقدی ۳/ ۱۰۴۹ گوید: وقتی رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت طبق معمول به مسجد رفت دو رکعت نماز خواند و سپس با مردم به گفتگو پرداخت. در این هنگام هشتاد و چند نفر از منافقان که از جنگ تخلف ورزیده بودند عذر و بهانه‌ای برای کار خود تراشیدند. حضرت ظاهر گفتارشان را پذیرفت و باطن کارشان را به خدا واگذار نمود. اما سه نفر از شخصیت‌های سرشناس مدینه کعب بن مالک شاعر رسول خدا، مُرارهٔ بن ربیع و هلال بن امیه که مسلمان مؤمن بودند نزد پیامبر آمده حقیقت را اظهار داشته و گفتند ما بدون عذر در مدینه ماندیم. حضرت سخنانشان را تصدیق کرد و از آنان خواست فعلًا بروند تا ببیند خدا درباره ایشان چه می‌فرماید. بعد دستور داد که کسی با آنان ارتباط نداشته باشد، حتی با ایشان سخن هم نگویند. چندی که گذشت زنانشان نیز مأمور شدند که از آمیزش با آنان خودداری کنند. با اعمال این محدودیت‌ها کار به جایی رسید که زمین بر ایشان تنگ شد و ناچار سر به بیابان گذاشتند. روزها روزه می‌گرفتند و کارشان گریه و توبه و استغفار بود. پس از پنجاه روز خداوند رحمان توبه‌شان را پذیرفت و آنان به اجتماع مسلمین و آغوش خانواده بازگشتند.

جنگ تبوک در قرآن

خداوند در سوره توبه از آیه سی و هشت تا اواخر این سوره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۱

سرگذشت جنگ تبوک و سستی مسلمانان و کارشکنی منافقان را بیان نموده و کید و نفاق منافقان را افشا کرده است. آیه سی و هشت اشاره به عدم بسیج مسلمانان در امر جهاد و سهل‌انگاری آنان دارد. در آیه هشتاد و یک درباره کارشکنی منافقان فرموده است: «گفتند در گرما رهسپار جنگ نشوید بگو آتش دوزخ گرم‌تر است اگر می‌فهمیدید». در آیه نود و یک می‌فرماید بر ضعیفان و بیماران و مستمندان جهاد واجب نیست و نیز در آیه نود و دو به نیازمندانی که وسیله سواری و توشه سفر نداشتند و به «گریه‌کنندگان» مشهور شدند اشاره کرده و جهاد را از آنان ساقط می‌داند و می‌فرماید: «و نیز ایرادی نیست بر آنان که چون نزد تو آمدند تا سوارشان کنی گفتی چیزی نمی‌یابم تا به آن سوارتان کنم و در حالی از نزد تو رفتند که از اندوه آن‌که چیزی برای انفاق ندارند دیدگانشان اشکبار بود». در آیات صد و هفت تا صدو ده ماجرای مسجد ضرار آمده و نیت سوء و نفاق منافقان را افشا کرده و فرموده است: «کسانی که مسجد برای زیان رساندن و کفر ورزیدن و تفرقه انداختن و پناهگاه برای کسی که پیش از این با خدا و رسولش به جنگ ایستاده است بنا کردند، قسم می‌خورند که ما جز نیکی نخواسته‌ایم و حال آن‌که خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغگو هستند». سرانجام در آیه صد و هجده پذیرش توبه سه نفر از مسلمانانی را که از شرکت در جنگ تبوک تخلف ورزیدند بیان می‌کند.

دستاوردهای جنگ تبوک

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۲

با آن‌که جنگ تبوک درگیری نظامی نداشت ولی دستاوردهای مثبتی برای مسلمانان در برداشت. مهم‌ترین نتایج این جنگ موارد ذیل است:

۱. این لشکرکشی گسترده و آهنگ نبرد با امپراتور بزرگ روم به منزله یک قدرت‌نمایی بزرگ نظامی بود که عظمت و اقتدار مسلمانان را به امپراتوری کبیر روم نشان داد و صلابت حکومت اسلام برای هِرَقْل و فرمانروایان مرزی روم شرقی ثابت شد. هم‌چنین اعراب جزیرهٔ العرب که به طور عموم روحیه عصیانگری و طغیان داشتند، متوجه شدند که دیگر با سپاه اسلام و حکومت مرکزی مدینه نمی‌توان به مخالفت و ستیزه برخاست. همین امر باعث شد که پس از آن‌که پیامبر از تبوک بازگشت هیئت‌های نمایندگی از سراسر جزیرهٔ العرب به حضور رسول خدا (ص) رسیدند و اسلام آوردند.

۲. رسول خدا با بستن پیمان و امضای قراردادهایی با فرمانروایان مرزی امنیت مرزهای شمالی حجاز را تأمین کرد.

۳. حضور مقتدرانه رسول خدا (ص) در مرزهای شامات و روم شرقی زمینه‌ای شد برای آشنایی عرب‌های آن مناطق با دین اسلام و تمایل آنان برای پذیرش آن، زیرا گرچه قرن‌ها بود که آن‌ها تحت سلطه رومیان بودند ولی بیشتر مایل بودند با عرب‌های هم‌نژاد خود ارتباط داشته باشند.

۴. لشکرکشی به مرزهای شام و تحمل دشواری‌ها و مشکلات راه در این مسیر طولانی که در کل جنگ‌های پیامبر بیشترین مسافت را داشت به نوعی نوید فتوحات را می‌داد و همین باعث شد تا راه برای فتح شامات

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۳

در آینده هموار و آسان شود.

۵. در طی مراحل این جنگ از بسیج نیرو و تأمین هزینه گرفته تا حرکت به‌سوی شام حزبِ نفاق شناخته و رسوا شد و توطئه آنان نقش بر آب گردید.

اعلام برائت

رسول خدا (ص) پس از بازگشت از تبوک چند ماهی در مدینه ماند، سال نهم رو به اتمام بود و مراسم حج فرا می‌رسید. چون شهر مکه از این سال در شمار قلمرو حکومت اسلامی مدینه قرار می‌گرفت باید قوانین و مقررات اسلام بر آن حاکم می‌شد و آداب و رسوم دینی اعمال می‌گشت، زیرا هنوز عده زیادی از مردمان مکه و اطراف آن بر شرک خود باقی بودند و برخی از آنان گاهی برهنه طواف می‌کردند.

از این‌رو خداوند آیات آغازین سوره برائت را درباره قوانین جدیدی که مشرکان می‌باید اجرا می‌کردند نازل فرمود. به روایت طبری ۳/ ۱۲۲، شیخ مفید/ ۳۷ و بسیاری از محدثان پیامبر این آیات را به ابوبکر سپرد تا همراه عده‌ای به مکه ببرد و قبل از مراسم حج به مردم ابلاغ نماید. چیزی از رفتن ابوبکر نگذشته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (ص) گفت: خدا می‌فرماید:

«لا یُؤَدِّی عَنْکَ إِلّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْکَ».

این آیات را باید خودت و یا کسی که از تو باشد، ابلاغ کند.

رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (ع) دستور داد ناقه قَصْباء حضرت را سوار شود و آیات را از ابوبکر بگیرد و این مأموریت مهم را خود انجام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۴

دهد. علی (ع) همراه عده‌ای از جمله جابر بن عبدالله انصاری به دنبال ابوبکر حرکت کرد و در ذی‌الحُلیفه به او رسید و آیات را از وی گرفت. ابوبکر نزد حضرت بازگشت و پرسید آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ فرمود: «نه، اما جبرئیل نزد من آمد و گفت

خدای متعال فرموده این آیات را باید خودت و یا کسی که از تو باشد ابلاغ کند».

به نقل مسعودی در التنبیه والاشراف/ ۲۳۷ در آن سال مسلمانان و مشرکان با هم حج گزاردند. امیرالمؤمنین (ع) به مکه آمد و طبق دستور پیامبر بعد از ظهر روز عید قربان در سرزمین مِنی به پا خاست و به روایت علامه مجلسی در بحارالانوار ۲۱/ ۲۶۷ فرمود: «ای مردم من فرستاده رسول خدا (ص) به سوی شما هستم». آن‌گاه آیات اوایل سوره برائت را که متضمن بیزاری خدا و رسولش از مشرکان و عدم امان دادن به آنان است قرائت کرد. موضوع مهم در ابلاغ آیات این بود که خداوند اراده کرده بود شرک از سرزمین جزیرة العرب ریشه‌کن شود و توحید جایگزین آن گردد. لذا به گفته مفسران و به روایت مقریزی/ ۵۰۱ روش پیامبر پیش از نزول سوره برائت این بود که فقط با مشرکانی که با آن حضرت سر ستیز داشتند می‌جنگید ولی با آن دسته ازمشرکانی که سر جنگ نداشتند نمی‌جنگید تا آن‌که سوره برائت نازل شد، طبق صریح این سوره مشرکان چهار ماه وقت داشتند تا موضع خود را درباره پذیرش اسلام و عدم آن روشن کنند.

در این قسمت که نخست ابوبکر مأمور ابلاغ سوره برائت شد و سپس به فرمان خدا امیرالمؤمنین مأمور رساندن این پیام گردید، تقریباً بین شیعه و سنی اختلافی نیست. عمده اختلاف این‌جاست که آیا ابوبکر به مدینه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۵

بازگشت و علی (ع) به تنهایی این مأموریت را انجام داد و یا آن‌که ابوبکر هم همراه حضرت به مکه رفت. عموم شیعیان و عده‌ای از اهل سنت که اسامی آنان را علامه امینی در الغدیر ۶/ ۳۴۱ ذکر کرده است می‌گویند ابوبکر به مدینه بازگشت. اما تعداد زیادی از اهل سنت معتقدند ابوبکر همراه آن حضرت به مکه رفت و در واقع ابوبکر سرپرست حاجیان و ایشان مسؤول قرائت پیام بود. شیخ طوسی در تبیان ۵/ ۱۶۹ می‌فرماید: اصحاب ما روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) ریاست کاروان حج را نیز به علی (ع) واگذار کرد.

جمله‌ای که جبرئیل از جانب خدا آورد که «لا يُؤَدِّى عَنْكَ إِلّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» مؤید نظر شیعیان است، چرا که تصریح می‌فرماید این مسؤولیت را باید خودت یا کسی که از توست انجام دهد، تفکیک و تقسیم کار از آن استنباط نمی‌شود.

ارسال معاذ به یمن

در اوایل سال دهم هجرت اسلام اکثر سرزمین شبه جزیره را فرا گرفته بود، فقط در برخی از مناطق دوردست مانند یمن هنوز به‌طور پراکنده آیین شرک باقی بود. گسترش اسلام در مناطق مرکزی شبه جزیره این فرصت را به رسول خدا (ص) داد تا مردم مناطق دوردست را نیز به اسلام فرا خواند. از این‌رو معاذ بن جبل را به صنعاء یمن فرستاد و هنگام رفتن او را بدرقه کرد و اشاره نمود که معاذ دیگر آن حضرت را نخواهد دید و به نقل ابن‌هشام ۴/ ۲۳۷ به معاذ فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۶

«يَسِّرْ وَ لا تُعَسِّرْ وَ بَشِّرْ وَ لا تُنَفِّرْ وَ إِنَّكَ سَتَقْدَمُ عَلى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ يَسْئَلُونَكَ ما مِفْتاحُ الْجَنَّةِ؟ فَقُلْ: شَهادَةُ أَنْ لا إِلهَ إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ».

آسان بگیر و سخت‌گیری نکن، بشارت ده و نومید مگردان و بر تو باد به مدارا کردن. بر قومی از اهل کتاب وارد می‌شوی که می‌پرسند کلید بهشت چیست؟ بگو شهادت به یگانگی خدا.

اعزام امیرالمؤمنین به یمن

به روایت طبری ۳/ ۱۳۲ و شیخ مفید/ ۳۵ رسول خدا (ص)، خالد بن ولید را به یمن نزد قبیله هَمْدان فرستاد تا آنان را به اسلام

دعوت کند. براء بن عازب گوید ما شش ماه در آن‌جا ماندیم اما هیچ کس اسلام را نپذیرفت تا آن‌که رسول خدا علی بن ابی‌طالب را به جای خالد اعزام کرد و دستور داد خالد را برگرداند. به نقل شیخ مفید/ ۸۴ و روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۹۹ پیامبر (ص) فرمود: هر کجا این دو سپاه به هم رسیدند امیرالمؤمنین (ع) فرمانده هر دو گروه باشد. علی (ع) قاصدی نزد خالد فرستاد و فرمود: «هر جا فرستاده من به تو رسید باید همان‌جا توقف نمایی». خالد به سخن او اعتنا نکرد. امیرالمؤمنین خالد بن سعید بن عاص را فرستاد و فرمان داد هر کجا خالد را بیابد متوقف سازد تا خود به او برسد. خالد بن سعید فرمان را اجرا کرد و چون امیرالمؤمنین به خالد بن ولید رسید او را به لحاظ سرپیچی از فرمان توبیخ کرد آن‌گاه هر دو گروه مسلمانان را به یک صف درآورد و نزد قبیله همدان رفت و نامه پیامبر را برای آنان قرائت کرد. قبیله هَمْدان همگی در یک روز مسلمان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۷

شدند. امیرالمؤمنین نامه‌ای به رسول خدا نوشت و خبر اسلام همدان را به اطلاع ایشان رساند. پیامبر (ص) از اسلام همدان بسیار خوشحال شد و سجده شکر به‌جای آورد. آن‌گاه سر از سجده برداشت و دو بار فرمود: «سلام بر همدان».

صالحی شامی در سبل الهدی ۶/ ۳۵۹ می‌نویسد: برخی گویند پیامبر علی را به یمن فرستاد تا غنایمی را که در سریه خالد به دست آمده بود تقسیم و خمس آن را جدا سازد. علی (ع) چون خمس را جدا ساخت مقداری از آن را برای خویش برگزید. خالد ناراحت شد و بُریدهٔ بن حُصیب اسْلَمی را همراه نامه‌ای شِکوه‌آمیز نزد رسول خدا فرستاد. بُریده گوید چون به حضور حضرت رسیدم و نامه را برای ایشان خواندند من نیز محتوای آن را تأیید کردم ناگهان رنگشان برافروخته شد و به روایت ترمذی ۵/ ۵۹۷ فرمود:

«ما تَری فِی رَجُلٍ یُحِبُّ اللَّه وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ الله وَ رَسُولُهُ».

چه می‌گویی درباره مردی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

به نقل سبل الهدی ۶/ ۳۵۹ سپس فرمود:

«مَنْ کُنْتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ، یا بُرَیْدَهُ لا تَقَعْ فِی عَلِیٍّ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدِی».

هر که را من ولی او هستم پس علی نیز ولی اوست، ای بُریده درباره علی گمان بد مبر که او از من است و من از او هستم و بعد از من او ولی شما است.

به روایت شیخ مفید/ ۸۶ فرمود:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۸

«إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ یَحِلُّ لَهُ مِنَ الْفَیْءِ مَا یَحِلُّ لِی إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ خَیْرُ النَّاسِ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ خَیْرُ مَنْ أَخْلَفَ بَعْدِی لِکَافَّهِٔ أُمَّتِی. یَا بُرَیْدَهُ احْذَرْ أَنْ تُبْغِضَ عَلِیّاً فَیُبْغِضَکَ اللهُ».

آنچه را از غنیمت برای من حلال است همانا برای علی بن ابی‌طالب نیز حلال است. علی بن ابی‌طالب بهترین مردم است برای تو و قوم تو و بهترین فرد است پس از من برای تمامی امتم. ای بُریده بپرهیز از این‌که علی را دشمن بداری که خداوند تو را دشمن می‌دارد.

سریه علی بن ابی‌طالب در یمن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام؛ ج۲؛ ص۲۲۸

یا مرتبه دوم بود که رسول خدا (ص) در ماه رمضان سال دهم علی (ع) را با سپاهی به یمن اعزام کرد. به نقل روضهٔ الصفا ۴/ ۱۵۹۶ امیرالمؤمنین در قبا اردو زد تا آن‌که سیصد سوار آماده حرکت شدند. پیامبر به دست خویش برای علی پرچم بست و عمامه بر سر

آن حضرت نهاد و فرمود: «ای علی تو را فرستادم و بر مفارقتت دریغ می‌خورم».
به روایت واقدی ۳/ ۱۰۷۹ علی بی ابی‌طالب به سوی یمن حرکت کرد تا به سرزمین قبیله مَذْحِج رسید، آن‌گاه با گروهی از آنان برخورد کرد و ایشان را به پذیرش اسلام فرا خواند. مَذْحِجیان نپذیرفتند و سپاه اسلام را تیرباران و سنگ‌باران کردند. فرمانده سپاه اسلام وقتی دید چاره‌ای جز جنگ نیست به نبرد با آنان پرداخت و بیست نفر را کشت. در این هنگام قبیله مذحج رو به هزیمت نهاده و فرار کردند. سپس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۲۹

حضرت بار دوم آنان را به اسلام دعوت کرد، این بار سریع پذیرفتند و اسلام آوردند. خمس غنایم را جدا ساخت و سهم مجاهدان را داد ولی از خمس به هیچ کس چیزی نداد، در حالی که فرماندهان پیشین مقداری هم از خمس به رزمندگان می‌دادند.
امیرالمؤمنین در بین مذحج اقامت گزید و به آنان قرآن و احکام می‌آموخت. آن‌گاه نامه‌ای به پیامبر نوشت و شرح واقعه را برای او توضیح داد و به عبدالله بن عمرو مُزَنی سپرد تا خدمت ایشان ببرد. رسول خدا همین عبدالله را به یمن اعزام کرد و از علی (ع) خواست تا در موسم حج به ایشان بپیوندد. حضرت با سپاه خود به‌سوی مکه حرکت کرد و در منطقه فُتُق در نزدیکی طائف ابورافع را به جای خود نصب کرد و از سپاه جدا شد تا زودتر گزارش کار را خدمت رسول خدا بدهد. مسلمانان از ابورافع خواستند لباس‌های یمنی به آنان بدهد تا با آن‌ها محرم شوند، ابورافع به هر یک دو لباس داد. هنگامی که سپاه نزدیک مکه رسید و علی آمد تا آنان را نزد رسول خدا (ص) ببرد متوجه این امر شد و جامه‌ها را شناخت. آن‌گاه ابورافع را مؤاخذه کرد و دستور داد آن‌ها را از تن بیرون نمودند.
در این‌که امیرالمؤمنین چند بار به یمن اعزام شد اختلاف است. ابن‌اسحاق ۴/ ۲۹۰، ابن‌سعد ۲/ ۱۶۹ و عده‌ای دیگر گفته‌اند حضرت علی دو مرتبه به یمن رفت. در سیره زَینی دَحْلان ۲/ ۳۴۶ آمده است مرتبه اول برای دعوت قبیله همدان رفت که پس از فتح مکه در سال هشتم بود و مرتبه دوم در سال دهم بود که به سرزمین قبیله مذحج رفت.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۰

خلاصه درس

جنگ تبوک: سرزمین تبوک در شمال مدینه در نزدیکی مرز شام قرار داشته است. درباره علت جنگ تبوک اختلاف است. گرمی هوا و خشکسالی و تا حدودی قحطی از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه عظیم روم از طرفی دیگر بسیج سپاه را دشوار ساخته بود. سپاه تبوک را با الهام از قرآن جیش العسره (سپاه سختی) نامیدند، زیرا مسلمانان در این جنگ سختی و دشواری زیادی متحمل شدند. رسول خدا (ص) از تمام قبایل کمک خواست و افرادی را برای بسیج تیره‌ها به طوایف مختلف گسیل داشت و از مکه نیز درخواست نیرو کرد. سرانجام سپاهی بزرگ متشکل از سی هزار نفر، دوازده هزار شتر و ده هزار اسب آماده شد. در این جنگ منافقان به‌طور گسترده و برنامه‌ریزی شده در میان مردم کارشکنی می‌کردند، آنان به مردم می‌گفتند در این گرمای شدید به جنگ نروید این فصل برای جنگ مناسب نیست. رسول خدا (ص) تصمیم گرفت فرد لایقی را به عنوان جانشین خود در مدینه بگذارد تا او بتواند امنیت شهر را در غیاب حضرت اداره و حفظ کند. این فرد جز امیرالمؤمنین (ع) کس دیگری نمی‌توانست باشد.
رسول خدا (ص) در ثنیهٔ الوداع اردو زد و به صف‌آرایی و تنظیم سپاه خود پرداخت. در این غزوه عده‌ای از منافقان نیز شرکت کردند و اندک مناسبتی که پیش می‌آمد به شبهه‌افکنی و ایجاد شک و تردید در عقاید مسلمانان و زخم‌زبان به رسول خدا مبادرت می‌ورزیدند. رسول اکرم و مسلمانان پس از تحمل دشواری‌های زیاد به سرزمین تبوک رسیدند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۱

حضور مقتدرانه پیامبر در تبوک و کثرت سپاه آن حضرت موجب نگرانی امپراتور روم شد و به این جهت او صلاح دید که سپاه خود را به مرکز فرا خواند و به جنگ با مسلمانان نپردازد. یوحَنّا بن رُؤبه حاکم ایلَه (بندر عقبه) نزد پیامبر آمد و حضرت قطعه‌ای پارچه به او بخشید و با وی قرارداد صلح و پرداخت جزیه امضا کرد.

پیامبر (ص) در همان زمان که در تبوک به سر می‌برد خالد بن ولید را با چهارصد و بیست سوار در ماه رجب به سوی اکَیدِر بن عبدالملک کِنْدی که نصرانی و پادشاه دَوْمَةُ الجندل بود فرستاد. خالد با سپاه خود به دومةالجندل رفت و در یک شب مهتابی که اکیدر با چند نفر از خاندان خود از جمله برادرش حسّان در حال تعقیب و شکار گاو بودند، بر آنان یورش برد، برادر او را کشت و خودش را اسیر کرد. خالد به اکیدر به این شرط امان داد که قلعه دومةُ الجندل را بر وی بگشاید. آن‌گاه قرارداد صلحی مبنی بر پرداخت جزیه با آنان امضا کرد.

در بازگشت از تبوک گروهی از منافقان توطئه کردند تا رسول خدا (ص) را در به میان دره پرتاب کرده و بکشند. حضرت به وسیله وحی از توطئه آنان باخبر شد. شب هنگام بود که رسول خدا به بالای دره رسید. منافقان که از قبل خود را آماده کرده و صورت‌های‌شان را با پارچه پوشانده بودند خود را به نزدیک شتر حضرت رساندند تا توطئه قتل را عملی کنند. پیامبر (ص) بی‌درنگ نهیبی به آنان زد. منافقان که حدس زدند پیامبر از طریق وحی از توطئه آنان مطلع گشته دچار وحشت شدند و گریختند.

در بازگشت از تبوک سعد انصاری به استقبال پیامبر (ص) رفت،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۲

حضرت با او مصافحه کرد و دید دستان وی خیلی زبر است، وقتی علت پرسید، عرض کرد: با بیل و طناب کار می‌کنم و خرجی خانواده‌ام را درمی‌آورم. آنگاه حضرت دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش جهنم به آن نمی‌رسد.

عده‌ای از منافقان در محله قبا مسجدی ساختند و زیر پوشش آن به توطئه بر ضد رسول خدا (ص) و مسلمانان پرداختند. ابوعامر راهب همواره بر ضد حضرت فعالیت می‌کرد. هنگام فرار به شام به منافقان مدینه پیغام فرستاد که برای مقابله با پیامبر مسجدی بسازند و در پوشش آن نیرو و سلاح جمع کنند و به آنان گفت من در حال رفتن نزد قیصر پادشاه روم هستم و از آن‌جا با سپاهی از رومیان به مدینه می‌آیم. پیامبر (ص) در بازگشت از تبوک وقتی به منزل ذی اوان رسید به وسیله وحی از اغراض شوم آنان مطلع گشت. سپس بی‌درنگ چند نفر از اصحاب خود را فرستاد و فرمود: «بروید این مسجدی را که اهل آن ستمگرند ویران کنید و سپس بسوزانید». آنان مسجد ضرار را ویران کردند و سوزاندند و جایش را به مزبله تبدیل کردند.

خداوند در سوره توبه از آیه سی و هشت تا اواخر این سوره سرگذشت جنگ تبوک و سستی مسلمانان و کارشکنی منافقان را بیان نموده و کید و نفاق منافقان را افشا کرده است. با آن‌که جنگ تبوک درگیری نظامی نداشت ولی دستاوردهای مثبتی برای مسلمانان در برداشت.

رسول خدا (ص) پس از بازگشت از تبوک چند ماهی در مدینه ماند،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۳

سال نهم رو به اتمام بود و مراسم حج فرا می‌رسید. امیرالمؤمنین به مکه آمد و طبق دستور پیامبر بعد از ظهر روز عید قربان در سرزمین مِنی به پا خاست و فرمود: «ای مردم من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم». آن‌گاه آیات اوایل سوره برائت را که متضمن بیزاری خدا و رسولش از مشرکان و عدم امان دادن به آنان است قرائت کرد. موضوع مهم در ابلاغ آیات این بود که خداوند اراده کرده بود شرک از سرزمین جزیرةالعرب ریشه‌کن شود و توحید جایگزین آن گردد. روش پیامبر (ص) پیش از نزول سوره برائت این بود که فقط با مشرکانی که با آن حضرت سر ستیز داشتند می‌جنگید ولی با آن دسته ازمشرکانی که سر جنگ نداشتند نمی‌جنگید تا آن‌که سوره برائت نازل شد، طبق صریح این سوره مشرکان چهار ماه وقت داشتند تا موضع خود را درباره

پذیرش اسلام و عدم آن روشن کنند.

در اوایل سال دهم هجرت اسلام اکثر سرزمین شبه جزیره را فرا گرفته بود، فقط در برخی از مناطق دوردست مانند یمن هنوز به‌طور پراکنده آیین شرک باقی بود. از این‌رو رسول خدا (ص) معاذ بن جبل را به صنعاء یمن فرستاد و هنگام رفتن او را بدرقه کرد و اشاره نمود که معاذ دیگر آن حضرت را نخواهد دید.

رسول خدا، خالد بن ولید را به یمن نزد قبیله هَمْدان فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. براء بن عازب گوید ما شش ماه در آن‌جا ماندیم، اما هیچ کس اسلام را نپذیرفت تا آن‌که رسول خدا علی بن ابی‌طالب را به جای خالد اعزام کرد. چون امیرالمؤمنین به خالد بن ولید رسید، هر دو

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۴

گروه مسلمانان را به یک صف درآورد و نزد قبیله همدان رفت و نامه پیامبر را برای آنان قرائت کرد. قبیله هَمْدان همگی در یک روز مسلمان شدند.

سریه علی بن ابی‌طالب در یمن: گویا مرتبه دوم بود که رسول خدا (ص) در ماه رمضان سال دهم علی (ع) را با سپاهی به یمن اعزام کرد.

علی بی ابی‌طالب به سوی یمن حرکت کرد تا به سرزمین قبیله مَذْحِج رسید، آن‌گاه با گروهی از آنان برخورد کرد و ایشان را به پذیرش اسلام فرا خواند. مَذْحِجیان نپذیرفتند و سپاه اسلام را تیرباران و سنگ‌باران کردند. فرمانده سپاه اسلام وقتی دید چاره‌ای جز جنگ نیست به نبرد با آنان پرداخت و بیست نفر را کشت. در این هنگام قبیله مذحج رو به هزیمت نهاده و فرار کردند. سپس حضرت بار دوم آنان را به اسلام دعوت کرد، این بار سریع پذیرفتند و اسلام آوردند.

خود آزمایی

۱. جهاد مالی را در جنگ تبوک توضیح دهید.

۲. پیامبر (ص) چه کسی را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین نمود؟ چرا؟

۳. رسول خدا (ص) در احترام به کار و کارگر چه عملی انجام داد و چه فرمود؟

۴. چه کسانی مسجد ضرار را ساختند؟ هدف آنان از ساختن این مسجد چه بود؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۵

۵. کدام آیات قرآن به سرگذشت جنگ تبوک اشاره دارد؟ توضیح دهید.

۶. دستاوردهای جنگ تبوک را بیان کنید.

۷. ابلاغ برائت در چه تاریخی، در کجا و به وسیله چه کسی صورت گرفت؟

۸. قبیله همدان و مذحج چگونه اسلام آوردند؟

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۷

درس پانزدهم هیئت ثقیف ...، و سر انجام برترین انسان

اشاره

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود با مطالعه این درس:

- با چگونگی اسلام آوردن هیئت ثقیف آشنا شویم.
- داستان مباهله را بدانیم.
- اسلام آوردن هیئت طی را بدانیم.
- به چگونگی حج الوداع پی ببریم.
- واقعه غدیر خم را بدانیم.
- جانشین پیامبر را بشناسیم.
- ماجرای اعزام سپاهی به فرماندهی اسامهٔ بن زید به سوی روم را بدانیم.
- با چگونگی آخرین نماز جماعت و رحلت پیامبر آشنا شویم.

در این درس به اسلام آوردن هیئت ثقیف و نگارش صلحنامه بین آنان و پیامبر، آمدن هیئتی از مسیحیان نجران به مدینه، مباهله، نوشتن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۸

قرارداد صلح بین آنان و پیامبر و پذیرفتن پرداخت جزیه، شرفیاب شدن هیئت طی خدمت پیامبر و پذیرش اسلام، آخرین حج پیامبر، نزول آیه شصت و هفت سوره مائده، واقعه غدیر خم و تعیین حضرت علی به عنوان جانشین پیامبر و پذیرش حاضران و تبریک و تهنیت از سوی آنان به امیرالمؤمنین (ع)، اعزام سپاه اسلام به فرماندهی اسامهٔ بن زید به روم و رحلت پیامبر خواهیم پرداخت.

هیئت ثقیف

ثقیفیان که به گردنکشی، سرسختی، خشونت، غرور و جنگاوری مشهور بودند و در محاصره طائف سرسختانه در برابر سپاه اسلام ایستادند، پس از کشتن بزرگ قوم خود عروهٔ بن مسعود که مسلمان شده بود کارشان بسیار دشوار گشت و به نوعی در حصار مسلمانان قرار گرفتند، زیرا امنیت مراتع و راه‌های آنان از سوی مسلمانان تهدید می‌شد. ابن‌اسحاق ۴/ ۱۸۳ گوید: سران ثقیف برای حل این مشکل به رایزنی پرداختند و به یکدیگر گفتند هیچ راهی نمانده که امنیت داشته باشد، کسی بیرون نمی‌رود مگر آن‌که به او حمله می‌شود، خلاصه زندگی بر ما مشکل شده است. در پایان جلسه تصمیم بر آن شد که هیئتی متشکل از شش نفر به ریاست عبدیا لَیل که از سران ثقیف بود راهی مدینه گردد تا خدمت رسول خدا شرفیاب و مسلمان شوند.

هیئت ثقیف به مدینه آمد، به دستور حضرت در کنار مسجد سایبانی برای‌شان ساخته شد و خالد بن سعید بن عاص مأمور پذیرایی آنان گردید و به نقل واقدی ۳/ ۹۶۵ برای پذیرایی و صرف غذا به خانه مغیرهٔ

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۳۹

بن شُعْبه ثقفی که از قبیله آنان بود می‌رفتند. چند روزی نزد پیامبر رفت و آمد می‌کردند، یک روز عبدیا لَیل نظر آن حضرت را درباره زنا، ربا و شراب پرسید و گفت ما از ارتکاب این امور ناچاریم، چون قومی عزب هستیم و اموالمان نیز همه‌اش ربوی است و آب انگورهایمان نیز شراب می‌شود. رسول خدا همه این امور را حرام برشمرد و آیاتی از قرآن در تحریم آن‌ها قرائت کرد. ثقیفیان چون خود را در محاصره حکومت اسلامی و مسلمانان می‌دیدند و جز تسلیم شدن راه دیگری نداشتند، با خود گفتند چاره‌ای نداریم جز آن‌که حرمت این‌ها را بپذیریم.

بنابراین نزد پیامبر (ص) آمده درخواست معاهده صلح کردند و ضمن قرارداد دو خواسته دیگر خویش را بیان داشتند. یکی این‌که تا سه سال از ویران کردن بتخانه آنان صرف‌نظر شود و دیگر آن‌که از نماز خواندن معاف باشند. حضرت حاضر نشد حتی یک ماه

از ویران کردن بتخانه صرف‌نظر کند. هیئت ثقیف در پایان گفتند پس ما را از نماز خواندن و این‌که بت‌هایمان را به دست خود بشکنیم معاف فرما. رسول خدا (ص) این را که بت‌ها به دست خودشان شکسته نشود پذیرفت ولی در مورد نماز به روایت ابن اسحاق ۴/ ۱۸ فرمود: «لا خَیْرَ فِی دِینٍ لا صَلاةَ فِیهِ» در دینی که نماز نباشد خیری نیست.

آن‌گاه عثمان بن ابی‌العاص را که از همه جوانتر بود و در فراگیری قرآن ذوق و شوق زیادی نشان داد به عنوان امیر بر آنان گمارد. در این هنگام هیئت ثقیف مسلمان شدند و پیامبر (ص) صلحنامه‌ای برای آنان نوشت و به سرزمین خود بازگشتند. سپس ابوسفیان و مغیره را به طائف فرستاد و آنان بتخانه ثقیف را ویران کردند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۰

هیئت نصارای نجران و مباهله

سرزمین نَجْران در یکصد و پنجاه فرسنگی جنوب شرقی مکه در نزدیکی مرز یمن قرار دارد. سرزمین نجران در صدر اسلام منطقه مسیحی‌نشین جزیرهٔ العرب بود. پس از آن‌که رسول خدا (ص) در سال هشتم هجرت مکه را فتح کرد و عرب تسلیم اسلام شد، هیئت‌هایی برای پذیرش اسلام و به رسمیت شناختن حکومت اسلام به مدینه آمدند. از جمله به نقل ابن اسحاق ۲/ ۲۲۲ هیئت نصارای نجران متشکل از شصت نفر به ریاست عبدالمسیح ملقب به عاقب، ایهَم ملّقب به سید و ابوالحارث که عالم و سرپرست مدارس آنان و نماینده کلیسای روم در حجاز بود رهسپار مدینه شد. نصارای نجران هنگام عصر به مدینه رسیدند و با جامه‌های ابریشمی و انگشتری‌های طلا وارد مسجد شده و به رسول خدا سلام کردند. وضع تجملی آنان حضرت را ناراحت کرد به طوری که پاسخ سلام آنان را نگفت. نصارا داخل مسجد رو به شرق ایستاده به نماز مشغول گشتند و به اشاره حضرت کسی متعرض آنان نشد. سپس با راهنمایی حضرت علی با لباس ساده و بدون انگشتری طلا به حضور پیامبر شرفیاب شدند و سلام کردند. حضرت با احترام خاصی پاسخ سلامشان را داد و آنان را به اسلام دعوت کرد ولی نصارا از پذیرش اسلام امتناع ورزیده و با ایشان به احتجاج برخاستند.

نصارای نجران درباره حضرت عیسی (ع) از پیامبر (ص) سؤالاتی کردند. آن‌گاه آیات اوایل سوره آل عمران از جمله آیات پنجاه و نه و شصت و یک در پاسخ آن‌ها نازل شد و به روایت دلائل النبوه بیهقی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۱

۵/ ۳۸۲ و عُمْدَه ابن بِطْرِیق/ ۱۸۹ خداوند به پیامبر (ص) دستور داد تا با آن‌ها مباهله کند. قرار شد فردا به نقطه‌ای خارج از شهر مدینه برای مباهله بروند و هر یک دیگری را نفرین کند که هر کس بر باطل است خدا او را نابود سازد. روز مباهله گروه زیادی از مهاجر و انصار در مکان موعود حاضر شدند، اما پیامبر فقط همراه چهار تن از نزدیکان خود حرکت کرد. حضرت در حالی که امام حسین را در آغوش و دست امام حسن را در دست گرفته بود و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه پشت سر او حرکت می‌کردند راهی میعادگاه شد. اسقف‌های نجران وقتی این صحنه ساده و با معنویت و در عین حال با جدیت کامل را دیدند از مباهله پشیمان شدند. ابوالحارث گفت ای یاران من گروهی را می‌بینم که اگر بخواهند کوه را از جای برکنند می‌توانند، اگر مباهله کنیم یک نفر نصارا در روی زمین زنده نمی‌ماند. از این‌رو به پیامبر عرض کردند: ای ابوالقاسم ما با تو مباهله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم. قرار شد با حضرت صلح کنند و جزیه بپردازند. صلحنامه نوشته شد و سپس نصارای نجران به سرزمین خود بازگشتند.

هیئت طی

به روایت ابن اسحاق ۴/ ۲۲۴ و ابن‌سعد ۱/ ۳۲۱ نمایندگان قبیله طَی به سرپرستی زید الخیل بن مُهَلْهَل در سال نهم هجرت در مسجد

به حضور رسول خدا (ص) رسیدند، حضرت اسلام را بر آنان عرضه کرد و چون اسلام آوردند به هر یک پنج اوقیه نقره جایزه و به زید دوازده و نیم اوقیه داد و منطقه فَید و سرزمین‌های دیگر را به او واگذار کرد

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۲

و درباره زیـد فرمود: «هیچ مردی از عرب برایم به فضل ذکر نشد جز آن‌که او را کمتر از آن‌که برایم می‌گفتند یافتم مگر زید که او را بیش از آن‌که می‌گفتند یافتم». آن‌گاه نام او را زید الخیر گذاشت. هم‌چنین هیئت‌های زیادی از دیگر قبایل به حضور رسول خدا (ص) شرفیاب و مسلمان شدند.

حجهٔ الوداع

در سال دهم هجرت موسم حج فرا رسید، پیامبر (ص) از جانب خداوند مأمور شد که مسائل مهم و مبانی دین اسلام و احکام آن را برای مردم جزیرهٔ العرب بـازگو و تکمیـل نمایـد و برنـامه جهـانی و اساسـی این دین را به گوش همگـان برسانـد، از تمـامی طوایف اطراف و سایر مردم خواست تا در مراسم حج شـرکت کنند. به روایت مقریزی/ ۵۱۲ یکصدو چهارده و به روایت زَینی دَحْلان ۳/ ۳ یکصد و بیست و چهار هزار نفر آماده حج‌گزاردن شدند. به نقل واقدی ۳/ ۱۰۸۹ پیامبر (ص) صد شتر قربانی همراه خود برداشت و روز بیست و پنجم ذی‌القعـده کاروان عظیم حج به رهبری رسول خدا به سوی مکه حرکت کرد. حضـرت در ذوالحلیفه محرم شد و تلبیه گفت. مسلمانان نیز محرم شدند و لبیک گفتند. پیامبر روز چهارم ذی‌الحجه وارد مکه شد و مناسک خود را انجام داد.

تا روز هشتم یعنی روز ترویه در مکه ماند سپس به مِنی رفت، شب را در آن‌جا توقف کرد و صبح پس از طلوع آفتاب راهی عرفات گردید. به روایت بیهقی در السنن الکبری ۷/ ۸۹ رسول اکرم (ص)، فضل بن عباس

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۳

را بر پشت سر خود سوار کرده بود، در بین راه زن جوان زیبایی از طایفه خَثْعَم نزد حضرت آمد تا درمورد حج سؤال کند. فضل که جوانی نیکوروی و سپیـدچهره بود شـروع کرد به نگاه کردن به آن زن و او نیز به فضل خیره گشت. رسول خـدا دست خود را روی صورت فضل گذاشت و سر او را برگرداند. فضل سرش را چرخاند و به سوی دیگر نگریست. حضرت دوباره دست روی صورت او گذاشت و مانع از نگاه وی شد آن‌گاه فرمود:

«رَأَیْتُ شابّاً وَ شابَّهً فَلَمْ آمَنْ عَلَیْهِمَا الشَّیْطانَ».

می‌بینم مردی جوان و زنی جوان‌اند، از کید شیطان در باره آنان ایمن نیستم.

سپس فضل را نصیحت و موعظه کرد.

آن‌گاه در عرفات در خیمه‌ای فرود آمـد و بعد سوار بر ناقه قَصْوا شد و خطبه‌ای ایراد فرمود. به روایت واقدی ۳/ ۱۱۱۱ در آن خطبه حرمت خـانه کعبه و مـاه حرام را بیـان و نیز بر حرمت خون، مـال و آبروی مردم تأکیـد کرد و اشـاره فرمود که ارتحـال وی نزدیک است. مسأله بسـیار مهم در این خطبه این بود که آن حضرت می‌دانست رحلت او به جهان آخرت نزدیک است بنابراین باید رهبری امت و جانشـینی رسالت را تعیین می‌کرد. احمد حنبل ۵/ ۹۹ از جابر بن سَـمُرَه نقل می‌کنـد که رسول خدا (ص) در عرفات برای ما خطبه خوانـد و شـنیدم که می‌گفت: «همواره این دین قدرتمند و آشـکار است تا آن‌که دوازده نفر حکومت کنند که تمامشان»....

در این هنگام مردم سخن گفتند و سرو صدا کردند به

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۴

گونه‌ای که من سـخن آن حضـرت را نفهمیـدم. از پـدرم که از من به رسول خـدا نزدیکتر بود پرسـیدم پس از کلمه «تمامشـان» چه فرمود؟ پدرم گفت فرمود: «تمامی آنان از قریش هستند».

غدیر متمم رسالت

مسلمانان اعمال و مناسک حج را زیر نظر رسول خدا (ص) انجام داده و سپس به دستور آن حضرت راهی مدینه و سرزمین خود شدند. کاروان بزرگ حج به غدیر خم که رسید پیامبر مأمور ابلاغ رسمی جانشین خود گردید.

شیخ مفید در ارشاد/ ۹۳ گوید: قبلًا خداوند به پیامبر فرمان داده بود تا علی را به جانشینی خود نصب کند ولی وقت آن را معین نکرده بود. حضرت در پی به دست آوردن فرصت مناسبی بود که بتواند بدون بروز اختلاف و اضطرابی در جامعه آن را اعلام نماید لیکن بیش از این جای تأخیر نبود، زیرا گروه زیادی از مردم از کاروان جدا می‌شدند و به سرزمین‌ها و شهرهای خود می‌رفتند.

با نزول آیه شصت و هفت سوره مائده (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَ ا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) رسول خدا (ص) مأمور شد در غدیر خم توقف کند و ولایت امیرالمؤمنین (ع) را به‌طور رسمی و آشکار ابلاغ نماید. غدیر خم به هیچ وجه جای مناسبی برای توقف کاروان نبود، چرا که آب کافی و نیازهای ابتدایی در آن‌جا یافت نمی‌شد، هوا هم بسیار گرم و سوزان بود ولی از آن سوی نیز بیش از این درنگ جایز نبود. از این‌رو رسول خدا (ص)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۵

دستور داد تا کاروان توقف کند و همه در یک مکان جمع شوند. زیر درختچه‌ها را تمیز کردند و در سایه آن‌ها نشستند.

سپس به فرمان آن حضرت از جهاز شتران جایگاهی ساختند. همه چیز مرتب و منظم بود و بیش از صد هزار مرد و زن مسلمان منتظر بودند تا ببینند رسول خدا (ص) برای چه موضوعی آنان را در این بیابان گرم و سوزان نگاه داشته است. در این هنگام حضرت در جایگاه مخصوص ایستاد و امیرالمؤمنین را در سمت راست خود قرار داد و به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدای سبحان و پند و اندرز به روایت ابن‌سعد ۲/ ۱۹۴، احمد حنبل ۳/ ۱۴ و شیخ صدوق در معانی الاخبار/ ۹۰ و دیگران چنین فرمود:

«إِنِّی أُوْشِـكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ وَ إِنِّی تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی؛ كِتابُ اللهِ حَبْلٌ مَمْـدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِتْرَتِی أَهْلُ بَيْتِی وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا مَا ذَا تَخْلُفُونِی فِيهِمَا».

همانا به زودی من به سوی خدا خوانده می‌شوم و دعوت حق را لبیک می گویم من دو چیز بسیار گرانمایه را در بین شما می گذارم، کتاب خدا و عترتم، کتاب خدا ریسمان هدایت است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترتم که اهل بیت من‌اند. خداوند مهربان و آگاه مرا خبر داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن‌که در حوض کوثر نزد من آیند. پس بنگرید که بعد از من چگونه با آن دو رفتار خواهید کرد!

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۶

بعد با صدای بسیار بلند فرمود: «آیا من سزاوارتر از شما به خودتان نیستم؟» گفتند بار خدایا چرا. آن‌گاه در حالی که بازوان امیرالمؤمنین را گرفته و به قدری بالا نگه داشته بود که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان بود. به روایت شیخ مفید/ ۹۴، ابن مغازلی/ ۱۸، سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص/ ۲۹ و دیگران فرمود:

«فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَه».

پس هر که را من مولایم این علی مولای اوست، خداوندا دوست دار کسی را که وی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با وی دشمنی کند، یاری فرما کسی را که وی را یاری کند و خوار ساز کسی را که او را خوار سازد.

تهنیت و سرود غدیر

شیخ مفید/ ۹۴، طبرسی/ ۱۳۲ و میرخواند در روضهٔ الصفا ۴/ ۱۶۱۵ گویند: آن‌گاه رسول خدا (ص) از جایگاه پایین آمد و دو رکعت نماز خواند، سپس ظهر شد مؤذن اذان گفت و حضرت نماز ظهر را خواند. بعد در خیمه خود نشست و فرمان داد امیرالمؤمنین نیز در خیمه‌ای که مقابل خیمه حضرت بود نشست. سپس به دستور حضرت مسلمانان گروه گروه به علی (ع) به عنوان امام تبریک گفتند و به او با لقب «امیرالمؤمنین» سلام دادند. به نقل مصنف ابن ابی شیبه ۷/ ۵۰۳، احمد حنبل ۴۵/ ۲۸۱، تذکرهٔ الخواص/ ۲۹ و دیگران عمر از همه بیشتر در تبریک گفتن مبالغه نمود، او خطاب به آن حضرت گفت: به به! خوشا به حال تو ای علی، هم اینک مولای من و مولای تمامی مردان و زنان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۷

مسلمان گشتی. همسران و دیگر زنان مسلمان نیز به دستور پیامبر (ص) نزد علی (ع) آمدند و به او با عنوان «امیرالمؤمنین» سلام دادند. آن‌گاه به روایت شیخ مفید/ ۹۴، مناقب خوارزمی/ ۱۳۶ و تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی/ ۳۳، حسّان بن ثابت با کسب اجازه از محضر پیامبر درباره این حادثه بزرگ چنین سرود:

يُنادِيهِمُ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمٍّ وَ أَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنادِيا
وَ قالَ فَمَنْ مَوْلاكُمْ وَ وَلِيُّكُمْ فَقالُوا و لَمْ يُبْدُوا هُناكَ التَّعادِيا
إِلٰهُكَ مَوْلانا وَ أَنْتَ وَلِيُّنا وَ لَنْ تَجِدَنْ مِنّا لَكَ الْيَوْمَ عاصِيا
فَقالَ لَهُ قُمْ يا عَلِيُّ فَإِنَّنِي رَضِيتُكَ مِنْ بَعْدِي إِماماً وَ هادِيا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصارَ صِدْقٍ مُواليا
هُناكَ دَعا اللَّهُمَّ والِ وَلِيَّهُ وَ كُنْ لِلَّذِی عادَی عَلِيّاً مُعادِيا

روز غدیر در سرزمین خم پیامبرشان ندا درداد، وه چه نیکو پیام می‌رساند رسول خدا هنگامی که ندا سر می‌دهد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۸

فرمود کیست فرمانروا و سرپرست شما؟ بدون آن‌که اظهار دشمنی کنند پاسخ دادند.

خدایت فرمانروای ما و تو سرپرست مایی، تو هرگز امروز از ما کسی را نافرمان نخواهی یافت.

آن‌گاه فرمود ای علی برخیز که همانا من راضی شدم پس از من پیشوا و راهنما باشی.

هر که را من فرمانروایم این علی سرپرست اوست، پس شما یاور صمیمی و دوست وی باشید.

در آن‌جا دعا کرد بار خدایا دوست دار دوستانش را و با کسی که دشمن علی است دشمن باش.

مهر کمال اسلام

به روایت اعلام الوری طبرسی/ ۱۳۳ و مناقب ابن مغازلی/ ۱۹ پس از انجام مراسم تعیین جانشین و امام مسلمین پیک وحی فرود آمد و آیه سه سوره مائده را (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِيناً) برای پیامبر (ص) آورد. با نزول این آیه دین مقدس اسلام تکمیل گشت و مُهر کمال بر آن خورد. در این وقت حضرت بی‌درنگ بانگ زد: «الله اکبر! سپاس خدای را بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضای خدا بر رسالتم و ولایت علی پس از من».

نکته‌ای که در این‌جا توضیح آن بسیار حائز اهمیت بوده این است که نگرانی و ترس پیامبر از چه بود؟ چون صریح قرآن این است که خدا به رسول خود می‌فرماید ما تو را از شر مردم نگه خواهیم داشت. سؤال این

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۴۹

است که چرا رسول خدا از تبلیغ این امر خوف داشت؟ آیا از به خطر افتادن جان علی نگران بود یا بیم آن داشت که سخنش را

نپذیرند و بر حضرتش خرده بگیرند که چرا پسرعمو و داماد خود را به جانشینی برمی‌گزینند، یا این‌که ترس از منافقان فرصت‌طلب داشت که مبادا فرصت را مغتنم شمرده و یک‌باره بر وی بشورند و آشوبی برپا سازند که مهار آن ممکن نباشد. تمامی این امور را محتمل دانسته‌اند. اما به احتمال زیاد نگرانی حضرت بیشتر از شورش و آشوب بوده است، چرا که خود ایشان به روایت علامه مجلسی در بحار الانوار ۳۷/ ۱۶۵ درباره علت تأخیر ابلاغ به جبرئیل فرمود: «همانا مردم تازه مسلمان‌اند می‌ترسم نپذیرند و شورش کنند». این مضمون را حَسْکانی نیز در شواهد التنزیل ۱/ ۳۰۰ نقل کرده است. بدین لحاظ بود که به روایت ابن مغازلی/ ۲۵ و ابن بطریق/ ۱۰۷ وقتی از آنان خواست گرد هم آیند تا امر مهمی را با آن‌ها در میان بگذارد، ابتدا نپذیرفتند و کناره‌گیری کردند. حضرت بسیار ناراحت شد و پس از آن‌که علی (ع) مردم را جمع کرد پیامبر (ص) از آنان گله نمود. مسلمانان نیز گریستند و عذرخواهی نمودند و حتی ابوبکر از حضرت خواست تا برای آنان طلب مغفرت کند.

آخرین اعزام

در این دوران رسول خدا (ص) دشمنان و جنگ‌افروزان داخلی را مهار کرده بود و بیشتر مردم به اسلام گرویده بودند. از این پس دیگر تهدیدات بیشتر از ناحیه شمال و روم شرقی بود. از این‌رو حضرت به روایت واقدی ۳/ ۱۱۱۷، سبل الهدی/ ۳۷۸۶ و حلبی ۳/ ۲۰۷ در اواسط ماه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۰

صفر سال یازدهم هجرت سپاهی فراهم کرد تا روانه روم کند. فرماندهی آن را به اسامهٔ بن زید سپرد و مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر و ابوعبیده جرّاح در بین این سپاه بودند. چون اسامه جوان بود و بیش از هجده سال نداشت این کار بر عده‌ای گران آمد و گفتند نوجوانی را به فرماندهی بزرگان صحابه نصب کرده است.

در این ایام بود که پیامبر بیمار شد و در بستر افتاد. اما همواره براین تأکید داشت که سپاه اسامه حرکت کند. یعقوبی ۲/ ۱۱۳ و شیخ مفید ۹۸ گویند: پیوسته می‌فرمود: «فَأَنْفِذُوا جَيْشَ أُسامَةَ» سپاه اسامه را بفرستید. به نقل شهرستانی در الملل والنحل ۱/ ۲۳ و ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه ۶/ ۵۲ می‌فرمود:

«لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ».

خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه تخلف ورزد.

شیخ مفید/ ۱۹۶ و ابن ابی الحدید ۱/ ۲۶۱ گویند: مقصود رسول خدا (ص) از این همه تأکید این بود که مدینه از وجود کسانی که طمع خلافت و ریاست داشتند و مخالف امامت حضرت بودند خالی شود و کار امامت بدون مشکل به ایشان منتقل گردد. خود علی (ع) نیز به روایت خصال شیخ صدوق/ ۳۷۱ به این امر تصریح کرده است.

ابن سعد ۲/ ۱۹۱ گوید: اسامه به جُرْف لشکرگاه سپاه اسلام آمد و درصدد حرکت بود که پیک امایمن رسید و خبر داد حال پیامبر دگرگون شده و رحلت آن حضرت نزدیک است. از این‌رو اسامه و سپاه او توقف کردند و افراد بهانه‌جو از این مأموریت سرباز زدند و آرزوی رسول خدا (ص) با آن همه تأکید جامه عمل نپوشید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۱

سفارش قرآن و اهل بیت

به نقل شیخ مفید/ ۹۶ و قُنْدُوزی در ینابیع الموده/ ۴۰ رسول خدا (ص) در بستر احتضار پیوسته می‌فرمود: «ای مردم آگاه باشید که من در میان شما دو چیز گرانبها را به جای گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را، بر ایشان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید

شد و در حق آنان کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید و به ایشان چیزی نیاموزید، زیرا آنان از شما داناترند. شیخ مفید می‌افزاید سپس فرمود: «آگاه باشید که علی بن ابی‌طالب برادر و وصی من است. بعد از من درباره تأویل قرآن می‌جنگد چنان‌که من درباره تنزیل قرآن جنگیدم». پیامبر پیوسته این گفتار را در مجالس متعدد تکرار می‌کرد.

آخرین نماز جماعت

به روایت شیخ مفید/ ۹۷، روضهٔالصفا ۴/ ۱۶۲۱ و دیگران روزی پیامبر (ص) با کمک امیرالمؤمنین به قبرستان بقیع رفت و برای اموات طلب آمرزش نمود و رو کرد به علی (ع) و فرمود:

«إِنَّ جَبْرَئِیلَ عَلَیْهِ السَّلامُ کَانَ یَعْرِضُ عَلَیَّ الْقُرْآنَ کُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ قَدْ عَرَضَهُ عَلَیَّ الْعَامَ مَرَّتَیْنِ وَ لا أَرَاهُ إِلَّا لِحُضُورِ أَجَلِی».

همانا جبرئیل هر سال قرآن را یک بار بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو مرتبه بر من عرضه کرد، این جز آن نیست که اجل من فرا رسیده است.

شیخ مفید/ ۹۷ و طبرسی/ ۱۳۴ گویند: صبح بلال اذان گفت و مردم را به نماز فرا خواند. پیامبر فرمود: «امروز شخص دیگری با مردم نماز بخواند

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۲

که من دچار بیماریم». عایشه گفت به ابوبکر بگویید برود. حفصه گفت به عمر بگویید برود. چون حضرت این سخنان را شنید برخاست، علی بن ابی‌طالب و فضل بن عباس دست‌های آن حضرت را گرفتند و او با تکیه به آنان در حالی که پاهایش به زمین کشیده می‌شد به مسجد رفت، با اشاره دست خود ابوبکر را از محراب به عقب راند و نماز را از اول شروع کرد و چون به پایان رساند به خانه بازگشت. آن‌گاه ابوبکر و عمر را خواست و به آنان فرمود: «مگر من به شما نگفتم با لشکر اسامه بیرون بروید؟». گفتند آری. فرمود: «پس چرا نرفتید؟». ابوبکر گفت من رفتم ولی دوباره آمدم تا دیدار با شما را تازه کنم. عمر گفت ای رسول خدا من اصلًا نرفتم زیرا دوست نداشتم که احوال شما را از مهاجران بپرسم.

این نظر علمای شیعه درباره آخرین نماز رسول خدا (ص) بود. اما گروهی از اهل سنت از جمله ابن اسحاق ۴/ ۳۰۱ و مَقْریزی در امتاع الاسماع/ ۵۴۸ نقل کرده‌اند که ابوبکر به دستور پیامبر بر مردم نماز گزارد. تعداد زیادی از ایشان نیز از جمله مالک بن انس در مُوَطّأ ۱/ ۱۳۶، بخاری در صحیح ۱/ ۱۶۲ و ترمِذی در سنن ۲/ ۱۹۷ روایت کرده‌اند که رسول خدا (ص) نشسته نماز جماعت را اقامه کرد و ابوبکر ایستاد و به آن حضرت اقتدا نمود، یعنی ابوبکر واسطه اتصال بین پیامبر و مردم بود. در بین اهل سنت درباره این‌که خود پیامبر آخرین نماز جماعت را اقامه کرد و یا آن‌که ابوبکر به دستور آن حضرت و یا با تمهیدات عایشه، بر مردم نماز خواند اختلاف زیاد است. ولی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۹/ ۱۹۸ از استاد خود شیخ ابویعقوب یوسف بن اسماعیل لَمْعانی معتزلی نقل می‌کند که علی (ع)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۳

فرموده است: تعیین ابوبکر برای امامت نماز با تمهیدات و زمینه‌سازی عایشه بود ولی رسول خدا (ص) متوجه و از منزل خارج شد و با کنار گذاردن ابوبکر از محراب جلوی انجام این کار را گرفت.

وصیتی که نوشته نشد

ابن‌سعد ۲/ ۲۴۲، مسلم ۳/ ۱۲۵۹، طبرسی/ ۱۳۵ و دیگران روایت کرده‌اند که روز پنج‌شنبه بیماری رسول خدا (ص) سخت شد، فرمود:

«ائتُونی بِدَاوِةٍ وَ صَحِیفَةٍ أَکْتُبْ لَکَمْ کِتاباً لا تَضِلّوا بَعْدَهُ أَبَداً».

برایم دوات و ورقی بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

عمر مانع شد و گفت:

«إِنَّ رَسُولَ اللهِ قَدْ غَلَبَ عَلَیْهِ الْوَجَعُ و عِنْدَکُمُ الْقُرآنُ، حَسْبُنا کِتابُ الله».

همانا درد بر رسول خدا چیره گشته، قرآن نزد شماست و کتاب خدا برای ما کافی است.

خَفاجی در نسیم الریاض فی شرح الشفاء للقاضی عیاض ۴/ ۲۷۸ گوید عمر گفت:

«إِنَّ النَّبِیَّ یَهْجُرُ!».

همانا پیامبر هذیان می‌گوید!

شیخ مفید/ ۹۸، طبرسی/ ۱۳۵ و دیگران روایت کرده‌اند عمر به کسی که می‌خواست دوات و ورق بیاورد گفت:

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۴

«ارْجِعْ فَإِنَّهُ یَهْجُر!».

برگرد، چرا که او هذیان می‌گوید!

به روایت ابن سعد ۲/ ۲۴۲ و ابن ابی الحدید ۶/ ۵۱ افرادی که نزد پیامبر بودند اختلاف کردند، گروهی گفتند دوات و ورق بیاورید بنویسد، سخن همانا سخن پیامبر است، برخی گفتند حرف همان حرف عمر است. چون اختلاف زیاد شد و رسول خدا (ص) اندوهگین گشت فرمود:

«قُومُوا عَنِّی، إِنَّهُ لا یَنْبَغِی لِنَبِیٍّ أَنْ یَختَلِفَ عِنْدَهُ هکَذا».

برخیزید از نزد من بروید که سزاوار نیست نزد پیامبر این‌گونه منازعه شود.

ابن سعد ۲/ ۲۴۲، شیخ مفید/ ۹۸ و طبرسی/ ۱۳۵ گویند: سپس کسانی که در خانه بودند پشیمان شدند و خود را سرزنش کردند و به حضرت گفتند: آیا دوات و ورقی که خواستید برایتان بیاوریم؟ فرمود:

«أَبَعْدَ الَّذِی قُلْتُم! لا، وَ لَکِنِّی أُوصِیکُم بِأَهْلِ بَیْتِی خَیْراً».

آیا پس از این سخنان که گفتید؟! نه، ولی شما را به نیکی به اهل‌بیتم سفارش می‌کنم.

آن‌گاه روی خود را از آنان برگردانید و مردم برخاسته و رفتند و فقط نزدیکان حضرت ماندند. به روایت مسلم ۳/ ۱۲۵۹ ابن‌عباس از آن پس همواره با چشم گریان می‌گفت: روز پنج‌شنبه چه روز پنج‌شنبه‌ای؟! تمامی مصیبت از آن‌جا شروع شد که با سر و صدا و جنجال مانع از نوشتن رسول خدا شدند. آری، این بزرگ‌ترین اسائه ادب و بی‌احترامی به ساحت مقدس خاتم پیامبران بود.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۵

شیخ مفید/ ۹۹ گوید: سپس امیرالمؤمنین (ع) را نزد خود فرا خواند و انگشتری خویش را درآورد به او داد و فرمود:

«خُذْ هذا فَضَعْهُ فِی یَدِکَ».

این را بگیر و به دستت کن.

شمشیر، زره و تمامی سلاح جنگی و نیز دستمالی را که هنگام جنگ بر کمر خود می‌بست به آن حضرت داد.

در فکر فقیران

به روایت ابن سعد ۲/ ۲۳۷ عایشه گوید: در دوران بیماری رسول خدا (ص) مقداری دینار به دست آن حضرت رسید، آن‌ها را بین فقرا تقسیم کرد جز شش دینار که به دست یکی از همسران خود سپرد ولی فکر آن دینارها خواب را از چشمان آن حضرت ربود تا

آن‌که سرانجام فرمود: آن شش دینار چه شد؟ گفتند: به فلان همسرت سپرده‌ای. فرمود: آن‌ها را بیاورید. وقتی آوردند پنج دینار آن را بین پنج خانوار فقیر انصاری تقسیم کرد و فرمود: این یک بر جای مانده را نیز انفاق کنید. آن‌گاه فرمود: «الآنَ اسْتَرَحْتُ» هم اینک آسوده‌خاطر شدم و سپس به خواب رفت.

همچنین به نقل ابن سعد ۲/ ۲۳۷ و ۲۳۹ رسول خدا (ص) چند سکه طلا نزد عایشه داشت، یک روز به عایشه فرمود: آن طلاها چه شد؟ عایشه گفت: آن‌ها نزد من است. فرمود: آن‌ها را انفاق کنید. سپس از هوش رفت! چون به هوش آمد پرسید: عایشه آن طلاها را انفاق کردی؟ عایشه گفت: نه به خدا ای رسول الله! حضرت، طلاها را خواست و در

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۶

کف دست خود نهاد و شمرد، شش سکه بود. سپس فرمود:

«ما ظَنَّ مُحَمَّدٌ بِرَبِّهِ أَنْ لَوْ لَقِیَ اللهَ وَ هذِهِ عِنْدَهُ؟!».

محمد چه گمانی به پروردگارش دارد اگر خدا را ملاقات کند و این‌ها نزد او باشد؟!

آن‌گاه در بحبوحه دشواری بیماری خویش فرمود: ای عایشه! این دینارها را نزد علی بفرست و از هوش برفت. چون عایشه گرفتار بیماری حضرت بود و این کار به تعویق افتاد، حضرت سه مرتبه این درخواست خود را تکرار کرد تا آن‌که عایشه طلاها را نزد علی (ع) فرستاد و حضرت علی آن‌ها را صدقه داد.

رحلت آخرین پیامبر

چند روز دیگر حال رسول خدا (ص) دگرگون و ملاقات با او محدود شد. ابن ابی الحدید ۱۰/ ۲۶۷ از سلمان نقل می‌کند که گفت: صبح روز قبل از رحلت رسول خدا (ص) خدمت حضرت رسیدم. فرمود:

«یا سَلْمانُ أَلا تَسْأَلُ عَمّا کابَدْتُهُ اللَّیْلَةَ مِنَ الأَلَمِ وَ السَّهَرِ أَنَا وَ عَلِیٌّ؟!».

ای سلمان! آیا از شدت درد و سختی بی‌خوابی که دیشب من همراه علی کشیدم نمی‌پرسی؟!

عرض کردم: یا رسول الله! اجازه بدهید من امشب را به جای علی بمانم و همراه شما بی‌خوابی بکشم. فرمود:

«لا، هُوَ أَحَقُّ بِذلِکَ مِنْکَ».

نه، او به این کار از تو سزاوارتر است.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۷

شیخ مفید/ ۹۹ گوید: علی (ع) در دوران بیماری همواره کنار بسترش بود و جز برای کار ضروری آن حضرت را ترک نمی‌کرد. یک بار که برای کاری بیرون رفته بود حال پیامبر دگرگون شد و از هوش رفت به هوش که آمد علی را ندید، فرمود:

«اُدْعُوا لِی أَخِی وَ صاحِبِی».

برادر و دوست مرا نزد من فراخوانید.

و دوباره دچار ضعف گردید. عایشه و حفصه به ترتیب ابوبکر و عمر را حاضر کردند ولی حضرت از آنان روی برتافت. آن‌گاه با راهنمایی ام‌سلمه، امیرالمؤمنین را فرا خواندند. همین که آن حضرت آمد پیامبر (ص) به او فرمود:

«ضَعْ رَأْسِی یا عَلِیُّ فِی حُجْرِکَ، فَقَدْ جاءَ أَمْرُاللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِذا فاضَتْ نَفْسِی فَتَوَلَّ أَمْرِی وَصَلِّ عَلَیَّ أَوَّلَ النَّاسِ وَلاتُفارِقْنِی حَتَّی تُوارِیَنِی فِی رَمْسِی وَ اسْتَعِنْ بِاللهِ تَعالی».

یا علی سرم را بر دامنت بگذار که امر خدا فرا رسید، هنگامی که جان از تنم رفت خودت کار تجهیز مرا برعهده گیر و پیش از همه مردم بر من نماز گزار و تا مرا در قبرم دفن نکردی از من جدا مشو و از خداوند تعالی یاری جوی.

امیرالمؤمنین سر مبارک حضرت را روی زانو گذاشت و گوش خود را نزدیک لب‌های او برد. رسول خدا (ص) مدت طولانی با علی (ع) راز گفت و اسرار و ودایع الهی را به وی سپرد. وقتی پرسیدند پیامبر چه فرمود؟ به روایت شیخ مفید/ ۹۹، ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/ ۳۸۵ و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۸

ابن کثیر در البدایه والنهایه ۷/ ۳۵۹ پاسخ داد:

«عَلَّمَنِی أَلْفَ بابٍ فَتَحَ لِی کُلُّ بابٍ الْفَ بَابٍ و وَصّانِی بِما أَنَا قائمٌ بِهِ إنْ شاءَ الله».

هزار باب دانش به من آموخت که هر باب هزار باب دیگر می‌گشود و به چیزی وصیت کرد که ان‌شاءالله به آن عمل خواهم کرد.

ابن عساکر نیز در تاریخ دمشق ۴۲/ ۳۸۷ نقل کرده که رسول خدا (ص) به علی (ع) وصیت کرد پس از مرگم تو مرا غسل بده و دفن کن و مشکلات و اختلافات مردم را حل نما. به روایت طبرسی/ ۱۳۷ و دیار بکری ۲/ ۱۶۶ جبرئیل برای آخرین بار بر زمین فرود آمد و گفت: «یا رسول الله می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ فرمود:

«لا، بَلِ الرَّفِیقَ الأَعْلی».

نه، بلکه می‌خواهم نزد یار برتر بروم.

یا نزد یاران برتر بروم، یعنی به جمع پیامبران بپیوندم.

جبرئیل گفت: «یا محمد این آخرین بار فرود آمدن من به دنیاست، زیرا من فقط برای شما به دنیا فرود می‌آمدم». سکوتی آمیخته با حزن و نگرانی همه جا را فرا گرفته بود. مهاجران و انصار در بیرون خانه اجتماع کرده و بی‌صبرانه نگران حال رسول خدا بودند که چه خواهد شد؟! ناگهان امیرالمؤمنین سر برداشت و در حالی که اشک از چشمانش جاری و بغض گلویش را گرفته بود فرمود:

«عَظَّمَ الله أُجُورَکُمْ فِی نَبِیِّکُمْ».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۵۹

خداوند پاداش شما را در مصیبت پیامبرتان زیاد گرداند.

بنابر قول مشهور بین علمای شیعه روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت و بنابر قول مشهور در بین دانشمندان اهل سنت دوازدهم ربیع‌الاول در حالی‌که سر مبارک پیامبر اکرم (ص) بر دامن علی (ع) بود آخرین سفارش خود را نمود و فرمود:

«الصَّلاةُ! الصَّلاةُ!»

نماز! نماز!

آری، به روایت دیار بکری ۲/ ۱۶۶ نخستین سخنی که در این جهان فرمود: «الله أَکبر» و آخرین سخنی که از دو لب مبارکش خارج شد «الرَّفِیقَ الأَعْلی» بود. به روایت احمد حنبل ۶/ ۳۱۵ ام سلمه گوید: بیشتر وصیت رسول خدا (ص) هنگام رحلت سفارش به نماز و نیکی به بردگان بود. آن‌گاه دنیا را وداع نمود و با رحلت خاتم انبیا محمد بن عبدالله (ص) جریان وحی برای همیشه قطع شد.

به نقل شیخ مفید/ ۱۰۰ امیرالمؤمنین طبق وصیت پیامبر (ص) به کمک فضل بن عباس بدن حضرت را غسل داد و حنوط و کفن کرد و اولین بار به تنهایی بر او نماز گزارد. چون مسلمانان درباره این‌که چه کسی در نماز بر پیکر مطهر حضرت امامت را به عهده گیرد و بدن مقدس کجا دفن شود اختلاف کردند، امیرالمؤمنین (ع) بیرون آمد و خطاب به مردم فرمود: «همانا رسول خدا در زندگی و مرگ پیشوای ماست، دسته دسته بیایید و بدون امام بر او نماز بگزارید و خداوند پیامبری را در مکانی قبض روح نمی‌گرداند، جز آن‌که می‌خواهد همان‌جا مرقد او باشد، من

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۰

او را در همان اتاقی که در آن رحلت نموده دفن می‌کنم». مردم این را پذیرفتند و راضی شدند. مضمون برخی از این مطالب در

طبقات ابن سعد ۲/ ۲۸۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۰/ ۱۸۵- ۱۸۶ نیز آمده است.

دفن پیامبر و آغاز اختلاف

امیرالمؤمنین (ع) روز سه‌شنبه بدن مطهّر رسول خدا (ص) را در منزل خود حضرت دفن کرد. یعقوبی ۲/ ۱۱۴ و طبرسی/ ۱۳۸ گویند: انصار هنگام دفن فریاد زدند: تو را به خدا سوگند حق ما را نسبت به رسول خدا مراعات کن! مردی از انصار را نیز به کمک خود بگیر که ما را هم در دفن پیامبر سهمی باشد. با راهنمایی حضرت، اوْس بن خولی انصاری که مردی اهل فضل و از بدریون بود داخل قبر شد و در امر داخل کردن جنازه مطهر به قبر کمک کرد و سپس بیرون آمد.

شیخ مفید/ ۱۰۱ گوید: بیشتر مردم به لحاظ نزاعی که بین مهاجران و انصار درباره خلافت درگرفت در نماز بر پیکر رسول خدا (ص) حاضر نشدند. حضرت فاطمه (س) فریاد زد: «چه آینده بدی است!». آن‌گاه مردم در آن هنگام که علی (ع) و بنی‌هاشم درگیر مصیبت پیامبر بودند از فرصت استفاده کرده دنبال تصاحب خلافت رفتند و در پی آن ابوبکر به خلافت رسید. هنگامی که امیرالمؤمنین سرگرم اصلاح قبر پیامبر بود مردی آمد و عرض کرد این گروه با ابوبکر بیعت کردند و انصار به سبب اختلافشان شکست خوردند و طُلَقا از ترس آن‌که مبادا شما به خلافت برسید به بیعت با ابوبکر مبادرت ورزیدند. حضرت بیلی را که در دست داشت بر زمین نهاد و دسته آن را در دست گرفت و اوایل سوره

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۱

عنکبوت را قرائت فرمود:

(أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ).

آیا مردم پنداشته‌اند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و دیگر امتحان نخواهند شد؟!

سرانجام برترین انسان

بدین سان این شخصیت بی‌نظیر و برترین فرد بشر، یعنی رسول خدا، خاتم انبیا، گل سرسبد آفرینش، عصاره هستی و بهترین و شریف‌ترین فرد بشر شصت و سه سال عمر مبارک و پربرکت خود را در خدمت به بندگان خدا سپری کرد، پنجاه و سه سال آن را در مکه و ده سال آن را در مدینه و با زحمات فراوان و جانفشانی شالوده بزرگ‌ترین دین و تمدن جهان هستی را با دست باکفایت خود بنا نهاد و چراغی را برای هدایت و راهنمایی بشر فرا روی تاریخ برافروخت که روز به روز بر شعاع و پرتو آن افزوده می‌شود و تاریکی‌ها را روشن، گمراهان را هدایت، انسان‌های تشنه حقیقت را سیراب نموده و عدالت، شرافت و کرامت را در بین جوامع انسانی گسترده و از ارزش‌های الهی و انسانی پاسداری می‌کند.

رسول خدا (ص) در طول عمر مبارک خویش به فرموده امیرالمؤمنین (ص) در نهج البلاغه/ ۲۲۹ برای خود سنگی روی سنگی نگذاشت و به نقل امالی صدوق/ ۳۹۸ از امام صادق (ص) نان گندم به لب مبارک خود نزد و نان جو نیز سیر نخورد. ابن سعد ۱/ ۴۰۳ نیز گوید: رسول خدا از دنیا رفت ولی نان جو سیر نخورد. و به روایت قرب‌الاسناد/ ۹۱ و شفاء قاضی عیاض ۱/ ۱۲۴ هنگامی که از دنیا رفت زره او برای مخارج

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۲

خانواده‌اش درگرو بود، نه دیناری از خود به جای گذاشت و نه درهمی، این در حالی بود که در اوج اقتدار به‌سر می‌برد و صدها شتر به نیازمندان و مستمندان می‌بخشید. و در رفتار پسندیده، حسن سلوک و اخلاق نیک به آن‌جا رسید که خداوند در سوره قلم آیه چهارم فرمود:

(إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ).

تو دارای اخلاق بس بزرگی هستی.

آری، سرانجام آخرین قافله‌سالار بزرگ بشر، قافله عظیم بشری را به منزل مقصود و سرحد تکامل رساند و بهترین و جامع‌ترین برنامه زندگی و طرح مقدس‌ترین و عادلانه‌ترین حکومت بی‌نظیر دینی را در جهان هستی پی‌ریزی کرد که براساس عدل و داد و مهر و رحمت پایه‌گذاری شده بود، عدل و داد در قانونگذاری مراعات می‌شد و مهر و رحمت در اجرای آن. حکومت از دیدگاه پیغمبر خاتم وسیله بود نه هدف، وسیله بود برای اجرای احکام رهایی‌بخش الهی و گسترش عدالت همگانی و ارزش‌های انسانی. حکومت اسلامی مدینه نه حکومت فرد بر مردم بود و نه حکومت مردم بر مردم بلکه حکومت الله بر مردم بود. حکومت اسلامی رسول خدا (ص) کامل‌ترین، مترقی‌ترین و دادگسترترین نوع حکومت در جهان هستی است، زیرا که این حکومت مشروعیت خود را با نص و انتصاب از جانب خداوند گرفته و مقبولیتش را با بیعت و پذیرش مردم به دست آورده بود، نیمی از آن الهی بود و نیمی دیگر مردمی، یک روی آن خدا و روی دیگر مردم بودند. از این جهت حقوق تمامی گروه‌ها مراعات می‌شد و همه اقلیت‌ها و قبیله‌ها از آزادی و حقوق کامل برخوردار بودند. مخالفان حکومت اسلامی و حتی محاربان دیدگاه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۳

مخالف و انتقادات تند خود را صریح و بدون هیچ گونه ترسی بیان می‌کردند. این آزادی تا آن‌جا پیش رفت که عبدالله بن ابَی رئیس بزرگ‌ترین گروه مخالف حکومت اسلامی رسول خدا (ص) که همواره کارشکنی و مخالفت می‌کرد و در جنگ بنی‌مصطلق آتش فتنه افک را روشن کرد و سران صحابه اعدام صحرایی او را خواستار شدند، مورد عفو و بخشش آن حضرت قرار گرفت و شگفتا که بعدها رسول خدا بر جنازه عبدالله بن ابَی نماز خواند!

رسول خدا (ص) برای نخستین بار در طول تاریخ حکومت‌ها ظلم و زور را کنار گذاشت و عدل و داد را سرلوحه کار خویش قرار داد و قوه قهریه را فقط و فقط در دفع ظلم و جور و اجرای حق و عدالت به کار گرفت و در عین این‌که دریای مهر و محبت بود ولی در مقابله با ستمگران، یاغیان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت عمومی برخوردی قاطعانه داشت و با آنان به هیچ وجه انفعالی مقابله نمی‌کرد. خاتم پیامبران همه مردم را به آشتی و صلح دعوت می‌نمود چنان‌که قرآن در آیه دویست و هشت سوره بقره می‌گوید: (ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً) همگی در صلح و آشتی درآیید و از جنگ و پیکار نیز فقط برای دفع فتنه و آشوب استفاده می‌کرد. هم‌چنان که در این مورد نیز در سوره بقره آیه صد و نود و سه آمده است:

(وَقَاتِلُوهُم حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ).

با آنان نبرد کنید تا فتنه‌ای نماند.

آری، کلیه جنگ‌های آن حضرت برای دفع فتنه و آشوب و جلوگیری از ظلم و تجاوز و دفاع از حق و تأمین امنیت و آسایش و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۴

صیانت از حقوق مردم و پاسداری از کیان دین بود و چرا این‌گونه نباشد و حال آن‌که وجود نازنین حضرتش رحمهٔ للعالمین، یعنی «پیام‌آور رحمت» بود!

خلاصه درس

ثقیفیان پس از کشتن بزرگ قوم خود عروهٔ بن مسعود که مسلمان شده بود به نوعی در حصار مسلمانان قرار گرفتند، زیرا امنیت مراتع و راه‌های آنان از سوی مسلمانان تهدید می‌شد. سران ثقیف برای حل این مشکل به رایزنی پرداختند. در پایان جلسه تصمیم بر آن شد که هیئتی راهی مدینه گردد تا خدمت رسول خدا شرفیاب و مسلمان شوند. هیئت ثقیف مسلمان شدند و پیامبر (ص)

صلحنامه‌ای برای آنان نوشت و به سرزمین خود بازگشتند. سپس ابوسفیان و مغیره را به طائف فرستاد و آنان بتخانه ثقیف را ویران کردند.

سرزمین نَجْران در جنوب شرقی مکه در نزدیکی مرز یمن قرار دارد. سرزمین نجران در صدر اسلام منطقه مسیحی‌نشین جزیرهٔ العرب بود.

هیئت نصارای نجران رهسپار مدینه شد. حضرت با احترام خاصی پاسخ سلامشان را داد و آنان را به اسلام دعوت کرد ولی نصارا از پذیرش اسلام امتناع ورزیده و با ایشان به احتجاج برخاستند. خداوند به پیامبر دستور داد تا با آن‌ها مباهله کند. اسقف‌های نجران وقتی این صحنه ساده و با معنویت و در عین حال با جدیت کامل را دیدند از مباهله پشیمان شدند. قرار شد با حضرت صلح کنند و جزیه بپردازند. صلحنامه نوشته شد و سپس نصارای نجران به سرزمین خود بازگشتند.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۵

نمایندگان قبیله طَی به سرپرستی زید الخیل بن مُهَلْهَل در سال نهم هجرت در مسجد به حضور رسول خدا (ص) رسیدند، حضرت اسلام را بر آنان عرضه کرد، اسلام آوردند. هم‌چنین هیئت‌های زیادی از دیگر قبایل به حضور رسول خدا شرفیاب و مسلمان شدند. در سال دهم هجرت موسم حج فرا رسید، پیامبر از جانب خداوند مأمور شد که مسائل مهم و مبانی دین اسلام و احکام آن را برای مردم جزیرهٔ العرب بازگو و تکمیل نماید و برنامه جهانی و اساسی این دین را به گوش همگان برساند، از تمامی طوایف اطراف و سایر مردم خواست تا در مراسم حج شرکت کنند.

رسول خدا (ص) در عرفات در خیمه‌ای فرود آمد و بعد سوار بر ناقه قَصْوا شد و خطبه‌ای ایراد فرمود. در آن خطبه حرمت خانه کعبه و ماه حرام را بیان و نیز بر حرمت خون، مال و آبروی مردم تأکید کرد و اشاره فرمود که ارتحال وی نزدیک است. مسلمانان اعمال و مناسک حج را زیر نظر رسول خدا انجام داده و سپس به دستور آن حضرت راهی مدینه و سرزمین خود شدند. کاروان بزرگ حج به غدیر خم که رسید پیامبر مأمور ابلاغ رسمی جانشین خود گردید.

با نزول آیه شصت و هفت سوره مائده (یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ) رسول خدا مأمور شد در غدیر خم توقف کند و ولایت امیرالمؤمنین را به‌طور رسمی و آشکار ابلاغ نماید.

به دستور حضرت مسلمانان گروه گروه به علی (ع) به عنوان امام

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۶

تبریک گفتند و به او با لقب «امیرالمؤمنین» سلام دادند. عمر از همه بیشتر در تبریک گفتن مبالغه نمود.

در این دوران رسول خدا (ص) دشمنان و جنگ‌افروزان داخلی را مهار کرده بود و بیشتر مردم به اسلام گرویده بودند. از این پس دیگر تهدیدات بیشتر از ناحیه شمال و روم شرقی بود. از این‌رو حضرت در اواسط ماه صفر سال یازدهم هجرت سپاهی فراهم کرد تا روانه روم کند. فرماندهی آن را به اسامهٔ بن زید سپرد و مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر و ابوعبیده جرّاح در بین این سپاه بودند. چون اسامه جوان بود و بیش از هجده سال نداشت این کار بر عده‌ای گران آمد و گفتند نوجوانی را به فرماندهی بزرگان صحابه نصب کرده است.

اسامه به جُرْف لشکرگاه سپاه اسلام آمد و درصدد حرکت بود که پیک ام‌ایمن رسید و خبر داد حال پیامبر دگرگون شده و رحلت آن حضرت نزدیک است. از این‌رو اسامه و سپاه او توقف کردند و افراد بهانه‌جو از این مأموریت سرباز زدند و آرزوی رسول خدا با آن همه تأکید جامه عمل نپوشید.

رسول خدا (ص) در بستر احتضار پیوسته می‌فرمود: «ای مردم آگاه باشید که من در میان شما دو چیز گرانبها را به جای گذاشتم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را، بر ایشان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید شد و در حق آنان کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید.

آگاه باشید که علی بن ابی‌طالب برادر و وصی من است. یک روز رسول خدا (ص) فرمود:

«ائتُونِی بِدَاوِةٍ وَ صَحِیفَةٍ أَکْتُبْ لَکُمْ کِتاباً لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَداً».

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۷

برایم دوات و ورقی بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

عمر مانع شد و گفت:

همانا درد بر رسول خدا چیره گشته، قرآن نزد شماست و کتاب خدا برای ما کافی است.

یک روز قبل از رحلت رسول خدا (ص) سلمان به آن حضرت عرض کرد اجازه بدهید من به جای علی امشب نزد شما بمانم.

حضرت فرمود: نه، علی به این کار از تو سزاوارتر است.

رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) را نزد خود فرا خواند و انگشتری خویش را درآورد به او داد و فرمود: «این را به دستت کن».

شمشیر، زره و تمامی سلاح جنگی و نیز دستمالی را که هنگام جنگ بر کمر خود می‌بست به آن حضرت داد و فرمود: یا علی سرم را بر دامنت بگذار که امر خدا فرا رسید، هنگامی که جان از تنم رفت خودت کار تجهیز مرا برعهده گیر و پیش از همه مردم بر من نماز گزار و تا مرا در قبرم دفن نکردی از من جدا مشو و از خداوند تعالی یاری جوی. امیرالمؤمنین سر مبارک حضرت را روی زانو گذاشت و گوش خود را نزدیک لب‌های او برد. رسول خدا مدت طولانی با علی راز گفت و اسرار و ودایع الهی را به وی سپرد.

وقتی پرسیدند پیامبر چه فرمود؟ پاسخ داد:

«عَلَّمَنِی أَلْفَ بابٍ فَتَحَ لِی کُلُّ بابٍ أَلْفَ بَابٍ وَ وَصّانِی بِما أَنَا قائمٌ بِهِ إنْ شاءَ اللّٰه».

هزار باب دانش به من آموخت که هر باب هزار باب دیگر می‌گشود و به چیزی وصیت کرد که ان‌شاءالله به آن عمل خواهم کرد.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۸

ناگهان امیرالمؤمنین (ع) سر برداشت و در حالی که اشک از چشمانش جاری و بغض گلویش را گرفته بود فرمود: «عَظَّمَ اللّٰهُ أُجُورَکُمْ فِی نَبِیِّکُمْ!» خداوند پاداش شما را در مصیبت پیامبرتان زیاد گرداند.

امیرالمؤمنین طبق وصیت پیامبر (ص) به کمک فضل بن عباس بدن حضرت را غسل داد و حنوط و کفن کرد و اولین بار به تنهایی بر او نماز گزارد. امیرالمؤمنین روز سه‌شنبه بدن مطهّر رسول خدا را درمنزل خود حضرت دفن کرد. بیشتر مردم به لحاظ نزاعی که بین مهاجران و انصار درباره خلافت درگرفت در نماز بر پیکر رسول خدا حاضر نشدند. حضرت فاطمه (ص) فریاد زد: «چه آینده بدی است!». آن‌گاه مردم در آن هنگام که علی (ع) و بنی‌هاشم درگیر مصیبت پیامبر بودند از فرصت استفاده کرده دنبال تصاحب خلافت رفتند و در پی آن ابوبکر به خلافت رسید. حضرت بیلی را که هنگام دفن و اصلاح قبر رسول خدا در دست داشت بر زمین نهاد و دسته آن را در دست گرفت و اوایل سوره عنکبوت را قرائت فرمود:

(أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا یُفْتَنُونَ).

آیا مردم پنداشته‌اند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و دیگر امتحان نخواهند شد؟!

سرانجام برترین انسان

بدین‌سان این شخصیت بی‌نظیر و برترین فرد بشر شصت و سه سال عمر پربرکت خود را در خدمت به بندگان خدا سپری کرد، پنجاه و سه سال آن را در مکه و ده سال آن را در مدینه و با زحمات فراوان و

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۶۹

جانفشانی شالوده بزرگ‌ترین دین و تمدن جهان هستی را بنا نهاد.

رسول خدا (ص) در طول عمر مبارک خود به فرموده امیرالمؤمنین (ع) برای خود سنگی روی سنگی نگذاشت و به فرموده امام صادق (ع) نان گندم به لب مبارک خود نزد و نان جو نیز سیر نخورد و هنگامی که رحلت فرمود زره او برای مخارج خانواده‌اش در گرو بود، این در حالی بود که در اوج اقتدار به سر می‌برد و صدها شتر به نیازمندان و مستمندان می‌بخشید.

آری، آخرین قافله‌سالار بزرگ بشر قافله عظیم بشری را به منزل مقصود رساند و بهترین و جامع‌ترین برنامه زندگی و طرح عادلانه‌ترین حکومت دینی را پی‌ریزی کرد که بر اساس عدل و داد و مهر و رحمت پایه‌گذاری شده بود، عدل و داد در قانون‌گذاری مراعات می‌شد و مهر و رحمت در اجرای آن. حکومت از دیدگاه پیغمبر خاتم وسیله بود نه هدف، وسیله بود برای اجرای احکام و گسترش عدالت. حکومت رسول خدا مشروعیتش را با نص از جانب خدا گرفته و مقبولیت خود را با بیعت مردم به دست آورده بود. از این جهت حقوق تمامی مردم مراعات می‌شد و همه اقلیت‌ها و قبایل و حتی مخالفان حکومت حضرت مانند عبدالله بن ابی از آزادی کامل برخوردار بودند.

رسول خدا (ص) قوه قهریه را فقط و فقط در دفع ظلم و جور و اجرای حق و عدالت به کار گرفت و در عین این‌که دریای مهر و محبت بود ولی در مقابله با ستمگران، یاغیان و برهم‌زنندگان نظم و امنیت عمومی برخوردی قاطعانه داشت. خاتم پیامبران همه مردم را به صلح و آشتی دعوت می‌نمود و از جنگ و پیکار نیز فقط برای دفع فتنه و آشوب

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۰

استفاده می‌کرد، کلیه جنگ‌های آن حضرت برای جلوگیری از ظلم و تجاوز و دفاع از حق و عدالت و تأمین آسایش و امنیت و پاسداری از کیان دین و ملت بود و چرا این‌گونه نباشد و حال آن‌که وجود نازنین حضرتش رحمة للعالمین، یعنی پیام‌آور رحمت بود!

خود آزمایی

۱. هیئت ثقیف چگونه اسلام آوردند؟

۲. ماجرای مباهله را شرح دهید.

۳. آیه شصت و هفت سوره مائده به چه مطلبی اشاره دارد؟

۴. محتوای آخرین سفارش پیامبر را توضیح دهید.

۵. وقتی سلمان از پیامبر (ص) خواست اجازه دهد به جای علی در نزد آن حضرت بماند و پرستاری وی را کند چه فرمود؟

۶. خصوصیات حکومت رسول خدا (ص) را بیان کنید.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۳

منابع

در توضیح منابع لازم است یادآوری شود که تمامی مطالب ابن اسحاق از سیره ابن هشام و کلیه مطالب واقدی از مغازی واقدی نقل شد و سایر منابع هر جا که نام مؤلف آمده مقصود از آن‌ها به شرح ذیل است:

ابن هشام سیره ابن هشام

ابن سعد طبقات ابی سعد

احمد حَنْبَل مسند احمد حنبل

بخاری صحیح بخاری

مسلم صحیح مسلم

تِرْمِذِی سُنَن تِرْمِذِی

بلاذری انساب الاشراف

یعقوبی تاریخ یعقوبی

طبری تاریخ طبری

قمی تفسیر قمی

کلینی کافی

قاضی نعمان شرح الاخبار

حاکم نیشابوری مستدرک

شیخ مفید ارشاد

بیهقی دلائل النبوه

ابن مغازلی مناقب ابن مغازلی

طبرسی اعْلام‌الوری

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۴

ابن شهرآشوب مناقب ابن شهر آشوب

ابن بِطْرِیق عُمْدَهٔ ابن بِطْرِیق

ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه

ابن اثیر کامل ابن اثیر

نُوَیری نهایهٔ الارب

ابن قیم زاد المعاد

مُغُلْطای سیره مُغُلْطای

ابن شاکر کُتْبی عُیون التواریخ

ابن کثیر سیره ابن کثیر

مَقْریزی امْتاع الاسماع

قَسْطَلانی الْمَواهِبُ اللَّدُنِّیه

دِیاربکری تاریخ الخمیس

حلبی سیره حلبی

علامه مجلسی بحارالانوار

زَینی دَحْلان سیره زَینی دَحْلان

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۵

۱. الإتقان فی علوم القرآن. جلال‌الدین بن عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱ ه) ۲ جلد در یک مجلد، بیروت، عالم الکتب.

۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج. احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م قرن ششم ه) به کوشش سید محمد باقر خِرْسان. ۲ جلد، نجف اشرف، مطبعه نعمان، ۱۳۸۶ ه/ ۱۹۶۶ م.

۳. الإرشاد فی معرفهٔ حُجج‌الله علی العباد. محمدبن محمدبن نعمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) چاپ سوم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۹ ه/ ۱۹۷۹ م.

۴. الاستغاثهٔ فی بِدَع الثلاثهٔ. ابوالقاسم علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲ ه) ۲ جزء در یک جلد.

۵. الاستیعاب فی أسماء الأصحاب. (در حاشیه اصابه) ابو عمر یوسف بن عبدالله، ابن عبدالبَرّ اندلسی (م ۴۶۳ ه). ۴ جلد، بیروت دارصادر.

۶. أُسْدُالغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ. عزالدین علی بن ابی الکرم، ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ه) ۵ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷. الإشارهٔ إلی سیرهٔ سیدنا محمد المصطفی (سیره مُغُلْطای). علاءالدین مُغُلْطای بن قَلیج (م ۷۶۲) تحقیق آسیه کلیبان، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ه/ ۲۰۰۲ م.

۸. الاشتقاق. محمد بن حسن، ابن دُرید (م ۳۲۱ ه) تحقیق عبدالسلام محمد هارون، چاپ اول، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۱ ه/ ۱۹۹۱ م.

۹. الإصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ. شهاب الدین احمد بن علی، ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ه) ۴ جلد، دار صادر.

۱۰. الأصنام (تنکیس الأصنام). ابوالمنذر هشام بن محمد کلبی (م ۲۰۴ ه) همراه

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۶

ترجمه فارسی سید محمد رضا جلالی نائینی. چاپ دوم، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴ ه. ش.

۱۱. أطلس السیرهٔ النبویهٔ. شوقی ابو خلیل، چاپ چهارم، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۵ ه/ ۲۰۰۵ م.

۱۲. إعلام السائلین عن کتب سید المرسلین. محمد بن طولون دمشقی (م ۹۵۳ ه) به کوشش عبدالقادر الأرناؤوط و محمود الأرناؤوط، چاپ دوم، بیروت، مؤسسهٔ الرساله، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۱۳. إعلام الوری بأعلام الهدی. فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه) به کوشش سید محمد مهدی خِرْسان، چاپ سوم تهران دارالکتب الاسلامیه.

۱۴. الأعمال الکاملهٔ. محمد عَبْدُه (م ۱۳۲۳ ه) تحقیق محمد عماره، چاپ اول، ۵ جلد، بیروت، قاهره، دار الشروق، ۱۴۱۴ ه/ ۱۹۹۳ م.

۱۵. الاکتفاء بما تضمّنه من مغازی رسول‌الله و الثلاثهٔ الخلفاء. سلیمان بن موسی کلاعی اندلسی (م ۶۳۴ ه). به کوشش محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، ۲ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ه/ ۲۰۰۰ م.

۱۶. أمالی الصدوق. محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه) چاپ اول، قم، مؤسسهٔ بعثت، ۱۴۱۷ ه.

۱۷. أمالی الطوسی. محمد بن حسن، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) به کوشش مؤسسه بعثت، چاپ اول، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ه.

۱۸. أمالی المفید. محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری. چاپ دوم، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۷

۱۹. إمتاع الأسماع بما للرسول من الأنباء و الأموال و الحفدهٔ والمتاع. تقی الدین احمد بن علی مقریزی (م ۸۴۵ ه) تحقیق محمود محمد شاکر، جلد اول، مصر، لجنهٔ التألیف والترجمهٔ والنشر.

۲۰. الأموال. حمید بن مَخْلد بن قتیبه خراسانی، ابن زَنْجُوَیه (م ۲۵۱ ه)، به کوشش ابو محمد اسیوطی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ ه/ ۲۰۰۶ م.

۲۱. الأموال. ابو عُبید، قاسم بن سَلّام (م ۲۲۴ ه) تحقیق محمد خلیل هَرّاس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه/ ۱۹۸۸ م.

۲۲. أنباء نُجباء الأبناء. محمد بن ظَفَر مغربی (م ۵۶۷ ه) به کوشش ابراهیم یونس، قاهره، دارالصحوه.

۲۳. أنساب الأشراف. احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ ه) تحقیق محمد حمیدالله حیدرآبادی، چاپ سوم، جلد اول (السیرهٔ النبویه)

قاهره، دارالمعارف.

۲۴. البَدْءُ و التاریخ. منسوب به مطّهر بن طاهر مَقْدِسی (م بعد از ۳۵۵ ه) ۶ جلد در دو مجلد، مکتبهٔ الثقافیهٔ الدینیه.

۲۵. بحار الأنوار الجامعهٔ لِدُرَر أخبار الأئمهٔ الأطهار. محمد باقر بن محمد تقی، علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) به کوشش گروهی از فضلا، چاپ دوم، ۱۱۰ جلد، بیروت، مؤسسهٔ الوفا، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.

۲۶. البرهان فی علوم القرآن. بدرالدین محمد بن عبدالله زَرْکَشی (م ۷۹۴ ه) تحقیق ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، ۴ جلد در یک مجلد، بیروت المکتبهٔ العصریه، ۱۴۲۵ ه/ ۲۰۰۵ م.

۲۷. بَهْجَهٔ المحافل و بُغیهٔ الأماثل فی تلخیص المعجزات و السیر والشمائل. عماد الدین یحیی بن ابی‌بکر عامری (م ۸۹۳ ه) ۲ جلد، بیروت، دار صادر.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۸

۲۸. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام (السیرهٔ النبویهٔ و المغازی) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ه) تحقیق عمر عبدالسلام تَدْمُری. چاپ اول، بیروت، دارالکتاب عربی، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۲۹. تاریخ بغداد أو مدینهٔ السلام. احمد بن علی، خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ه) ۱۳ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳۰. تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس. شیخ حسین بن محمد دیار بکری (م ۹۶۶ ه) ۲ جلد، بیروت، مؤسسه شعبان.

۳۱. تاریخ مدینهٔ دمشق. علی بن حسن بن هبه‌الله، ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۱ ه) به کوشش علی شیری، چاپ اول، ۸۰ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ ه.

/ ۲۰۰۰ م.

۳۲. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک). محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۱ جلد، بیروت، روائع التراث العربی.

۳۳. تاریخ المدینهٔ المنوّرهٔ. عمر بن شَبَّه بصری (م ۲۶۲ ه) تحقیق فهیم محمد شَلْتُوت، چاپ اول، ۴ جلد، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۹۰ م.

۳۴. تاریخ الیعقوبی. احمد بن ابی یعقوب، ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ ه) ۲ جلد، قم، نشر فرهنگ اهل‌البیت.

۳۵. التبیان فی تفسیر القرآن. محمد بن حسن، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) به کوشش احمد قصیر عاملی، ۱۰ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳۶. تثبیت دلائل النبوّهٔ. قاضی عبدالجبّار بن احمد همدانی (م ۴۱۵ ه)، به کوشش عبدالکریم عثمان، ۲ جلد، بیروت، دارالعربیه.

۳۷. تذکرهٔالخواص. یوسف‌بن قِزُغْلی بن عبدالله، سبط ابن‌الجوزی (م ۶۵۴ ه) به کوشش محمد صادق بحر العلوم، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۷۹

۳۸. تفسیر الصافی. محمد بن مرتضی، مولی محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) به کوشش حسین اعلمی، چاپ دوم، ۵ جلد، مکتبهٔ الصدر، ۱۴۱۶ ه.

۳۹. تفسیر العیاشی. محمد بن مسعود سمرقندی (م نیمه اول قرن چهارم) به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ اول، ۲ جلد، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه.

۴۰. تفسیر فُرات الکوفی. فرات بن ابراهیم کوفی (م قرن چهارم ه.) به کوشش محمد کاظم محمودی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۹۰ م.

۴۱. تفسیر القمی. علی بن ابراهیم قمی (م بعد از ۳۰۷ ه.) به کوشش سید طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، ۲ جلد، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ه.

۴۲. التفسیر الکبیر (تفسیر فخر رازی). محمد بن عمر، فخر رازی (م ۶۰۶ ه.) چاپ سوم، ۳۴ جلد در شانزده مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۴۳. تفسیر المنار (تفسیر القرآن الحکیم) محمد رشید رضا مصری (م ۱۳۵۴ ه.) چاپ دوم، ۱۲ جلد، بیروت، دارالمعرفه.

۴۴. تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی. هَنْری فِرْدیناند وُوسْتِنْفِلْدْ (م ۱۸۹۹ م) به کوشش حکیم الدین قریشی، تهران، ۱۳۶۰ ه. ش.

۴۵. تلخیص الشافی. محمد بن حسن، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.) تحقیق سید حسین بحر العلوم، چاپ سوم، ۴ جلد در دو مجلد، قم، منشورات عزیزی، ۱۳۹۴ ه./ ۱۹۴۷ م.

۴۶. التنبیه والإشراف. علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ه.) به کوشش عبدالله اسماعیل، قم، منابع الثقافهٔ الاسلامیه.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۰

۴۷. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال. جمال الدین یوسف بن عبدالرحمن مِزّی (م ۷۴۲ ه.) تحقیق بَشّار عَوّاد معروف، چاپ دوم، ۳۵ جلد، بیروت، مؤسسهٔ الرساله، ۱۴۱۳ ه./ ۱۹۹۲ م.

۴۸. جامع البیان عن تأویل القرآن (تفسیر طبری). محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه.) به کوشش محمود شاکر و علی عاشور، چاپ اول، ۳۰ جلد در شانزده مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۳۱ ه./ ۲۰۰۱ م.

۴۹. الجرح والتعدیل. عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ه.) ۹ جلد، [بیروت] دارالفکر.

۵۰. جوامع الجامع. فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه.) تحقیق ابوالقاسم گرجی، چاپ اول، ۴ جلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و سازمان سمت، ۱۳۷۸ ه. ش.

۵۱. الحرکات العسکریهٔ للرسول الأعظم فی کفَّتَیِ میزان. سیف الدین سعید آل یحیی، چاپ اول، ۲ جلد، الدار العربیه للموسوعات، ۱۹۸۳ م.

۵۲. حیاهٔ محمد. محمد حسین هیکل (م ۱۳۷۶ ه.) قاهره، مطبعه مصر، ۱۳۵۴ ه.

۵۳. الخصال. محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م ۱۳۸۱ ه.) تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی.

۵۴. الدُّر المنثور فی التفسیر المأثور. جلال الدین بن عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱ ه) چاپ اول، ۶ جلد، جدّه، دارالمعرفه، ۱۳۶۵ ه.

۵۵. الدُّرَر فی اختصار المغازی والسیر. یوسف بن عبدالبَّر اندلسی (م ۴۶۳ ه.) تحقیق شوقی ضیف، چاپ سوم، قاهره، دارالمعارف.

۵۶. دلائل الصدق (فضائل أمیر المؤمنین من دلائل الصدق). محمد حسن مظفر (م ۱۳۷۵ ه.) ۳ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۱

۵۷. دلائل النبوهٔ. احمد بن عبدالله، ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه.) تحقیق محمد وَرّاس قَلْعَجی و عبدالبَرّ عباس، چاپ سوم، ۲ جلد در یک مجلد، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۲ ه./ ۱۹۹۱ م.

۵۸. دلائل النبوهٔ. اسماعیل بن محمد اصفهانی، قِوام السُّنَّه (م ۵۳۵ ه.) تحقیق مساعدبن سلیمان، چاپ اول، ۴ جلد، ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۲ ه.

۵۹. دلائل النبوهٔ و معرفهٔ أحوال صاحب الشریعهٔ. احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸ ه.) تحقیق عبدالمُعْطی قَلْعَجی، چاپ اول، ۷ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۶۰. دولهٔ الرسول فی المدینهٔ. صالح احمد علی، چاپ اول، شرکهٔ المطبوعات للتوزیع والنشر، بیروت، ۲۰۰۱ م.

۶۱. دیوان الضعفاء والمتروکین. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ه) به کوشش خلیل مَیس، چاپ اول، ۲ جلد، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۸ ه./ ۱۹۸۳ م.

۶۲. راه محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خاتم. سید رضا صدر، چاپ اول، دو جلد، تهران، مرکز نشر ارغنون، ۱۳۷۰ ه. ش.

۶۳. رسول اکرم در میدان جنگ. محمد حمیدالله حیدرآبادی (م ۱۹۹۸ م) ترجمه سید غلام رضا سعیدی، چاپ سوم، تهران، کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ ه. ش.

۶۴. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰ ه) ۳۰ جلد در پانزده مجلد، مصر، اداره طباعه منیریه.

۶۵. الرَّوْضُ الأُنُف فی شرح السیرة النبویة لابن هشام. عبدالرحمن بن عبدالله

سهیلی (م ۵۸۱ ه) چاپ اول، ۷ جلد در چهار مجلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ه./ ۲۰۰۱ م.

۶۶. الرَّوْضُ الْمِعْطار فی خبر الأقطار. محمد بن عبدالمنعم حمیری (م ۹۰۰ ه.) تحقیق احسان عباس، بیروت، مکتبة لبنان، ۱۹۸۴ م.

۶۷. روضة الصفا فی سیرة الأنبیاء و الملوک و الخلفاء. محمد بن خاوند شاه، میرخواند (م ۹۰۳ ه) به کوشش جمشید کیان‌فر، چاپ اول، ۱۰ جلد، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه. ش.

۶۸. روضة الواعظین. محمد بن حسن، فتّال نیشابوری (م قرن ششم ه) دو جزء در یک مجلد، قم، منشورات رضی.

۶۹. الریاض النَّضِرة فی مناقب العشرة المبشّرین بالجنة. محبّ الدین احمد بن عبدالله طبری (م ۶۹۴ ه) چاپ اول، ۴ جلد در دو مجلد، بیروت، دارالندوة الجدید، ۱۴۰۸ ه./ ۱۹۸۸ م.

۷۰. زاد المعاد فی هَدْی خیر العباد. محمد بن ابی‌بکر دمشقی، ابن قَیم جوزیه (م ۷۵۱ ه) چاپ اول، ۵ جلد، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ه./ ۲۰۰۱ م.

۷۱. سُبُلُ الهدی والرَّشاد فی سیرة خیرالعباد. محمدبن یوسف، صالحی شامی (م ۹۴۲ ه) تحقیق گروهی از فضلا، چاپ اول، ۱۳ جلد، مصر، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ۱۳۹۲ ه./ ۱۹۷۲ م.

۷۲. سَعْدُ السُّعُود. علی بن‌موسی، ابن طاووس (م ۶۶۴ ه) قم، منشورات رضی، ۱۳۶۳ ه. ش.

۷۳. سنن التِرْمذی. محمد بن عیسی تِرْمِذِی (م ۲۷۹ ه) تحقیق احمد محمد شاکر،

۵ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۳۵۷ ه/ ۱۹۳۸ م.

۷۴. السنن الکبری (سنن بیهقی). احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸ ه) ۱۰ جلد، بیروت، دارالمعرفه.

۷۵. سیرة المصطفی. هاشم معروف حسنی (م ۱۴۰۴ ه) چاپ دوم، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۴ ه. ش.

۷۶. سیرة ابن هشام (السیرة النبویة). عبدالملک بن هشام حمیری (م ۲۱۸ ه) تحقیق گروهی از فضلا، ۴ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷۷. سیرة ابن کثیر (السیرة النبویة) اسماعیل بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه) تحقیق مصطفی عبدالواحد، ۴ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷۸. سیرة حلبی (إنسان العیون فی سیرة الأمین المأمون). نورالدین علی بن ابراهیم حلبی (م ۱۰۴۴ ه) ۳ جلد، بیروت، المکتبة الاسلامیه.

۷۹. سیرة زَینی دَحْلان (السیرة النبویة و الآثار المحمدیة). سید احمد بن زینی دحلان (م ۱۳۰۴ ه) ۳ جلد (در حاشیه سیره حلبی)

بیروت، المکتبهٔ الاسلامیه.

۸۰. السیرهٔ النبویهٔ. عبدالوهّاب النجّار، به کوشش زکریا عمیرات، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه/ ۱۹۹۷ م.

۸۱. شرح الأخبار فی فضائل الأئمهٔ الأطهار. ابو حنیفه نعمان بن محمد مصری (م ۳۶۳ ه). تحقیق محمد حسین جلالی، چاپ اول، ۳ جلد، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ ه.

۸۲. شرح صحیح مسلم. ابو زکریا یحیی بن شرف نَوَوِی (م ۶۷۶ ه) ۱۸ جلد در نه مجلد، بیروت دارالفکر، ۱۴۰۱ ه/ ۱۹۱۸ م.

۸۳. شرح نهج البلاغهٔ. عزالدین عبدالحمید بن محمد، ابن ابی الحدید معتزلی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۴

(م ۶۵۶ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۲۰ جلد در ده مجلد، اسماعیلیان.

۸۴. الشفا بتعریف حقوق المصطفی. عیاض بن موسی، قاضی عیاض (م ۵۴۴ ه) تحقیق محمد علی بجاوی. ۲ جلد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۴ ه ۱۹۸۴ م.

۸۵. شواهد التنزیل. عبیدالله بن عبدالله بن احمد، حاکم حَسْکانی (م بعد از ۴۷۰ ه). به کوشش محمد باقر محمودی. ۳ جلد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ه/ ۱۹۹۰ م.

۸۶. صحیح البخاری. محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ه) ۸ جلد در چهار مجلد. بیروت دارالفکر، ۱۴۰۱ ه/ ۱۹۸۱ م.

۸۷. صحیح مسلم. مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ه) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی. چاپ دوم، ۵ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ه.

۸۸. الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم. جعفر مرتضی عاملی، چاپ چهارم، ۱۰ جلد، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ ه/ ۱۹۹۵ م.

۸۹. الضُّعفاء و المتروکین. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابن جوزی (م ۵۹۷ ه) تحقیق ابوالفداء عبدالله قاضی. چاپ اول، ۳ جلد در دو مجلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه/ ۱۹۸۶ م.

۹۰. الضُّعفاء والمتروکین. احمد بن شعیب نَسایی (م ۳۰۳ ه) به کوشش بوران ضناوی و کمال یوسف حوت. چاپ دوم، بیروت، مؤسسهٔ الکتب الثقافیه، ۱۴۰۷ ه/ ۱۹۸۷ م.

۹۱. الطبقات الکبری. محمد بن سعد، کاتب واقدی (م ۲۳۰ ه) ۸ جلد، بیروت دار بیروت، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۹۲. عُمْدهٔ عُیون صِحاح الأخبار فی مناقب الإمام الأبرار (عُمدهٔ ابن بِطْریق). یحیی

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۵

بن حسن اسدی حلی، ابن بِطْریق (م ۶۰۰ ه) چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ه.

۹۳. عُیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر (سیرهٔ ابن سید الناس). محمد بن محمد، ابن سیدالناس یعْمُری (م ۷۳۴ ه) تحقیق محمد العبد خطراوی و محیی‌الدین مستو. چاپ اول، ۲ جلد، دمشق، دار ابن کثیر، مدینه، مکتبهٔ دارالتراث، ۱۴۱۳ ه/ ۱۹۹۲ م.

۹۴. عُیون التواریخ (السیرهٔ النبویهٔ). محمد بن شاکر کُتُبی (م ۷۶۴ ه) به کوشش حسام الدین قدسی، قاهره، دارالانصار.

۹۵. الغدیر فی الکتاب والسنهٔ والأدب. عبدالحسین بن احمد، علامه امینی (م ۱۳۹۰ ه) چاپ سوم، ۱۱ جلد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ ه/ ۱۹۶۷ م.

۹۶. الفصول المختارهٔ من العیون والمحاسن. محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ه) چاپ اول، ضمن مصنفات شیخ مفید جلد دوم، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.

۹۷. فقه السیرهٔ. محمد غزالی (م ۱۴۱۶ ه) بیروت، عالم المعرفه.

۹۸. قُرْب الإسناد. ابوالعباس عبدالدین جعفر حمیری (م بعد از ۳۰۴ ه) تحقیق مؤسسه آل البیت، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۳ ه.

۹۹. الکافی. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ه) تحقیق علی اکبر غفاری. چاپ چهارم، ۸ جلد، دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ ه.

۱۰۰. الکامل فی التاریخ. عزالدین علی‌بن محمد، ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ه) چاپ ششم، ۹ جلد، بیروت، دارالکتاب العربی.

۱۰۱. الکشّاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل.

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۶

محمود بن عمر زمخشری (م ۵۳۸ ه) ۴ جلد، قم، نشر ادب حوزه.

۱۰۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. حسن بن یوسف علامه حلی (م ۷۲۶ ه) تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، چاپ پنجم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ ه.

۱۰۳. کمال الدین و تمام النعمهٔ. محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ه) تحقیق علی اکبر غفاری، ۲ جلد در یک مجلد، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ه/ ۱۳۶۳ ه.

۱۰۴. کنز الفوائد. ابوالفتح محمد بن علی کراجکی (م ۴۴۹ ه) به کوشش عبدالله نعمه، ۲ جلد، چاپ بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۰۵. لسان العرب. محمد بن مکرّم بن منظور مصری (م ۷۱۱ ه) ۱۵ جلد، بیروت، دار صادر.

۱۰۶. مـانُزِّلَ فی القرآن فی علی ۷. احمد بن عبدالله، ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه) جمع و تدوین محمد باقر محمودی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ه.

۱۰۷. مجمع البیان لعلوم القرآن. فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه) به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی. ۱۰ جلد در پنج مجلد، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۱۰۸. مجموعهٔ الوثائق السیاسیهٔ للعهد النبوی والخلافهٔ الراشدهٔ. محمد حمیدالله حیدرآبادی (م ۱۹۹۸ م) چاپ پنجم، بیروت، دار النفائس، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۰۹. المحاسن. احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴/ ۲۸۰ ه) تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، چاپ دوم، قم، دار الکتب الاسلامیه.

۱۱۰. الْمُحَبَّر. محمد بن حبیب بغدادی (م ۲۴۵ ه)، تحقیق ایلزه لیختن شتیتر،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۷

بیروت، المکتبهٔ التجاریه.

۱۱۱. المَحَجَّهٔ البیضاء فی تهذیب الإحیاء. محمد بن مرتضی، مولی محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی.

۱۱۲. المختصر فی أخبار البشر (تاریخ أبی الفداء). عماد بن ابوالفداء اسماعیل بن علی (م ۷۳۲ ه) ۴ جلد در دو مجلد، قاهره، مکتبهٔ المتنبی.

۱۱۳. مُرُوج الذَّهَب و معادن الجوهر. علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ه) به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید. چاپ چهارم، ۴ جلد، مصر، مطبعهٔ السعاده، ۱۳۸۴ ه/ ۱۹۶۴ م.

۱۱۴. المستدرک علی الصحیحین. محمد بن عبدالله، حاکم نیشابوری، (م ۴۰۵ ه) به کوشش یوسف عبدالرحمن مرعشی، ۵ جلد، بیروت، دار المعرفه.

۱۱۵. مسند احمد. احمد بن محمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه). ۶ جلد، بیروت، دار الفکر.

۱۱۶. المصباح المُضی فی کُتّاب النَّبی الأُمی و رُسُله إلی ملوک الأرض من عربی و عجمی. محمد بن علی، ابن حُدیده انصاری (م

۷۸۳ ه) تحقیق محمد عظیم الدین، چاپ دوم، ۲ جلد، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۱۷. المُصَنَّف (مصنّف عبدالرزّاق). عبدالرزاق بن همّام صنعانی (م ۲۱۱ ه) تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، ۱۱ جلد، بیروت، المجلس العلمی.

۱۱۸. المُصَنَّف فی الأحادیث و الآثار (مصنَّف ابن ابی شیبه). عبدالله بن محمد، ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ ه) به کوشش کمال یوسف حوت، چاپ اول، ۸ جلد، بیروت، دارالتاج، ۱۴۰۹ ه/ ۱۹۸۹ م.

۱۱۹. المَعالم الأثیرة فی السنّة و السیرة. محمد محمد حسن شُرّاب، چاپ اول،

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۸

بیروت، الدارالشامیه، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۱ ه/ ۱۹۹۱ م.

۱۲۰. معالم التنزیل (تفسیر بَغَوی) حسین بن مسعود بغوی (م ۵۱۶ ه) تحقیق گروهی از فضلا، چاپ اول، ۴ جلد، ریاض، دار طیبه، ۱۴۲۳ ه/ ۲۰۰۲ م.

۱۲۱. معجم البلدان. شهاب الدین یاقوت بن عبدالله حَمَوی (م ۶۲۶ ه) ۵ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه/ ۱۹۷۹ م.

۱۲۲. المعجم الکبیر. سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰ ه) تحقیق حَمْدی عبدالحمید سلفی، ۲۵ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۲۳. معجم مَا اسْتَعْجَم من أسماء البلاد والمواضع. عبدالله بن عبدالعزیز بکری اندلسی (م ۴۸۷ ه) تحقیق مصطفی سقا، چاپ سوم، ۴ جلد در دو مجلد، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ه/ ۱۹۸۳ م.

۱۲۴. المغازی. محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ه) تحقیق مارسدن جونس، ۳ جلد، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۹ ه/ ۱۹۸۹ م.

۱۲۵. مکاتیب الرسول. علی احمدی میانجی (م ۱۳۷۹ ه. ش) چاپ اول، ۳ جلد، مؤسسه دار الحدیث، ۱۴۱۹ ه.

۱۲۶. مکارم الأخلاق. حسن بن فضل طبرسی (م قرن ششم ه) به کوشش محمد حسین اعلمی، چاپ ششم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳ ه/ ۱۹۷۲ م.

۱۲۷. المِلَلُ والنِّحَل. محمد بن عبدالکریم شهرستانی (م ۵۶۸ ه) به کوشش سید محمد کیلانی، ۲ جلد، بیروت، دار المعرفه.

۱۲۸. مُنار القاری فی شرح مختصر صحیح البخاری. حمزة بن محمد قاسم. مراجعه عبدالقادر ارناؤوط. به کوشش بشیر محمد عیون. ۵ جلد، سوریه، مکتبة دارالبیان، عربستان سعودی، مکتبة المؤید، ۱۴۱۰ ه/ ۱۹۹۰ م.

۱۲۹. مناقب ابن شهور آشوب (مناقب آل ابی طالب (ع)). محمد بن علی، ابن

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۸۹

شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ه) به کوشش دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی محلاتی، ۴ جلد، قم، انتشارات علامه.

۱۳۰. مناقب ابن المغازلی. علی بن محمد، ابن مغازلی (م ۴۸۳ ه) به کوشش محمد باقر بهبودی، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۴۰۲ ه.

۱۳۱. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابن جوزی (م ۵۹۷ ه). به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، مراجعه نعیم زَرْزُور. چاپ اول، ۱۸ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه/ ۱۹۹۲ م.

۱۳۲. المُنَمَّق فی أخبار قریش. محمد بن حبیب بغدادی (م ۲۴۵ ه)، تحقیق خورشید احمد فارق، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۳۳. المَواهِبُ اللَّدُنِّیة بالمِنَح المحمّدیة. احمد بن محمد قَسْطَلانی (م ۹۲۳ ه)، به کوشش مأمون بن محیی‌الدین الجنّان، چاپ اول، ۳ جلد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ه/ ۱۹۹۶ م.

۱۳۴. میزان الاعتدال فی نقد الرجال. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ ه) تحقیق محمد علی بجاوی، ۴ جلد، دارالفکر.

۱۳۵. المیزان فی تفسیر القرآن. سید محمد حسین، علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ ه) چاپ سوم، ۲۰ جلد، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳ ه/ ۱۹۷۳ م.

۱۳۶. النصّ والاجتهاد. سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (م ۱۳۷۷ ه) تحقیق ابو مجتبی، چاپ اول، مطبعه سید الشهداء، ۱۴۰۴ ه.

۱۳۷. نهایهٔ الأَرَب فی فنون الأدب. شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری (م ۷۳۳ ه) تحقیق گروهی از فضلا، چاپ اول، ۲۷ جلد، مصر وزارهٔ الثقافهٔ و الارشاد القومی، ۱۴۰۵ ه/ ۱۹۸۵ م.

۱۳۸. النهایهٔ فی غریب الحدیث. مبارک بن محمد، ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ ه)

درسنامه آشنایی با تاریخ اسلام، ج۲، ص: ۲۹۰

تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، چاپ چهارم، ۵ جلد، قم، اسماعیلیان ۱۳۶۴ ه.

۱۳۹. نهج البلاغهٔ. محمد بن حسین موسوی، سید رضی (م ۴۰۶ ه) تحقیق صُبْحی صالح، چاپ اول، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۰ م.

۱۴۰. وسیلهٔ الإسلام بالنبی علیه الصلاهٔ والسلام. ابوالعباس احمد بن حسین، ابن قُنْفُذ قُسَنْطینی (م ۸۱۰ ه) تحقیق سلیمان صید محامی، چاپ اول، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۴ ه/ ۱۹۸۴ م.

۱۴۱. وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی. نورالدین علی بن احمد سمهودی (م ۹۱۱ ه) تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. ۴ جلد در سه مجلد، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۴۲. الوفاء بأحوال المصطفی. ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، ابن‌جوزی (م ۵۹۷ ه) تحقیق مصطفی عبدالواحد، چاپ اول، ۲ جلد، قاهره، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۶ ه/ ۱۹۶۶ م.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹